

سازمان انتشارات سخن

۱۳۶۶

کتابخانه خطی

مکتب کلاسیک

تألیف

دکتر سید ضیاء الدین حسینی

استاد دانشگاه تهران

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





سلسلہ انتشارات انجمن آثار ملی
۱۳۳۳

گوی سیر خباب تہذیب مقبولہ الشعراء

تألیف

ڈکٹر سید ضیاء الدین بیجاڑی

استاد دانش گاہ تھران

129959

۴

از این کتاب ۲۰۰۰ نسخه در چاپخانه مبین مازگرافیک
بچاپ رسید

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۱۷۹ مورخ ۳۶/۷/۱۱

سیرِ غایت

سپاس از خدا این درہنمای کہ از کاف و نون کرد گیتی بی پای
تریندہ رود در جہان جای از اوست خم چرخ کردندہ بر پای از اوست
(کر شاست نامہ اسد)

باسکرگزاری بی پایان بہ آستانہ کبریائی آفرید کار بزرگ جہان و جہانیا
و درود فراوان برو اسپین پیامبران حضرت محمد (ص) و دو دو مان او و در پرتو
غایات ہمیشگی ذات نجستہ علی حضرت بہایون محمد رضا پہلوی شایستہ
آریامہ کتاب کوی سیر خاب تبریز و مقبرہ الشعراء بہ معرض انتشار و استفادہ
علاقہ مندان گذاروہ میشود.

دلبستان مطاہرتی و مہینی ایران و دلباختگان فرینک و زبان
پارسی از دیر باز با نام کوی سیر خاب و کورستان آن دشمز سر اسر مشحون از
حماسہ و افتخار تبریز آشنائی کامل دارند و میدانند کہ علاوہ بر بقعہ تبرک سید حسرو
خوابگاہ ابدی کہ وہی از سرانیدگان نامی ایران همچون اسد می طوسی، قتلان

تبریزی ، محیرالدین بلیغانی ، خاقانی شیروانی ، ظہیر فاریابی ، شاہپور بن محمد ،
 ائیرالدین خسیکتی ، مانی شیرازی ، اشہر سہزوارمی ، بہام تبریزی ، و بسیاری
 از بزرگان دیکر ادب ایران در خاک آنجا نہان است کالبد را در دشت شادروا
 ثقہ الاسلام تبریزی ہم نزدیک آن بقعہ بہ خاک سپردہ شدہ است و آرامگا
 میرزا عیسی قائم مقام فہرہانی مشہور بہ میرزا بزرگ پدر میرزا ابوالقاسم
 قائم مقام و مجموعہ بناہای مربوط بہ آرامگاہہای خاندان مولوی و شخصیت ہا
 و خانوادہ ہای قدیم دیکر در ہما نجا واقع شدہ است چہ بسیار نامداران دیکر از
 جملہ آرمیدگان ہمیشگی آن سرزمین خاموشانند کہ نام و شرح حال ہمگی آنان
 در طی صفحات این کتاب از نظر خوانندگان علاقہ مندی گذردہ (۱)

بر اثر سپری شدن روزگار ان و پیش آمدن حوادث کوناگون در شہر تبریز
 این کورستان تاریخی بصورتی دور از شان و مقام خفقان جاودانی ایجاد
 چنانکہ از ہمگی مزار ہای آن کردہ سرانیدگان نامی حتی یک سنگ گور ہم نہاند
 و بخش بیشتر زمین آن برای ساختمانہای عمومی یا خانہ ہا مستغلات کوناگون
 اختصاص یافت و تنہا محوطہ کوچکی از آن در جانب شرقی بقعہ تبرک سید حسرہ
 انہم بوضع متروک و غیر مناسب باقی ماند و این وضع کہ طبعاً در خوردوران شاہی

آریا مہر بم نبود شیفتگان آثار ملی و فرهنگی ایران را به اندیشه و چاره جویی بکفایت
 و بکفایت و شنود با و نگارشش مقالہ با و کوششہای فنساران واداشت تا اینکه
 پیروی از ہدفہای عالی و منویات نیکو کارانہ ذات مبارک شاہانہ و بشری کہ
 در صفحات تن کتاب (۱۵۶ تا ۱۵۸)، و تصاویر چندی در پایان کتاب (پس از
 صفحہ ۷۷۰) آندہ است انجمن آثار ملی بہ یاد بزرگان درگذشتہ در فون در سرخاب
 با امکانات موجود خود و بہ فرخویشینہ و سرگذشت آن جایگاہ مہم تاریخی مہین
 عزیز دست بکارا حدث مجتمع ساختمانی مناسب چنین مقام گردید و پس از فراہم
 نمودن مقدمات امر و ترتیب مسابقہ و دیگر اقدامات اولیہ از نیمہ دوم سال
 ۲۵۳۱- شامشاہی بہ ساختمان مورد نظر آغاز کرد و از آن پس برای تاہین
 منظور ہمہ کونہ کوشش بکار برد چنانکہ اکنون بیش از دو سوم بنامی نامسبہ
 ساختہ شدہ است۔

علاوہ بر آنچه نسبت بہ پیدا آوردن این مجتمع ساختمانی صورت پذیرفت
 تالیف و چاپ کتاب جامعہ در بارہ پیشینہ کومی سرخاب و کورستان تاریخی
 آن و نامورانی کہ در آن زمین پاک روی در تقاب خاک کشیدہ اند ضروری دانستہ
 شدہ دانشمند و پروہندہ کرامی آقای صنیا، الدین سجادی (۲۱) دعوت انجمن را

تبریزی ، محیرالدین بلیغانی ، خاقانی شیروانی ، ظمیر فاریابی ، شاپور بن محمد
 ایزالدین خسیکتی ، مانی شیرازی ، اشهر سبزواری ، بهام تبریزی ، و بسیاری
 از بزرگان دیکر ادب ایران در خاک آنجا نهان است کالبد را در شهید شادروان
 ثقت الاسلام تبریزی بهم نزدیک آن بقعه به خاک سپرده شده است و آرامگاه
 میرزا عیسی قائم مقام فراهانی مشهور به میرزا بزرگ پدر میرزا ابوالقاسم
 قائم مقام و مجموعه بناهای مربوط به آرامگاه بهای خاندان مولوی و شخصیت با
 و خانواده های قدیم دیکر در بهانجا واقع گشته است چه بسیار نامداران دیکر از
 جمله آرمیدگان همیشه کی آن سرزمین خاموشانند که نام و شرح حال بهمگی آنان
 در طی صفحات این کتاب از نظر خوانندگان علاقه مندی گذرد . (۱)

بر اثر سپری شدن روزگار آن و پیش آمدن حوادث کوناگون در شهر تبریز
 این کورستان تاریخی بصورتی دور از شان و مقام خفگان جاودانی ایجاد آید
 چنانکه از بهمگی مزارهای آن گروه سرانیدگان نامی حتی یک سنگ گور هم نماند
 و بخش بیشتر زمین آن برای ساختمانهای عمومی یا خانه ها مستغلات کوناگون
 اختصاص یافت و تنها محوطه کوچکی از آن در جانب شرقی بقعه تبرک سید حسره
 آنهم بوضع متروک و غیر مناسب باقی ماند و این وضع که طبعاً در خورد دوران شایسته

آریا مہر بس نبود شیفتگان آثار ملی و فرہنگی ایران را بہ اندیشہ و چارہ جوی ننگخت
 و بگفت و شنود ہا و نگارش مقالہ ہا و کوششہای فنساران واداشت تا اینکه
 پیروی از ہدفہای عالی و منویات نیکو کارانہ ذات مبارک شاہانہ و بشری کہ
 در صفحات تن کتاب (۱۵۶ تا ۱۵۸)، و تصاویر چندی در پایان کتاب (پس از
 صفحہ ۷۷۰) آرد و است انجمن آثار ملی بہ یاد بزرگان و گذشتہ در فون در سرخاب
 با امکانات موجود خود و بہ فرخویشینہ و سرگذشت آن جایگاہ ہمہ تاریخی مہین
 عزیز دست بکار احداث مجتمع ساختمانی مناسب چنین مقام کرد و پس از فرہم
 نمودن مقدمات امر و ترتیب مسابقہ و دیگر اقدامات اولیہ از نیمہ دوم سال
 ۲۵۳۱- شامشابی بہ ساختمان مورد نظر آغاز کرد و از آن پس برای تاہین
 منظور بکہ کوشش بکار برد چنانکہ اکنون پیش از دو سوم بنامی نامسبہ
 ساختہ شدہ است.

علاوہ بر آنچه نسبت بہ پیدا آوردن این مجتمع ساختمانی صورت پذیرفت
 تالیف و چاپ کتاب جامعہ در بارہ پیشینہ کومی سرخاب و کوشش تاریخی
 آن و نامورانی کہ در آن زمین پاک روی در نقاب خاک کشیدہ اند ضروری دانستہ
 شدہ، دانشمند و پژوهند و کرامی آقای صنیا، الدین سجادی (۲۰) دعوت انجمن را

برای سپایان بردن این خدمت میهنی و فرهنگی پذیرفتند و کتاب حاضر بصورتی
که از نظر خوانندگان علاقه مندمی گذرد فراهم آمد.

امید فراوان می رود که چاپ و انتشار این کتاب طلیعه ای در تحقق یافتن
آرزوی دیرینه همه ایران دوستان نسبت به هدف بس والا و اساسی ایجاد
کانون بزرگ ملی و مجتمع فرهنگی سرخاب باشد (۳) و در آینده نزدیک مجموعه
ساختمانهای مورد نظر در هشتاد و نه مرکز خیرتر بصورت شایسته پایان پذیرد
و همانند آرامگاه حماسه سراسری بزرگ ایران در طوس پایگاهی فخر آراور
وزیارتگاهی ارجمند برای همگی ایرانیان و ایران دوستان بشود.

مدینه و کربلا
انجمن آثار ملی

(۱) با مراجعه به فهرست مطالب در دو صفحه آغاز کتاب میتوان در این باره آگاهی بیشتری یافت.
(۲) متولد ۲۴۷۸ شابشاهی (۱۲۹۸ خورشیدی) در مشهد - پس از طی دوران آموزشها
ابتدائی و دبیرستان و دانشسرای مقدماتی و مقدمات علوم قدیمه در مشهد به سال ۲۵۰۴ خورشیدی
در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشسرای عالی تهران بدیافت لیسانس و ده سال بعد
در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران به اخذ درجه دکتری نائل آمد، بزبانهای فرانسه

و انگلیسی و عربی آشنائی دارند - درمهرماه ۲۴۹۶ شاهنشاهی به سمت دبیری دبیرستانها در وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) و ارسال ۲۵۱۵ شاهنشاهی بعد در دانشگاه تهران به ترتیب به عنوانهای - معلم - دانشیار زبان و ادبیات فارسی و سرپرست بخش ادبیات و نشری عالی - استاد و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی و نشری عالی - استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران اشتغال داشته در دانشکده با و مؤسسات آموزشی عالی مختلف نیز تدریس کرده اند و ارسال ۲۵۰۴ شاهنشاهی در رادیو و تلویزیون ملی ایران فعالیتها را کونکون علمی و پژوهشی داشته و هم اکنون مشاور و عضو شورای عالی برنامه های رادیو تلویزیون ملی ایران و مدیر جشن طلوسن هستند ما از مهرماه ۲۵۳۴ شاهنشاهی سمت استادی ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم و استادی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران بر عهده دارند در مجامع علمی ادبی مختلف مربوط به ایران و ایران شناسی که در دانشکده با و مؤسسات پژوهشی داخل و خارج ایران (زم - لاهور - پاریس - کنزکو) تشکیل شده است شرکت نموده سخنرانیها را کرده اند که در نشرات مربوط آنها چاپ و منتشر شده است - آثار و تالیفات متعدد در زمینه شرح حال شاعران و دستور زبان و تاریخ ادبیات فارسی و تصحیح دیوانها و برسیهای ویژه درباره خاقانی و گزیده اشعار او دارند و مقالات متعددی هم در موضوعهای ادبی و تاریخی در مجلات مختلف ایران نگاشته سخنرانیها در همین زمینه نیز در رادیو و تلویزیون و انجمن علمی داشته اند و در گذشته و می آیند .

(۳) فرضیه ای ترک ناکردنی است که به کوششها و پاییزی شخصیت فقید تمیاز سپید فرج است آق اوی زین پیشین بنیت به بزرگترین آثار ملی در گذشته تاریخ ۱۰ شنبه ۱۳ آبان ۲۵۳۳ شاهنشاهی در این باره اشاره نماید - آن سپاسی فدکار و جناب است از یک بیست سال آخر عمر خود ضمن انجام مسایر و خطایف مشاغل و اوان به نهایت خدمت عمده در امور انجمن آثار ملی به عمل آمده و برای عملی شدن منظور عدو و مندان نسبت به خدمت ملی که کوزی چکار از زبان

چنانکہ در خرداد ۲۵۳۳ شائبی یعنی پنج ماه پیش از مرگش با وجود بئہ بیماری جسمی و رنجوری
و ناتوانی بہ تبریز رفت و بہمانطور کہ در تصویر پایان کتاب دیدہ میشود چگونگی کا و مراحل نخستین جراحی
ساختمان عظیم و نحوه خویش را از نزدیک ملاحظہ نمود و پیش از چند روز از بازگشت وی بہ تہران شد
کہ بہ تبرہ بیماری افتاد و دیگر بزرگداشت ، حمد اللہ رحمۃ واسعہ۔ ہم اکنون کتاب یاد نامہ آن دروا
از طرف انجمن آثار ملی در دست چاپ است .

فہرست مطالب

		مقدمہ
	پنج	
۱۰۲	مقبرۃ مجد و بعلنی شاہ	فصل اول - سرخاب و تاریخ آن ۱
۱۱۲	مقبرۃ عزیز خان	کوه سرخاب ۷
۱۳۰	مقبرۃ ثقیۃ الاسلام	بقعۃ عون علی ۱۶
۱۳۴	مرار ہفت خواہران	ربع رشیدی ۲۴
۱۳۱	فصل چہارم - مقبرۃ الشہداء	فصل دوم - کوی سرخاب ۲۴
	فصل پنجم - حاکمان در خاک	اہمیت و احترام و برکت سرخاب ۵۴
۱۵۹	سرخاب	بعضی از رویدادها در کوی سرخاب ۶۲
۱۶۵	امیر عبدالعزیز	فصل سوم - اماکن و بقاع و مقابر
۱۷۰	میرزا شفیق مستوفی	معروف سرخاب ۸۰
۱۷۴	جارت بن امیہ	بقعۃ سید حمزہ ۸۰
۱۷۶	مرار سہراب	چند مزار مشہور در جوار
۱۷۷	پوریہ	سید حمزہ - مرادامیہ - ۹۵
۱۷۸	امام طاجہ	بن عمرو بن امیہ
۱۷۹	پیر محمد	مقبرۃ قائم مقام ۹۷
۱۸۰	معین الدین صفار	

۲۲۵	پیر قندیلی	۱۸۲	کمال الدین ننجوانی
۲۲۶	پیر ترک	۱۸۳	حافظ حسن زال
۲۲۷	بابا اسمعیل	۱۸۵	عبدالرحیم خلوتی
۲۲۸	بابا احمد	۱۹۰	درویش سراج الدین
۲۲۹	نوری طارمی	۱۹۸	اکمل الدین مظفر بزازی
۲۲۹	نجم الدین طارمی	۲۰۰	صنع الله کوزه کنانی
۲۳۰	نصر الله طبیب	۲۰۳	نظام الدین غوری
۲۲۲	سلطان دده علی	۲۰۴	نجم الدین سمساری
	فصل ششم -- شاعران مدفون در سرخاب و مقبرة الشعراء :	۲۰۵	برهان الدین واعظ
۲۲۶	اسدی طوسی	۲۰۵	مجدالدین محمدانصاری
۲۵۳	قطران	۲۰۶	عبدالرحیم ازآبادی
۲۷۳	مجیر بیلقانی	۲۰۸	شمس الدین محمد خطاط
۲۹۱	خاقانی شروانی	۲۱۰	شیخ اسحق مراغی
۳۲۵	ظهیر	۲۱۰	حسن الننجوانی
۳۵۱	شاهپور نیشابوری	۲۱۵	جلال الدین نقیب
۳۵۹	شمس الدین سجاسی	۲۱۶	نورالدین بیمارستانی
۳۶۳	ذوالفقار شروانی	۲۱۷	علی منشاری
۳۷۲	همام تبریزی	۲۱۷	احمد اره گر
۴۰۱	مغربی تبریزی	۲۱۸	پیر عماد الدین
۴۱۴	مانی شیرازی	۲۱۹	اخو خیر الدین
۴۲۱	لسانی شیرازی	۲۲۰	غیاث الدین مجدد
۴۳۴	شکبئی تبریزی	۲۰۱	پیر لیلی
۴۳۷	یادداشت های تکمیلی	۲۲۲	سلیمان شاه جوهری
۴۴۱-۴۵۲	تصاویر	۲۲۲	ابی حامد محمد
۴۵۳	فهرست نام اشخاص	۲۲۳	حافظ حسن کمانکش
۴۸۳	فهرست نام جایها و خاندانها	۲۲۴	بهاء الدین خاکی
۵۰۱	فهرست نام کتابها	۲۲۴	پیری حمامی
		۲۲۵	پیر رازیار

مقدمه

ایران ، این سرزمین باستانی و مقدس ، این خاک مشك آکین و عبیر آمیز ، این زاد بوم رادان و بزرگان و سرآمدان دانش و ادب و فرهنگ ، سالیان دراز در پهنه گیتی سرافراز و سر بلند زیسته و بسیاری از نام آوران رادرد امان خود پرورده و آنکاه که در گذشته و آثاری گرانبها بر کنجینه معارف بشری افزوده اند ، آنان را در سینه خویش جان داده است .

گویى خطاب حکیم بزرگوار عمر خیام که در باغ امان زاده ، محروق بیت ، بود خفته به سرزمین ایران است که می گوید :

ای خاک اگر سینه تو بشکافند پس گوهر قیمتی که در سینه است

در شرق و غرب و شمال و جنوب ایران هر جا قدم گذاریم سر از غار فنی پیدا رک و شاعری نامدار می بینیم که خاکش بوی عشق و انسانیت و کمال و معرفت به مشام می رسد و از درون خاک با ما سخن می گوید .

در سرزمین خراسان نزدیک مشهد استاد سوس فردوسی ایستاده که ایستاده ، آه می دهد :

نمیرم ازین پس که من زنده ام گشته تخم سخن دارم از این

هر آنکس که دارد هش و رای و دین پس از او ، که از او دور

در بیشابور نزدیک آرامگاه خیام ، در کنار عروق بزرگ سیخ فرزند ادیب ، حمد بنطار

نیشابوری گذر می کنیم و از سر حقیقت و معنی بر پرسم جواب می دهد :

مرا گویی که حرفی گوی از اسرار کنج جان

چه گویم چون درین ممرس نه نشانه و نه دهر دارم

پنج

اگر از سر این گنجت خبر باید به خاکم رو
 بپرس از من در آن ساعت که سر زیر کفن دارم
 اگر سری به شیراز بزنیم و به خوابگاه ابدی سعدی استاد سخن نزدیک شویم به
 گوش جان می شنویم و بردر آن بستان سرا می خوانیم :
 ز خاک سعدی شیراز بوی عشق آید
 هزار سال پس از مرگ او گرش بویی
 و چون به تربت حافظ غزل سرای بزرگ گذر کنیم و به زیارتش شتابیم می گوید :
 هرگز نمبرد آنکه دلش زنده شد به عشق
 ثبت است بر جریده عالم دوام ما
 زیاد آوری می کند که :

بر سر تربت ما گر گذری همت خواه
 که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
 در چند کیلومتری شمال تهران در آرامگاه ظهیر الدوله آنجا که بسیاری از شاعران
 و هنرمندان و صاحبان غنوده و خاموش مانده اند ، ایرج میرزا می گوید :
 مدفن عشق جهان است این جا
 يك جهان عشق نهان است این جا
 و رهی معیری در پایان شمری که برای سنگ مزارش سروده ، زندگان را مخاطب
 ساخته و گفته :

ز سوز سینه با ما مهرهی کن
 چو دیدی عاشقی، یاد رهی کن
 اما بدون شك هیچ گوشه ای از خاک ایران عزیز ، مانند سرخاب و مقبره الشعرا
 تبریز این اندازه پربرکت و غنی و پر بار نیست و هیچ جای این همه سخنگو و شاعر در درون
 خود جای نداده است .

نگارنده از دیر باز که به کار تصحیح دیوان خاقانی شروانی و تنبیح شرح حال و آثار
 او سرگرم بودم و مقدمه دیوان را آماده می کردم ، توجهی خاص به آرامگاه او در مقبره
 الشعرا داشتم و اندک اندک در آن زمینه یادداشتهایی فراهم آوردم و به شرح حال و آثار
 سایر شاعران مدفون در سرخاب برخوردیم و یادداشتهای بیشتر و کامل تر شد .
 و چون انجمن آثار ملی به دنبال همه کارهای نیک و خیر در زنده کردن نام بزرگان
 و تجدید بنا یا ساختن آرامگاه شاعران و گویندگان ، به احیاء مقبره الشعرا تبریز و
 ساختن یادگاه شاعران اقدام کرد و یادنامه ای نیز برای این شاعران می بایست تدوین شود ،
 استاد دانشمند جناب آقای دکتر عیسی صدیق که همیشه نسبت به شاگردان خود عنایتی خاص
 دارند ، نگارنده را بر این کار وادار کردند و دستور دادند پیشنهاد آن را به انجمن آثار ملی
 تسلیم کنم. این پیشنهاد داده شد و شادروان مرحوم سبهد فرج الله آقا ولی که در مورد
 خدمات ملی و فرهنگی سعه صدر و توجه و علاقه بی اندازه داشت این پیشنهاد را پذیرفت

ش

و هیئت مؤسین انجمن نیز آن را تصویب و تأیید کردند و دانشمند محترم جناب آقای سید محمد تقی مصطفوی که همواره طالب علمان را تشویق و دلگرم می کنند در تهیه مقدمات این تألیف از هیچ کوششی فروگذار نکردند و چون این امر خطیر به نگارنده واگذار شد یادداشت های خود را تنظیم کردم و فصل اول تا سوم را به تاریخ سرخاب و دیگر مدفونان آن خاک اختصاص دادم که در حقیقت مقدمه ای است برای مقبرة الشعراء و شرح حال شاعران مدفون در آنجا ، و چنانکه خوانندگان ملاحظه خواهند کرد تقریباً به تمام ماخذ و منابع در این زمینه مراجعه کرده و از آخرین پژوهش های تاریخی و ادبی بهره گرفته ام .

امید است این یادنامه مورد قبول خاطر دانشمندان و دانش پژوهان مجتهد و صادانشوران آذربایجان واقع شود و به دیده عنایت و اغماض در آن نگرند و آن را خدمتی کوچک و ناچیز به شعر و ادب فارسی و زنده کردن نام شاعران فارسی گوی ایران بدانند .
براین جانب فرض است که پس از درود بر روان پاک سپید فرج اللہ آقای اولی از یکایک اعضاء هیئت مؤسین انجمن آثار ملی به خصوص استاد بزرگوار جناب آقای دکتر توسی صدیق و همچنین جناب آقای حسین قدس نخعی ریاست هیئت مدیره انجمن آثار ملی سپاسگزاری کنم و نیز باید از آقای احمد کاشانیان سپاسگزار باشم که مقدمات امر چاپ این تألیف را با علاقه و لطف فراهم آوردند و با مساعدت ایشان کار چاپ هرچه زودتر انجام پذیرفت .
کوشش و مراقبت مدیر محترم و کارکنان چاپخانه نمازگرافیک نیز در چاپ این تألیف از هر لحاظ موجب امتنان است .

ضمیمه الدین سجادی

اسفند ماه ۱۳۵۳ - ۲۵

ربیع الاول ۱۳۵۴ - ۲۵

فصل اول

سرخاب و تاریخ آن

نام سرخاب - این نام صفت و موصوف مقلوبی است مرکب از «سرخ + آب»
و در اصل یعنی دارای رنگ و آب سرخ و کلمه دارای چندین معنی است
که در لغت‌ها آمده از جمله: نوعی مرغابی باشد سرخ رنگ چنانکه در این بیت
عسجدی آمده ^۱ :

پیش او کی شوند بساز سپید چون تدروان سرخ و چون سرخاب
و منوچهری گفته ^۲ :

کبک رقاصی کند سرخاب غواصی کند

این بدین معروف گردد آن بدان شاهر شود
و در فرهنگ جهانگیری آمده:

آن نباشد ولی که چون سرخاب رود از بهر آب‌روی بر آب

۱- لغت نامه با اشاره به دیوان عسجدی چاپ شهاب ص ۱۵

۲- لغت نامه، دیوان منوچهری چاپ دبیر سیاقی ص ۲۲

و در قدیم ترین لغت فارسی یعنی لغت فرس اسدی برای سرخاب فقط معنی: «مرغی است سرخ رنگ آبی» نوشته و بیت عسجدی را شاهد آورده است.
و در معنی دیگر گلگونه‌ای است که زنان برای آرایش به کار می‌برند. چنانکه خاقانی گوید^۱:

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد این زال سپیدابرو، وین مام سیه پستان
و هم چنین فنی از فنون کشتی، و شراب لعل فام و سرخ رنگ و خم شراب و
نام مقامی در موسیقی است، لغت نامه از فرهنگ آندراج، به معنی شراب، بیتی از
منصور شیرازی نقل کرده که این است^۲:

رسید موسم سرخاب ساقیا برخیز می چو خون سیاوش در پیاله فکن
و در معنی خم شراب این بیت مخلص کاشی را آورده:
شدازمیخانه ام هر کس تب غم کرد پامالش

از این دار الشفا بگذر چو لبریز است سرخابش

ویکی از معانی سرخاب که در لغت نامه و نیز فرهنگ‌های دیگر نوشته شده، نام
اشخاص و نیز نام محل‌ها و یکی هم محله معروف است که درباره‌اش به تفصیل بحث
خواهیم کرد.

و هم از معانی سرخاب، یکی نام پسر رستم را نوشته‌اند و می‌دانیم که سرخاب
و سهراب یکی است زیرا «Subrab = سرخاب Surxâb از Suhr = سرخ + آب،
به معنی دارنده آب و رنگ سرخ (چنانکه یا قوت یا شراب) بوستی، نام نامه ایرانی
ص ۳۱۳، در سلسله ملوک طبرستان دو تن را سرخاب و یکی را سهراب نوشته‌اند،
مرزبان نامه، تهران ۱۳۱۷، مقدمه ص ۱۰»^۳

۱- لغت نامه، دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص ۲۶۰

۲- این بیت را لغت نامه به نقل از آندراج آورده اما در فرهنگ آندراج ذیل «سرخاب»

نیست

۳- حاشیه برهان قاطع از دکتر محمد معین ذیل کلمه «سهراب»

در فرهنگ آنندراج نوشته: «...دیگر نام پسر رستم که به سهراب مشهور شده»
 و به دنبال آن شعر سلمان ساوجی را آورده که سرخاب را به معنی شراب گرفته و با
 سرخاب (= سهراب) پسر رستم به صورت ایهام آورده است:
 ز آب سرخ می افتاده است زال خرد چه جای زال که رستم بیفتد از سرخاب
 به این مناسبت در فرهنگ لغات شاهنامه تألیف دکتر شفق ذیل سرخاب نوشته
 است ^۱: «نام یکی از ایرانیان زمان یزدگرد (آب در این جا به معنی تابش است و سهراب
 هم اصلش به همین معنی است یعنی تابش و جلوه سرخ - مهراب هم یعنی باجلوه
 آفتاب، سرخاب اسم محل هم هست از آن جمله نام بخش شمالی تبریز و نام سلسله کوه
 در شمال همان شهر است»

و در همین کتاب ^۲ درباره کلمه «سهراب» نوشته: «نام پسر رستم - (سهر و
 سوخر همان است که سرخ گوئیم. سهراب یعنی تابش سرخ، سرخاب هم به همان
 معنی است و همان کلمه است»

در واژه نامه داستان جم نیز نوشته شده ^۳: (سخر، سهر) «سرخ». از همین
 ریشه است «سور» و «سهر» در «سهراب»... و در داستان رستم و سهراب تصحیح
 استاد مجتبی مینوی ضمن تفصیل نسخه بدلها نوشته شده ^۴ که درمب (نسخه ای در
 موزه بریتانیا) در تمام داستان «سرخاب» بوده تقریباً همه را تراشیده اند و مبدل به

۱- ص ۱۲۰، در شاهنامه آمده:

یکی پارسی بود بس نامدار

شاهنامه چاپ دبیرسیاقی ج ۴ ص ۱۰۶۹ و فرهنگ جهانگیری پس از این بیت نوشته: «...»
 شمس الدین محمد درکانی گفته:

به پیش صورت سر پنجه مقاومت

چه جای قوت سرخاب و شویست رستم

۲- ص ۱۷۷ چاپ اول

۳- شرح لغات و ترجمه از دکتر حمده، قدم و دکتر صادق کیا ص ۶۷

۴- ص ۱۴۱ چاپ بنیاد شاهنامه

سهراب کرده اند». در لغت فرس اسدی نیز: «تو گفتمی همه دشت سرخاب بود...» در حاشیه: «سهراب» نوشته شده است در یادداشت‌های گاتھا^۱ از پورداود نیز پس از توضیح درباره‌ی واژه «سوخر» که در پهلوی «سخر» و در فارسی «سرخ» گفته می‌شود، آمده است: «نام سهراب = سرخاب، یعنی دارنده‌ی آب و تاب سرخ یا سرخگون» و همین یکی بودن نام سرخاب و سهراب ظاهراً سبب شده که در کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کربلائی درباره‌ی نام محله سرخاب نوشته^۲: «مرقد و مزار سهراب از اصحاب در سرخاب جوار بابا حسن، اول کسی از صحابه در گورستان سرخاب اوست و به این جهت سهراب و بعد سرخاب شده...» بعضی از شاعران که به نام سرخاب به عنوان یک محله در تبریز اشاره کرده اند، از معانی دیگر کلمه «سرخاب» استفاده کرده و اینها مایه لطیف آورده اند چنانکه کمال خجندی گفته^۳:

تبریز مرا راحت جان خواهد بود پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود
تا در نکشم آب چرنداب و کجیل سرخاب ز چشم من روان خواهد بود
و نیز این بیت را از سید جلال عضد غالب فرهنگ نویسان مانند صاحب آندراج، سروری، جهانگیری، مدارالافاضل ذکر کرده اند:

تا تبریز اند تب غم رازدل، سرخاب نوش بر سر سرخاب رو تا بنگری تبریز را
و اوحدی مراغه‌ای نیز شعری دارد که در جای خود ذکر خواهیم کرد.

پیش از آنکه به شرح سرخاب به عنوان نام محل برسیم باید ذکر کنیم که به جز نام سهراب پسر رستم چندین نام معروف دیگر به عنوان «سرخاب» در تاریخها آمده که از جمله سرخاب بن قارن از ملوک کیوسیه^۴ (وفات ۴۶۶ هـ. ق) و سرخاب بن

۱- به کوشش بهرام فره وشی ص ۶۶

۲- تصحیح جعفر سلطان القرائی ج ۱ ص ۴۱

۳- لغت نامه، نقل انجمن آرا، در مقدمه دیوان به شکل دیگر آمده، چاپ عزیز

دولت آبادی ص ۵

۴- لغت نامه

مهر مردان ^۱ از ملوک کیوسیه است و ملوک معروف به سرخابیه از فرق زیدیه است که به خشبیه ^۲ نیز معروف اند. و هم چنین سرخاب بن بدر گرد ^۳ از حکام دینور و شهر زور و جستان که طغرل بیک سلجوقی او را در بغداد حکومت داد، و احتمال توان داد اینکه در برگزیده مشترک یا قوت حموی در باره «خفتیان» نوشته است ^۴ : «دو قلعه اند از ناحیه های اربل... و قلعه دیگر را خفتیان سرخاب پسر بدر گویند و آن در راه شهر زور و بزرگتر از نخستین است...» منسوب به همین سرخاب بن بدر باشد ^۵ و در مجمل التواریخ و القصص آمده ^۶ : «سیف الدوله صدقه بن مزید امیر عرب عصیان کرد از جهت سرخاب دیلم... و سرخاب اسیر افتاد به قلعه تکریت بازداشتند»

در شاهنامه نام پسر افراسیاب «سرخه» آمده که در لغت ها او را نیز «سرخاب» نوشته اند ^۷ ، در بعضی از تاریخ ها مانند تاریخ جهان آرا نام چند تن از ملوک و امرا «سرخاب» ذکر شده از جمله : «سرخاب از ملوک طبرستان فرزند و لاش ^۸» و «سرخاب بن مهر مردان ^۹» و «سرخاب و مازیار» فرزندان قارن ^{۱۰} و از پسران جاماسب بن فیروز عم انوشیروان نیز یکی را سرخاب نام می برد و می نویسد ^{۱۱} : به ولایت شروان اکتفا

۱- لغت نامه

۲- لغت نامه، خاندان نوبختی ص ۲۵۵، در مفاتیح العلوم خوارزمی «سرخابیه» و

«سرخاب طبری» ضبط شده (ترجمه مفاتیح العلوم از حسین خدیو جم ص ۳۴)

۳- فرهنگ آندراج

۴- برگزیده مشترک یا قوت حموی ترجمه پروین گنابادی ص ۷۴ و ح ۱ «خفتیدگان»

۵- در تاریخ جهان آرا چاپ تهران ص ۱۶۹ : «سرخاب بن بدر بن مهلهل و قاتش در

سنه ۵۰۰ و نام قلعه را «حقیدگان» ضبط کرده است.

۶- تصحیح ملک الشعراء بهار ص ۴۱۰ چاپ خاور

۷- آندراج

۸- چاپ کتابفروشی حافظ ص ۱۷۵

۹- ص ۱۷۵

۱۰- ص ۱۲۶

۱۱- ص ۱۸۱

نمود و به روایتی جدملوك آنجاست» نام چندتن از ملوك باوند در تاریخ طبرستان^۱
«سهراب» و «سرخاب» است.

يك تن از ممدوحان قطران تبریزی که دو قصیده در مدح او دارد «ابوالمظفر
سرخاب^۲» بوده است و در باره اش گفته:

ابوالمظفر سرخاب کو به تیغ کبود دل سپاه بداندیش کرده پر ز ذباب
و : سرخ گرداندش به دیدن روی ابوالمظفر شه جهان سرخاب
و خاقانی شروانی در شعر خود «سرخاب» به جای «سهراب» به کار برده و
گفته است^۳ :

سهم تو قطران کند نطفه سرخاب و زال تیغ تو زیق کند زهره گرشاسب و شم
سرخاب در جغرافیا - چند دهکده و نیز يك رودخانه به نام «سرخاب» در کتب
مختلف آمده است از اینقرار^۴ : «نام رودی از کابل، دهی در سمنان و هم دهی در
سبزوار» و در برهان قاطع نوشته: «سرخاب، نام رودخانه‌ای است کوچک در نواحی
کابل که آب آن به سرخی مایل است بسبب سرخی خاک رودخانه» و زین العابدین
شروانی در بستان السیاحه (ص ۳۳۸) درباره این رود می نویسد: «رودی است مابین
کابل و پیشاور و قریه‌ای در قرب اوست آن قریه را به نام آن رود خوانند، آب آن
رود به غایت سرخ رنگ است و بسیار خوشگوار و سازگار است، راقم مکرر مشاهده
کرده است. فرهنگ آبادیهای ایران^۵، در تهران و اردبیل و همدان و بیرجند از آبادی
سرخاب نام می برد.

ده افشاریه ساوجبلاغ بخش کرج، ده دهستان نیر بخش مرکزی تبریز و محلی

۱- چاپ عباس اقبال ص ۲۰

۲- دیوان قطران به کوشش نخجوانی ص ۳۴ و ص ۴۱

۳- دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص ۲۶۴

۴- آنندراج

۵- تألیف دکتر مفخم پایان

کنار راه لاهیجان به رشت و در حومه شهرستان تربت حیدریه، همه سرخاب^۱ نامیده می‌شوند.

در تاریخ جهان آرا^۲ ضمن حوادث سال ۹۵۶ راجع به القاص میرزای نویسد: «لشکر روم شبیخون بر سراو برده سلك جمعیتش را از هم فروریختند بالضروره پناه به کوه [الکای] سرخاب براریکه اردلان برده...»

در تاریخ عالم آرای عباسی ضمن ذکر احوال شاه طهماسب و شرح تسخیر قلاع شیروان می‌نویسد^۳: «مبارزان قلعه گشا اول قلعه سرخاب گلد مکیلانرا فتح نموده بعد از آن حصار قبله را مسخر گردانیدند» و در این کتاب در واقعه القاص میرزا نام محل، الکای اردلان آمده و «سرخاب اردلان» نام شخص است^۴ که القاص میرزا نزد او می‌رود.

این جا باید اضافه کنیم که «سهراب» علاوه بر معنی نام شخص، نام محل و تیره و قبیله نیز هست، چنانکه در لغت‌نامه ذکر شده: «سهراب، تیره‌ای از ایسل پیرانوند (جغرافیای سیاسی کیهان)» و به نقل از فرهنگ جغرافیایی ایران نوشته: «سهراب، دهی است جزء دهستان آغمیون بخش مرکزی شهرستان سراب...»

کوه سرخاب - پیش از شروع در بحث اصلی و تاریخ کوی سرخاب تبریز باید درباره کوه سرخاب تبریز بحث کنیم که آن محله معروف نام خود را از این کوه گرفته و پیش از اینکه آن محله احداث شود این کوه به حالت طبیعی وجود داشته و بسیاری از حوادث و روی دادهای تاریخی را نیز دیده و برای تبریز و مردم آن از دیرباز اهمیت داشته است.

در لغت‌ها ذیل کلمه سرخاب می‌نویسند: «... به معنی کوهی است معروف، در

۱- لغت‌نامه

۲- چاپ کتابتفروشی حافظ س ۲۹۹

۳- چاپ دوم ج ۱ ص ۸۰

۴- س ۲۴ ج ۱

تبریز و سرخ رنگ است و گیاه نروید و آب ندارد...» (آنندراج) و برهان قاطع می نویسد: «سرخاب در یک معنی کوهی است در تبریز» و در فرهنگ رشیدی می نویسد: «سرخاب کوهی است در تبریز» و مجمع الفرس سروری می نویسد: «و کوه معروف در تبریز» و فرهنگ نفیسی نوشته: «و نام کوهی در حوالی تبریز و محله ای از آن شهر که در دامنه آن کوه واقع شده و لغت نامه شرح برهان و آنندراج را نقل کرده است. و در فرهنگ جهانگیری نوشته: «نام کوهی است در نواحی تبریز که مقبره مردم آن در دامن آن کوه واقع است».

و کوه سرخاب در کتب تاریخ و جغرافیا چنین شرح شده است: در کتاب تاریخ تبریز تألیف دکتر مشکور نوشته^۱: «کوه سرخاب یا عین علی که در شمال شرقی تبریز به ارتفاع ۱۸۰۰ متر از سطح دریا قرار دارد و به مناسبت آنکه بنا بر مشهور قبر امام زاده ای بنام عون بن علی در آنجا است آنرا کوه عین علی نیز گویند. این کوه که خود از سطح تبریز بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر ارتفاع دارد، گردنه پایان بر سر راه تبریز به اهراز مشرق آن می گذرد و امتداد شرقی آن به توسط بستر کوه رچای که شعبه ای از آجی چای است بریده شده و از آنجا بواسطه ارتفاعات بلوک اوجان عباس و کوههای شرقی بخش سراب به سلسله جبال بزغوش متصل می شود».

و گردنه پایان بر سر راه اهر به تبریز در کوه سرخاب ۱۶۰۰ متر است^۲.
 نادر میرزا در کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز می نویسد^۳: «شمال این بلده متصل به کوه معروف به سرخاب و خانه ها تا به اصل جبل رسیده، این کوه خشک و همه آن سنگ و مواد معادن بی فایده و نفع است و سلسله کوه سرخاب همه جا تا به ساحل رود ارس با جبال قراداغ مخلوط و کشیده است. مشرق این شهر با بعضی از سلسله های کوه سرخاب بسته و منتهی به جبال رفیع و عقبه مشهور به شبلی است»

۱ - ص ۴

۲ - تاریخ تبریز ص ۵

۳ - چاپ تهران ص ۳۲

و در باره کوی شتربان می نویسد ^۱ : «این کوی بیشتر در اراضی مخفیه است به ریشه کوه سرخاب.»

در کتاب روضات الجنان دوجا نام کوه سرخاب به صورت «کوه سرخ» آمده یکی ^۲ در مورد مدفن سهراب از اصحاب در جوار حضرت بابا حسن که قبلاً ذکر کردیم نوشته: اول کسی است که در گورستان سرخاب مدفون شده و نام آن جا را ابتدا سهراب و بعد سرخاب گفته اند، در این جا می نویسد : «بعد از آن به مرور ایام و جوار کوه سرخ، سرخاب شده» و مورد دیگر ^۳ در روضه دوم است که مقابر بزرگان سرخاب را بیان می دارد، می نویسد: «سرخاب مزاری است از مزاران مشهور شهر تبریز بر جانب شمال آن شهر در پای کوه سرخ واقع است...»

و در دو جای دیگر «کوه سرخاب» آورده یکی آنکه نوشته است ^۴ : «حضرت بابا مزید را منشأ و مولد عمود زج است که مزرعه ای است در کوه سرخاب...» و دیگر آنکه می نویسد ^۵ : «مرقد و مزار آن پیروان راه نبی و طالبان طریق رلی، عین علی و زین علی رحمهما الله تعالی بر پای کوه سرخاب مشخص و معین است...» و مابعداً در باره این دو بقعه صحبت خواهیم کرد.

در کتاب فرهنگ کوه های ایران نوشته ^۶ : «کوه عین بن علی در شمال خاوری شهر تبریز واقع است و بلندترین قله آن ۱۸۰۰ متر ارتفاع دارد.»
اولیا چلبی در سفرنامه خود نوشته است ^۷ : «تفرج گاه این شهر دامنه کوه

۱- ص ۶۲

۲- تصحیح سلطان القرائی ص ۴۱

۳- ص ۴۷

۴- ص ۶۰

۵- ص ۱۶۵

۶- گرد آورده دکتر منجم پایان ص ۷۶

۷- ترجمه حاج حسین نخجوانی - مجله دانشکده ادبیات تبریز دوره ۱۱ سال ۱۳۳۸

از ص ۲۶۱ تا ص ۳۰۱

سرخاب است، از بالاترین نقطه این کوه اگر کسی نگاه کند دریاچه شاهی (رضائیه) را می بیند».

آمبروزیو کنتارینی در سفرنامه اش نوشته ^۱ : «چهارم اوت ۱۴۷۴ (۸۷۸/ ۸۷۹ ق) نزدیک غروب به تبریز وارد شدیم. نزدیک این شهر چندین کوه سرخ رنگ دیده می شود که می گویند کوه های توری خوانده می شود» و دکتر امیری مترجم در حاشیه نوشته است: «در متن Tauri ، این کوه های سرخ رنگ باید همان کوه سرخاب باشد که به مناسبت دوزخ که بر فراز آن است عوام اینال زینال خوانند» در تاریخ تبریز مینورسکی ^۲ نوشته است که : «غازان باروی جدیدی به دور شهر کشید که طولش در حدود ۲۵۰۰۰ گام (چهار فرسخ و نیم) بود و تمام باغها و محله های کوه ولیان و سنجران جزو شهر به حساب می آمد و در نزد باروی مزبور بردامنه کوه ولیان (که اکنون کوه سرخاب یا عینلی زینلی خوانده می شود) و یک سلسله عمارات زیبا بوسیله وزیر شهیر رشیدالدین برپا شد : پیدا است که کوه ولیان در امتداد جنوب غربی کوه سرخاب قرار دارد چنانکه آقای عبدالعلی کارنگ مترجم کتاب مینورسکی در حاشیه همین مطلب نوشته اند ^۳ : «اکنون بیلان کوه گویند ؛ ولیانکوه در امتداد جنوب غربی کوه عینلی یا کوه سرخاب قرار گرفته و میان تپه های کوچک ولیانکوه و عینلی چند دره کوچک وجود دارد.» در باره ولیانکوه فرهنگ آندراج نوشته : «نام کوهی است قریب به شهر تبریز که محله باغ بیشه که در معنی باغ و بیشه بوده در آنجا واقع است، گویند که از کثرت توقف اولیاء و فقرا، به فتح واو، ولیان کوه معروف شده و در رساله حشری نام مقام بزرگان آن ولا مسطور است واللہ اعلم بالصواب» لغت نامه نیز همین شرح را از آندراج و انجمن آرا نقل کرده است.

۱- سفرنامه های ونیزیان ترجمه دکتر منوچهر امیری ص ۱۳۵

۲- ترجمه عبدالعلی کارنگ ص ۲۱

۳- ح ۳ ص ۲۱

و آقای سلطان القرائی در حاشیهٔ مربوط به «ولیانکوی» درروضات الجنان می نویسد^۱:
 «بفتح اول و کسر ثانی و سکون نون بنابه وصف مؤلف، «بلیانکوی» و «بلیانکوه» و
 «ولیانکوه» نیز نوشته‌اند، عامه «بیلانکی» به فتح باء و سکون یاء و نون می خوانند»
 بعضی^۲ نوشته‌اند که کوه عون‌علی در جنب تبریز دارای ۱۸۱۰ متر ارتفاع
 است. حمدالله مستوفی در نزهة القلوب از کوه سرخاب نام برده و نوشته^۳ است:
 «ناحیهٔ رودقات در پس کوه سرخاب بر شمال، بر یک فرسنگی تا چهار فرسنگی شهرست
 و غله روی تمام دارد.»

یکی از روستاهای موقوفهٔ عمارت مظفریه هم «ایاز سرخاب» نام دارد^۴
 در حال تبریز در دامنهٔ کوه قرار دارد و رشته تپه‌های پله مانند است که رنگ
 آنها سرخ تیره است و به سبب رنگ این تپه‌ها ارتفاعات را سرخاب نام داده‌اند
 (تبریز و پیرامون تألیف شفیع جوادی ص ۲۷) و در همین کتاب^۵ از قول شاردن نقل شده
 است که تاریخ‌نگاران قدیم نام کوهی را که تبریز در دامنهٔ آن است «اورونات»،
 «بارونات» ذکر کرده‌اند. در مرآت البلدان^۶ از قول شاردن «اورونت» و «بارونت»
 نوشته شده.

در کتاب پایتخت‌های شاهنشاهی ایران در قسمت تبریز نوشته است^۷: «این
 شهر در ۴۶ درجه و ۲۳ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ و ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه
 عرض شمالی و در دامنهٔ جنوبی یک رشته بلندبهای سرخ‌فام معروف به کوه عون‌علی

۱- ص ۴۹۷ ج ۲

۲- آقای شفیع جوادی در کتاب تبریز و پیرامون ص ۲۳

۳- ص ۹۰ نزهة القلوب چاپ دبیر سیاف

۴- تاریخ تبریز تألیف دکتر مشکور ص ۶۶۶

۵- ص ۶۸

۶- ج ۱ ص ۳۵۲. شاردن هم از قول پولیپ و دیو دوردو بنمیدر گفته (ج ۲ ص ۴۰۲
 سیاحت فامه شاردن ترجمه حمد عباسی) و مترجم در حاشیه اشاره به کوه نوشته: «مقصود سیاحت است»

۷- فصل هفتم: تبریز و رانته و سلطانیه به قلم اسماعیل دیباج ص ۲۱۱

(عین علی) یا کوه سرخاب واقع شده است. این ارتفاعات که از شمال غربی شروع می شود بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر ارتفاع دارد.»

شاردن^۱ نوشته است: «در عهد سلطنت غازان، پهنای شهر از عین علی در شمال شهر تا کوهستان مقابل آن در جنوب موسوم به چوران داغ، و درازایش از آجی چای تادهکده بانینج که در فاصله دو فرسخی تبریز می باشد، وسعت داشته است»

کوه سرخاب در دوره صفویه و افشاریه شاهد حوادثی کوچک و بزرگ بوده و این ارتفاعات سرخ رنگ، از خون هم رنگین شده است، چنانکه در تاریخ عالم آرای عباسی به چند حادثه اشاره شده از جمله در وقایع سال لوی ٹیل ۹۸۸ ضمن وقایع دارالسلطنه تبریز و نزاع بین شاملو و استاجلو نوشته است^۲: «نخست برادران اسمعیل قلیخان به برادر محمودخان صوفی اغلی استاجلو که در دامن کوه سرخاب در روی مزار سیار بود دوچار شده آن بی گناه را به خون پدر مقتول ساختند و ابواب کلفت و نزاع میانه شاملو و استاجلو که همیشه بایکدیگر متفق بودند گشوده گشت...» و نیز در ضمن حوادث سال ۹۹۳، و لشکر کشی عثمان پاشا به تبریز و تسخیر آن شهر پس از شرح و تفصیل کافی می نویسد^۳: «... و عثمان پاشا به فراغ بال داخل شهر شده دولت خانه تبریز را جهت قلعه مناسب یافت و از شوراب کوچ کرده به جانب چرنداب که طرف قبله تبریز است رفته نزول کرد و طرح قلعه انداخت و بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار کردند و در عرض چهل روز که رومیه به تعمیر قلعه مشغول بودند اگر چه غازیان قزلباش کوه سرخاب را پناه خود ساخته بودند اکثر اوقات شبها و روزها خود را به حوالی اردوی رومیه رسانیده دستبردهای نمایان می کردند»

همچنین در حوادث سال بیست و چهارم سلطنت شاه عباس ضمن تاریخ لشکر کشی مراد پاشا وزیر اعظم و سردار روم به آذربایجان و رسیدن به تبریز می نویسد:

۱- ترجمه محمد عباسی ص ۴۱۷

۲- ج ۱ ص ۲۵۹

۳- ج ۱ ص ۳۱۰

«... و چون سردار به دوسه منزلی تبریز رسید سکنه و اهالی شهر خود را به گوشه و کنار کشیده شهر را از آذوقه پرداختند و موکب همایون اعلی نیز از بلده تبریز کوچ فرموده، از عقبه کوه سرخاب گذشته در کنار رودخانه آجی محل اقامت اختیار کرده نزول اجلال فرمودند»^۱

و در همین سال که ۱۰۱۹ هـ ق بوده، در جنگ با ترکان عثمانی دفاع شهر را به پیر بداغ خان سپرد^۲، و در این میان ترکان عقب نشستند و جنگی رخ نداد و به دستور شاه عباس در محل ربع رشیدی قلعه‌ای ساختند که مصالح آن را بیشتر از شب‌غازان آوردند و اسکندر بیک در این باره نوشته است^۳: «در سالی که رای جهان آرای اشرف اعلی بدین قرار گرفت که در بلده تبریز قلعه‌ای ترتیب دهند چون رومیان در امور قلعه‌سازی و قلعه‌داری مهارتی دارند و عثمان پاشا که مرد مدبر و کاردان بود و در زمان سلطان مراد خان به تسخیر تبریز آمد... دولت‌خانه قدیم را مناسب یافته آنجا را قلعه کرده بود و از باب خرد و تدبیر هم آنجا را مصلحت می‌دیدند حضرت اعلی نیز موافقت نمود... اما همیشه می‌فرمودند که آب رودخانه مهران رود... بر قلعه مشرف است و اگر در پیش رودخانه سدی بسته نشود آب رودخانه بلند گشته به قلعه می‌ریزد و احتمال مضرت و ویرانی قلعه دارد و اکثر اوقات بر زبان گهر فشان می‌گذشت که چندان وثوق و اعتمادی برین قلعه نیست و در دامن کوه سرخاب ربع رشیدی را مناسب قلعه دیده بودند...» و بعد می‌نویسد که چون آوازه رسیدن لشکر دشمن رسید فرصت تخریب قلعه سابق و ساختن قلعه جدید نبود، پس از بازگشت مراد پاشا، منوچهر بیک ایشک آغاسی دستور گرفت که قلعه جدید را بسازد و در آغاز بهار شروع به کار کند و از مصالح عمارات خرابه تبریز خصوصاً شب‌غازان این قلعه جدید ساخته شود.»

و در حوادث سال بعد یعنی ۱۰۲۰ هـ ق که بیست و پنجمین سال سلطنت شاه عباس

۱- ج ۲ ص ۸۲۲

۲- تاریخ تبریز مینورسکی ترجمه کارنکک ص ۵۴ نقل از عالم آرا

۳- ج ۲ ص ۸۲۶

بوده نوشته است ^۱ : «در اول ماه رجب از او جان، کوچ واقع شده متوجه دارالسلطنه تبریز گشتند» و در ماههای رجب و شعبان و رمضان آنجا بوده و به سیر و سیاحت و تفریح گذرانیده و چون قلعه جدید به اتمام رسیده بود حکم به تخریب قلعه سابق صادر شده و چنانکه می نویسد در عرض ده روز قلعه قدیم انهدام پذیرفته است.

میرزا مهدیخان استرآبادی در کتاب دره نادره به شیوه نگارش خاص خود در این کتاب، ضمن بیان جلوس طهماسب شاه می نویسد که پس از انتشار خبر استیلای افغانها، طهماسب میرزادر آخر ماه محرم سنه ۱۱۳۵ در قزوین بر تخت نشسته و افغانها به دفع او برخاستند و او به جانب تبریز شتافته و به باده نوشی و میگساری با اطرافیان پرداخته و «بلاد تبریز را ملک ساغرو شهر خمار و آثار تری الناس سکاری در خمار جهان آشکار ساخت...» ^۲ و چند سطر بعد این وصف را ادامه می دهد و می نویسد ^۳ : «گاهی جام دلالی را از فروغ باده آفتاب تاب، بدر لب ریز کرده کاسه خورشید را بر سر گرون می شکستند... و هنگامی با آغوشی هم آغوشی و در سر خاب، سر خاب نوشی نموده به سر خاب رخساره خود را سر خاب قلب شکن می شمردند...» .

و می بینیم که در این عبارت دره نادره، میرزا مهدیخان، «سر خاب»، را به چهار معنی به کار برده که نخستین «کوه سر خاب» و دومی به معنی باده لعل قام و سرخ رنگ و سوم به معنی گلگونه و اسباب آرایش زنان و چهارم به معنی «سهراب» پسر رستم است که در آغاز این فصل شرح دادیم که «سر خاب» و «سهراب» یکی است.

در کتاب جهانگشای نادری از همین نویسنده، ضمن بیان جنگ باتیمور پاشا و فتح دمدم و مراغه و تبریز نوشته است که دوسپاه در کنار رودخانه قزل اوزن روبرو شده و سپاه تیمور پاشا فرار کرده و سپاه نادر شاه به جانب مراغه رفته و چادر زده و در آنجا خبر داده اند که تیمور پاشا به دهخوارقان حمله کرده است، نادر به آنجا رفته

۱- ج ۲ ص ۸۴۸

۲- دره نادره، تصحیح دکتر سید جعفر شهیدی از انتشارات انجمن آثار ملی ص ۱۵۶

۳- ص ۱۵۷

و باز سپاه دشمن گریخته و در این مورد نوشته است ^۱ : « مو کب ظفر قرین عازم آنجا گشته رومیه به محض ظهور اشعه ماهچه لوای جهانتاب به سمت فرار عنانتاب شده، بعد از طی يك فرسخ مسافت، گرد عظیمی که آثار فرار رومیه بود از دامنه کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است، ارتفاع یافت... » و به دنبال این حادثه و فرار سپاه دشمن شرح داده که نادر شاه توپخانه را با جمعی از تفنگچیان گذاشته و از بیراهه به تعقیب آنان رفته و به او خبر داده اند که دو فوج نمایان است یکی از سمت تبریز و یکی از دو فرسخی بیشتر از آن و در هر حال گروه اول فرار کرده و گروه دوم که حدود سی هزار تن در تبریز داشته اند به دنبال گروه اول می روند، و در این جا چنین ادامه می دهد که سپاهیان نادر گروه دوم را دنبال کرده با گروهی که پیش می رفتند یکی شده، ناچار گروه دوم هر چه را با خود می برده با اسیران آذربایجان و زنان خود رها کرده از بیم جان خود را به دامنه کوه خواجه مرجان که در سه فرسخی تبریز واقع است کشیده و سپاهیان نادر نیز آنان را در آنجا تعقیب کرده و گروهی را از دم شمشیر گذرانیده اند و در این جا نوشته ^۲ : « دلیران ظفر قرین نیز از اطراف، ایشان را فرو گرفته کار فرمای سیف و سنان تیز، از بآس جگر گداز به قالب قلب خصم لرزه افکن و تبریز گشته و دامن کوه سرخاب را از تیغ الماس گون لعل قام ساختند » اما آقای عبدالله انوار که کتاب جهاننگشای نادری را تصحیح کرده و بر آن حواشی و تعلیقاتی نوشته، ذیل مورد اول که کوه سرخاب آمده در تعلیقات نوشته اند ^۳ : « کوه سرخاب، اسم خاص، نام کوهی است به مشرق شهر تبریز، يك طرف آبادی شهر تبریز به این کوه وصل است... » (از مرآت البلدان جلد اول ذیل کلمه تبریز) ^۴

۱- تاریخ جهاننگشای نادری تألیف میرزا مهدیخان استرآبادی به اهتمام سید عبدالله

انوار ص ۱۲۷

۲- ص ۱۲۸

۳- ص ۶۰۶ تعلیقات

۴- مرآت البلدان ج ۱ ص ۳۴۱ : از سمت مشرق آبادی شهر متصل به دامنه کوه سرخاب،

و در مورد دوم که مؤلف جهانگشای نادری نوشته است فراریان به کوه خواجه
مرجان روی نهاده‌اند، آقای انوار نوشته‌اند^۱ : «و دامن کوه سرخاب را از تیغ
الماس گون» این عبارت غلط و صحیح آن «کوه خواجه مرجان» است زیرا «کوه
سرخاب» در مشرق تبریز واقع و با محل عملیات که در شمال غربی تبریز بوده
مناسبتی ندارد.

بقعهٔ عون علی - بقعهٔ عون علی بر کوه سرخاب به قدری مشهور و معروف شده
که کوه سرخاب را در بعضی موارد کوه عون علی^۲ یا عین علی خوانده‌اند و این بقعه
بر فراز بلندترین نقطه از کوه سرخاب واقع است و سه اطاق و یک ایوان و یک مقبره
و دو میل و پنج ستون سنگی بزرگ دارد، در بنای بقعه سنگ سرخ کوه سرخاب و
کمی هم آجر به کار رفته و ستونهای ایوان از سنگ کبود است^۳.

حافظ حسین کربلائی دربارهٔ دو بقعهٔ عون علی و زین علی می‌نویسد^۴ : «مرقد
و مزار آن پیروان راه نبی و طالبان طریق ولی، عین علی و زین علی رحمهما الله تعالی
بر بالای کوه سرخاب مشخص و معین است. تکیه‌ای است که جماعت درویشان از
سلسلهٔ رفیعهٔ حضرت شاه نورالدین نعمت‌الله ولی قدس الله تعالی سره در آنجا ساکن‌اند
و مدعی ایشان آنکه اینجا مزار دو پسر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است،
مسمیان به عون علی و زید علی و پس از آن نوشته که حضرت امیر المؤمنین علی راعلیه السلام
پانزده پسر بود و بعد از ذکر فرزندان آن حضرت از فاطمه زهرا و ام البنین و از لیلی بنت
مسعود نوشته^۵ : «و یحیی و عون از اسماء بنت عمیس به وجود آمدند، در روضه الشهداء
مذکور است که عون نیز در کربلا شهید شد» و پس از شرح و ذکر نام زنان علی بن

۱- ص ۶۰۶ تعلیقات جهانگشای نادری

۲- فرهنگ کوههای ایران ص ۷۶، تاریخ تبریز ص ۴، مرآت البلدان ج ۱ ص ۳۴۷

۳- آثار باستانی آذربایجان تألیف عبدالعلی کارنگ ج ۱ ص ۱۰۴

۴- روضات الجنان ص ۱۶۵

۵- روضات الجنان ص ۱۶۶

ابیطالب نوشته است : « و حضرت امیر المؤمنین علی را از پنج پسر اولاد است ، از امام حسن و امام حسین و محمد حنفیه و عباس شهید و عمر اطرف ، کماذکره فی تاریخ خلاصه الاخبار . به هر حال زید بن علی موجود نیست و عون در کربلا شهید شده ، و الله اعلم بحقیقة الحال .

از حضرت مخدومی ادام الله بر کاته چنین استماع افتاد که دو برادر بوده اند آنجا که به امر جولاهی اشتغال داشته اند و خالی از حالی نبوده اند . بر افسواه و السنة بعضی مردم چنین است که آن دو برادر جولاه ، گاه بوده که یکی از آن دو به بازار می آمده به ریسمان خریدن ، اگر در ریسمانی تردد می داشته که نیک است یا بد از بازار دست دراز می کرده و ریسمان را به برادر می رسانده و به لا و نعم از وی جواب می شنیده ، و الله اعلم بحقیقة الحال و الیه المرجع و المال »

نادر میرزا در این باره می نویسد^۱ : « بقعه ای است پست و مختصر به ذروه کوه سرخاب ناظر به شهر و دریای خنجت^۲ و همه چشم انداز جنوب و مغرب و مشرق چون بهاران شکوفه ها بشکفتد اینجا را به جهان مانند نباشد مگر آنکه این ذروه را آب و گیاه نباشد ، کوه باره خشک و سوخته است به سوی شمال این بقعه به فاصله پانصد قدم وادی عمیق است آنجا عینی بس خرد است آبگیر کی کرده اند که آن ترشح اندک بدان حفره تراود ، از آنجا آب به قلعه آرند به سبوه ها که مردم رفع حاجت کنند به مشکلی و از هیچ سوی آب بدان مکان نتوان آورد که صد اندر صد این کوه پایه خشک باشد و این چشمه را عامه حوض پریان نامند و مصحفاً حوض پریان گویند » و بعد نقل قول از ملاحشری در این باره کرده و نوشته است : « حشری به تذکره خود سخن ها از این بقعه رانده و شکل قبر که به اندرون بقعه است آورده گوید این جا مدفن عون و زید فرزندان امیر المؤمنین علی علیه السلام

۱ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز چاپ تهران ص ۱۰۴

۲ - دکتر مشکور در تاریخ تبریز ص ۲۳۸ ضمن نقل قول نادر میرزادر این مورد

و در بای چیحست، نوشته است .

است ، هر کس را به علم انساب ادنی بصیرت است داند که این گفته بافته و جعل حشری است ... دانشمند عیسوی گفت اینجا کنشت یا بتخانه بسود و معبدی ، پیر بوداق خان حاکم تبریز به فرمان شاه عباس بزرگ این بقعه عمارت کرد بس عالی و تاریخ آن بنا « عمارت شاه » باشد پس به زلزله ویران شد . بسدین سالهای نزدیک پیشکار این ملک ، میرزا قهرمان امین لشکر آنجا عمارتی کرد ایوانی و حجره های چند و اصطبل و چند مرتبه مسطح کرده ، نشیمن ها ساخت که زوار را جای راحت باشد چون آنجا همی کنند عمارتی بزرگ پدید آمد دو ستون از سنگ سرخ بیافتند اکنون به همان ایوان نصب کرده اند ...»

در اینکه « عون » از فرزندان علی علیه السلام است حرفی نیست چنانکه در کتب نوشته اند مثلاً حبیب السیر می نویسد^۱ : « یحیی و عون از اسماء در وجود آمدند »

و ناسخ التواریخ می نویسد^۲ : « پسر یازدهم امیر المؤمنین علیه السلام عون است و مادر او اسماء بنت عمیس است ، پسر دوازدهم امیر المؤمنین علیه السلام یحیی است و مادر او نیز اسماء بنت عمیس است ... » اما اینکه دو بقعه معروف به عون علی وزین علی مربوط به عون بن علی وزید بن علی باشد ، بحث است و ملاحشری در روضة اطهار و طباطبائی در اولاد الاطهار کوشیده اند که این دو بقعه را از عون بن علی و زید بن علی ، از فرزندان علی علیه السلام بدانند^۳ و طباطبائی پس از نقل قول ملاحشری می نویسد^۴ : « باید حضرت زید بن علی دو اسم داشته باشد یکی زید و دیگری یحیی یا اینکه اسماء بنت عمیس مادر زید بن علی نباشد . اما به اتفاق جمع کثیری از اصحاب تاریخ حضرت عون بن علی با برادر خود زید بن علی ، با

۱ - ج ۱ ص ۵۸۴ چاپ خیام

۲ - ج ۳ ، کتاب ۲ ص ۷۰۶ چاپ دوره ناصری

۳ - آثار باستانی آذربایجان تألیف کارنگک ص ۱۱۰ ح ۳ .

۴ - نقل از تاریخ تبریز ص ۲۳۶

همراهی محمد بن حنفیه با سپاه اسامه با بیست و پنج هزار لشکر در مرتبه اول به شهر تبریز که در آن وقت مسمی به آذرآباد بود تشریف آوردند و بعد از جنگهای بسیار اسامه و حضرت عون بن علی با جمع به شهادت رسیدند . چون پادشاه تبریز در آن وقت ، هامان بن مهربار و آتش پرست بود محمد بن حنفیه اسامه بن فرقدرا در بالای کوه سهند و حضرت عون بن علی را در بالای کوه سرخاب دفن کردند...»^۱ و بعد نوشته است : « اما زین علی که در مرتبه دوم با سپاه عبدالله بن عمر و محمد بن حنفیه به آذربایجان آمده بود ، در حوالی دهخوارقان در سر قلعه خرم آباد که آتشکده قدیم بود شهید شد ، حضرت محمد حنفیه جسد او را بر بالای کوه سرخاب پیش مزار برادرش عون بن علی دفن فرمود »^۲

و ملاحشری به طور قطع و یقین آن دو مزار را از دو امام زاده دانسته و نوشته است^۳ : « در اینکه ایشان فرزندان بی واسطه حضرت شاه ولایت پناهنداصلا شك و شبهه نیست و در کتب معتبر مثل بحر الانساب و تواریخ سلف نسبت فرزندی ایشان بدان حضرت و شهادت و مدفن ایشان به تفصیل مسطور است . والدۀ ماجده ایشان اسماء بنت عمیس است ...» و همان شرحی را که در باره آمدن آنان به آذربایجان و شهادتشان طباطبائی نقل کرده در کتاب حشری هست . ضمناً در بعضی کتب مانند ارشاد شیخ مفید^۴ نامی از عون برده نشده و فقط یحیی از اسماء بنت عمیس نام برده شده است .

تاورنیه سیاح فرانسوی که در سال ۱۶۳۶ م (مطابق ۱۰۴۶ هـ . ق) از تبریز گذشته چنین نوشته است^۵ : « در بیرون شهر کوهی است موهوم به عین علی ، رین

۱ - تاریخ تبریز ص ۲۳۶

۲ - تاریخ تبریز ص ۲۳۷

۳ - روضه اطهار ص ۹

۴ - چاپ کتاب فروشی علمیه اسلامیة ص ۳۵۵

۵ - تاریخ تبریز ص ۷۳

علی و سابقاً روی آن کلیسا بوده و مسلمانان آن را تبدیل به مسجد کرده‌اند و یک دیر خرابه هم نزدیک آن مسجد است که در آن سردابی است که در آن‌ها بعضی از قبرهاست و ستونهای سنگ مرمر در آنجا انباشته شده ، گویند که آن مسجد در اصل مقبره بعضی از پادشاهان ماد بوده است . «

شاردن نیز نوشته ^۱: « عینالی در پایان شهر در جانب مغرب بالای کوه ، یک دستگاہ عمارت بسیار زیبایی که زیارتگاہ می‌باشد ، مشاهده می‌شود و عینالی نام دارد که به معنای عین علی است . «

اما مرحوم ثقة الاسلام در کتاب تاریخ امکنه شریفه قول حشری را از امور نزدیک به خرافات و کتاب بحر الانساب را مجهول می‌داند و می‌نویسد ^۲: « نسبت عون و زید مدفون در قلّه کوه سرخاب به حضرت امیر امری است از حلیه صدق عاری و شاهی بر این مدعی نیست » و چون حشری نوشته است که عون و زید با اسامه در زمان خلافت عمر به آذربایجان آمده و غزا کرده و شهید شده‌اند ، ثقة الاسلام می‌نویسد که اسما بنت عمیس مادر عون ، پس از رحلت خلیفه اول به ازدواج علی بن ابی طالب در آمده است و رحلت خلیفه اول در جمادی الاخره سال سیزدهم هجری است و فتح آذربایجان در سال بیست و دوم هجری . و اضافه می‌کند که ولادت عون از اسماء که زوجه خلیفه اول بوده لامحاله تقریباً به چهارده ماه بعد از رحلت خلیفه اول خواهد بود و اعزام طفل هفت و هشت ساله را به جهاد علتی نیست ... » و بعد می‌نویسد ^۳: « عون در کربلا شهید شد » و پس از آن آمدن محمد بن حنفیه را به آذربایجان و انتساب پاره‌ای از مساجد را به اسم آورد می‌کند و می‌نویسد : « بالجمله مدفونین قلّه کوه سرخاب نزد نگارنده مجعول و قضیه انتساب به حضرت ولایت مآب مجعول است »

۱ - ترجمه محمد عباسی ص ۴۵۶

۲ - تاریخ تبریز ص ۲۳۹ و آثار باستانی آذربایجان ص ۱۱۰ ح ۳

۳ - تاریخ تبریز ص ۲۳۹ ، آثار باستانی آذربایجان ح ۳ ص ۱۱۰

و قولی که از ملاحشری در کتب نقل شده و پذیرفته آمده مربوط به تعمیر بقعه عون علی در زمان شاه عباس بزرگ است که بعد از تسلط قشون عثمانی خراب شده و ملاحشری در این باره می نویسد: ^۱ «در این اوان شهنشاہ ممالک ستان جهانبان ایران و توران بتوفیق الملك المنان فتح آذربایجان نمود زیارت آن شاهزادگان فرمود ، دید که مزار این دو بزرگوار در زمان مخالفین منهدم گشته به ساختن عمارت عالی در آن مکان فیض نشان فرمان داد . در اندک زمانی عمارتی که با مسکان کیوان برابری و همسری می زد به اتمام رسانید. قطعه :

شاه عباس، شاه و الاجاه	خلف خاندان آل عبا
از دو نسل علی ولی الله	بهر عون علی وزید علی
که ز ماهی کشید سر تاماه	کرد عالی عمارتی انشاء
هم ز اقبال شاه و لطف اله	یافت از پیر بذاق خان اتمام
بهر تاریخ او « عمارت شاه»	دید حشری چو آن عمارت گفت:

و اکثر مردم تبریز کوه سرخاب را کوه دو برادران می گویند» و در کتاب سواد التواریخ ^۲ ، همین ابیات نقل شده و حساب کرده (۱۰۱۷).

آقای کارنگ ^۳ پس از نقل قول حشری : « . . . در این اوان که شهنشاہ ممالک ستان جهانبان ایران و توران به توفیق الملك المنان فتح آذربایجان نمود . . . الخ » که با نقل تاریخ تبریز اختلاف دارد و نیز پس از نقل ابیات در حاشیه اضافه کرده اند ^۴ که عبارت « عمارت شاه » به حساب ابجد برابر با یک هزار و هفده است و این نشان می دهد که ملاحشری این ماده تاریخ را شش سال بعد به کتاب

۱- روضة اطهار ص ۱۱۲ تاریخ تبریز ص ۲۳۷ با تغییر عبارت

۲- تألیف نخجوانی ص ۵۲۷

۳- آثار باستانی آذربایجان ص ۱۰۵

۴- ج ۱ ص ۱۰۶

« روضه اظهار » افزوده زیرا ماده تاریخ تألیف کتاب مورد بحث کلمه « روضه » بوده که ملاحشری ضمن بیت ذیل بدان اشاره می کند :
 « عقل در این روضه بهر سو شتافت - از پی تاریخ همین روضه یافت! » و این جا باید افزود که کتاب حشری علاوه بر روضه الاطهار یا تاریخ حشری نام دیگر هم دارد که « سامی فی الاسامی » و نیز « مزارات تبریز » است .
 طباطبائی در کتاب اولاد الاطهار می نویسد^۲ : « مراد حشری مرحوم از شهنشاہ ممالکستان ، شاه عباس بزرگ و اول است که تبریز را بعد از آنکه فرهادپاشا سر عسکر سلطان مرادسیم قتل عام نمود و تا مدت هجده سال در تصرف قشون عثمانی بود در سنه ۱۰۱۶ هجری به حیطة تصرف در آورد .

در این زمان سعادت نشان « یعنی دوره ناصری ، مقرب الخاقان امین لشکر قهرمان میرزا به این سعادت فائز گشته اول راه امامزادگانرا که سنگلاخ بود و بسیار صعب ، و دشوار بود پیاده ها را راه رفتن در آن سنگلاخ . سنگهای آن را دور انداخته تا از برای زوار آسان باشد ، و بعد از آن عمارت عالی از روضه مبارکه و مسجد دو مناره و حجرات متعدده و ایوان عالی و غیرها در آنجا ساخته که زیاده از هزار تومان خرج آن تعمیرات مبارکه شده است »

این تعمیر در اواخر قرن سیزدهم هجری قمری بوسیله قهرمان میرزا انجام پذیرفته زیرا تعمیر زمان شاه عباس بوسیله بداق خان در زمان شاه سلطان حسین و نیز زلزله سال ۱۱۹۳ در تبریز ، شکست خورده و ریخته بوده است^۳.

در سال ۱۳۴۲ ه . ق از طرف امیر اسماعیل خان^۴ والی آذربایجان و فرمانده سپاه شمال غرب در آن بقعه تعمیر به عمل آمده و در سنگنبشته ای که به دیوار

۱ - نیز در مواد التواریخ ص ۴۸۱ با رقم آمده که (۱۰۱۱) است.

۲ - تاریخ تبریز ص ۲۳۷

۳ - آثار باستانی آذربایجان ص ۱۰۷

۴ - در تاریخ تبریز ص ۲۴۰ نام این والی ، امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسبی

ذکر شده است .

ایوان نصب شده به این تعمیر و تاریخ آن چنین اشاره شده است^۱

بسمه تعالی

شد خراب از دورگیتی این مقام و بارگاه

شیخ و زاهد جمله بنمودند ترك خانقاه

ملك آذربایجان را والی با عدل و داد

میر لشکر بود اسماعیل در سلك سپاه

سعی وافی در هزار و سیصد و دو با چهل

بذل کرد آن حکمران، تعمیر شد این پایگاه

بارالها پایدارش کن به دولت کامگار

گوید او را این دعادانش همیشه صبحگاه

در هر حال بقعه عون علی و زین علی در نظر مردم محترم است و به آن

«عینال زینال»^۲ یا «عینالی» و «عون علی» می گویند و کراماتی مانند کرامت راجع

به دو برادر جولاه نقل می کنند و مرحوم ثقة الاسلام در تاریخ امکنه شریفه نوشته

است که کرامت دو برادر جولاه که حافظ کربلائی از مخدوم خود سید عبداللہ لاله ای

نقل می کند ، بهتر است از زبان مردم بیفتد و فراموش شود.^۳

۱ - آثار باستانی آذربایجان ص ۱۰۷

۲ - همان کتاب ۱۰۹

۳ - آقای کارنگ پس از نقل قول ثقة الاسلام ، داستانی از يك درویش نعمت اللہی

در بقعه عون علی نقل می کنند که از دیگری شنیده اند (آثار باستانی آذربایجان ۱۱۲-۱۱۴)

ربع رشیدی

در اواخر قرن ہفتم و اول قرن ہشتم ہجری قمری ، کوه سرخاب شاہد يك جنب و جوش و فعالیت بزرگ آبادانی و ساختمانی بودہ و از ہر جهت مورد توجہ واقع شدہ و شہر کی معروف و آبادان در دامنهٔ این کوه ساختماند و آن ربع رشیدی نام داشتہ کہ بہ دستور خواجہ رشیدالدین فضل اللہ ہمدانی وزیر دانشمند و مدبر عصر مغول ساختمند شدہ است.

خواجہ رشیدالدین فضل اللہ بن ابوالخیر علی بن ہمدانی از سال ۵۶۹۷ ق. بہ اشتراک سعدالدین محمد ساوجی بہ وزارت غازان رسید و پس از آن تا سال ۵۷۱۸ ق. ، یعنی تا زمان سلطنت ابوسعید بہادر خان وزارت داشت^۱ و در این سال مقتول شد و مسادہ تاریخ قتل او بہ گفتۂ جلال الدین عتیقی از شاعران آن

۱ - تاریخ منول تألیف عباس اقبال ص ۳۱۸ چاپ دوم و ص ۳۲۶

روزگار» طاب ثراه « است^۱ :

رشید دولت و دین چون رحیل کرد به عقبی - نوشته منشی تقدیر او که «طاب ثراه» محل ربع رشیدی در آخر محله شش کلان که به محله باغمیشه و ویلانکوه یا بیلانکوه منتهی می شود در طرف چپ در دامنه کوه سرخاب در جایی بسیار باصفا و خوش آب و هوا و مرتفع واقع بوده و در میان باغها و انبوه درختان قرار داشته است^۲.

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می نویسد^۳ : « در بالای شهر وزیر سعید خواجه رشیدالدین طاب ثراه به موضع ویلان کوه داخل با روی غازانی شهرچه دیگر ساخته و ربع رشیدی نام کرده و درو عمارات فراوان و عالی بر آورده و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر آن عمارات بسیار افزوده» و دولت شاه سمرقندی در تذکرة الشعراء نوشته^۴ : « از آن عالی تر در عالم نشان نمی دهند، بر کتابة آن عمارت نوشته که همانا ویران کردن آن عمارت از ساختن آن مشکل تر است»

۱ - مواد التواریخ ص ۱۷۷ ، در مقاله دکتر مشکور راجع به رشیدی در مجموعه خطابهها در باره رشیدالدین ، ص ۲۸۴ نام شاعر جلال الدین عقیقی و شعر به این شکل آمده است :

رشید ملت و دین چون برفت از عالم
نوشت منشی تاریخ او که طاب ثراه
اما در تاریخ تبریز ص ۵۲۲ نام شاعر و مصراع اول مطابق نقل مواد التواریخ و مصراع دوم : « نوشته منشی تاریخ او ... » آمده است و در دستور السوزرا (ص ۳۰) تصحیح سعید نفیسی) : « رشید ملت و دین چون رحیل کرد به عقبی - نوشت منشی تاریخ او که طاب ثراه است

۲ - چهل مقاله حاج حسین نخجوانی ص ۱۱

۳ - چاپ دبرسیاقی ص ۷۸

۴ - چاپ هند ص ۹۶

اوحدی مراغہ‌ای شاعر و عارف معروف (متوفی ۷۳۸ ھ . ق) کہ سلطان ابوسعید بہادر و غیاث الدین پسر خواجہ رشیدالدین را در مثنوی جام جم مدح کرده ، در بارہٴ ربع رشیدی و مدرسہ و خانقاہ در ہمین مثنوی اینگونه گفته است^۲:

کہ شد از رونقت طرب زنده
ہشت جنت ز گلشنت قصری است
بادت از خلدو آبت از کوثر
بہر فرش تو تخته برتخته...
سقف مرفوعت آشیانہٴ مہر
دادہ سرخاب را جمال تورنگ
جام با سنگ سازگار شدہ

خلد خاصی ز روح جنت عام...»

چشم پد باد از آستان تو دور
ہمدم خطہ بقا فرشت
زیر بارت زمین جگرخستہ
چار حدت ز شش جہہ بیرون
تا فکندی تو سایہ بر تبریز
تا مہیا شود سبک نانت

ای ہمایون سرای فرخندہ
طاق کسری زد فترت کسری است
خاکت از مشک و سنگت از مرمر
کوه پیمودہ سنگ و برسختہ
صحن معمورت آستان سپہر
چون ز سرخاب روی شاہد سنگ
کار سنگ از تو چون نگار شدہ
و در بارہٴ مسجد گفته^۳:

« ای گرامی بہشت مسجد نام
و در صفت خانقاہ و مدرسہ گفته^۴:

ای در علم و خانہٴ دستور
رفتہ بر خط استوا عرشت
کوه پیش درت کمر بستہ
برده ابداعیان کن فیکون
شد سعادت طلایہ بر تبریز
از پی ضبط سفرہ و خوانت

۱ - مقدمہٴ دیوان اوحدی تصحیح سعید نفیسی ص پنجاہ و ہشت .

۲ - دیوان، تصحیح سعید نفیسی ص ۴۹۶ .

۳ - جام جم در دیوان اوحدی تصحیح سعید نفیسی ص ۴۹۷ .

۴ - همان صفحہ .

آسمان گشت و کسو کبی انبوه
 آسبابان بر آب بلیان کوه
 مال تبریز خرج خوان تو نیست
 بال سرخاب را توان تو نیست
 هر که در رخ سپاس نهاد
 در جهان این چنین اساس نهاد

ربع رشیدی مورد توجه و مرکز سکونت امرا و بزرگان نیز شده، چنانکه مطلع السعدین^۱ نوشته سلطان اویس در سال ۷۵۹ به تعقیب اخی جوق به تبریز آمد و در عمارت رشیدی نزول کرد. و در سال ۷۶۲ نوشته^۲: «سلطان چندگاه در عمارت رشیدی بود» و همین کتاب در حوادث سال ۷۵۲ می نویسد: «ملك اشرف در ربع رشیدی ساکن شده آن را فصیلی و خندقی ساخت و اکابر و اشراف و محترفه و اصناف مملکت آذربایجان را حکم کرد که در ربع رشیدی آورند و هر که رادست دهد عمارتی سازد...» و پس از آن در باره همین ملك اشرف چو پانی نوشته: «ملك اشرف دختر حاکم ماروین در نکاح آورده جهت آوردن او مال فراوان فرستاد و امرا بعد از سالی به عظمت تمامتر او را به تبریز رسانیدند شهر تبریز و ربع رشیدی را آذین بسته عروسی به عظمت کردند...» و در حوادث سال ۷۵۸ نوشته^۴: «ملك اشرف... از ربع رشیدی بعد از چندسال بیرون آمده در شب غازان فرود آمد».

ربع رشیدی به اصطلاح زمان مایک شهر دانشگاهی بوده^۵، و آنگونه که خود رشیدالدین در مکتوبانش ذکر کرده^۶ دارای باغ مصفا و چند قریه آباد بوده و از

۱ - چاپ دکتر نوائی ص ۲۹۴

۲ - ص ۳۱۳، ذیل جامع التواریخ ص ۱۸۳

۳ - ۲۵۰

۴ - ص ۳۹۱، ذیل جامع التواریخ ص ۱۸۵

۵ - لغت نامه

۶ - از جمله مکتوبی که به جلال الدین حاکم روم نوشته (تاریخ و جغرافیای دارالحدیث)

تبریز ص ۱۴۳)

هرگونه صاحب حرفه و صنعت در آنجا بوده است و مسجد و دارالشفاء و خانقاه و کتابخانه معظم و مهمی داشته است . دو یست نفر حافظ^۱ و قاری قرآن و هزار طالب و علم پنجاه طبیب و اهل حرف و صنایع گوناگون در آن ساکن بوده اند^۲ . و کارخانه های شعر بافی و کاغذ سازی و دارالضرب و صباغی داشته است . از ربع رشیدی تا زمان صفویه آثاری بجای مانده بود و چنانکه پیش از این نوشتیم مطابق گفته اسکندر بیک از مصالح آن در قلعه جدید در ربع رشیدی استفاده کرده و قلعه قدیم را که در همانجا بوده خراب کرده اند^۳ . و قلعه جدید که پس از تسلط عثمانیها ساخته شد در محل ربع رشیدی بوده است^۴ .

نادر میرزا در کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز می نویسد^۵ : « این بنا شهری محکم و حصین بود ، بدانسال که من به تبریز آمدم اثری بسیار از آن بجای بود در سفح جبل سرخاب ، همه از آجر و گچ ، من و همسالان بدانجاها به تفرج همی شدیم با مؤدب و ملازم ، خانها بود و طاقها و دیوارها بیشتر مقرنس و سنگها همه یکرو تراش کرده و به اصل دیوارها به کار برده بومیان تبریز اینجا را رشیدیه گفتندی ، سنگ و آجر این بنا مردم بی تربیت کردند و بردند و اکنون هیچ از آن به جای نمانده مگر گودالها که برای استخراج سنگ و آجر حفر کرده اند » و سالی که نادر میرزا به تبریز آمده به گفته خود او^۶ ۱۲۵۴ ه . ق بوده است . شاردن سیاح فرانسوی که در سال ۱۰۸۴ ه . ق از تبریز دیدن کرده درباره

۱ - نامه خطاب به سعدالدین ص ۱۴۶ تاریخ و جغرافی تبریز

۲ - همان نامه .

۳ - ج ۲ عالم آرای عباسی ص ۸۴۸

۴ - ج ۲ ص ۸۲۶

۵ - ص ۱۴۲

۶ - ص ۳۲

ربع رشیدی اینطور نوشته است^۱: « بیرون شهر در سمت خاور تبریز آثار قلعه‌ای پدیدار است که اکنون بصورت ویرانه باقی مانده است ، این قلعه ربع رشیدی نام داشته و از بناهای خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان خان و صاحب تاریخ رشیدی در احوال مغول است که ۴۰۰ سال پیش بنا کرده است...» و ویلبردر کتاب معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان می نویسد^۲: «رشیدالدین برای پیشرفت علم و صنعت طرحهای مفصلی در نظر داشت و قبل از سال ۷۰۱ هـ ق / ۱۳۰۰ م. به ساختمان يك شهر دانشگاهی دست زد ...»

ربع رشیدی دارای کتابخانه مهمی بوده که به دستور خواجه رشیدالدین از هر يك از آثارش که غیر از جامع التواریخ ، کتب دیگر مانند^۳ الاحیاء و الآثار و توضیحات و رساله السلطانیه و بیان الحقایق و مجموعه منشآت و کتب دیگر بوده، نسخ متعدد در آن کتابخانه گذاشته‌اند و نیز از مجموع تمام مؤلفات او يك نسخه بنام جامع التصانیف الرشیدیه بانقشه و صور لازم در آن بوده که دیگران نسخ خود را با آن مقابله کنند. ملاحشری در ۱۰۱۱ راجع به کتابخانه رشیدیه شرحی نوشته است^۴.

در خانقاه رشیدیه بزرگان مشایخ از جمله شیخ صفی‌الدین اردبیلی می آمده، و در کتاب صفوة الصفای ابن بزاز از ورود شیخ صفی‌الدین به این خانقاه و وعظ و مجلس در آن بحث شده است^۵ و در همین کتاب از وجد و سماع شیخ صفی‌الدین سخن می گوید و از وعظ شمس‌الدین طوطی در جامع رشیدی و وجد و سماع و

۱ - تاریخ تبریز ص ۵۶۳

۲ - آثار باستانی آذربایجان ص ۱۶۶ ح ۱

۳ - تاریخ مغول عباس اقبال ص ۴۹۰

۴ - تاریخ تبریز ص ۵۴۱ ، تاریخ حشری ص ۶۹

۵ - تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران - تألیف دکتر مرتضوی ص ۹۵

حالات صوفیانه شیخ در آن مجلس حکایتی هست^۱.

بهر حال این بنای عالی و عظیم با این تشکیلات پس از قتل خواجه رشیدالدین در ۱۷ جمادی الاولی سال ۷۱۸ و نیز پس از قتل پسرش غیاث الدین در ۲۱ رمضان ۷۳۶ ویران شد و هرچه در آن بود به غارت رفت و با تمام احتیاطهایی که خواجه رشیدالدین در ضبط آثار و تألیفات خود کرده بود بیشتر آنها از میان رفت.

در مطلع السعدین^۲ ضمن حوادث سال ۷۳۶ نوشته: «و از ربع رشیدی و خانه‌های وزیریان چندان مرصعات واقمشه و امتعه و کتب نفیس بیرون آوردند که شرح آن را قلم رقم نتواند کرد».

ذیل جامع التواریخ رشیدی^۳ نیز نوشته: «چون خواجه رشید کشته شد، قوم و خلق او را مجموع غارت کردند و در تبریز ربع رشیدی تمام به غارت بردند». از حوادث سال ۷۴۳ که هم در ربع رشیدی روی داده این است که^۴ پیر حسین بن امیر محمود بن امیر چوپان به دستور پسر عم خود امیر شیخ حسن کوچک مخیر شد که با زهر یا تیغ که خود اختیار کند او را هلاک سازند و او زهر اختیار کرد و بدان هلاک شد، شرح حال پیر حسین در حبیب السیر^۵ آمده

رشیدالدین را در سال ۷۱۸ در ربع رشیدی به خاک سپردند اما یک قرن بعد میرانشاه پسر امیر تیمور به تهمت یهودی بودن، امر داد استخوانهای او را از خاک بیرون آورده در گورستان یهودیان در خاک کردند^۶.

حافظ حسین کربلائی نوشته است^۷: «مرقد و مزار آن دو وزیر عالیجاه

۱ - کتاب تحقیق در دوره ایلخانان ص ۱۰۴ - ۱۰۷

۲ - چاپ دکتر عبدالحسین نوائی ص ۱۲۹

۳ - چاپ دکتر خانبابا بیانی ص ۷۹

۴ - حواشی شدالآزار از محمد قزوینی ص ۳۷۷ ح ۳

۵ - چاپ کتابخانه خیام ج ۲ ص ۲۷۸ - ۲۸۰ ، نیز در شیرازنامه تصحیح بهمن کریمی

ص ۷۷ - ۸۰

۶ - تاریخ مغول ص ۳۲۸

۷ - روضات الجنان ج ۱ ص ۵۱۱

صاحب خیر شهید اسعد ، خواجه رشیدالدین فضل الله و خلف صدف وی خواجه غیاث الدین محمد رحمہما اللہ تعالیٰ در عمارتی کہ بہ ایشان منسوب است مدفون اند...» و پس از شرح حال کوتاہ از رشیدالدین ، مکتوب اورا خطاب بہ صدرالدین ترکہ اصفہانی نقل کردہ است^۱ .

مجموعہ مکاتیب رشیدالدین بوسیله مولانا محمد ابرقوئی جمع آمدہ و بہ سعی و اہتمام پرفسور محمد شفیع لاهوری با فہارس و حواشی مفید در ۱۳۶۷ ق. ۵/۱۹۴۷ م در ضمن نشریات دانشگاه پنجاب بہ چاپ رسیدہ است^۲ . ادوارد برون در تاریخ ادبیات خود^۳ عنوان ۵۳ مکتوب او را یا نام کسانی کہ بہ آنها خطاب شدہ است ذکر کردہ .

خواجه رشیدالدین پس از ساختن ربع رشیدی، موقوفات بسیار در نواحی مختلف قرار داد و وقف نامہ مفصلی نوشت کہ «الوقفیۃ الرشیدیۃ بخط الواقف فی بیان امور الوقف و المصارف»^۴ بودہ است و تویح آن در اول ربیع الاول سال ۷۰۹ ق انجام گرفتہ است^۵ .

۱ -- ج ۱ ص ۵۱۲

۲ - تاریخ ادبیات برون ج ۳ ترجمہ علی اصغر حکمت (از سعدی تا جامی) ح ۶ ص ۱۰۷ چاپ دوم

۳ - تاریخ ادبیات برون ج ۳ ص ۱۱۶ تا ۱۲۴ . استاد مینوی در پشت صفحہ مکاتبات رشیدی تصحیح محمد شفیع نوشتہ اند : «... در اینکه تمام آنها مجموع است ، من تقریباً شک ندارم» (تاریخ تبریز تألیف دکتر مشکور ص ۵۴۵) آقاسی مینوی در مقالہ خواجه رشیدالدین وزیر نیز ذیل شرح مکاتیب نوشتہ اند : «بندہ اعتقاد دارد کہ این مکاتیب از قلم رشیدالدین یا حتی بہ امر او ہم نوشتہ شدہ بودہ است و بہ نام او جمل کردہ اند» (نقد حال نوشتہ مجتبی مینوی ص ۳۹۵ ح ۱)

۴ - تاریخ تبریز ص ۵۲۳

۵ - همان صفحہ

در قسمتی از وقف نامه که مربوط به کهریزها و قنات ها و مسیل های موقوفه است پس از شرح کهریز مشهور به کهریز نزهة ، می نویسد^۱ : «ممر ایسر که به حدود مصلی شش کیلان از آنجا که باغ شیرین اکجی است و ممر ایمن و وسطایی بهم می رسند، آغاز کرده ، به طرف دروازه روم شهرستان ممری بریده شده معروف به ممر سرخاب و از آنجا به جنب جوی پیر آباد که به شهرستان می گذرد بریده شده و آب این ممر از سه کهریز است بدین تفصیل کهریز بالا این ... کهریز به حدود مصلی شهرستان ... این کهریز نیز در ممری که معروف است به سرخاب و شرح آن داده شد اندازند تا به کهریز ممر ایمن و وسطایی پیوندد ... کهریز مشهور به کهریز علاء الدین ایضاً آبده آن در داخل شهرستان به جنب دیوار اسیلان می رود تا دروازه مغان و از آنجا تا دوراه کوه سرخاب می توان بریدن، ... و مقرر شده که آب آن کهریز در ممری که در بدأ حال جهت کهریزها بود به احداث من در ملک من ساخته ... و به حدود دروازه روم به مقسمی عدل از انها را و به همان مقدار که در مبدأ با آن آمیخته شده باشد جدا کنند و در ممر سرخاب مذکور اندازند تا به ممر ایمن و وسطایی پیوندد.»

ابوالقاسم عبدالله بن محمد القاشانی در تاریخ اولجایتو ضمن حوادث محرم سال ۷۱۰، می نویسد^۲:

«در تاریخ محرم سنه عشر و سعمائه آب سر اورود که تا غایت وقت ضایع می شد، حفاران از آنجا تا به کنان کوه و ربع رشیدی جویی عمیق ببردند و در حفر آن چند سال سعی و جهد بلیغ نمودند بر مجاری کوه سرخاب که عقبه منبع شاهق و عتبه رفیع شامخ است و در غالها و عقبات سخت و شعاب و هضبات سخت، قرب ده فرسنگ در کوه خارا و صخره صما بریده شد، به این تاریخ مذکور آب برون آمد و بر زمین ربع رشیدی و به کنان کوه روان شده مثل دو آسیاب آب از فراز کوه به هامون منحدر می شود، خیری عام و انعامی مالا کلام از اخراج این آب، امید چنان است که در حوالی و پیرامون شهر تبریز مستغلات و مزروعات و محصولات و مستدرکات دو چندان شود که موجود

۱ - تاریخ تبریز ص ۵۳۸

۲ - تاریخ اولجایتو به کوشش مهین همبلی (حاجیانلو) ص ۱۱۶

بوده، و اگرچه خواجه رشید در تبریز خیرات و مبرات بی‌حصر و حد و انعام و احسان بی‌مروعد فرموده است و فراوان عمارت و کارهای عالی هم‌تانه^۱ کرده، لیکن هیچ‌یک در قسط اس این خیر نمی‌سنجد و در موازنه این کرامت نمی‌گنجد.»

اولیاچلیبی که در قرن یازدهم هجری قمری از تبریز دیدن کرده نوشته است^۲:
«در دامنه کوه سرخاب قلعه رشیدیه که وزیر سلطان محمود غازان بنا کرده است و در شمال شرقی این شهر واقع است، بسیار آثار عالی و بناهای عجیب و غریب دارد.»
آقای کارنگ در کتاب آثار باستانی آذربایجان^۳ نوشته‌اند که تعداد بسیاری از سنگ‌های ربع رشیدی در نقاط مختلف محله سرخاب وجود دارد که بر اثر بی‌توجهی مردم نوشته‌های بعضی از آنها بکلی محو شده است.

۱ - در متن چاپی و هم‌تابلرده.

۲ - سیاحت‌نامه اولیاچلیبی ترجمه حاج حسین نجف‌واهی - حله دانشگاه ادبیات

دوره ۱۱ سال ۱۳۳۸ س ۲۶۱ تا س ۳۰۱

۳ - ص ۴۲۹

فصل دوم

کوی سرخاب

تبریز از شهرهای بسیار کهن و دیرین است و در بعضی از مآخذ مربوط به تاریخ و جغرافی، بنای آن را به چند قرن پیش از اسلام نسبت داده اند از جمله مورخان ارمنی بنای آن را به خسرو آرشاکی (۲۱۷ - ۲۳۳ م) حکمران ارمنستان نسبت داده و نوشته اند^۱ که نام آن را دایی وریز (Dai - vrez) گذاشته و مینورسکی نوشته است^۲ که قدیم ترین مآخذ کرنام تبریز کتیبه سارگن دوم است که او در سال ۷۱۴ قبل از میلاد به قصد تصرف ممالک اورارتو سفری به شمال غربی ایران کرده از سلیمانیه کنونی داخل کردستان شده و از پارسوا گذشته، از سوی شرقی دریاچه ارومیه (رضائیه کنونی) به راه خود ادامه داد. و پس از پشت سر گذاشتن اوشکایا (اسکویه کنونی) قلعه «تاروی»

۱ - تاریخ تبریز مینورسکی ترجمه کارنگ ص ۸

۲ - آثار باستانی آذربایجان ص ۳

یا «تاروئی» و «ترما کیس» را گشود و بعید نیست یکی از این دو کلمه نام قدیمی تبریز کنونی باشد»

بعد از اسلام پس از آنکه در سال ۲۲ ه. ق آذربایجان فتح شده^۱، تبریز به صورت قلعه‌ای بوده است که نوشته‌اند^۲ در سال ۱۷۵ ه. ق به وسیله زبیده زن هارون الرشیده تجدید بنا یا تعمیر شده و بلاذری و ابن الفقیه و یاقوت تجدید بنای آن را به خاندان روادزدی مخصوصاً پسران او الواجنا و دیگران نسبت داده‌اند که اینان بارویی به دور شهر کشیده‌اند^۳.

تبریز در سال ۲۳۲ ه. ق یعنی سال تألیف کتاب ابن خرداد به تابع محمد بن الرواد بوده و در سال ۲۴۴ ه. ق بر اثر زلزله ویران شده است^۴.

در سال ۴۳۴ ه. ق هم تبریز بر اثر زلزله ویران شد و این همان زلزله است که ناصر خسرو در سفرنامه^۵ به آن اشاره کرده و نیز این همان زلزله است که ابوطاهر منجم شیرازی آن را پیش گوئی کرده بود و جمعی به کوه سرخاب پناه بردند و گروهی که قول منجمی را قبول نکردند در شهر ماندند و هلاک شدند، قطران نیز درباره این زلزله قصیده‌ای ساخته به مطلع^۶:

بودم حال مرا داشتن امید محال به عالمی که نیا شد همیشه بر یک حال

در تبریز زلزله‌های پیاپی روی داده که نخستین آن را ۶۹ سال پس از بنای تبریز نوشته‌اند^۷ یعنی سال ۲۴۴، و چند بار دیگر نیز اتفاق افتاده و تا سالهای ۱۰۰۵ و ۱۱۹۳ تا ۱۳۴۸ ه. ق

۱ - تاریخ تبریز ص ۹

۲ - نزهة القلوب حمدالله مستوفی چاپ دبیر سیاقی ص ۸۵

۳ - تاریخ تبریز مینورسکی ص ۱۵

۴ - همان کتاب ص ۱۰

۵ - سفرنامه ناصر خسرو چاپ دبیر سیاقی ص ۶

۶ - دیوان قطران تصحیح نخجوانی ص ۲۰۸، نسخه بدل مصراع اول: «بودم حال مرا»

۷ - نزهة القلوب ص ۲۴۴

و بعد ۱۳۱۵ شمسی ادامه یافته^۱ و بعضی از این زلزله‌ها تبریز را بکلی ویران کرده و جمعی را هلاک نموده است. از آن جمله زلزله‌ای که ناصر خسرو وصف کرده و گفته که چهل هزار تن در آن هلاک شدند، و نادر میرزا از قول عبدالله طسوجی می‌نویسد^۲ که در زلزله سال ۱۱۹۴ جداری که نیم ذرع ارتفاع آن باشد بیای نماند، و نوشته است که پس از این زلزله در هر شب آن روز چهل نوبت زمین می‌جنبید و تا دو از ده سال دنباله آن بریده نشد. بعد از زلزله ۱۱۹۳ باروی محکمی به دور شهر کشیده شد که در ۱۱۹۶ به پایان رسید. و هشت دروازه داشت و بر سردر هر یک اشعاری نوشتند که ماده تاریخ «حصار سکندر ثانی» داشت^۳

جز شعر قطران اشعار دیگری نیز در باره زلزله تبریز سروده شده که از جمله شعر بقائی بدخشی است^۴ در باره زلزله سال ۱۰۶۰ هـ. ق و شعر میرزا مسلم ایروانی متخلص به قدسی است در باره زلزله سال ۱۱۹۳ که ماده تاریخ آن «قصر خراب» است به این صورت^۵:

به قدسی چنین گفت پیر خرد که تاریخ آن گشته «قصر خراب»

و نیز شعری که در سال ۱۱۹۴ یکی از شاعران آن عصر گفته و به این شکل

۴

است ۶:

از فکر همین که یابم از روی صواب باعث چه وهم کی شده تبریز خراب
ناگاه زویرانه دل جغد خیال «از زلزله شد خراب» گفتا به جواب

۱ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۴۱

۲ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۷۷.

۳ - همان کتاب ص ۱۴۸، و هادی همدانی متخلص به نسبت گفت: «به تاریخش

رقم زد کلاک نسبت - زنوسد سکندر گشت آباد (۱۱۹۶) (چهل مقاله کسروی ص ۱۶۳)

۴ - تبریز و پیرامون ص ۱۸۶

۵ - مواد التواریخ ص ۴۵۱

۶ - همان کتاب و همان صفحه

مقصود از این مقدمه کوتاه درباره تاریخ تبریز و روی دادهای آن، این است که در کتب قدیم که نام تبریز و وصف آن آمده از محلات آن مخصوصاً محله سرخاب نام برده نشده، حتی در قدیم ترین تذکره فارسی یعنی لباب الالباب محمد عوفی (که در ۶۱۸ هـ ق تألیف شده) هم از مقبرة الشعراى سرخاب نامی نیست و شاید قدیم ترین کتابی که از این محل رسماً نام برده تاریخ بنا کتی باشد که ضمن اشاره به سال وفات ظهیر الدین (۵۹۸) و شاهفور بن محمد (۶۰۰)، می نویسد^۱: «هر دو در پهلوی خاقانی در سرخاب مدفون اند» و این کتاب در شوال ۷۱۷ هـ ق تألیف یافته است^۲. و بعد تاریخ گزیده و نزهة القلوب حمد الله مستوفی است که در آن می نویسد^۳: «در آنجا مقابر به چند موضع متفرق است چون سرخاب و چرنداب و کجیل و شام و لیان کوه و سیاران و غیر ذلك» و پس از چند سطر می نویسد: «در مقبرة الشعرا به سرخاب انوری و خاقانی و ظهیر الدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی شروانی و دیگر شعرا» و ما بعداً در این باره به تفصیل صحبت خواهیم کرد. و تاریخ گزیده هم که در ۷۳۰ تألیف شده ضمن شرح حال شاعران به «مقبرة الشعراء سرخاب» اشاره دارد که در این باره نیز گفتگو می کنیم

در همین قرن هشتم هجری قمری که تاریخ گزیده و نزهة القلوب نوشته شده در تاریخ و صاف هم چنین آمده است^۴: «در شهر سنه اثنی و سبع مائه یرلیغ شد تادار الملک تبریز را از خالص اموال خانی، حافظی مکین و باروائی حصین سازند تا روی و ارتالی دیگر آثار پسندیده پادشاهی گردد. چون مهندس رای زرین خط اساس آن بر رقعۀ متخیله خواست کشید. فرمود که مسدار آن دایره بر چرنداب و سرخاب و بلیان کوه و تمامت بساتین و باغات محیط باید. عرض دیوار ده گز

۱ - تاریخ بنا کتی چاپ دکتر شمار ص ۲۱۰

۲ - مقدمه دکتر شمار بر تاریخ بنا کتی ص چهارده

۳ - نزهة القلوب چاپ دبیر سیاقی ص ۸۹

۴ - تاریخ و صاف چاپ بمبئی جلد سوم ص ۳۷۵

و مساحت طول آن پنجاه و چهار هزار خطوه است که تقریباً چهار فرسنگ و نیم باشد و از شش جهات بار و پنج دروازه عالی به مثابت حواس خمس هریکی بر قسمت شارع ملکی چون بغداد و عراق و خراسان در آن مرفوع گشت و هشت دروازه کوچک دیگر بر مابین دروب پنجگانه جهت قرب مسافت صادر و وارد موضوع و حکم شد که هر کس در فضاء اندرون دایره بناءخانه و استغراس کند هیچ آفریده مانع نشود» .

بطور کلی در اوائل مغول تبریز ده دروازه داشته که سرخاب در میان آنها نام برده نشده و آنها از این قرار است^۱: «ری-قلعه-سنجاران-طاق-دروب، (درجو، ورجو) سرد-دستی شاه (سردوی شاه)- نارمیان (شارمیان، مارمیان) - نوبر-موکله (هو کله). امامد زمان غازان خان از سرخاب نام برده شده و سرخاب و چرنداب و ولیان کوه داخل شهر بوده است.

در روزگار رشیدالدین فضل الله تبریز شهری آبادان بود و کویهای باصفا چون شش گیلان و سرخاب و چرنداب و نارمیان زمینه اصلی شهر را به وجود می آورد^۲.

در تاریخ ملاحشری^۳ نام کوچهها و مساجد و تکیه‌های سرخاب به تفصیل آمده که در جای خود از آن بحث می کنیم .

صاحب روضات الجنان نیز به تفصیل درباره گورستان سرخاب و مدفونان آن بحث کرده که در جای خود در این کتاب خواهد آمد.

نادر میرزا در تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز می نویسد^۴: « سرخاب ،

۱ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۱۰۰

۲ - خطابه‌های مربوط به رشیدالدین - خطابه دکتر مرتضوی ص ۲۶۱ : «وضع تبریز

در روزگار رشیدالدین»

۳ - چاپ تبریز ص ۱۱۲

۴ - ص ۶۱

کوی باستانی بزرگ است بنام آن کوه خوانده اند که کوی به سفح آن است، این کوی مرتفع و مشرف بر همه شهر است، هوای این نیک و به اعتدال است، روزها به تابستان گرم تر بود که خورشید بر این کوه خشک تابد چون پاسی از شب بگذرد سنگها را گرمی برود و هوا نیک شود، خاک اینکوی سخت و باریک مخلوط است چون دیوارها نهند سخت تر گردد و به زمین آن رطوبت نبود، بساتین اینکوی کمتر است، توت بیدانه و بادام و فندق و امرود آن نیکوست، کدخدای آن امروز میرزا جوادخان فرزند حاجی میرزا علی و کیل دیوانجانه و از خاندان بزرگ است، بقعه مبارکه سید حمزه درین کوی است که زیارتگاه تمامی مردم شهر است و این بقعه در وسط این کوی است» پس از آن شرحی درباره سید حمزه داد که در این باره بعداً گفتگو می کنیم.

اولیاچلیبی که در اواسط قرن یازدهم هجری قمری به تبریز آمده می نویسد^۱ : «در این شهر به محله، دروازه می گویند، اسامی آنها بدین قرار است» : دروازه دمشقیه - پل باغ - می خواران - زرجو (شاید ویجویه باشد) شتربان - دیک (شاید دیکباشی باشد) - سرای خان در این محله است - دروازه خیابان - امیر باقر - دروازه سرخاب - دروازه چارمنار که از محلات مشهور تبریز است «
 نادر میرزا در دنباله وصف ربع رشیدی می نویسد^۲ که در پایان امسارات مغولان آبادانی شهر تبریز از چرنداب بود تا سرخاب و ویلان کوه
 همین مؤلف ضمن صفت قلعه تبریز پس از اشاره به حصار شهر در دوره غازان و حصار دوران عثمانی می نویسد^۳ : «نخست کسی که حصار وسیع و استوار به تبریز بنیاد نهاد مشحون از سرای رعیت و بازارها و خانات و گرمابه ها، نجفقلی خان

۱ - ترجمه حاج حسین نخجوانی مجله دانشکده ادبیات تبریز دوره ۱۱ سال

۱۳۳۸ ص ۲۷۸

۲ - ص ۱۴۳

۳ - ص ۱۴۸

بیگلر بگی دنبلی بود که به سال یکهزار و یکصد و نود و چهار از هجرت به حمایت احمدخان بگرد تبریز بنا نهاد و این حصاری بود بس متین و هشت دروازه بر آن حصن نهاد بدین تفصیل: نخست دروازه خیابان که سبیل عراق و سپاهان است، پس درب اعلی که اکنون باغمیشه گویند، پس درب سرخاب به نام همان کوی پس درب شتربان که اکنون دوچی نامند، پس درب اسلامبول که به مغرب قلعه و حجاز اسلامبول باشد، دیگر درب سرد که اکنون کجیل گویند، پس باب مهاد مهین، پس درب نوبر، هر دو به نام کوی ۱۰۰۰» در اوائل مغول ده دروازه بود بدون نام سرخاب^۱ و در دوره غازان از هفت دروازه یکی سرخاب^۲ بوده اما در دوره صفویه شاردن^۳ چهارده دروازه شمرد که «سرخاب» در آن بیان نیست.

در این زمان که نجفقلی خان حصار کشیده هشت دروازه ای که نادر میرزا نام برده به شکل^۴: «خیابان قاپوسی - گجیل قاپوسی - باغمیشه قاپوسی - سرخاب قاپوسی - دوهچی قاپوسی» نقل شده. - ضمناً در شعر ماده تاریخ حصار تبریز که در تاریخ نادر میرزا آمده: «حصار سکندر ثانی» مطابق با ۱۱۹۶ است.

اکنون دو دروازه خیابان و باغ همیشه از اینها باقی است، بعدها پشت هر دروازه بازارچه‌هایی ساخته‌اند مانند: بازارچه رنگی خیابان، بازارچه درب باغمیشه بازارچه سرخاب، بازارچه شتربان، بازارچه درب اسلامبول و بازارچه درب گجیل که هنوز باقی‌انده.

در زمان ناصرالدین شاه محلات تبریز بیست محله^۶ بوده که یکی از آنها

۱ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۱۰۰

۲ - همان صفحه

۳ - تاریخ تبریز ص ۱۰۰

۴ - تاریخ تبریز ص ۱۰۰

۵ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۲۷

۶ - تاریخ تبریز ص ۱۰۰

سرخاب است . در کتاب مرآت البلدان ناصری^۱ نیز نوشته دروازه‌های قدیم هنوز باقی و هشت است: «خیابان - باغ‌میشه - سرخاب - شتربان - اسلامبول - کجیل - مهادمهین نوبر» و جایی که از جمعیت تبریز در زمان تألیف کتاب یاد می‌کند می‌نویسد: «جمعیت ۲۵۰ هزار نفر است و محلات آن: شش کلان - پل سنگی - چرنداب مقصودیه - اهراب - مرالان - سیلاب - اخونی - لیل آباد - فراهاج - چوست دوزان - راسته کوچه - سنجلان - چهار منار - نوبر - سرخاب - ویجویه - مهادمهین باغ‌میشه» و این همان ترتیب محلات است که شاردن نام می‌برد، جز آنکه در تاریخ تبریز دکتر مشکور در این ردیف نام «سرخاب» نیامده است و در مرآت البلدان پنج دروازه اضافه دارد .

در سفرنامه وینچنتو دالساندری^۲ نوشته: «مردم تبریز به دو دسته که یکی نعمتی خوانده می‌شود و دیگری حیدری تقسیم شده‌اند و این جماعت در نه محله سکونت دارند یکی در پنج محله و دیگری در چهار، و عده‌ایشان در حدود دوازده هزار تن است» .

در تاریخ تبریز تألیف ثریا که به سال ۱۳۰۲ ه.ق تألیف شده راجع به کوی سرخاب می‌نویسد: «سرخاب کویی باستانی و بزرگ است بنام آن کوه خوانده‌اند که کوی به سطح آنست...» و بقیه عیناً همان مطالب نادر میرزا در تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز است.

محمد رضای طباطبائی که کتابش را در ۱۳۰۰ ه.ق نوشته نه دروازه و نه محله نام برده که یکی سرخاب است نام هشت دروازه عبارت است از^۳: «مهادمهین نوبر - کجیل - اسلامبول - سرخاب - شتربانان - باغمیشه، دروازه خیابان

۱ - ج ۱ ص ۳۴۱

۲ - سفرنامه ونیزیان ترجمه دکتر منوچهر امیری ص ۴۴۵

۳ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۹۶

دروازه نهم را ننوشته است و نه محله که نام برده عبارت است از^۱: «خیابان - باغمیشه - شتربانان - سرخاب - چهارمنار - ویجویه - امیرخیز - نوبر - مهادمهین» و این محلات توابعی دارند مثل...

بهر حال سرخاب از محلات شمالی شهر است، از شمال به کوه عینعلی و از مغرب به شتربان و از جنوب به مهرانرود و قسمتی از محله شش کلان و از مشرق به شش کلان و سیلاب محدود است^۲. کوی شتربان نیز در مجاورت تپه‌های سرخاب قرار دارد^۳ و از شمال به کوه‌های عینعلی و از مشرق به محله سرخاب محدود است^۴. و محله شش کلان از شمال به محله سرخاب محدود می‌شود^۵.

خیابان ثقة‌الاسلام در تبریز کنونی، خیابانی است جدیدالاحداث شمالی و جنوبی که در جنوب از پس مهرانرود از امتداد خیابان خاقانی آغاز شده از میان دو محله سرخاب و شتربان گذشته به تپه‌های شمالی شهر منتهی می‌شود^۶. در نقشه راهنمای تبریز که بوسیله اسمعیل دیباج ترسیم شده و در مهرماه ۱۳۴۲ شمسی به چاپ رسیده^۷ سرخاب در وسط سیلاب و شتربان و نیز خیابان ثقة‌الاسلام در سرخاب مشخص است.

از حدودی که برای محلات دیگر نوشته شده پیدا است که «سرخاب» از همه مهم‌تر بوده به این جهت يك حد همه محلات سرخاب است. حتی درباره

۱ - همان صفحه ۹۶

۲ - تاریخ تبریز ص ۱۳۲

۳ - ص ۲۷

۴ - ص ۱۵۴

۵ - ص ۱۵۴

۶ - تاریخ تبریز ص ۲۷۲

۷ - این نقشه در تاریخ تبریز کترمشکور میان صفحات ۳۸۴ و ۳۸۵ الصاق شده

است.

ساختمان دانشگاه تبریز نوشته شده است^۱ : «مساحت دانشگاه - ۴۱۴/۵۰۰ مترمربع است که در این فضای وسیع ، هیجده عمارت عالی در بالای تپه‌ای مشرف بر باغات شهر ساخته شده بطوری که سرخاب در دست راست و کوه سهند در دست چپ آن قرار دارد .

ملاحشری در کتاب مزارات خود این کوچه‌ها و مساجد و تکیه‌ها را در سرخاب نام برده است^۲ : «شارع بابا مزید - دره گراب (گرو کنونی) - شارع بابا حسن - کوچه جاروب بندان - گود عرب - آجا باد (حوالی درب اعلی :) خانه‌های ساربانقلی - کوچه سرخاب - پای منار سرخاب - مسجد خلیلان - عمارت بیگم - دولتخانه جدید - کوچه حسین بیگ - تکیه میرمهدی»^۳

حافظ حسین کربلائی از کوچه‌ها و محل‌های قدیم تبریز یکی درب اعلی را نام برده^۴ که ظاهراً محل حکومت و در اوائل سرخاب بوده و مزار میرحیدر تونی است که در باره‌اش صحبت خواهیم کرد - دیگر کوچه اچا باد را نام می‌برده که مرقد خواجه عبدالرحیم از آبادی است و دیگر از کوچه بطل آباد^۵ یاد می‌کند که در درب اعلی سرخاب بوده و مرقد ابو محمد نورالدین عبدالرحیم بزازی در آنجا بوده است . و ما درباره مزارها و مرقد‌های سرخاب و مدفونان آنها به تفصیل بحث خواهیم کرد. و آقای سلطان‌القرائی مصحح کتاب روضات الجنان نوشته‌اند^۶

۱ - تاریخ تبریز ص ۳۲۷

۲ - روضة الاطهار یا مزارات حشری چاپ تبریز صفحات ۸۵ تا ۱۲۰

۳ - اکنون در تاریخ تبریز دکتر مشکور حدود دو بیست و شصت مسجد نام برده است

که شماره ۱۸۳ «مسجد سرخاب» است (ص ۱۹۹)

۴ - روضات الجنان ص ۴۶۷ و تعلیقات ص ۵۹۶

۵ - روضات الجنان ص ۱۱۵

۶ - روضات الجنان ص ۳۶۸

۷ - ص ۳۶۸ ح ۴

که اکنون از کوچه بطال آباد و درب اعلی در تبریز نام و نشانی نیست .
در نقشه دارالسلطنه تبریز که در سال ۱۲۹۷ ه.ق به امر ولیعهد مظفرالدین
میرزا بوسیله عباس خان سرتیپ و محمد میرزا مهندس و معلم ریاضی و محمدرضا
مهندس تهیه شده ، محلات : امیرخیز ، مهادمهین ، خیابان ، دروازه کجیل ، و بجویه
سنجران ، نوبر ، چهارمنار ، شتربان و سرخاب ، مشخص و معین است و خانه‌ها و
اماکن معروف هر محله نیز نام برده شده .

در این نقشه «سرخاب» در شمال شرقی مشخص شده و در شرق آن شتربان
نشان داده شده و محلات باغ‌میشه ، چوست دوزان ، قرا آقاج ، عموزین الدین ،
حکم آباد ، کوچه باغ‌ها ، آخونی ، خطیب ، چهار بخش ، بیلانکوه نیز در نقشه
مشخص و نشان داده شده است .

در این نقشه برای هر یک از محلات ده گانه «امیرخیز و ... سرخاب» که
قبلانام بردیم اماکن و خانه‌ها تعیین و نام برده شده و برای محله سرخاب سی
و دو خانه و بازارچه و بقعه و سرای نام برده که بقعه بازارچه سید حمزه و بازارچه سرخاب
و کاروانسرای مشیرالدوله و کاروانسرای فراشباشی از آنهاست . نخستین خانه از
سرخاب را در نقشه به نام : «امام‌قلی میرزا» و آخرین را به نام «میرزا رفیع مستوفی»
برشمرده است^۲ .

و جدول نامهای امکانی این است :

آقاسی	۱ - خانه امام‌قلی میرزا
۳ - خانه محمدخان مهندس	۲ - خانه میرزا عبدالرحیم خان میرزا -

- ۱ - این نقشه در تاریخ تبریز دکتر مشکوره بین صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵ و در آثار
باستانی آذربایجان در پایان کتاب پیش از فهرست‌ها الصاق شده است .
۲ - نقشه دارالسلطنه تبریز در تاریخ تبریز و ص ۱۰۳ که اماکن محله سرخاب از روی
این نقشه نوشته شده است .

- ۱۹ - قراولخانه
 ۲۰ - پل میرزا رضی
 ۲۱ - خانة نظام العلماء
 ۲۲ - « میرزا رضی وزیر وظایف
 ۲۳ - « حاجی میرزا صادق خان رئیس
 ۲۴ - « حاجی میرزا شفیع آقای
 مجتهد
 ۲۵ - خانة میرزا عبدالرحیم خان
 ساعد الملك
 ۲۶ - خانة میرزا ابوالقاسم مستوفی
 ۲۷ - « میرزا جلیل چا پارباشی
 ۲۸ - کاروانسرای مرتضی قلی
 ۲۹ - کاروانسرای
 ۳۰ - « میرزا تقی آجودان باشی
 ۳۱ - « حاجی سید حسین
 ۳۲ - خانة میرزا رفیع مستوفی

- ۴ - خانة مرتضی میرزا
 ۵ - « محمد باقر میرزا
 ۶ - « حسین قلی میرزا
 ۷ - « حاج جبار توپچی
 ۸ - بقعة جناب سید حمزه
 ۹ - بازارچه سید حمزه
 ۱۰ - قراولخانه
 ۱۱ - خانة میرزا هاشم خان
 ۱۲ - « مهدیخان فراشباشی
 ۱۳ - کاروانسرای فراشباشی
 ۱۴ - « مشیرالدوله
 ۱۵ - « مهدیخان فراشباشی
 ۱۶ - بازارچه سرخاب
 ۱۷ - خانة میرزا ابوالحسن حکیم
 باشی
 ۱۸ - خانة محمد اسمعیل خان
 صندوقدار سرکاری

و چون در نقشه از شماره ۱ تا ۳۵ برای امکان و محله شتربان است این مکانها از ۳۶ تا ۶۷ شماره دارد.

کوی سرخاب از قدیم بوسیله چند قنات مشروب می شده از جمله و... شاه چلبی بوده که نادر میرزا می نویسد: «عینی قدیم است ندانیم که بانی که باشد

۳ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنة تبریز س ۳۶ .

و به کدام قرن بود، این قنات سالها خشک و منظمس بود نواب عباس میرزا فرزند و ولیعهد پادشاه مغفور فتحعلی شاه به آبادانی آن فرمان داد، آب نیکو جاری شد، رشته این قنات تا به روستای کندرود که تا تبریز دو فرسنگ و نیم است امتداد یافته، آب آن به حدی است که به فرمان آن شاهزاده تاجدار در سطح کوه سرخاب طاحونه‌ها ساختند که بدان همی‌گردید، امروز آن طواحین خراب است، آن پادشاهزاده ابن چشمه‌بدان حفر کرد که در انجام زندگانی باغی در دامان سرخاب طرح انداخته بود چون بدانسوی آبی دیگر نبود این قنات حفر و عمارت فرمود که آن جای آبیاری شود...» پس از آن می‌نویسد: «بیشتر حانه و باغچه‌باغ همیشه و خانهای کوی سرخاب که آب حسن پادشاه بر آن مشرف نیست از این قنات بهره برند و بهر ماسوره که بومیان لوله نامند سه تومان قیمت گیرند و به نوبت آبیاری کنند...»

قنات قدیمی دیگری که در محله سرخاب جاری شده، قنات حسن پادشاه پسر قراعثمان ترکمان معروف به اوزون حسن است، و «این قنات از مشرق به مغرب به کوی سرخاب و شتربان تا به مسجد و مدرسه آن پادشاه جاری است، آب آن اعذب میاه تبریز است...»^۲ و نادر میرزای نویسد: «به کوی سرخاب و شتربان هر سرائی که فروشنند از این قنات نیز قسمتی در آن نام‌برند»

مسجد و مدرسه‌ای که نادر میرزا از اوزون حسن دانسته طبق روایت حافظ حسین کربلایی در روضات الجنان^۳ بعد از وفات او بنا بر وصیتی که کرده بود ساخته شده و مسجد حسن پادشاه نام دارد.

آقای کارنگک ضمن شرح این مسجد در کتاب آثار باستانی آذربایجان راجع به قنات حسن پادشاه می‌نویسد^۴: «این قنات از بارنج سرچشمه می‌گیرد

۱ - تاریخ نادر میرزا ص ۳۷

۲ - ص ۳۶

۳ - چاپ سلطان‌القرائی جزء اول ص ۹۰ و ۹۱

۴ - آثار باستانی آذربایجان ص ۳۳۱ ح ۲

و به محله‌های ششگلان و سرخاب و شتربان جاری می‌شود و هر يك از خانه‌های شتربان سابقاً يك ماسوره از این آب را داشت.»

قنات خواجه علی بيك نیز از مشرق به مغرب جاری است و به مردم باغ‌میشه و سرخاب و شتربان فروخته می‌شود^۱.

نادر میرزا درباره آب نهند نیز نوشته^۲: «بنام آن دهی است که این آب از آن روستا آید، به روزگار پیشین این آب را چون کهریبری از نهند آورده‌اند... بدین سالهای نزدیک این آب بدامنه‌های کوه سرخاب نیز جاری بود اکنون رخنه بدان نقب شده و آب به صعوبت گذرد، ملاک این مجری را پروای عمارت نیست شنیدم تنگدستانند...»

ويك نکته قابل ذکر این است که کاتب چلبسی هنگام توصیف از تبریز می‌نویسد^۳: «آب تلخی به نام نهر سرخاب از کنار آن می‌گذرد».

کوی سرخاب به داشتن توت سفید معروف بوده چنانکه نادر میرزا نوشته^۴: «توت سفید در تبریز بسیار باشد به ویژه به کوه سرخاب توت بیدانه نیک باشد» و در شرح محله سرخاب می‌نویسد^۵: «توت بیدانه و بادام و فندق و ام‌رود آن نیکوست...»

و نیز در کوی سرخاب خاک رس خوب وجود دارد و این نوع خاک پس از قریه ليقوان که در آن زیاد است و از آن استخراج می‌شود در منطقه سرخاب و غرب شهر

۱ - تاریخ نادر میرزا ص ۴۱

۲ - ص ۶۲ تاریخ و جغرافی تبریز

۳ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۶۶

۴ - ص ۲۳۵

۵ - ص ۶۱

شهر تبریز هم وجود دارد^۱.

پیش از آنکه به اهمیت و احترام و شرح امکانه و بقاع متبرکه و گورستان‌های سرخاب بپردازیم درباره بعضی از مکانها و مستحدثات سرخاب شرحی می‌دهیم :

تکیه سلطان میرحیدر تونی

حافظ حسین کربلائی نوشته^۲ : «مرقد و مزار آن پیشوای جماعت حیدریان به طریق رهنمونی. سلطان میرحیدر تونی رحمة الله علیه در درب اعلی تکیه‌ای است مشهور و معروف ، وی از سلسله قلندریه است که متشبه محق بلامتیه‌اند ، مولد و منشأوی باکوی شروان است ، به جذبه مشرف بوده ، سفر بسیار کرده ، به بعضی از بلاد که می‌رسیده تکیه می‌ساخته و درویشی از درویشان خود را آنجا ساکن می‌کرده ، از قلندران کم کسی به شهرت وی واقع شده ، در زمان قرايوسف و پسر وی میرزا اسکندر در تبریز می‌بوده هم اینجا که مدفن وی است تکیه‌ای ساخته و بسر می‌برده ، در آن وقت وی را باباحیدر می‌گفته‌اند ، میرزا اسکندر بسیار معتقد وی بوده ...»

آقای سلطان‌القرائی در حواشی کتاب روضات الجنان مربوط به همین مطلب نوشته‌اند^۳ : «در اوائل محله سرخاب بین جنوب غربی مقبره سید حمزه و ساحل شمالی رودخانه مهرانرود تقریباً در جهت غربی محله ششگلان نزدیک به پل قاری جایی است معروف به تکیه حیدر آنجا محل مقبره و تکیه سلطان میرحیدر تونی

۱ - تاریخ تبریز ص ۲۹

۲ - روضات الجنان ص ۴۶۷

۳ - تعلیقات روضات الجنان ص ۵۹۶

است و درب اعلی هم در آن حوالی بوده است ، جماعتی از درویشان و طایفه صوفیه از دور و نزدیک و از بلاد عثمانی نیز ، به آن تکیه رفت و آمد داشته‌اند و به آبادی و رونق آن اهتمام می‌ورزیده‌اند ، چون مقبول‌الفریقین بوده است تا ایام حکمرانی شاه عباس اول معمور و آسیمی از خرابکاریهای طرفین نیافته بود. شاه عباس آنجا را با لوٹ‌تہمت، فسق آلودہ کرده منہدم ساخت ، این خرابہ یا قسمتی از آن تا اواخر قاجاریہ با نام اصلی باقی و مشخص بوده است ، امروز از آن ویرانہ جز نام اثری بہ جا نیست ، ہمہ را خانہ و عمارت ساخته‌اند و طاہراً قسمتی از زمین یا حیاط تکیہ داخل خیابانی است کہ در آن حوالی از جنوب بہ سوی شمال کشیدہ شدہ است.

این سلطان میرحیدر تونی (۸۳۰) کہ با لقب قطب‌الدین نیز خواندہ‌اند و مولد او باکو و مدفنش تبریز و معاصر قرہ یوسف (۸۲۳) و پسرش قرہ اسکندر (۸۴۱) بودہ است، نسبتی یا قطب‌الدین حیدر ترک‌نژاد (۶۱۸) کہ مرید خواجہ احمد یسوی است و در خراسان در محلی کہ بہ نسبت قبرش تربت حیدریہ می‌گویند ، مدفون است ، ندارد . «اولیاء چلبی از تکیہ میرحیدر نام بردہ و مترجم در حاشیہ نوشتہ : «ہمان محل (حیدر تکیہ‌سی) کہ حالاً ہم بہ همان اسم معروف و نزدیک مقبرہ سید حمزہ است»^۲.

«جماعت حیدریان، بعضی مانند قاضی نوراللہ شوشتری^۳ و محمدحسن خان بہمین سلطان میرحیدر تونی نسبت می‌دهند و بعضی مانند مؤلف نزہۃ القلوب و

۱ - حشری کہ کتابش تحریف ناقص و فاسدی از ہمین روایات الجنان است، در این تکیہ را از مکارم و مآثر شاه عباس می‌شمارد (مقدمہ روایات الجنان ص ۳۶) در تہذیب حشری راجع بہ میرحیدر تونی ص ۲۵ - ۳۹ شرحی نوشتہ است.

۲ - ترجمہ حاج حسین نخجوانی مجلہ دانشادہ ادبیات تبریز.

۳ - چاپ کتاب فروشی اسلامیہ ج ۱ ص ۸۲ و ج ۲ ص ۵۱

خواند میر و شیروانی و معصومعلی شاه^۱ از پیروان قطب‌الدین حیدر ترک که در خراسان مدفون است می‌دانند، و بعضی به سلطان حیدر پدر شاه اسمعیل صفوی منسوب دانسته‌اند که معتدبه نیست.^۲

از بناهایی که در دوره صفویه در محله سرخاب بوده، موقوفاتی است که میرزا صادق وزیر مالیه آذربایجان ساخته و در وقف‌نامه او در مورد مسجد و مدرسه صادقیه آمده است و آنچه در سرخاب بوده از اینقرار است^۳:

باغ، معنب واقع در محله سرخاب مشهور به باغ میرزا داغی مع دریاچه‌ای که در وسط آن واقع است. بالتمام

بنای واقعه در محله سرخاب که مشتمل است به عمارت دیوانخانه و حرم و بیوتات و خانه غلامان مع چهارقطعه، بالتمام

حمام، واقعه در محله سرخاب که در جنب عمارت حرمخانه مذکوره فوق مبنی شد. بالتمام

حمام، واقعه در محله سرخاب و حوالی بازارچه معینه، بالتمام.

بازار سرخاب و محوطه متصله بدان. پنج باب

میاه اسحق آباد که به محله سرخاب جریان می‌یابد (هفتاد سهم) پانزده سهم

برادر میرزا محمد صادق یعنی ظهیرالدین میرزا محمد ابراهیم نیز موقوفات بسیار داشته که از آن جمله چهل و چهار باب دکان در بازارچه سرخاب از موقوفات او بوده^۴ و مسجد معروفی ساخته که در جانب غربی صحن بقعه سید حمزه قرار دارد و از آن به تفصیل بحث خواهیم کرد.

۱ - طرائق الحقایق چاپ محمد جعفر محجوب ج ۲ ص ۶۴۲

۲ - تعلیقات روضات الجنان ص ۵۶۹

۳ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۳۵۰ شماره ۹۲ تا ۱۰۰، صفحه ۳۹۲ یک

سند تاریخی به قلم کارنگ

۴ - آثار باستانی آذربایجان ص ۳۷۵

وقف نامه صادقیه^۱ در سال ۱۰۷۷ ه. ق تنظیم و تهیه شده و به گواهی علماء

و معاریف رسیده است .

تاورنیه جهانگرد فرانسوی که در سال ۱۳۶۸ م (۱۰۴۵ ه. ق) از تبریز دیدن کرده از آثار میرزا محمد صادق مخصوصاً کاروانسرای او تعریف می کند و از موفوفات اوستایش فراوان می نماید^۲ و کاری جهانگرد ایتالیائی که در سال ۱۱۰۵ به تبریز آمده ضمن وصف آثار میرزا محمد صادق از آثار و ابنیه برادر او میرزا ابراهیم نیز تعریف می کند و شکوه و عظمت آنها را می ستاید^۳.

باغ صفا - از بناها و مستحدثات معروف دوره قاجاریه ، باغ صفاست که عباس میرزا نایب السلطنه طرح و بنا کرده است، نادر میرزا در این باره می نویسد^۴: «آثار و عمارات که نایب السلطنه کرده است به خارج و تبریز . . . ، باغ صفا که به شمال شهر بود و من آن باغ دیده بودم بسیار بار، چون آن جائی به جهان کمتر بود، تا ده سال پیش از این تاریخ (یعنی سال ۱۳۰۱) آباد بود اکنون هیچ اثری از آن عمارت به جای نمانده» .

و در جائی که از اشجار غیر مشمره تبریز سخن می گوید می نویسد^۵ : «بدین شهر چنار نبالد ، بدان سال که به تبریز آمدم و باغ صفا آبادان بود آنجا چند چنار بود گفتند بیست ساله است قویتر به ضخامت بازوی دردی قوی بود . . . » در مرآت البلدان نوشته^۶ : «باغ صفا در دامنه کوه سرخاب واقع و نیز از بناهای

۱ - تمام این وقف نامه در نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۳۵۰ صفحه ۳۵۱

تا ۳۹۶ تحت عنوان يك سند تاریخی به وسیله آقای کارنگ به چاپ رسیده است .

۲ - نشریه دانشکده ادبیات تبریز ص ۳۵۱

۳ - همان نشریه و همان صفحه

۴ - تاریخ و جغرافی تبریز ص ۱۹۴

۵ - تاریخ نادر میرزا ص ۲۳۶

۶ - ج ۱ ص ۳۴۶

نایب السلطنه است»

در جلد دهم روضة الصفا تألیف رضا قلی خان هدایت^۱ نیز در شرح حال عباس میرزا نوشته است: «و دو باغ در تبریز طرح انداخته اند یکی موسوم به باغ شمال و دیگر موسوم به باغ صفا که خالی از امتیاز نبوده...»

در کتاب مآثر سلطانیه تألیف عبدالرزاق دنبلی که در ۱۲۴۱ ه.ق تألیف شده به دنبال حوادث سال ۱۲۲۰ ضمن شرح کارهای عباس میرزا نایب السلطنه می نویسد^۲: «طرح قصری در ارجان و بنای باغی ارم نشان و قصری خلد بنیان در خارج قلعه دار السلطنه تبریز افکندند و در اندک وقتی باغ تبریز مشتمل به انواع تمار و قصر بی قصور غیر نکاح ولدان و حور گردید» و ظاهراً این همان باغ صفا باشد که نوشته است طرح افکنده است و باغ شمال که در جنوب تبریز واقع بوده، از آثار سلطان یعقوب بن حسن بوده و نادر میرزا نوشته^۳: «این جای نامدار به جنوب شهر تبریز است، نخست نامی که از این جا دیده ام آنست که باغ عشرت باد شمال و هشت بهشت تبریز را سلطان یعقوب بن حسن پادشاه بنا نهاد و به عهد پادشاهان صفوی نژاد نیز ذکری از این بستان شده، آبادانی بزرگ آن از نایب السلطنه عباس میرزا است و مقدار اراضی آن چهل خروار تخم افکن است...»

اکنون باغ صفا به محله ای به این نام اطلاق می شود که به نوشته آقای کارنگ^۴ «محله کوچکی است با خانه های گلی، در شمال محله سیلاب بر تپه ای در دامنه کوه سرخاب، انتهای شرقی خیابان شمس تبریزی. این محله در زمین باغی احداث شده که نام باغ صفا داشته و متعلق به عباس میرزا نایب السلطنه فرزند و ولیعهد فتحعلی شاه بوده است»

۱ - ص ۶۵

۲ - چاپ افست با مقدمه و فهرست غلامحسین صدری افشار ص ۱۳۸

۳ - ص ۱۸۸

۴ - آثار باستانی آذربایجان ص ۱۶۱

در لغت‌نامه نوشته : «باغ صفا ، باغی بوده است به تبریز که عباس میرزا
نایب السلطنه احداث نموده است . پس از آن از تاریخ نو جهانگیری از نسخه
خطی نقل کرده : « دو باغ در دارالسلطنه تبریز ساخت یکی موسوم به باغ شمال
و دیگری موسوم به باغ صفا» .

اهمیت و احترام و برکت سرخاب

اوحدی مراغہای (متوفی ۷۳۷ هـ . ق) در مثنوی جام جم آنجا کہ ستایش
خواجہ غیاث الدین فرزند رشیدالدین فضل اللہ می کند و صفت سرای معمور و مسجد
و خانقہ و مدرسہای را کہ او ساختمہ بہ نظم می آورد می گوید^۱ :

صحن معمورت آستان سپہر سقف مرفوعت آشیانہ دہر
چون ز سرخاب روی شہدشنگ دادہ سرخاب را جمال تورنگ
کارسنگ از تو چون نگار شدہ جام با سنگ سازگار شدہ
و در پایان این بحث پیش از حسب حال خود، می گوید^۲ :
شد سعادت طلایہ بر تبریز تا فکندی تو سایہ بر تبریز

۱ - دیوان اوحدی مراغی بہ کوشش سعید نفیس ص ۴۹، ۸

۲ - عمان صفحہ

از پی ضبط سفره و خوانت
 آسمان گشت و کو کبی انبوه
 مال تبریز خرج خوان تو نیست
 هر که رخ در رخ سپاس نهد
 تا مهیا شود سبک نانت
 آسیابان بر آب بلیان کوه
 بال سرخاب را توان تو نیست
 در جهان این چنین اساس نهد
 و «سرخاب» را به معنی مرغابی و مرغ سرخ نیز گرفته و «بال سرخاب» گفته
 است .

حافظ حسین کربلائی روضه دوم از کتاب خود یعنی روضات الجنان و جنات الجنان را به ذکر مقابر سرخاب و توابع آن قرار داده و روضه اول آن ذکر مقابر و مشاهد اصحاب سید المرسلین و بعضی از تابعین است و پیش از بحث درباره مزارات و مدفونان سرخاب می نویسد^۱ : « بدان و فتمک الله تعالی لعمل اهل - الثواب که سرخاب مزاری است از مزارات مشهور تبریز بر جانب شمال آن شهر در پای کوه سرخاب واقع است ، بسیار بسیار مزار مروح و پر صفاست و محل قبور اکابر اولیاء رفعت شأن و اعتلای مکان آن گورستان را از این جا قیاس می توان نمود که حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی قدس الله تعالی سره (از کمال اعتقاد) می فرموده اند که هر که از تبریز می آید و به جانب ما میل می نماید تحفه او می باید که خاک پاک سرخاب باشد، و در فضایل و خصایل مدفونین سرخاب سخنان غریب و معارف عجیب بیان می فرموده اند. تبریز و تبریزیان را بسیار می ستوده چنانکه در مثنوی نیز شمه ای از آن (بیان) واقع است^۲ :

ساربانان بار بگشا ز اشتران شهر تبریز است و کوی دلستان^۳
 فر فردوسی است این پالیزرا شعشعه عرشی است این تبریز را

۱ - چاپ آقای سلطان القرائی ص ۴۷

۲ - مثنوی چاپ بروخیم ج ۳ ص ۱۲۱۰ و ص ۶۲۵ چاپ علامه ادوایح ص ۷۱ شرح جمال آثار مولانا چاپ دوم ۱ که در آنجا فرموده اند این گفته را جمع به تمام را تمیز است شاعر اند خواهد
 است .

۳ - در مثنوی در کمال الجنان

هر زمانی نوراً روح انگیزجان از فراز عرش بر تبریزیان
 چنین مروی است که در وقت نقل و ارتحال آن قدوة اهل حال بسیار از
 (تراب) سرخاب جمع شده بوده وصیت فرموده اند که این خاکها را در قبر من پهن
 سازید که من نیز در خاک سرخاب مدفون باشم .

شعر

به تبریز ارشوی ساکن زهی دولت زهی رفعت

به سرخاب ارشوی مدفون زهی روحا زهی راحت

بی تکلف در فضیلت سرخاب، این دلیل کافی و این نقل وافی است و در آن
 مزار کثیر الانوار قبور بسیار از صحابه کبار و تابعین ابرار و اخیار و (تبع تابعین و
 اولیاء اهل کشف و یقین) و مشایخ سلف و خلف و علمای اعلام و فضیلا کرام
 واقع است، از آن جمله : ...»

و به علت موقع جغرافیائی سرخاب و قرار داشتن در دامنه کوه و نیز از
 جهت اهمیت و مورد توجه بودن سرخاب، در زلزله سال ۴۳۴ هـ.ق که ابوطاهر
 منجم شیرازی آن را پیشگوئی کرده بود، مردم به طرف سرخاب رفتند و این
 عده جان بدر بردند، و حافظ حسین کربلائی نوشته: «در شب آدینه چهارم صفر
 میان شام و خفتن بود که زلزله در گرفت، مردم آنچه توانستند از شهر بیرون رفتند
 به جانب سرخاب و نظاره شهر می کردند، صدمت زلزله چنان به حرکت آمد که
 مجموع شهر قاعاً صفصفا شد...» و این همان زلزله است که ناصر خسرو به آن
 اشاره دارد و پیش از این ذکر شد.

حافظ حسین کربلائی در يك جا حکایت عجیب و غریبی نقل می کند که
 مربوط به نظام الدین غوری است و شخصی که به او مراجعه کرده و غایب شدن زن

۱ - در مثنوی : « موج »

۲ - روضات الجنان ص ۱۷

خود را به نظام الدین گفته و از او چاره خواسته و نظام الدین گفته: «می تواند بود که این کار جنیان باشد بهر حال صباح زودی برو به درگاه سرخاب در فلان موضع دو رکعت نماز ادا کن و وردی وی را تعلیم کرده و گفته به این ورد مشغول شو، جنود جنیان وارد آن موضع و مکان خواهند گشت ...»

و در آغاز روضه چهارم که ذکر مقابر عرفای گورستان گجیل می کند می گوید این حکایت در فضیلت آن مقبره در افواه و السنه مشهور و مذکور است^۲ و «حضرت مخدومی ادا می کرد برکات انفاسه فرمودند که این حکایت از مولانا صنع الله کوزه کتانی رحمه الله استماع افتاد که شخصی از اعزّه آذربایجان ساکن مکه معظمه بوده مدت مدیدی و عهد بعیدی هر شب جمعه مشاهده می کرده که دو گروه کبوتر، یک گروه سرخ و یک گروه دیگر سبز به طرز وقاعدۀ غریب و عجیب می آیند و طرف خانۀ کعبه می نمایند، دیگر هیچکس ایشان را نمی بیند الا شب جمعه، وی را حیرت شده، می داند که در این سری است بواسطه کشف این سر به خدمت عزیزی از اهل حرم خدا که مشهور بالولایه بوده می رود و از سر این معنی سؤال می کند، آن بزرگ می فرماید که در عجم در بلاد آذربایجان شهری است که نام آن تبریز است و در آن شهر دو مقبره است یکی سرخاب نام و دیگری چرنداب و در این دو مقبره، مدفن بسیار از اکابر اولیاء واقع است. ارواح ایشان است که متمثل گشته به صورت کبوتران، از آن اهل سرخاب به کبوتر سرخ و از آن اهل چرنداب به صورت کبوتر سبز به طرف خانۀ کعبه و مدفن نبیند گورستان معلی می آیند و مشرف می گردند...»

در روضه پنجم این کتاب ص ۴۵۶ نوشته «میر مست در مقابر سرخاب افتاده و تکیه کرده» و ص ۴۸۰ نوشته:

«مجاذیبی بود و سالها بود که در سرخاب کنج اعتزالی اختیار رده و سر درز

۱ - ص ۱۱۱

۲ - ص ۳۷۵

عبورش به شهر نیفتاده...»

در تاریخ ملاحشری راجع به عزت و برکت خاکسرخاب نوشته^۱ : «مردمی که از تبریز به خدمتش (خدمت مولانا جلال الدین) مشرف شده و آنچه به سبیل هدیه می برده اند قبول ننموده و می فرموده که هر کس از تبریز می آید تحفه او خاکسرخاب است که برای ما قدری بیاورد که با خاکسرخاب فیض هست که من آن فیض را با هیچ خاکی ندیده ام، هر کس از تبریز به روم می رفته قدری خاک در کیسه کرده به سبیل تحفه به خدمت مولانا می برده اند و مولانا به عزت تمام آن خاک را نگه می داشته، و در محل رحلت وصیت نموده اند که مراد همین خاک دفن کنید و چنان نموده اند و جهة تبریز و تبریزیان فرموده اند :

قطعه

شهر تبریز است و کوی دلستان
ساربانان بار بگشا ز اشتران
شمع عرش است این تبریز را
فر فردوس است این فالیز را
صد هزاران رحمت آید هر زمان
باغ بپر تبریز و بر تبریزیان»

مجدوب تبریزی (میرزا محمد بن محمد رضا) دانشمند و صوفی قرن یازدهم
هجری^۲ قمری که مثنوی شاهراه نجات را در ۱۰۶۶ به نظم آورد، غزلی دارد بار دینف
«تبریز» که می گوید^۳:

- ۱ - تاریخ حشری یا روضة الاطهار ص ۱۱۳
- ۲ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۶، ریحانه الادب ج ۵ ص ۱۸۸ و به موجب دوبیت در مواد التواریخ (ص ۳۸۲) وفات او ۱۰۹۳ است .
- ۳ - این غزل و اشعار دیگر در دیوانی بنام مجدوبعلی شاه جمع آوری و چاپ شده و بنا بر قول آقای میرودودیونسی طبق نسخ خطی اشعار مجدوب تبریزی^۱ همه از اوست

بده ساقبی شراب نساب تبریز
 نشانها میدهندت از شب قدر
 چه خونها نقش بندان خورده باشند
 زعیش اصفهانم می دهد یاد
 نه از بیدردی، از حب وطن بود
 زمین سینه صافان سحر خیز
 الهی پیرو بسرخودار گردان
 زبی برگی مشو مجذوب، دلگیر
 که دارد فیض دیگر آب تبریز
 می نساب و شب مهتاب تبریز
 زرتگ آمیزی سرخواب تبریز
 نسیم صبحگاه و خواب تبریز
 که گشتم در نجف بیتاب تبریز
 کند کار محک سرخاب تبریز
 نهال نورس شاداب تبریز
 که خوابی دیده ام در باب تبریز

و این مجذوب غیر از حاجی محمد جعفر خان قراگوزلو مشهور به مجذوب علی شاد است که در ۱۲۳۹ در تبریز در گذشته و در مقبره سید حمزه دفن شده است^۱. و در دیوانی که به نام او چاپ شده بیشتر اشعار از مجذوب تبریزی است و همین غزل ذکر شده نیز در آن کتاب است^۲.

رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین نوشته^۳: «مجدوب تبریزی معاصر سلاطین صفویه، دیوانش ملاحظه شد تخمیناً پنج هزار بیت متجاوز است. قصاید بسیار در مدایح حضرات ائمه اطهار به نظم آورده مشنویات نیز دارد از جمله مشنوی در بحر خفیف مسمی به شاه رادنجات در بیان طریقت و سلوک دارد. از اشعار اوست...» و

(خطابه آقای میرودودیونسی در پنجمین کنفرانس تحقیقات ایرانی در اصفهان - شهر برد)

۱۳۵۳) و پیش از آقای یونسی آقای سهیلی خواننداری این مطالب را در مقاله ای که در

از انجمن کتاب سال پنجم شماره ۹ و ۸ ص ۸۰۸ - ۸۱۰

۱ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۷. ریخته‌الادب - شماره ۵ ص ۱۸۹. ریاس

العارفین ص ۵۱۳ و ۵۱۴

۲ - ص ۱۴۰ چاپ کتابخانه اقبال

۳ - چاپ میر علی گورکانی ص ۲۱۶

منظومۀ تأییدات^۱ مشتمل بر ۳۱۴ بند هفت مصراعی سرودۀ اوست که در ۱۰۸۸ ه.ق به نام شاه سلیمان صفوی سروده است و آغازش این است:

«این درج پراز جواهر تحقیقات - باشد نام مبارکش تأییدات»

کمال الدین خجندی که در ۸۰۳ ه.ق به قول صحیح تر وفات یافته و در ولیانکوه مدفون شده در غزلی به مطلع:

ما را شب فراق کجا خواب می برد صد خواب راز گریه ما آب می برد
گفته است:

گر آب دیده سوی تو آرد کمال را خاشاک پیش گوهر سیراب می برد
تبریز اگر کند هوس او را ازین مقام سیلاب اشک راست به سرخاب می برد
و نیز در شرح حال او نوشته اند که تقی تاشخان پادشاه تخت قبچاق در ۷۸۷ ه.ق به تبریز لشکر کشید و عده ای از شاعران و دانشمندان را با خود به پای تختش (سرای) برد، کمال این سرای را می پسندید و می گفت^۲:

اگر سرای حبیب است و دلبران سرای

بیار باده که من فار غم زهر دو سرای

و در عین حال متوجه تبریز بود و اشتیاق آنجا را داشت و در وصف آن شهر و محلاتش شعر می گفت از جمله گفته^۳:

تبریز مرا به جای جان خواهد بود پیوسته بدو دل نگران خواهد بود
تادر نکشم آب چرنداب و گجیل سرخاب ز چشم من روان خواهد بود
و نیز گفته است^۴:

۱ - فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی تألیف گلچین معانی

ص ۲۳۰

۲ و ۳ - مقدمه دیوان کمال خجندی به قلم عزیز دولت آبادی ص پنج

۴ - دیوان کمال ص ۲۱۵

زاهدا تو بهشت جو که کمال
ولیانکوه خواهد و تبریز
و پس از چهار سال اقامت در «سرای» بر اثر آشفته‌گی آن شهر به تبریز روی
آورده و گفته است:

شهر سرای چون دل آشفته شد کمال
وقت است اگر عزیمت تبریز می‌کنی

بعضی از رویدادها در کوی سرخاب

حوادث و رویدادهای مهم :

از حوادث مهم در محله سرخاب و چرنداب ظهور پیروان فرقه اهل الحق است که در زمان جهانشاه بن قرایوسف اتفاق افتاده^۱ و پس از کشته شدن فضل الله استرآبادی بدست میرانشاه پسر امیر تیمور گورکان در ششم ذی قعدة سال ۷۹۶ هـ.ق^۲. دختر فضل الله و مردی بنام یوسف در تبریز به اشاعه طریقه حروفیه پرداختند و گروه بسیار از مردم و محله سرخاب و چرنداب به آنان گرویدند و فتنه‌ای عظیم برپا شد و عده‌ای نزدیک به پانصدتن در این میان کشته و سوزانده شدند^۳.

۱ - تاریخ تبریز مینورسکی ترجمه کارنگ ص ۴۰ .

۲ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۸۷

۳ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۶۹۷ و در همین کتاب راجع به فتنه حروفیه در تبریز و اصول عقاید ایشان و فتنه زمان جهانشاه به تفصیل از ص ۶۸۹ تا ص ۷۰۲ بحث شده است، نیز در لغت نامه دهخدا آمده

حافظ حسین کر بلائی یہ یک رباعی از دختر فضل اللہ و محل قبر او در جای مقبرہ پیر
 ترابی در راہی کہ از بازار چہ نو بر بہ جانب سر کو چہ در از است، اشارہ می کندومی نویسد
 «دختر مولانا فضل اللہ نعیمی حروفی کہ در زمان جہانشاہ پادشاہ با جمع کثیری از
 حروفیان کشتہ اند در همان مزار مدفون است و این رباعی شعر او است:

رباعی

در مطبخ عشق جز نکورا نکشند لاغر صفتان زشت خورا نکشند
 گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود ہر آنچه او را نکشند»
 پس واقعہ مربوط بہ قتل حروفیہ را در زمان جہانشاہ شرح می دہد کہ علماء در
 اندیشہ دفع این طایفہ بر آمدہ و مولانا محمد نامی تیلی، شاہ را بہ دفع آنان برانگیختہ و
 از علماء، نجم الدین اسکوی ملاحظہ کردہ و فتوی ندادہ است و آنگاہ می نویسد:
 «گویند در آن زمان مجذوبی بود و سالہا بود کہ در سرخاب کنج اعترالی اختیار کردہ
 و ہرگز عبورش بہ شہر نیفتادہ و جمیع مردم را بہ باطن و کرامت ولایت وی اعتقاد
 تمام، در خلال این قیل و قال صباحی بہ تبریز تشریف آورد و منزل مولانا نجم الدین را
 پیدا کردہ خود را بہ آن جناب رساند در غایت گرمی وحدت و شدت خطاب بہ وی کرد
 کہ حضرت را امشب در واقعہ دیدم فرمودند کہ برو بہ نجم الدین بگو حکم بر قتل
 این جماعت کند کہ این ہا مخر ب دین اند و ویران کنندہ میان اہل یقین، گویند کہ مولانا
 نجم الدین کہ این را شنید گریہ بسیار کرد و حکم بہ قتل ایشان نسود، قریب بہ پانصد
 کس را کشتند و سوختند، گویند بسیار از آنها بواسطہ صاحبیت و صداقت آن طبقہ بہ
 بادفنا رفتند.»

و ناگفتہ نمازد کہ خود فضل اللہ استر ابادی نیز در چہل سالگی بہ تبریز آمد و در
 پدرانش بود آمد و بہ میانی عینی کتب آسمانی دہم شد و در این زمان از مس مذہب

حروفیہ شد و از تبریز به اصفہان باز گشت و دعوت خود را در ۵۷۸۸.ق آشکار کرد^۱.
و بعضی^۲ نوشته اند کہ در ۷۷۵ یا ۷۷۸ ابتداء در تبریز در کوی (ولی دولہ) دعوت آشکار
کرده است، و در کرسی ابیاتی نقل شدہ باین ترتیب:

معنی تبریز را نیکو بدان تا بہ بیرون آوری سر نہان
کرد در تبریز ذات حق ظہور بی حجاب آنجا شد از سی و دو دور
در گذشت از جملہ اقران بہ ف معنی تبریز دیگر کرد ف

گفته اند کہ میرانشاہ پسر تیمور اورا از شروان بہ تبریز خواندہ و بقتل رساندہ
است^۳ و گروہی مانند ادوارد برون^۴ بنا بر وصیت نامہ اش نوشته اند کہ اورا در شروان
کشتہ اند و محل قبر او در المنجق نخجوان است .

اصول عقاید حروفیہ در کتاب «محرمانہ» کہ در ۸۲۸.ق تألیف شدہ، بیان
گشتہ است^۵ .

بنا بر این کتاب، عالم در نظر حروفیہ قدیم است و بہ دوران ازلی سرمدی ہموارد
در حرکت است و تغییرات عالم معلول این حرکت است، تبدل اوضاع جہان بہ صورت
ادواری نمودار می شود و ہر دوری آغاز و انجامی دارد کہ بہ مظاهر مشابہ یکدیگر
ظاہر می شوند، ظہور آدم در ابتدا، قیام قیامت تکرار می شود، خداوند متعال در شخص
انسان متجلی می شود مخصوصاً در صورت اوزیرا کہ «خلق اللہ الادم علی صورته» این
مظاہر الہی در صورت متوالیہ انبیا و اولیا و بالآخرہ بصورت الوہیت ظہور می کند ،
محمد بن عبداللہ آخرین پیغمبران و خاتم انبیا بودہ و بعد از او نسبت بہ اولیا

۱ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۶۹۰

۲ - واژہ نامہ گرگانی تألیف دکتر صادق کیا ص ۲۸۹

۳ - تاریخ تبریز ص ۶۹۰، دانشمندان آذربایجان ص ۳۸۷

۴ - از سعدی تا جامی ترجمہ علی اصغر حکمت چاپ دوم ص ۵۲۲

۵ - از سعدی تا جامی ص ۵۰۵ ح ۱ کہ نقل تحقیقات کلمان ہوارد در باب حروفیہ

است، در لغت نامہ دعا خدا را جمع بہ «حروفیان» بہ تفصیل تمام بحث شدہ است.

می‌رسد که عبارتند از ائمه ، از علی بن ابیطالب تا حسن عسکری امام یازدهمین .
 فضل الله استرآبادی خود خاتم الاولیا و آخرین آن مظاهر است ولیکن خود را
 سر آغاز دوری جدید و مظهر الوهیت می‌داند، وجود او صورت نام حق تعالی است ،
 انسان بر سایر موجودات به قوه ناطقه (کلمه) امتیاز دارد و آن را به وسیله بیست و
 هشت حرف الفبا به تحریر می‌آورد. برای حساب جمل که از ارزش عددی این حروف
 استخراج می‌شود، این طایفه تأثیرات عظیم قابل هستند ...

هم چنین عقیده دارند که خطوط سیما و صورت هفت است که با عدد چهار
 عنصر ضرب شود حاصل بیست و هشت می‌شود که با عدد حروف الفبا برابر
 است .

کتاب^۱ اصلی آنها : شش جاویدان ، حقیقت نامه، استوانه نامه . محرم نامه است
 آنان مانند سایر درویش ورد یادگری ندارند، در بامداد به در خانه رئیس روحانی که او را
 «بابا» می‌گویند ، می‌روند و او به هر يك از آنان به دست خادمی پیمانهای شراب و يك لقمه
 نان و يك قطعه پنیر می‌دهد و آنان فریاد به تحسین و تمجید بلند می‌کنند، پس بابا به دست خود
 به هر يك پیمانهای شراب می‌دهد و آنان با نهایت ادب و احترام می‌گیرند و قدری به صورت
 و چشمان خود می‌زنند و سپس آنرا می‌نوشند. يك نوع اعتراف سری به گناهان نیز در
 نزد بابا می‌کنند.

تعلیمات فضل الله استرآبادی در کتاب جاویدان کبیر که قسمتی عربی و قسمتی
 فارسی به لهجه محلی است نوشته شده^۲ این کتاب شامل يك سلسله خوابها و
 رؤیاهاست که فضل الله دیده و برای بعضی تاریخ ذکر کرده، قدیم ترین آن ۷۶۵ هـ و

۱ - در لغت نامه فهرست ۶۵ کتاب که امروز در نزد آنان مقدس است داده شده .
 نامه - نوم نامه - محبت نامه به نثر و مرثیه به شعر است - نثر کتابها فارسی آمیخته با گویش
 استرآبادی است (واژه نامه گرگانی تألیف دکتر کیا ص ۳۴) . محرم نامه، از سید اسحق نامی از
 پیروان فضل الله و شراب نامه هم دارد (واژه نامه گرگانی)

۲ - از سعدی تاجامی چاپ دوم ص ۵۱۱

آخرین آن خوابها سال ۷۹۶ ه. ق است و از اماکن و اشخاص بسیار در این کتاب نام می برد.

در پایان این مقال مطلبی قابل ذکر است و آن اینکه در روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی سال ۸۲۹ ه. ق هنگامی که شاهرخ در هرات از مسجد جامع بیرون می آمد، احمدلر از مریدان فضل الله استرآبادی به بهانه تقدیم عریضه پیش رفت و کاردی به شکم شاهرخ زد اما زخم کارگر نیامد، و احمدلر بدست یکی از نوکران شاهرخ بنام علی سلطان قوچین کشته شد و با تحقیق و جستجو در جیب او، به مولا نامعروفی خطاط و هنرمند و قاضی در بار هرات سوءظن برده و او را در قلعه اخیارالدین حبس کردند، پس از آنکه چند بار او را تا کشتن گاه بردند، اما چند تن دیگر به قتل رسیدند از آن جمله عضدالدین نواده فضل الله استرآبادی بود.

در این میان سید قاسم انوار معروف به شاه قاسم انوار (معین الدین علی بن نصیر بن هارون بن ابوالقاسم حسین سرابی تبریزی)^۲ عارف و شاعر معروف متولد به سال ۷۵۷ و متوفی در ربیع الاخر سال ۸۳۷ را از هرات تبعید کردند و او در سر راه به وطنش در خجورد یا النگر جام بدرود حیات گفت و امیر علیشیر نوائی در آخر قرن نهم عمارتی بر قبرش بنا کرد.

او انیس العاشقین و مقامات العارفين و دیوان شعر دارد.

سال وقوع حادثه کاردزدن به شاهرخ را مجمل فصیحی خوافی^۳ و حبیب السیر^۴

۸۳۰ ه. ق نوشته اند و شاعری در تاریخ این واقعه گفته است^۵:

۱ - از سعدی تاجامی ص ۵۰۹ ، تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۲ ص ۷۸۶

۲ - لغت نامه ، تاریخ نظم و نثر در ایران ، مقدمه دیوان شاه قاسم به کوشش سعید

نفیسی

۳ - تصحیح محمود فرخ جزء ۳ ص ۲۶۱

۴ - حبیب السیر چاپ خیام ج ۳ ص ۶۱۵

۵ - مقدمه سعید نفیسی ص شش و ص بیست و هفت .

سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه ، پس از ادای صلات
 قصه‌ای بس عجیب واقع شد در خراسان ولی به شهر هرات
 کج روی دو بساط چون فرزین خواست تا شهرخی زند ، شدمات
 و نکته قابل ذکر این است که شاه قاسم در سراب (سراو) تبریز متولد شده و همه
 مآخذ شرح حال او به این نکته اشاره کرده اند^۱ ، اما سعید نفیسی با آنکه خود در مقدمه
 مفصل دیوان قاسم انوار^۲ درباره اش (سرابی تبریزی) نوشته در آغاز جلد اول تاریخ
 نظم و نثر در ایران ضمن مطالبی که باید به هر صفحه افزوده شود مربوط به قاسم انوار که
 شرح حالش در ص ۲۹۱ - ۲۹۲ همین جلد اول آمده نوشته است:^۳ «قاسم انوار
 (۲۹۱-۲۹۲ و ۷۸۶) رحلت وی رادر اوایل ربیع الاول ۸۳۷ دانسته اند و او را از مردم
 سرخاب شمرده اند».

صاحب روضات الجنان (ص ۳۳۵) ولادت او را در تبریز به سال ۷۵۷ و
 وفاتش را در خرجرد جام ، صبح روز چهارشنبه ۲۲ ربیع الآخر سال ۸۳۷ نوشته
 است .

پس از حادثه مربوط به حروفیه در سرخاب و چرنداب باید ابتدا به حادثه زمان
 ترکان عثمانی در زمان سلطنت شاه اسمعیل اشاره کنیم که در سال ۹۲۰ هـ ق روز
 شانزدهم ماه رجب سلطان سلیم بعد از جنگ وارد تبریز شده و علما و زهاد پیشواز
 او رفته و تایلک فرسخ جاده را فرش کرده و خرگاه سلطان را در سرخاب تبریز زده اند
 و روز جمعه که ۱۸ رجب بود سلطان در مسجد حسن سلطان تبریز نماز گزارده است^۴

۱ - لغت نامه و مقدمه سعید نفیسی و ریحانة الادب ، و تذکره دولت شاه چاپ هند ص ۱۵۱
 و در چاپ خاور (س ۲۶۱) به اشتباه ولایت سرخاب تبریز، نوشته و شاردن اشتباه سعید نفیسی
 هم از این جا ناشی شده باشد .

۲ - مقدمه سعید نفیسی ص پنج

۳ - ص ۵ ج ۱

۴ - شرح جنگها و تاریخ شاه اسمعیل صفوی تألیف رحیم زاده صفوی .

و حادثه دیگر در پایان سلطنت صفویه یعنی سال ۱۱۳۷ ه. ق روی داده است که باین شرح است.^۱

در این زمان طهماسب دوم به موجب معاهده‌ای قسمتی از ولایات بحر خزر را به روسیه وا گذاشت و ترکها خواستند سرزمین‌های مرزی بین تبریز و ایروان را اشغال کنند و پس از سقوط ایروان و نخجوان در سال ۱۱۳۷ ه. ق (۱۷۲۴ م) به تبریز رسیدند، فرماندهی قشون ترک با عبدالله پاشا کوپرلی بود، ترکان محله‌های دوه‌چی و سرخاب را که قبلاً اردوگاه سلیم اول بود اشغال کردند، و ایرانیان در شام‌غازان موضع گرفتند و به مقاومت پرداختند، ترکان به علت سرمای شدید عقب نشستند و در بهار سال بعد کوپرلی با ۷۰ هزار بازگشت و چهار روز شهر را در محاصره داشت، از ایرانیان سی هزار و از ترکان بیست هزار تلف شدند، مقاومت و پایداری مردم تبریز در این جنگ مورد ستایش تاریخ نویسان قرار گرفته^۲، این مقاومت به حدی شدید بود که ترکان اعلام ترک جنگ کردند و گفتند با مال و عیال و اطفال از شهر سلامت بیرون روید و پنج هزار کس دست زن و فرزند خود گرفته و بدست دیگر شمشیر داشته از شهر بیرون رفتند و اینگونه تهور و مردانگی و پایداری از عوام شهری در روزگار کمتر دیده شده است.^۳

در اواخر دوره قاجاریه مخصوصاً در دوره مشروطه، کوی سرخاب شاهد حوادث و رویدادهای بسیار بوده که قسمتی از آنها را حاج مخبر السلطنه در کتاب خاطرات و خطرات آورده و قسمتی را هم احمد کسروی در تاریخ مشروطه ایران نقل کرده است و ذکر آنها در این جا مناسب است، يك قسمت از این حوادث و رویدادها مربوط به دو محله دوه‌چی و سرخاب و سرکردگان آنها مخصوصاً میرهاشم است که

۱ - تاریخ تبریز مینورسکی ترجمه کارنگ ص ۶۱

۲ - حاشیه ص ۶۱ تاریخ مینورسکی، تاریخ سرپرسی سایکس ترجمه فخرداعی گیلانی

چاپ دوم، ج ۲ ص ۳۶۹.

۳ - تاریخ حزین، نقل در حاشیه ص ۶۱ تاریخ تبریز مینورسکی ترجمه کارنگ

مخبر السلطنه نخستین حادثه را در ۹ جمادی الاخره ۱۳۲۶ هنگام توپ بستن مجلس ذکر می کند و می نویسد: «شش دانگ حواس من مشغول امور ولایت است، غائله سرحد خاتمه پیدا کرده است، شهر نظمی گرفته، در اهراردو داریم، جلوگیری از شرارت ایالات می شود، تلگراف قطع شده قنصل روس مشغول تدارک انجمن اسلامی، دو روز از تهران بکلی بی خبر ماندیم، انجمن و تجار در تلگرافخانه جمع می شدند، تلگرافات می کردند، نه از مجلس، نه از دولت جواب نمی رسید، بانگ انگلیس محرمانه خبر توپ بستن مجلس را داد. آشوب بالا گرفت، مقارن این حال انجمن اسلامی در دوه چی عرض اندام کرد، میرزا حسن مجتهد رئیس انجمن است، میرهاشم مدیر، میرهاشم را یک دو بار در مجلس دیده بودم، و صحبت با او کرده بودم، مرد عاقلی بود و طرف با شیخ سلیم که خود را مشروطه می دانست و سیدهاشم را ضد و به قالیچه راه نمی داد، در این اثنا تبری در ب خانه مجتهد انداخته شد، گفتند به پای میرهاشم تصادف کرد، بین دوه چی و سرخاب از طرف استبداد، خیابان و نوبر از طرف آزادی خواهها، جنگ در گرفت، واسطه انجمن اسلامی و تهران قنصل روس است...»

در باره این میرهاشم، کسروی نوشته^۲: «میرهاشم از آن سیدها و خود یکی از پیشنمازان می بود، کسانی را به سر خود گرد آورده و از آنان پیمان گرفته بود که نترسند و دست بهم داده بکشند» و مقصودش از «آن سیدها» «سادات ارزل» است که پیش از این نام برده و نوشته همگی آنان با محمدعلی میرزا مخالف بودند و «ارزل» را دینی در پیرامون تبریز نوشته است.^۳

هم چنین در جای دیگر یاد کرده^۴ که «میرهاشم در دوه چی و سرخاب دستگاه

۱ - خاطرات و خطرات چاپ کتابفروشی زوار ص ۱۷۲

۲ - تاریخ مشروطه ایران چاپ پنجم ص ۱۵۳

۳ - همان صفحه حاشیه ۱

۴ - تاریخ مشروطه ص ۶۲۶

فرمانروائی داشت، و موارد دیگر دربارهٔ انتخاب شدن او به نمایندگی مجلس^۱ و نماندنش در مجلس و بازگشتش^۲ به تبریز اشارات فراوان دارد، و بعضی موارد نیز اشاره کرده که محلات تبریز همدست شده و اجتماعاتی برپا کرده و میرهاشم و شیخ سلیم منبر رفته‌اند، از جمله آنجاست که خود او «دید و بازدید کویها»^۳ نامیده و به مناسب از محلهٔ سرخاب نام برده و آن را ذکر خواهیم کرد .

و داستان تیر خوردن به پای میرهاشم را کسروی در تاریخ مشروطه^۴ روز آدینه بیست و نهم خرداد مطابق با ۱۹ جمادی الاولی نوشته که ملایان در خانهٔ حاجی میرزا حسن مجتهد جمع شده و او گفته که مشروطه با اسلام سازش ندارد و باید به کمک محمد علی میرزا برخاست و آنرا از میان برد، و در این موقع تلگرافی نوشته شد که به تهران فرستند، در این وقت سیدی با تپانچه آهنگ کشتن میرهاشم کرده و تیری انداخته که بهران او خورده و اطرافیان میرهاشم آن سید را با تقی مسکر همدست او دستگیر و خود سید در انجمن اسلامی کشته شد و تقی مسکر را محاکمه کردند .

و نیز کسروی در ضمن موضوع: «برپاشدن انجمن اسلامی در تبریز» مینویسد:^۵
 «میرهاشم دوه‌چی که از زمانیکه از تهران بازگشته بود بار دیگر با مشروطه همراهی می‌نمود و به انجمن و دیگر نشست‌ها بی‌آمد، این روزها باز از در بدخواهی و بدرفتاری در آمده در کوی خود انجمنی به نام «اسلامیه» بنیاد نهاد، و این نتیجه‌اش آن گردید که دوه‌چی که یک کوی بسیار بزرگ و نیرومندی می‌بود از کویها جدا گردیده با

۱ - ص ۱۹۰

۲ - ص ۲۳۱

۳ - ۳۹۴ و ۳۹۶

۴ - ص ۶۲۶

۵ - ص ۴۹۲

آنها به هم چشمی و دشمنی پرداخت، و سرخاب که در پهلوی آن است بسوی وی گرایید، بدینسان يك دو تیرگی آشکاری در شهر پدید آمد...»

و در موارد دیگر نیز از میرهاشم نام می برد مثلاً هنگام معرفی کابینه مشیرالدوله توسط حاج محتشم السلطنه، در مجلس، چون وزیران معرفی می شوند میرهاشم دوه چی می پرسد^۱: «پس آن وزرای دیگر چیست!» و محتشم السلطنه پاسخ داده: «وزراء برد و قسم اند: وزرای لقبی، وزرای شغلی» و در جای دیگر می نویسد^۲: «به میرهاشم جز گمان بدنتوان برد» و نیز^۳ «بیرون کردن میرهاشم و امام جمعه را خواستار شدند» يك جا^۴ هم تلگراف او را به شاه، توسط امیر بهادر، آورده است. اما حاج مخبر السلطنه در خاطرات و خطرات جای دیگر تلگرافی را که به تهران مخابره کرده ذکر می کند که ضمن آن نوشته^۵: «محلّه دوه چی و سرخاب مثل آنکه در زمستان جمع شده بودند اجتماع کرده اند و سایر محلات بر ضد آنها بلند شده اند و سنگر بسته اند...»

و در جای دیگر پس از تلگراف مبنی بر احضارش، می نویسد^۶: «در تبریز بین محلات جنگ است و غوغای تفنگ، مشیرالسادات مذنب بین طرفین منزل دارد، هر وقت صدای تیر تعطیل می شود، از روی بام خانه يك تیر به طرف سرخاب می اندازد، یکی به طرف خیابان و حوزه را گرم می کند...»

و باز در جای دیگر^۷: «شب ۱۷ جمادی الاولی، برابر ۲۶ مه، پس از شام سیگار

۱ - تاریخ مشروطه ایران چاپ پنجم ص ۲۰۸

۲ - ص ۲۱۰

۳ - ص ۱۷۱

۴ - ص ۷۰۶ و در آن آمده و اعمال سرخاب بکلی... از اسلامیه اعوانش زده...»

۵ - چاپ کتاب فروشی زوار ص ۱۷۳

۶ - ص ۱۷۴

۷ - ص ۲۰۸

می کشیدم صدای دو تیر آمد ، از مرکز نظمیه سؤال کردم ، گفتند در سرخاب بود ، معطل نشدم از مرکز سرخاب پرسیدم ، گفتند از کوچه میرزا علی اکبرخان منشی ژنرال قنصلگری روس بود و دو شب است دو سالدات در خانه او می خوابند ...»

و درموردی که از حادثه اغتشاش و تیراندازی تبریز در کابینه مشیرالدوله ذکر می کند، می نویسد: «... من از ژاندارمری بیرون آمدم، صاحب منصب مراقب حال من همراه است، درشکه ای می گذشت چند نفر در آن بودند، آنها را پیاده کرد، سوار شدیم و به سرخاب به منزل اجلال الملك رفتیم ، عده ای ژاندارم با دو توپ از کنار خانه او می گذشتند ، بادامچی ، حاج میرزا علینقی ، سیدالمحققین ، امیر - خیزی ، فیوضات ، معتمدالتجار ، خدمت حضرت نایب الایاله بودند که من وارد شدم ...»

کسروی در تاریخ مشروطه ایران می نویسد^۲ بعد از روز سه شنبه دوم تیرماه (۲۳ جمادی الاولی) که در تهران بمباران مجلس شد ، در تبریز دو اتیان به مجاهدان تاختند . و در این جا اشاره می کند که محمد علی میرزا به میرهاشم تلگرافی کرده که چیره شدن خود را مرده داده است . و عین این تلگراف را کسروی نقل کرده است^۳ و روز دوم یاسوم بمباران مخابره شده و در این مورد از جنگ و دو تیرگی میان محلات تبریز به طرفداری استبداد و مشروطه سخن به میان آورده و نوشته است^۴ :

« اگر به نقشه تبریز نگاه کنیم مه-رانرود که از میان شهر می گذرد کویهای دوه چی و سرخاب و ششکلان و باغمیشه در شمال آن نهاده ، همه این کویها هوادار

۱ - ص ۳۳۴

۲ - ص ۶۷۶ چاپ پنجم

۳ - همان صفحه

۴ - ص ۶۷۶

خودکامگی و در دست دولتیان می بود، از کویهای شمال رودخانه تنها امیرخیز
هوخواه مشروطه می بود که اگر آن را بکنار می گذار دیمی بستر رودخانه خط مرزی میانۀ
دولتیان و آزادی خواهان به شمار می رفت، و این است که بیشتر جنگها و خونریزی هادر
نزدیکی های این رودخانه رخ داده است ...»

و درجائی که از «دید و بازدید کویها» سخن می راند می گوید چون در میان هجده
کوی تبریز اختلاف و دوستگی پیدا شده بود و این بر ضرر تبریزیان بود و در تهران به
آنها بدبین شده بودند ثقة الاسلام به فکر افتاد کینه های مردم محلات را از میان بردارد،
پس از هر کوی چند تن ریش سفید خواست و پنجشنبه پنجم تیر (۱۵ جمادی الاولی)
سال ۱۳۲۵ در انجمن گرد آمدند و مجاهدان را به دوستی و همدلی و ادار کرد و قرار
گذاشتند هر روز سه ساعت به غروب مانند دریا کوی فراهم آیند و دید و بازدید کنند
و آشتی را استوار نمایند.

نخست در کوی خیابان صبح روز جمعه ششم تیر (۱۶ جمادی الاولی) گرد آمدند
و شیخ سلیم به منبر رفت و بازبان ساده از آشتی و دوستی صحبت کرد.
بعد از ظهر به کوی نوبر رفتند و شیخ سایم و میرهاشم صحبت کردند.
شنبه به و بجویه و یکشنبه به دودچی رفتند.

و بعد از ظهر دوشنبه به سرخاب رفتند، و بد گفته کسروی: «در این جا نیز آنچه
در خور سرخابیان می بود دریغ نداشتند، و بازارچه سرخاب را که بر سر راه می بود
آراسته و آذین بستند و مجاهدان آن کوی به نام پذیرایی و درود گویی به مهمانان، تا
دوری بسیاری بسر راه ایستادند. فوج چهار دسته دسته باشکود بسیاری آمدند و در دستهای
که می رسیدند پذیرائی می دیدند. در این جا نیز نخست میرهاشم و سپس شیخ سلیم
و پس از او ثقة الاسلام به منبر رفته گفتارها را راندند ...» و این دید و بازدیدها تا شنبه

۱ - ص ۳۹۴

۲ - ص ۳۹۵

بعد ادامه یافته و کوی به کوی رفته است و مردم هر کوی در پذیرائی و جشن و سرور بر دیگران سبقت گرفته اند.

در یادداشت‌های مرحوم میرزا فضلعلی آقای مولوی^۱ تبریزی راجع به اقدامات تبریزبان در مشروطه خواهی نوشته: «در تهران متجاوز از یکسال بود که جمعی از علماء به مطالبه مشروطیت از دولت علیه ایران برخاسته مکرراً از طرف دولت قبول و نکول شده و با طفره و تعلل گذرانیده تا اینکه در ماه جمادی الثانیه ۱۳۲۴ در تهران بعضی از سادات و سایر مشروطیت خواهان هدف گلوله شده و... من باب اضطرار روز چهارشنبه بیست و نهم رجب ۱۳۲۴ جمعی به قونسول خانه انگلیس رفتند... از طبقه علماء و سادات و وعاظ و پیشنمازها اشخاص مفصله به آنجا رفتند: «جناب مستطاب حاج میرزا ابوالحسن آقا از سرخاب، جناب مستطاب آقا شیخ سلیم از شتربان، جناب آقای سیده‌هاشم از شتربان... جناب آقای ضیاء العلماء از سرخاب...»

کسروی در چند مورد دیگر نیز از سرخاب نام می‌برد و بیشتر در حوادثی است که پای میرهاشم در میان است مثلاً در همان مطلب مربوط به برپاشدن انجمن اسلامی تبریز و پیداشدن دوتیرگی در شهر، و شرارت اشرار و اوتیان (به همین شکل در کتاب) می‌نویسد:^۲ «از همان روزها دوتیرگی در شهر رویه دشمنی بخود گرفت و از هر سو کوششهایی آغاز یافت، دسته‌های مجاهدان دوهچی و سرخاب که می‌بودند و تا کنون همگامی با دیگر مجاهدان می‌نمودند از این پس جدا گردیده از تفنگچیان میرهاشم شمرده شدند...»

باز در جای دیگر که داستان شترقربانی و جلوگیری انجمن را بیان می‌دارد می‌گوید:^۳ «میرهاشم که دستگاه فرمانروایی برای خود چیده و به دلگرمی پول

۱ - مجله گوهر سال سوم شماره ۳ ص ۲۰۴ مقاله آقای دکتر مولوی

۲ - تاریخ مشروطه چاپ پنجم ص ۴۹۳

۳ - ص ۵۲۳

محمد علی میرزا و زور تفنگداران دوه چی و سرخاب خود را در جهان دیگری می دید فرمان
شتر قربانی داده ...»

در کتاب روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، یادداشت های سید احمد
تفرشی^۱ نوشته است: سال ۱۳۲۵ قمری «چند روز است اهالی تبریز دو تیره
گشته: مشروطه و مستبد، آقا سیدهاشم که مستبد است امامزاده حمزه را با دوسه
هزار نفر سنگر نموده، شیخ سلیم با جمعی قلعه کری پی را متصرف شده و سنگر مشروطه
ساخته روزها از طرفین تیر و تفنگ به یکدیگر انداخته می شود فی ۲۰ ذی حجه -
الحرام» .

در این موقع جنگ و خونریزی در تبریز به راه افتاده و میان دوه چیان و مجاهدان
دو روز جنگ بوده و اجلال الملک رئیس شهر بانی شده و شهر را آرام گردانیده و نظم داده
است اما به قول کسروی لو تیان دوه چی دستگیر نگردیدند و در کوی خود ایستاده بودند
و آمد و شد میان دوه چی و سرخاب با دیگر کویها قطع شده^۲ و اجلال الملک می کوشیده
دو باره جنگی در نگیرد، در ده روز محرم دسته های دوه چی و سرخاب به بازار می آمدند
و دوه چیان نسبت به آزادیخواهان خشم و کینه نشان می دادند به خصوص روز عاشورا
که شیر به بازار آورده بودند...

از حوادثی که باز در سرخاب روی داده مربوط به شیخ سلیم است که کسروی از
او بسیار یاد کرده اما این مطلب در کتاب «ناهایی از تبریز، نوشته ادوارد برون»^۳
آمده که «شیخ سلیم بابرادرش کریم در محله سرخاب در خانه یکی از اقوامش پنهان
شده بود، اورا هم سادات و اهالی سرخاب از خانه آن بیچاره پیدا کرده کتک زنان به
قونسو لخانه بردند...»

۱ - چاپ ایرج افشار ص ۷۲

۲ - تاریخ مشروطه ص ۵۳۵

۳ - ترجمه حسن جوادی چاپ خوارزمی ص ۱۶۳

کسروی دربارهٔ شیخ سلیم نوشته^۱ از افراد انجمن اسلامی تبریز بود و از واعظان معروف شهر که در هر واقعه به سادگی و بازبان روستایی سخن می‌گفت از جمله هنگامی که دوازده نمایندهٔ مجلس از آذربایجان برگزیده شده^۲ و آنان را روانهٔ تهران می‌کردند، در جلوی مسجد امیرخیز منبری نهاده و نمایندگان روی پله‌های آن نشستند و شیخ سلیم قرآنی به دست بالای منبر ایستاده و خواست میان مردم و نمایندگان پیمانی استوار کند. در جشن فرمان مشروطیت نیز او گفتاری داشته است.^۳

در موارد دیگر نیز غالباً شیخ سلیم و واعظان دیگر مانند میرزا حسین و میرزا جواد را نام می‌برد. مواردی هم پیش آمده که گفته‌اند باید شیخ سلیم را از شهر بیرون کرد زیرا مایهٔ اغتشاش است.^۴

در کتاب روزنامهٔ اخبار مشروطیت از یادداشت‌های سید احمد تفرشی، در حوادث سال ۱۳۲۶ ه. ق چند واقعه ذکر شده که بامحلهٔ «سرخاب» و «میرهاشم» و «شیخ سلیم» مربوط است از جمله^۵:

«اخبار تبریز ... تاریخ ۲۹ جمادی الاول ... حاج میرزا حسن آقا را ملت قطعه قطعه و میرهاشم و پسر رحیم خان مقتول و خود رحیم خان تیرخورده و شیخ سلیم هم کشته شده. ملت دوازده هزار تفنگچی حاضر و توپ بیرون شهر برده‌اند و محلهٔ شتربان و سرخاب را ویران نموده ...»

و «باز هم اخبار تبریز - چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی، از نامه‌ای در تاریخ ۷ جمادی الثانی ...»

۱ - ص ۱۵۲

۲ - ص ۱۹۱

۳ - ص ۴۱۵

۴ - ص ۲۴۱

۵ - به کوشش ایرج افشار ص ۱۵۰

۶ - ص ۱۵۲

بعد از آن که محله خیابان راشتربان (کذا) و سوار رحیم خان غارت کرده اند اینها جمعیت کرده محله شتربان و سرخاب را غارت نموده و از سوار رحیم خان خیلی کشته اند...»

و^۱ «جمعه دوم شهر رجب، تا امروز در تبریز نزاع هست و رحیم خان را از باغ شمال بیرون کرده اند و از محله شتربان و سرخاب و باغ همیشه خبری نیست...»

و^۲ «حاجی میرزا حسن آقا و میرهاشم و جماعت کثیری از محله سرخاب و دوه چی، دیروز که روز جمعه سه شوال بود وارد طهران شدند.»

ادوارد برون در کتاب نامه هایی از تبریز درباره مشهدی محمد اسکوینی عمواغلی نوشته^۳: «باری بعد از مشروطیت مشارالیه به تبریز آمد... بعد از اعاده مشروطیت کمیسر یعنی کدخدای محله دوه چی و سرخاب شد.»

آخرین نکته ای که می توانیم به مناسبت حوادث سرخاب ذکر کنیم اینست که عبدالرحیم بن ابوطالب بن علی نجار تبریزی (طالبوف) در سال ۱۲۵۰ هـ ق در سرخاب^۴ به دنیا آمده و در شانزده سالگی به تفلیس رفته و در سال ۱۳۲۸ هـ ق در تهرخان شوره

۱ - ص ۱۵۴

۲ - ص ۱۵۶

۳ - ترجمه حسن جوادی چاپ خوارزمی ص ۲۴۰

۴ - شرح حال رجال ایران تالیف مهدی بامداد ج ۲ ص ۲۶۲ . لغت نامه که در

حال و افکار او را به تفصیل تمامتر نوشته به نقل از نوشته ایرج افشار در مجله فرهنگ چهارم شماره ۵ مرداد ۱۳۳۰ که مبتنی بر اطلاعات تقی زاده درباره طالبوف تدوین شده است و نیز از صبا تا نایما تالیف ی. آربین پور که شرح حال و تجزیه و تحلیل کامل آثار طالبوف را دارد . ج ۱

ص ۲۸۷ تا ۳۰۴

داغستان^۱ در گذشته است.

آثار و نوشته‌های او نمونه‌نثر ساده فارسی و در بیدار کردن افکار مردم آن زمان مؤثر بوده و از آن جمله است^۲: کتاب احمد، مسالك المحسنين، مسائل الحيات، و ترجمه پندنامه قیصر، فیزیک مختصر، هیئت فلاماریون، تاریخ مختصر اسلام، نخبه سپهری.

در دوره اول مجلس هم به نمایندگی انتخاب شده اما برخلاف عهد خود از خدمت به مشروطه و مردم خودداری کرده و به تهران نیامده است و به گفته کسروی در تاریخ مشروطه^۳ و ازده و کناره گرفته، در حالی که می‌توانسته است با دانش و بینشی که داشته سودمندترین نیکی را به مردم بکند، و عیادت کسروی در این باره چنین است: «این در بسیار کسان است که در راهی که می‌کوشند چون به يك جایی رسیدند دیگر آزرده شوند و روبرگردانند، و طالبوف از این کسان می‌بود» اما در باره نیامدن او به مجلس اقوال مختلف است.

طالبوف به ایران و به مولد خود تبریز علاقه‌مند بوده و خود نوشته است^۴:
بنده محب عالم و بعد از آن محب ایران و بعد از آن محب خاک پاک تبریز هستم، چه کنم حرف دیگر یادنداد استادم».

و راجع به تحصیلات و معلومات خود درباره زبان و ادبیات فارسی در نامه‌ای که به بوسف اعتمام‌الملک، به تاریخ ۱۶ رمضان سال ۱۳۱۴ ه. ق نوشته، می‌گوید^۵:
«بنده به زبان روسی آشنا هستم، فرانسه نمی‌دانم، خط روسی را بسیار بد می‌نویسم، خط ایرانی طبیعی بنده نیز تعریفی ندارد. عربی هیچ بلد نیستم، فارسی را معلوم است

۱- مجله یادگار ج ۵ ص ۸۶ شماره ۴ و ۵ و فیات معاصرین به قلم محمد قزوینی

۲- لغت‌نامه، مجله یادگار، ریحانة الادب، شرح حال رجال ایران

۳- ص ۱۹۰

۴- لغت‌نامه

۵- لغت‌نامه

چنان می‌دانم که عرب، فرانسه را با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زور مداومت، بعضی آثار مختصر به یادگار گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل کرده بنده را مهندس انشای جدید بدانند».

این جا باید اضافه کنیم که به مناسبت زاده شدن طالبوف در سرخاب، بعضی از مآخذ در نسبت خاندان او «تبریزی سرخابی» نوشته‌اند .

فصل سوم

اماکن و بقاع و مقابر معروف سرخاب

بقعة سيد حمزه - سرخاب مزار گاه و گورستان معروفی است و روضه دوم کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین گربلائی در شرح این مقابر و نام و نسب و شرح حال کسانی است که در گورستان سرخاب دفن شده اند، از معانی سرخاب در بعضی از کتب لغت نیز یکی این است که نوشته اند: «نام مزار گاهی است در تبریز» و در آن محل بقعه و زیارتگاه و مکان متبرکهم وجود دارد، از آن جمله بقعه عون بن علی و زید بن علی در بالای کوه سرخاب است که راجع به آنها پیش از این گفتگو کردیم.^۲

امادرباره سيد حمزه که بقعه دیگری در کوی سرخاب است، اکنون به تفصیل

۱ - فرهنگ مدار الافاضل

۲ - همین کتاب صفحات ۱۶ تا ۲۳

بحث می کنیم :

صاحب روضات الجنان درباره سید حمزه می نویسد : « مرقد و مزار آن مجتنب از همزه و لمزه، حضرت (امیر صدرالدین) حمزه رحمه الله در در آمد سرخاب معین و مشهور است، مدرسه و مسجدی و مقبره سیدمشارالیه بنا کرده و مصحفی بر سر قبر وی هست می گویند که خط حضرت امیر المؤمنین علی است علیه السلام و مردم بواسطه آن توجه تامی به آنجا دارند و خلق را که احتیاج به قسم شود آنجا می برند، وی وزیر بوده و صاحب منصب و در اصل از خراسان است از اعمال خواف و مصنف کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب وی را به این طرز یاد کرده :

«ومن ولد محمد بن القاسم بن حمزة بن الكاظم، صدرالدین حمزة الدفتردار زمن السلطان الجایتو، سمت عینه فی واقعة الوزير سعدالدین الساوی» انتهى كلامه ، چون او در آن توغ و واقعه روی نموده باشد یقین که از عمل منکر وزارت (وما يتعلق بها) استعفا نموده و استغفار کرده رو براد حق آورده باشد و چون نسب عالی داشته آن نیز ممد کار او شده از جمله اخیار و طبقه ابرار شده باشد . والله اعلم.

نسب وی به حضرت امام موسی می رسد علیه السلام بر این نهج که :

ابوالحسن حمزة بن سید حسن بن سید محمد بن سید حمزة بن (سید) ابورکاب بن سید علی بن سید محمد بن سید علی بن سید حسین بن سید علی بن سید حسین بن سید محمد بن سید عبدالله بن سید محمد بن القاسم^۲ بن حمزة بن الامام الهمام موسی الکاظم و علی آباءه و ابناءه

۱ - ص ۲۱۳ تصحیح سلطان القرائی

۲ - در کتاب بدر فروزان تالیف عباس فیض که بحث مفصلی در سید حمزه بن سید موسی الکاظم و مدفن او کرده نوشته است (ص ۷۵) که سید صدرالدین حمزه بن سید محمد بن الجایتو از احفاد محمد بن قاسم اعرابی فرزند حمزة بن امام موسی است که در حادثه سعدالدین ساوئی چشمش را کور کردند و بقیه نسب او با اندکی اختلاف همین است که روضات الجنان نقل کرده است.

شعر

ز ظل آل علی جوی فر دولت شاهی

کزین مقام همه یافتند دولت خود را»

و در جزء دوم روضات الجنان^۱ حواشی مربوط به همین مطلب نوشته شده است که: «در مجمع التواریخ حافظ ابرو، شخصی که در دستگاه سعد الدین ساوجی بوده ظاهراً همین صدر الدین حمزه است» و احمد بن عنبه در الفصول الفخریه او را صدر الدین حمزه الدفتردار از فرزندان محمد بن القاسم بن حمزه خوانده و می گوید: او را در واقعه الوزير سعد الدین الساوجی کور کردند. در زمان قاجاریه مراسم شتر قربانی (عید الذبح) در محل مقبره او صورت می گرفت».

نادر میرزا در تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز پس از شرحی که درباره سرخاب می دهد و کدخدای آنجا را نام می برد، و ماقبل این قسمت را نقل کردیم^۲، می نویسد^۳: «بقعه مبارکه سید حمزه درین کوی است که زیارتگاه تمامی مردم شهر است و این بقعه در وسط این کوی است» آنگاه راجع به سید حمزه می نویسد: «صاحب تاریخ حشری شرحی بزرگ از حسب و نسب آن نبشته، من آن کتاب سراسر بخوانده ام چون نپسندیدم و بیشتر فسانه دانستم اعتماد را شاید ندانم از کجا این گفتارها فراهم آورده از این سید چیزی که به تواتر رسیده می نگارم:

۱ - حواشی و تعلیقات آقای سلطان القرائی در جزء دوم ص ۶۵۹ - ۶۶۹ مربوط

به ص ۲۱۳ س ۱۶ ج ۱

۲ - ص ۳۹

۳ - ص ۶۱

سید حمزه رضی اللہ عنہ را در حضرت محمود غازان جاهی عریض بوده گویند ندیم بود
 همانا مقدمان مغول را قرب آن بزرگوار به حضرت ایلخان گران آمد، گاهی بیادشاه
 از سرداران نیک نگفتی، شبی بیگانه تر از درگاه سوار همی آمد بدینجای رسید که
 لشکر گاه بود سهمی عرب (کذا) بدو رسید و بر جای مرد، همانجا گورش کردند و
 این بقعه را میرزا ابوطالب وزیر آذربایجان عمارت کرده همین اسم بدان کتابه است
 از رخام که در دست راست درب مسجدی که پهلوی قبر بود گشاده است نقر کرده اند
 به خطی نیک من آنرا بخوانده ام تاریخ... از هجرت است، این بقعه را گنبدی است
 در جنوب صحنی که به اطراف حجره ها است آنجا مدیسه ای بود، اکنون آنجا
 کالبدها به امانت نهند، این بنا اکنون به خرابی روی آورده، دیوارها شکسته و فرو
 ریخته، بیشتر این بقعه پناه گاه مجرمان بود که هر که بدانجای خزیدی اگر چه کشتنی
 بودی کسی رازهره نبود که بدو نگردد اکنون از این سخن، هیچ نیست، مگر کسی
 ظلامت خود را بدانجای نشنید متولی نبشته دادخواهی او برد بی توانی به درگاه تا
 بداد رسند، گویند این سید موسوی است» و در مورد دیگر از کتابش^۱ عین نوشته
 ملاحشری را در باره سید حمزه نقل می کند به این ترتیب «صفت جناب سید حمزه - نبشته
 حشری این است^۲: حضرت سید حمزه در جوار سرخاب فی الواقع گنبد و عمارتش^۳ در
 کمال ارتفاع با قاف^۴ بر ابری می نماید و عمارت در قدش با بهشت عدن در صفا و هوا
 دعوی بهتری می کند وی از سادات صحیح النسب و عالی حسب است و به شایر زرد و اسطه به
 حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می رسد و نسبش را تا حضرت رسول علیه السلام

۱ - ص ۲۲۶

۲ - در تاریخ حشری ص ۸۸ و ۸۹ این نوشته آمده، اما در بسیاری از کتب
 مواردی با نقل نادر میرزا اختلاف دارد و در تاریخ نادر میرزا به غلط وی را پسر
 است.

۳ - تاریخ حشری: عمارت او.

۴ - در اصل: «با آفتاب».

بر عمارتش نوشته اند، مولد اشرفش از خاف (کذا و درست: خو اف) است و سلطان غازان به صحبت لازم البهجت ایشان میل تمام داشتند و اکثر سفرها ایشان را با خود می بردند. وفاتش در سنهٔ اربع عشر و سبعمائه واقع شده و آن عمارت^۲ پسرش میرزا حسین ساخته، در آن مکان مصحفی به خط شریف حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، و بسیار واقع شده است که مردم یکدیگر را بدان مصحف قسم داده اند آنکس که قسم به ناحق خورده در همانجا^۳ مرده با همان روز یا همان شب مرده اند و مردم تبریز را که بر سر دعوی و مخاصمهٔ یکدیگر به سید حمزه می روند^۴ چنان شده که قسم از ترس نمی خورند و الله اعلم»

پس از این نوشته عم زاده اش مرتضی میرزا در بارهٔ سید حمزه نقل می کند که اینطور است^۵:

«بقعهٔ متبرکهٔ سید حمزه در محلهٔ سرخاب، این بقعه موقوفات زیادی داشته و دارد از قبیل حمام و دکا کین، تفصیل بنای این بقعه از قراری است که معروض می شود: در روی در صحن در بالای طاق، مرمری نصب و روی مرمر را بدین طور حجاری نموده: «هو الباقی حسب الامر قدر قدرت اعلیٰ حضرت قوی شوکت شاهنشاه عالم پناه ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه، مرمتکاری این صحن شریف جناب سید حمزه با اهتمام عالیجاه حاجی رستم بیگ سمت اتمام پذیرفت سنهٔ ۱۲۷۹» در پایین مرمر در روی سنگ در طاق که از مرمر است این آیهٔ مبارکه را حجاری کرده اند: «ادخلوها بسلام آمین» در طرف چپ این در این مصراع حجاری شده:

۱ - دراصل تاریخ حشری «مولود»

۲ - دراصل: «و آن عمارت را»

۳ - دراصل: «در آنجا»

۴ - دراصل: «می برند»

۵ - ص ۲۲۶ و ۲۲۷ تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز

« مقام دانش و آمرزش است نام خدا »

و مصراع سمت راست از نصف شکسته، مرمری به جای او نصب کرده‌اند، طول صحن این بقعه هفتاد و پنج قدم و عرض چهل و سه قدم، و اطراف این صحن را حجرات تحتانی و فوقانی ساخته‌اند که پنجاه و پنج حجره است، پاره‌ای از این حجرات بجهة بستی‌ها مسکون است، در اغلبی اموات به امانت گذشته‌اند که نقل به مشاهد مشرفه نمایند، در ابتدا که شخص داخل بقعه می‌شود مسجد مختصری رواق مانند ساخته‌اند که محل نشستن خدام است، ازین رواق دری به میان حرم می‌رود بالای در از سرمر است، این دو کلمه حجاری شده: «بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله فی السموات و الارض و هو العزيز الحكيم» و در حواشی در، و در اطراف راست این آیه وافی هدایه را حجاری کرده‌اند:

«سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدين» و نیز این آیه نقر شده: «فادخلوها بسلام آمین» در انتهای همین در در سمت راست این مصراع را حجاری کرده‌اند: «بندۀ آن‌شاه ولایت نشان» در دست چپ این مصراع است: «میرزا محمد ابراهیم وزیر آذربایجان» از این در که داخل حرم می‌شود پله بالا رفته از طرف دست راست داخل خود بقعه می‌شود که مرقد جناب سید حمزه در این بقعه واقع است. صندوق چوبی والواح زیادی روی صندوق است و لوح زیارت بسیار بزرگی هم میرزا محمودخان مستوفی نظام نگاشته با چهار چوبی به دیوار آویخته‌اند به خط نستعلیق، تاریخ بقعه و بنا اگر در مرمرها بوده قطعاً ریخته و نابود شده، حقیر کمال دقت را کرده نیافتم، و حوضی در بالای صحن محاذی بقعه تقریباً به طول ده ذرع و سه ذرع عرض می‌باشد. اطرافش سنگ است و مسجد وسیعی متصل به صحن دارد که راهی از حور صحن دارد و راه دیگری هم از بیرون دارد. دیوار طرف چپ حرم را برداشته پشت او را مقبره‌ای به جهت مدفن عزیزخان مرحوم سردار کل بقعه و کنه‌دی ساخته‌اند که از بقعه

سید حمزه راه دارد و از بیرون هم راه دارد، انتہی.»

ونادر میرزا خود افزوده است^۱ که «این مسجد وسیع که عمزاده در آخر صحن نگاشته مشهور به قزلی مسجد است که جدران آن به طلا و لاجورد مزین بود و من سالهای گذشته دیده بودم اکنون نیز به جا باشد و این بنا جعفر قلی خان دنبلی کرده است.»

اما طباطبائی در تاریخ اولاد الاطهار پس از نقل اخبار ملاحشری، درباره قرآنی که بر سر مقبره بوده و مردم به آن سوگند یاد می کرده اند می نویسد^۲: «در این زمان آن مصحف شریف در آن روضه موجود نیست.»

وثقة الاسلام می نویسد^۳ که در تاریخ و صاف و حبیب السیر شرح مقتول شدن سعدالدین محمد ساوچی را در تاریخ شهر شوال ۷۱۱^۴ نوشته اند و اسمی از سید حمزه نبرده اند، و سید عمادالدین سمنانی را نیز مکحول گفته و صاحب تاریخ و صاف او را عماد الملک می نامد، و اینکه اسمی از سید حمزه نبرده اند دلیل بر این است که اهمیت تاریخی نداشته است.

در تاریخ اولجایتو تألیف ابوالقاسم عبدالله القاشانی نوشته^۵ است که: روز سه شنبه ۱۰ شوال ۷۱۱، سعدالدین به قتل رسید و بعد از قتل او «... علاءالدین محمد و سید عمادالدین عماد الملوک و سید حمزه در تو کیل بودند... و اموال و املاک و اسباب و ضیاع و عقار ایشان با تصرف دیوان گرفتند و نواب و متعلقان ایشان را به عذابهای صعب معذب داشتند...»

۱ - ص ۲۲۷

۲ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۲۲۷

۳ - تاریخ تبریز ص ۲۲۹

۴ - او را با جماعتی از همدستان و عمال او در دهم شوال ۷۱۱ در قریه محول

یک فرسخی بغداد به قتل رساندند، تاریخ مغول نالیف عباس اقبال چاپ دوم ص ۳۲۰

۵ - چاپ مہین عملی (حاجیانلو) ص ۱۲۷

تاریخ وفات سید حمزه ۵۷۱۴ ه. ق است اما در تعمیری که در ۱۳۱۳ ه. ق شده در کتیبه‌ای تاریخ وفات را به غلط ۱۶۱۷ ه. ق نوشته‌اند و آن کتیبه این است^۲: «جناب سید حمزه از اولاد حضرت موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیه است، در تاریخ ششصد و هفده وفات نموده و قرآنی به خط حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این بقعه شریفه برای تزیین و اجلال (بوده) ، بقعه شریفه به مباشرت سرکار امیرالامراء عظام علی اکبر خان میر پنجه خلف مرحمت و مغفرت پناه اسحق پاشا خان ما کوبی طاب الله ثراه به مباشرت معتمد السلطان عادل خان. آئینه کاری صورت پذیرفته، فی شهر جمادی الاولی یک هزار و سیصد و سیزده، کتبه الاحقر محمد جعفر بن مرحمت پناه حاجی محمد اسمعیل خوئی»

در هر حال بقعه سید حمزه در محله سرخاب، جنوب شرقی محل تقاطع خیابان ثقة الاسلام و بازار چقه سید حمزه واقع شده است و آنچه اکنون برجاست، صحن وسیعی در سمت جنوب آن مقبره و در سمت مشرق و شمال آن حجره‌ها و مدرسه‌ها است که در تعمیر سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ شمسی از محل اوقاف ظهیری به از صورت متروک بودن در آمده و مورد استفاده طلاب قرار گرفته است^۳.

مقبره نظیر عمارات دوره ایلخانی بوده، و از قسمت‌های جالب آن طاق مرمرین سر در صحن مدرسه است که از چهار مرمر درشت ترکیب یافته^۴، و سنگ‌های طاق اصلی است و در پیشانی آن از دو طرف به طور متقابل به خود ثلاث خوب آیه: «ادخاوها بسلام آمین» و در زیر هر يك عبارت: «یا مفتح الابواب» نقش شده است. در کرانه‌های طاق در جانب شرقی مصراع: «به امر شاد جهان آصف بلند اقبال» و

۱ - تاریخ تبریز ص ۲۲۹ ، آثار باستانی آذربایجان ص ۸۳ ج ۲

۲ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۸۳ ، تاریخ تبریز ص ۲۲۹ ج ۲

۳ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۷۴-۷۲

۴ - ص ۷۶

در جانب غربی مصراع : «مقام دانش و آموزش است نام خدا» به خط نستعلیق حک شده است.

دیگر بالای طاق سردر ، سنگنبشته مرمرین مربوط به زمان ناصرالدین شاه است و کتیبه اش این است^۱ : «هوالباقی ، چون آثار سید حمزه منهدم شده بود ، حسب الامر قدر قدرت اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه عالم پناه ناصرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه مرمتکاری این صحن شریف جناب سید حمزه به اهتمام عالیجاه حاجی رستم بیگ سمت اتمام پذیرفت ۱۲۷۹»

دیگر پایه طاق یا پایه مرمرین و ازاره های مرمرین است که ظاهر این ازاره ها یادگار دوران آق قویونلوها و ترکمانان است و نشان می دهد که بقعه سید حمزه در تمام ادوار مورد توجه و احترام بوده است^۲.

دردوره قاجاریه تعمیر بسیار شده و شبکه های فلزی چند بر در و رودی نصب شده و عبارات^۳ «العزله» و «یا من قوله حق» و «الحمد لله» و «یا باری» و «بار افع» و یا «مجید» نوشته شده ، دیگر طاق مرمرین در ورودی است که نمای شمالی آن از شاهکارهای حجاری دوره صفوی است و در بالای طاق با خط ثلث عالی عبارت^۴ : «بسم الله الرحمن الرحیم ، الحمد لله فی السموات و الارض وهو العزیز الحکیم» و در پایه شرقی : «ان المتقین فی جنات و عیون» و «ادخلوها بسلام آمین» و در پایه غربی : «سلام علیکم طبتم» و «فادخلوها خالدین» به صورت برجسته منقور شده است .

دیگر از قسمت های جالب بقعه دو قطعه ازاره مرمری بسیار زیبا است که در پشت پایه های طاق مرمرین مزبور بر دیوار شمالی بقعه نصب شده است. در دو جانب

۱ - ص ۷۸

۲ - ص ۷۹

۳ - ص ۷۹

۴ - ص ۸۱ آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ، و در این کتاب شرح کامل بقعه و جزئیات

ساختمان و تزئین آن از ص ۷۴ تا ۸۵ با تصویر از قسمت های مختلف آمده است.

وبالای سنگ‌های از اره سه‌بیت ذیل باخط نستعلیق برجسته‌کننده شده است^۱:

از اثر لطف شه ، خسرو گردون سریر

آنکه به‌دورش ندید کس اثر از جور و ظلم

داد چو این بقعه زیب همت دستور ملک

آصف نیکو سیر، صاحب انصاف و حلم

گوهر تاریخ سفت داعی وبس نیک گفت

منزل اهل ورع ، مدرس ارباب علم

و این مصراع به حساب ابجد ۱۰۸۹ است^۲.

و بعد از این آئینه‌بندی بالای صندوق قبر است که فروریخته و آینه‌بندی شمال

و جنوب آن باقی است و کتیبه‌ای دارد که قبلاً ذکر کردیم و همانست که تاریخ وفات

امامزاده رابه غلط ۶۱۷ ذکر کرده است.

تاریخ نخستین بنای بقعه همان سال ۷۱۴ ق یعنی سال وفات امامزاده بوده

است، یعنی پس از آنکه سید حمزه در کوی سرحاب تیری خورد و در گذشت همانجا به

خاکش سپردند و سید حسین فرزندش بقعه‌ای برای تربت او بنا کرد^۳. اما در کتاب

تبریز و پیرامون^۴ بنای بقعه رابه سید ابوالحسن حمزه نسبت داده‌اند.

و در مرآت البلدان ناصری نوشته است^۵: « از جمله مقامات و مزارات

یکی مقبره امامزاده بزرگوار سید حمزه است که قبه شریفه او در محله سرحاب

۱- آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۸۳

۲- ص ۸۳

۳- آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۸۵

۴- تالیف شفیع جوادی ص ۱۴۴

۵- ص ۳۴۷ ج ۱

واقع است و ابن روزها امامزاده مزبور را امین لشکر تعمیر می نماید و از هر طرف وسعت می دهد و ایوانهای عالی بنا کرده که هنوز تمام نشده است.»
و آنچه ثقة الاسلام در تاریخ امنکنه شریفه و رجال برجسته نوشته قابل توجه است و خلاصه اش این است^۱: «عمارت بقعه سید حمزه عبارت از يك صحن است مقبره در سمت جنوبی آن واقع و سمت مشرق و شمال آن حجرات و مدرس است که فعلاً مندرس و مطموس است، سمت جنوبی که مقبره در آن سمت است، کلیاتش عبارت است از يك کفش کن محقر که داخل می شود به يك دهلیز قریب مربع الشكل که تقریباً چهار ذرع طول و عرض دارد، از دهلیز مزبور داخل می شود به گنبدی که به مناسبت صورت محرابی که در آن هست مظنون است که مسجد بوده باشد و مؤید این است قول صاحب روضات که عمارت را مسجد و مقبره و مدرسه یاد کرده... قبر سید حمزه قریب به دیوار جنوبی و روی قبر صندوقی از چوب منصوب است، طاق گنبد آئینه کاری و دور آن کتیبه ها که مشتمل بر تاریخ اوست نوشته اند. اصل بقعه مقبره کوچک تقریباً چهار ذرع طول و سه ذرع عرض دارد و طول آن از مغرب به مشرق است...»

بقعه سید حمزه بر حسب اتفاق ملجأ ملهوفین، و بست عامه و مرجع اموات و احیاء شهر است، و تمام حجرات آن امانت گاه اموات است، بقعه ای که قبر سید حمزه در آن جاست یا گنبدی که ماگمان مسجد بودن در حق آن کردیم بیشتر از سایر حجرات ملجأیت دارد که از اعزه و اجله هر کس وفات نمایند در این بقاع به امانت گذاشته می شود. تمام حجرات و مدارسی که تأسیس آن برای تحصیل علوم دینی و اقامت طلاب است برخلاف نیت بانی در تحت تصرف عساگر منزه از دنیا (یعنی مردگان) است و کسی را مجال گفتگو نیست...»

مسجد سید حمزه - این همان مسجد است که نادر میرزا نوشته^۲ «قزلی مسجد»

۱ - نقل از تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۲۲۹ تا ص ۲۳۱

۲ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۲۲۷

است و جدران آن به طلا و لاجورد مزین بوده و گفته سالهای گذشته دیده بودم، این بنا جعفر قلی خان دنبلی کرده است. وثقة الاسلام درباره اش می نویسد: «سمت غربی این صحن (بقعه حمزه) مسجدی است که در السنة عوام قزلقو مسجد، معروف است در عمومی آن از سمت غربی اتفاق افتاده و بازمی شود ببازارچه سید حمزه ... وجه تسمیه آن به «قزلقو مسجد» از این وجه است که روی خطوط مذهب بوده است، در خصوص این مسجد قدیم از سمت قبله بوده که دالان مستطیل مستقیماً به کفش کن مسجد می رسد، این دالان رافعلا از وسط دیواری کشیده و مکتب خانسه اطفال است ...

بانی مدرسه و بقعه خصوصی سید حمزه چنانچه از تذکره حشری نقل شده سید حسین پسر سید حمزه است، بانی مدرسه دوم که در وقت دخول مقدم است و از آنجا گذشته به بقعه سید حمزه می رسد و بانی قزلقو مسجد و سایر اضافات همه، ظهیر الدین میرزا ابراهیم پسر صدر الدین محمد وزیر آذربایجان است که بقعه و مدرسه سید حمزه را تعمیر کرده و مدرسه و مسجد و متعلقات آنرا احداث نموده و موقوفات زیادی معین کرده است، مشارالیه از وزرای عهد شاد سلیمان صفوی است، بنای مسجد چنانچه در کتیبه بالای در نوشته شده ۱۰۸۷ است، این کتیبه در سه سطر نوشته شده، لوح آخری مفقود گشته و عوض سنگ مرمر، سنگی ساده گذاشته اند و به این علت آخر سطور سه گانه خالی مانده است» مضمون کتیبه این است: ۲:

«بسم الله الرحمن الرحيم لله الحمد تبارك وتعالى که به میامن توفیقات جناب اقدس رب العزه و حسن توجهات اشراق آیات نواب کامیاب اعلیحضرت سپهر منزلت کیوان رفعت ... السلطان بن السلطان ... (سنگنیشته افتاده است)، کسترین بنای ... درگاه ... میرزا محمد ابراهیم وزیر ... به بنای این بقعه مبارکه و تعمیر روضه مقدسه

۱ - نقل از تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۲۳۱ - ۲۳۵

۲ - تاریخ تبریز ص ۲۳۲، آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۳۷۰

امامزاده واجب التعظیم والتکریم موفق گردیده... الخ»

در طاق و ازاره‌های مسجد همه آیات قرآن کریم نوشته شده^۱ و در بسیاری از جایها افتادگی روی داده و در یکی از آنها که در جانب شمالی در ورودی بزرگ مسجد است به جای ازاره اصلی سنگ قبر ملامحمد باقر تبریزی متوالی روضه سید حمزه گذاشته شده که در سال ۱۱۸۸ ق. در گذشته و آنجا دفن شده^۲ است.

این مسجد موقوفات زیادی داشته که به موقوفات ظهیریه معروف است و ثقة الاسلام شهید نوشته است^۳ که ارزش آن به قیمت حالیه (زمان خود او) از دو کرور تومان زیاده است.

وقفنامه مفصلی نیز دارد که به چاپ رسیده^۴ و در آن نوشته^۵ : «پس از آنکه، با آن وجه، به تعمیر آستانه مقدسه امامزاده ابوالقاسم سلطان سید حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام واقع در محله سرخاب دار السلطنه تبریز موفق شده، در جنب آن آستان فردوس نشان، به قصد آنکه جمعی از خدمه و طلبه و حفاظ و سایر ارباب استحقاق و استعداد ساکن گشته فاتحه و خاتمه صلوات و دعوات و اذکار و اورادشان، معنون و مقرون به دعای دوام عمر و دولت نواب کامیاب اعلای شاهی ظل اللهی گردد،

۱ - تمام این آیات و عبارات عربی به تفصیل تمام با ذکر جزئیات و تزئینات مسجد و گنبد و غیر آن در کتاب آثار باستانی آذربایجان تألیف آقای عبدالعلی کارنگ چاپ انجمن آثار ملی از ص ۳۶۰ - ۳۷۲ ج ۱ با تصاویر مربوط چاپ شده است .

۲ - همان کتاب ص ۳۶۱

۳ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۲۳۳

۴ - در آثار باستانی آذربایجان ص ۳۷۲ ج ۱ و ۲ به هر دو چاپ آن اشاره

شده .

۵ - همان کتاب ص ۳۷۴

مسجد رفیع و مدرس وسیع مشتمل بر رواق و خانقاه و شبستان و دارالشفاء و اسطبل و بیوتات تحتانی و فوقانی و داخلی و خارجی بنا فرمود.»

در همین وقفنامه از جمله موقوفات چهل و چهار باب در بازارچه سرخاب معین کرده که^۱ بعد از اودر محله سرخاب جنب مسجد، هفتاد و چهار باب دکان خریداری و به موقوفات ظهیریه افزوده شده است.

در این وقفنامه راجع به هر کس و هر طبقه چیزی تعیین شده و مخصوصاً تعیین کرده که هر سال یکصد و بیست تومان^۲ پس از وضع هزینه‌های معین از در آمد موقوفات صرف کتابخانه مسجد شود و از کتب مختلف مقدسه و ادعیه و احادیث و تفاسیر و کتب علمی و دواوین شعرا و تواریخ و غیر آن جمع آورده و نویسانده شود.

قبر میرزا ابراهیم در جوار قبر امام زاده واقع شده و نام اودر دو طرف در ورودی بقعه امامزاده چنین نوشته شده است^۳: «بنده آستان ولایت نشان، میرزا محمد ابراهیم وزیر آذربایجان» مسجد به علت حوادث زلزله و غفلت متولیان شکست بسیار برداشته و بارها تعمیر شده است و از جمله در سال ۱۲۹۷ ق. در زمان ناصرالدین شاه بوده است.

آقای کارنگ می نویسد^۴ که «در تعمیر سال‌های ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ روی تزئینات و نوشته‌های سقف مسجد که مذهب بوده از روی بی‌ذوقی رنگهای نامتناسبی کشیده شده است. در ورودی مسجد به دهلیز بزرگی مشرف به خیابان ثقة الاسلام بساز می‌شود. کتیبه سر در مسجد سابقاً مرمرین و مشعر بر معرفی بسانی و تاریخ بنای

۱ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۳۷۵

۲ - ص ۳۷۸

۳ - ص ۳۷۹

۴ - ص ۳۷۰

مسجد و تعمیر بقعہ سید حمزہ بود ، در هنگام تعمیر به جای این کتیبہ اصیل ، کتیبہ کاشی سادہ ای گذاشتند و کتیبہ مرمرین را به دیوار شرقی دہلیز نصب کردند»
و این همان کتیبہ است کہ قبلا قسمتی از آن را نقل کردیم^۱ .

۷

چند مزار مشهور در جوار سید حمزه

مزار امیة بن عمر و بن امیة - در نزهة القلوب حمد الله مستوفی ، نوشته است^۱: «وبه مقبرة سرخاب مزار امیة بن عمر و بن امیة و مزارات اکابر در شهر و ولایات بسیارست...»

وحافظ حسین کربلائی در روضة اول از روضات الجنان^۲ در ذکر مقابر و مشاهد اصحاب سید المرسلین و بعضی از تابعین رضوان الله علیهم اجمعین» نوشته است: «مرقد و مزار امیة بن عمر و بن امیة ضمیری رضی الله عنهما در در آمد سرخاب در حوالی مزار سید حمزه در پایین درخت کلانی (واقع) است. صاحب تاریخ گزیده وی را نیز از صحابی دانسته و شمرده و مشارالیه پسر عمر و بن امیة ضمیری است که از مشهورین

۱ - چاپ دبیر سیاقی ص ۸۹

۲ - ۱۳ ص ۳۸

اهل عالم است و عمرو بن امیه (از صحابه است و در کتب سیر و تواریخ مسطور است که عمرو بن امیه) را در سال ششم از هجرت، حضرت رسول صلی الله علیه و سلم به نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد با نامه‌ای مشتمل بر دعوت به اسلام . بیان این قضیه آن است که در آخر این سال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم به شش کس از ملوک اطراف مکتوبات نوشته ایشان را به اسلام دعوت نمود. اول نجاشی ملك حبشه، دوم هرقل قیصر روم، سیم خسرو پرویز فرمانفرمای مداین، چهارم مقوقس پادشاه اسکندریه، پنجم حارث بن ابی شمر غسانی حاکم شام، ششم هوذ بن علی بن حنفی والی یمامه .

مکتوب نجاشی را عمرو بن امیه ضمیری برد، مکتوب هرقل راحیه کلبی، و کتابت خسرو را عبدالله بن حذافه سهمی، ورقه مقوقس راحاطب بن ابی بلتعہ، و نوشته حارث را شجاع بن وهب اسدی، و نامه هوذ را سلیط بن عمر و عامری .»
 و در حواشی مربوط به همین مطلب آقای سلطان القرائی نوشته اند: «عمرو بن امیه بن خویرلد الضمری احد الابطال، له عشرون حدیثاً و روی عنه بنوه جعفر و عبدالله و الفضل، اسلم بعد احدومات بالشام فی خلافة معاویة» (خلاصة تذهیب الکمال فی اسماء الرجال) قال الواقدی: بعثه صلی الله علیه و سلم علی النجاشی بدعوه الی الاسلام فاسلم النجاشی ... قال ابو نعیم: مات قبل الستین، و فی اسد الغابه: توفي آخر ایام معاویة قبل الستین» و در روضات الجنان مزار پیرقندیلی را بالاتر از مزار امیه نوشته که در باره آن صحبت خواهیم کرد .

مقدسی نیز در البدء و التاریخ در حوادث سال ششم هجرت نوشته^۲: «و بعث عمرو بن امیه الضمری الی النجاشی ملك حبشه فآمن و اسلم» و ملاحشری در تاریخ خود نوشته^۴: «مزار

۱ - حواشی روضات الجنان ص ۵۴۸

۲ - ص ۲۰۸

۳ - ج ۴ ص ۲۲۹

۴ - ص ۲۰ چاپ تبریز

امیه بن عمرو بن امیه در در آمد سرخاب است ...»

در هر حال امیه که مزارش در جوار سید حمزه ذکر شده فرزند عمرو بن امیه بن خویلد بن عبدالله ضمیری است که از صحابه شجاع بوده و در غزوه بدر و احد با کفار و مشرکان نبرد کرده و تا زمان خلفای راشدین می زیسته و در سان ۵۵ ه. ق، در مدینه در گذشته و از او جمعاً بیست حدیث روایت شده است، و اوست که نامه رسول اکرم را برای نجاشی پادشاه حبشه برده است.

تاریخ گزیده در حوادث سال چهارم هجرت نوشته^۱ : « عمرو امیه ضمیری را با مردی از انصار بفرستاد تا ابوسفیان را بکشند، بر او دست نیافتند» و در حوادث سال ششم نوشته است^۲ : « عمرو امیه ضمیری را به اصحم ملک حبشه فرستاد و اصحم معروف است به نجاشی، مسلمان شد و پاسخ نامه نیکو نوشت و تحفه ها فرستاد.» و در مورد دیگر ضمن نام صحابه نوشته^۳ : « عمرو بن امیه ضمیری، پیغمبر اورابه رسالت به نجاشی فرستاد.»

مقبره قائم مقام

مزار میرزا عیسی فراهانی قائم مقام مشهور به میرزا بزرگ، پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام، در جوار بقعه سید حمزه است، نادر میرزا در این باره می نویسد^۱ : « مقبره الشعرا، این گورستانی معروف بود به کوی سرخاب، اکنون بدین کوی گورستانها باشد کوچک و بزرگ ندانیم که این مقبره کدام باشد. مگر آنکه در این کوی بدجنب بقعه سید حمزه مقبره ای عمارت کرده برای مدفون میرزا عیسی حسینی فراهانی که قائم مقام صدارت ایران و دستور نایب السلطنه عباس میرزا و ولیعهد شاهنشاه بوده و به سوی مشرق آن مقبره قبرستانی است بس کهنه، از بعضی شنیدم که مقبره الشعرا آنجا باشد.»

۱ - چاپ دکتر عبدالحسین نوایی ص ۱۴۵

۲ - ص ۱۴۵

۳ - ص ۲۳۲

۴ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تهریز ص ۱۲۳

و میرزا صادق ادیب الممالک که از نوادگان همین قائم مقام است در شرحی که درباره نژاد و تبار خود داده و در دیباچه دیوانش چاپ شده است می نویسد^۱ :

«میرزا عیسی قائم مقام که پدر میرزا ابوالقاسم بود اول کسی است که در این سلسله به لقب «قائم مقامی» ملقب گردید و مناسبت این لقب آن بود که پادشاه ایران او را قائم مقام صدارت فرمود، و کار صدارت با میرزا شفیع شیرازی بود، اما یکسره کارها بارای و مشیت و امضای میرزا عیسی تمشیت می گرفت . رحلت میرزا عیسی در ماه صفر ۱۲۳۸ هجری مطابق سنه ۱۸۲۲ میلادی در دارالسلطنه تبریز به مرض و بـاء اتفاق افتاد و اکنون مرقدش که در جنب بقعه حضرت امامزاده حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام واقع شده است زیارتگاه انام می باشد، میرزا عیسی مردی خردمند و دانا و سخن گوی بوده و در زهد و ورع و علم و عمل ثانی و تالی نداشته برخی از مؤلفات و مصنفاتش در مجموعه منشآت پسرش میرزا ابوالقاسم به طبع رسیده و پاره ای در خانه احفادش حاضر و موجود است»

میرزا عیسی چهار پسر داشته که بزرگتر از همه میرزا حسن وزیر جدمادری میرزا صادق ادیب الممالک^۲ بوده، دیگر میرزا معصوم که پدر ادیب الممالک پسرزاده او بوده، سوم میرزا موسی خان متولی آستان قدس رضوی بوده و چهارمی میرزا ابوالقاسم قائم مقام معروف، صدر اعظم محمدشاه قاجار است که او را در شب شنبه آخر ماه صفر سال ۱۲۵۱ هجری مطابق ۱۸۳۵ م^۳ در باغ نگارستان بفرمان محمدشاه خفه کرده و بعد از چهل روز در حضرت عبدالعظیم دفن کرده اند.

ادیب الممالک نوشته است^۴ : «میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ بود و وزارت را از پدران و نیاکان میراث داشت زیرا که آبای عظامش در دولت زندیه و

۱ - دیوان ادیب الممالک به اهتمام وحید دستگردی ص یا

۲ - دیباچه دیوان ادیب الممالک ص یا

۳ - همان دیباچه ص ی

۴ - ص یا از آن دیباچه

افشاریه و صفویه تا عهد مغول و آنسو تر دارای مقام وزارت بوده اند و چون خاتم حضرت سیدالسادین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام که امام چهارم اثنی عشریه و جداعلای این سلسله می باشد در نزد اکابر این خاندان بوده و اکنون نیز در این خانواده مضبوط است لهذا اجداد امجد قایم مقام را در هر دوره و با وجود وزارت «میرمهدار» می خواندند و نسب میرزاعیسی بر طبق شجره ای که نزد نگارنده موجود است به سی و شش پشت تا علی بن الحسین پیوسته شود.»

میرزاعیسی، دارای این تألیفات بوده^۱: اثبات النبوة الخاصة به زبان فارسی؛ احکام الجهاد و اسباب الرشاد، رساله ای به فارسی که جهادیه کبری نیز نام دارد، الجهادیه الصغری، و دیباچه کتاب جهادیه و نیز کتاب نبوت را میرزا ابوالقاسم قائم مقام نوشته و در ضمن منشآت او هست^۲ و سر آغاز دیباچه جهادیه نوشته است^۳: «دیباچه رساله جهادیه کبیر مرحوم میرزاعیسی الشهیر بقائم مقام بزرگ است که از منشآت مرحوم قایم مقام ثانی است که بر رساله جهادیه پدر خود دیباچه نوشته» و پایان دیباچه در باره نام کتاب نوشته^۴: «... و مجموع این کتاب به احکام الجهاد و اسباب الرشاد موسوم شد...» تاریخ چاپ رساله جهادیه سه شنبه هفتم ذی الحجه ۱۲۳۴ هـ . ق است^۵.

و در آغاز دیباچه کتاب نبوت خاصه نوشته^۶: «دیباچه ای است که مرحوم

۱ -- ریحانة الارب چاپ دوم ج ۴ ص ۳۹۲

۲ - دیباچه جهادیه کبری ص ۱۹۴ تا ۲۱۹ منشآت قایم مقام چاپ کتاب فروشی عامیه

اسلامیه و دیباچه رساله نبوت ص ۲۳۳ تا ۲۴۱ همان کتاب

۳ -- ص ۱۹۴ منشآت

۴ - ص ۲۱۹

۵ -- شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۵۱۳

۶ - ص ۲۳۳ منشآت

قائم مقام از برای کتابی که والد مرحوم ایشان در اثبات نبوت نوشته اند، نوشته :
 لك الحمد يا ذا الجود والمجد والعلی تبارکت تعطی من تشاء و تمنع ...»
 و در پایان می نویسد^۱: «اینک نطق منیع و کلمک شریف دانای جهان بر حسب
 تکلیف دارای زمان جوابی با صواب، بر کتابی ناصواب که پادری انگریز بررد
 دین مبین نبوی و نسخ شعار مصطفوی نوشته بود، داده اند و قانونی در اثبات نبوت
 خاصه و اتفاق شرایع حتمه نهاده اند...» و قائم مقام در یکی از منشآت خود هم به
 کتاب «جهاد» و «نبوت خاصه» اشاره می کند و آن در نامه ای است که^۲ «در مقام
 ضرب به اهالی تبریز بدقائم مقام بزرگک از قول ولیعهد مرحوم نوشته» و ضمن آن
 می نویسد: «فرمودند اگر حضرات از آس و پلو سیر نشوند بجای، اما شما را چه افتاده
 است که از زهد ریائی و فهم ملائی سیر نمی شوید، کتاب جهاد نوشته شد، نبوت
 خاصه به اثبات رسید، قیل و قال مدرسه حالا دیگر بس است...» و در همین نامه
 می نویسد^۳: «امروز که ما در برابر سپاه مخالف نشسته ایم و مایملک خود را بی محافظ
 خارجی به اعتماد اهل تبریز گذاشته، در شهر پای تخت ما آشوب و فتنه بکنند و
 دکان و بازار ببندند و سید حمزه و باغ میشه بروند...»

تاریخ فوت میرزا عیسی را ادیب الممالک، سال ۱۲۳۸ نوشته اما بعضی مآخذ
 دیگر مانند ریحانة الادب ۱۲۳۷ نوشته اند و خورموجی در حقایق الاخبار ذیل حوادث
 سال ۱۲۳۷ نوشته^۴: «در شهر ذی قعدة همین سال میرزا عیسی قائم مقام به عالم جاودانی

۱ -- ص ۲۴۰

۲ - منشآت ص ۱۰۸ - ۱۰۹

۳ - منشآت ص ۱۰۹

۴ - حقایق الاخبار ناصری چاپ حسین خدیو جم ص ۷۱ ، ناسخ التواریخ نیز ۱۲۳۷

نوشته امام منتظم ناصری ۱۲۳۸ نقل کرده و چون بیماری و با درسه ماه آخر سال ۱۲۳۷ بوده

این تاریخ درست تر است (شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۵۱۳ حاشیه ۱)

خرامید» و در کتاب موادالتواریخ نوشته که ملامهر علی فدوی چنین گفته است^۱ :
 «مهدالسموات عیسی تمنی» که به حساب جمل ۱۲۳۷ می شود. و پس از این ماده تاریخ
 اضافه کرده که نوشته اند میرزا عیسی قائم مقام در ایام مرض خود برای مراجعه به
 طبیب باقر آن استخاره کرد این آیه شریفه آمد : «اذقال الله یا عیسی انی متوفیک و
 رافعک الی» پس، از مراجعه به طبیب خودداری کرد و دو روز بعد وفات یافت. قبرش
 در تبریز در بقعه سید حمزه در مقبره مخصوص آن خانواده در شیب زمینی می باشد،
 در لوح مزارش تخته سنگی بزرگ از مرمر است که با خط جلی این شرح را نوشته :
 «کل من علیها فان، مزار کثیر الانوار سید پاکزاد خجسته ذات، سلیل جلیل سید کائنات
 علیه افضل التحیات، مؤید الملک والذین ناصح الملوک والاسلاطین محمد عیسی بن
 محمد حسن الحسینی الفراهانی، است که تا بود اسماً و رسماً به بزرگی مشهور و
 ذاتاً و صفاتاً به نکوئی مشهور بود و من بدو امره الی ختم عمره در ملک ایران به سعادت
 و نیکنامی و وزارت و قائم مقامی زیسته مرجع امرا و ملجأ فقرا بود و جهدها در کار
 جهاد مشرکین و حفظ ثغور مسلمین کرد و ابتداء خود مؤسس نظام جدید در ملک
 اسلام گردید و در مسئله جهاد و نبوت خاص از روی علم و اخلاص رسالات و اوضحة
 الذلالات نگاشت و به یادگار گذاشت و در سال ۱۲۳۷ به هشت بهشت خلد خرامید .
 تغمد الله بغفرانه و اسکنه بحبوحه جنانه و حشره مع اجداده الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین
 الی یوم الدین، حرره و نقره محمد علی الحسینی القزوینی غفر الله ذنوبه، عبدالرزاق
 دنبلی در نگارستان دارا^۲ تاریخ فوت او را (۱۲۳۹) نوشته و چند بیت از او در
 رثاء فرزندش^۳ حسن آورده است .

۱ - موادالتواریخ حاج حسین نجفوانی ص ۳۱۳

۲ - ص ۱۱۵ چاپ دکتر خیابان پور

۳ - ۱۱۶

آقای کارنگ در باره مقبره قائم مقام نوشته است: «مقبره میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ قائم مقام پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، در محاذات جنوبی بقعه ثقه الاسلام قرار گرفته و مرکب از دو قسمت است، قسمت فوقانی آن مخصوص سرایدار و محافظ و بیتوته در اویش است و قسمت تحتانی آن عبارت از یک دهلیز و یک زیرزمین است که قائم مقام و عیالش در زیر زمین و یکی از سرداران به نام آقا حسین در دهلیز آن به خاک سپرده شده اند. روی هر سه قبر کتیبه مرمرینی نهاده شده که از لحاظ خط و حجاری از شاهکارهای هنری قرن سیزدهم به شمار می روند» و پس از نقل کتیبه سنگ قبر قائم مقام که نقل کردیم و نوشته قبر عیالش و نیز سنگ نبشته قبر آقا حسین پسر علی رضاخان شیرازی، نوشته اند: «این مقبره حیاط وسیعی دارد که یک در آن به کوچه بقعه سید حمزه باز می شود و در دیگرش به مقبره ملا باشی».

مقبره مجذوبعلی شاد

مزار حاج محمد جعفر بن حاج صفرخان کبودر آهنگی همدانی ملقب به مجذوبعلی شاه از عرفا و بزرگان طریقت نعمت الهی که در بیست و دوم ذی قعدة سال ۱۲۳۸ هـ . ق ۲ در گذشته در جوار سید حمزه است و آرامگاه او در همان مقبره ملا باشی قرار گرفته که آن مقبره را حاج میرزا عبداللکریم پسر میرزا ابوالقاسم مجتهد ابروانی، در محاذات جنوبی مقبره قائم مقام برای خود ساخت . و در سال ۱۲۹۴ در گذشت و همانجا مدفون شد و در این مقبره چندتن دیگر مخصوصاً از خاندان مولوی تبریزی دفن شده و اکنون پانزده کتیبه مرمری در دهلیز و تالار آن

۱ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۲۹ تا ص ۴۳۳ که شرح قبور این مقبره را با عکس سنگ نبشته ها چاپ کرده اند.

۲ - طرائق الحقایق چاپ دکتر محجوب ج ۳ ص ۳۶۱ مقدمه مراحل السالکین

از ضیاء الدین نجفی ص نهم

۳ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۵۳

وجود دارد^۱ . و کتیبه سنگ قبر مجذوب علی شاه و حاج محمد خان قراگوزلو از محمد علی حسینی قزوینی است^۲ و تکیه ملاباشی، سمت مشرق مقبره او و مقبره میرزا ابوالقاسم قائم مقام پیش از آن ساخته نبوده ، فقط در اطاقی مدفون مجذوب علی شاه بوده است و پیش از احداث این تکیه به نام مقبره میرزا مسلم ارموی معروف بوده^۳ .

در هر حال حاج محمد جعفر کبودر آهنگی از خاندان قراگوزلو، از عرفای معروف بوده، و در علم دین به درجه اجتهاد رسیده و در مراحل سیر و سلوک نیز درجات و مراتب عالی یافته است، زین العابدین شیروانی درستان السیاحه^۴ و ریاض السیاحه^۵ و نایب الصدر شیرازی در طرائق الحقایق^۶ شرح حال و مقامات او را به تفصیل ذکر کرده اند ، وزین العابدین شیروانی از مریدان و شاگردان او بوده و نوشته است که مجذوب علی شاه از خاندانی است که پدرانش بزرگ بوده اند و او تا هفده سالگی در همدان تحصیل کرده و بعد به اصفهان رفته و به تحصیل علوم پرداخته است و پس از پنج سال به کاشان رفته و نزد ملامهدی نراقی کسب علم کرد و چنانکه در یکی از رسالات خود نگاشته در این مدت به مطالعه اکثر کتب و تألیفات دانشمندان

۱ - همان کتاب ص ۴۵۱

۲ - همان کتاب ص ۴۵۶ و در این کتاب از ص ۴۴۹ تا ص ۴۶۰ شرح مقبره ملاباشی و نام افرادی که در آنجا مدفون اند ، همچنین کتیبه ها و اشعار آنجا را چند تصویر به چاپ رسیده است.

۳ - روضات الجنان جزء دوم ص ۶۶۵ ح ۱ ، کتیبه این تالار به خط مشکین قلم ، ماده تاریخ و یک معجزه زکاک مشکین قام ، است که (۱۲۸۳) ه ق است (۱۲۸۳) ه ق است (۴۹۳) ص .

۴ - ص ۴۴۶ تا ص ۴۵۳

۵ - ص ۷۱۳ تا ۷۲۰ چاپ حامد ربانی

۶ - چاپ دکتر محجوب ج ۳ ص ۱۵۲ تا ۲۶۲

اشتغال داشته مانند کتب ابن طاووس و خواجه نصیرالدین طوسی و شیخ بهاءالدین عاملی و میرداماد و مجلسی و ملا محسن کاشانی و دیگران . و پس از آن دست طلب به دامن بزرگان صوفیه زده و در ۱۲۰۷ هـ ق از نورعلی شاه اجازه ارشاد گرفته و در کربلا در سال ۱۲۳۴ هـ ق از طرف حسینعلی شاه خلیفة الخلفا شده . اجازه نامه او از طرف نورعلی شاه و اعطای لقب «مجنوب علی شاه» به او در مرآت الحق^۱ و نیز در طرائق الحقایق^۲ آمده و تاریخ آن ۲۲ محرم سال ۱۲۰۷ هـ ق در کربلا معلی ذکر شده است . - مجنوب علی شاه در ۱۲۳۴ سفری هم به رشت کرده است^۳ .

مجنوب علی شاه در عرفان چند کتاب دارد : یکی مراحل السالکین است که در بیست و پنج فصل در آداب سیر و سلوک تدوین شده و در سال ۱۳۲۰ شمسی به کوشش ضیاءالدین نجفی به چاپ رسیده و در آغاز آن اشعار مرحوم ذوالریاستین نعمت اللہی متخلص به مونس را نیز چاپ کرده است و دو نسخه خطی از مراحل السالکین هم از ذوالریاستین^۴ بوده است .

دیگر مرآت الحق است که پانزده فصل دارد و تاریخ نگارش آن ۱۲۳۶ هـ است و زین العابدین شیروانی ذکر کرده که این رساله به انجام نرسیده و ناهمی نگرفته ، و او آن را به این نام نامیده^۵ است . این رساله در سال ۱۳۱۵ شمسی^۶ چاپ شده است .

از دیگر آثارش تعلیقات و شروح بر کتاب کفایة المقصد و مدارک الاحکام و

۱ -- مقدمة مراحل السالکین ص ۹

۲ -- ص ۲۵۹ ج ۳

۳ -- مجله گوهر سال ۳ شماره ۳ مقاله آقای علیرضا ذکاوتی ص ۲۴۴

۴ -- مقدمة مراحل السالکین ص چهارم .

۵ -- طرائق ج ۳ ص ۲۶۲

۶ -- بستان السیاحه ص ۴۵۲

۷ -- مقدمة مراحل السالکین ص دهم

شرح لمعة دمشقیہ و شرح بر زیارت جامعہ است^۱ و شرحی عربی بردعای «اللهم نور ظاهری بطاعتك و باطنی بمحبتك و قلبی بمعرفتك و روحی بمشاهدتك و سری باستقلال اتصال حضرتك یا ذا الجلال و الاکرام»^۲ دارد.

در ریاض العارفین^۳ می نویسد: «نادراً گاهی بی‌تی فرموده‌اند و این دوسه بیت منسوب به آن جناب است» بنابراین چنانکه ماقبلاً به مناسبتی ذکر کرده ایم^۴ آنچه در دیوانی به نام مجذوب علی شاه از اشعار فارسی چاپ شده از او نیست و تماماً از مجذوب تبریزی است^۵. ریحانة الادب^۶ رساله‌ای نیز به زبان فارسی به نام «اثبات النبوة الخاصة» از آثار او نقل کرده است که نسخه خطی آن موجود است.

مجدوب علی شاه در نزد معاصران خود بسیار معزز و محترم بوده و در کتب مختلف شرح حال او با القاب قدوة المحققین و سلطان العارفین و قطب العارفین الشیخ الکامل الصمدانی و نظایر این القاب ذکر کرده‌اند.

او شصت و سه سال عمر کرده و چنانکه صاحب طرائق نوشته^۷ مرگ خود را پیش بینی کرده و وصیت نموده است که او را در مقبره سید حمزه دفن کنند. و نیز

۱ - بستان السیاحه ص ۴۵۲

۲ - طرائق ج ۳ ص ۲۶۲

۳ - ص ۵۱۵

۴ - ص ۵۸ همین تألیف مخصوصاً حاشیه ۳

۵ - ونجستین بیت که هدایت نقل کرده: «من نکویم خدمت زاهد گزین یا منی فدوس هر که حالت خوش کند در خدمتش چالاک باش، از غزلی است در دیوان چاپ شده ص ۵۱۵»
به مطلع: «گویمت بندی همه گوش و تمام ادراک باش - خواهستی در چشمه دشمن خاک باش خاک باش».

۶ - ج ۵ ص ۱۸۹

۷ - ص ۲۶۱ ج ۳

نوشته است^۱ که «مرحوم حاجی میرزا عبدالکریم خلیف الصدق آقامیرزا ابوالقاسم ایروانی، بر مرقد آن حضرت عمارتی و تکیه عالی بنا نهاد و الی الآن قبره بزار و یتبرک»
 و بیشتر مآخذ^۲ سال وفات او را ۱۲۳۸ ه.ق در ماه ذی قعدة ذکر کرده اند که به بیماری وبا در گذشته است، اما حاج زین العابدین شیروانی^۳ و به تبعیت او چند مآخذ دیگر^۴ سال ۱۲۳۹ نوشته اند و سال ۱۲۳۸ بیشتر قابل قبول است.
 در مقبره ملاباشی که بعد از فوت و دفن مجذوب علی شاه ساخته شده و پیش از این ذکرش رفت چندتن دیگر جز خود حاج میرزا عبدالکریم و مجذوب علی شاه دفن شده اند که از آن جمله اند: حاج محمدخان قراگوزلو از مریدان و خویشان مجذوب (۱۲۴۲ ه.ق) و مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه و میرزا عبدالغفار صدیق الملک تبریزی که شرحی بر نهج البلاغه دارد، و میرزا عیسی بن میرزا شفیع ثقة الاسلام، که در ۱۷ رجب جمادی الاولی ۱۲۹۱ ه.ق وفات یافته است.
 و حاج محمدخان قراگوزلو چنانکه صاحب طرائق نوشته^۵ خود از فقرا و عم مجذوب علی شاه بوده و رساله ای در عرفان نوشته و در آن ذکر کرده که در سال ۱۲۳۷، اجزای رساله را به نظر مجذوب علی شاه رسانیده و او فرموده است احوال نواب و خلفای معصوم علی شاه و نور علی شاه را تاروز نگارش رساله بنویس و نسخه ای هم از آن به حاج زین العابدین بده و در همین رساله سال در گذشت او را ۱۲۳۸ ه.ق ذکر کرده و از حالت

۱ - همان صفحه

۲ - بجز مآخذی که ذکر شد، فرهنگ آندراج ذیل «کیودر آهنگ»، شرح حال کوتاهی داده و سال وفات را ۱۲۳۸ ذکر کرده است.

۳ - ص ۴۵۲ بستان السیاحه

۴ - ریحانة الادب ص ۱۸۹ ج ۵، دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۷، ریاض المارفین

ص ۵۱۴، شرح حال رجال ایران ج ۳ ص ۳۲۸

۵ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۵۳ و ۴۵۴

۶ - ج ۳ ص ۲۶۰

مرض و پیش بینی مرگ و وصیتی که کرده شرح و تفصیلی داده است.

آنچه در باره او قابل ذکر است اینست که در بعضی مآخذ جزء آثارش کتابی به نام نهاية المقصد فی کفایة المقتصد ذکر شده و نسخه ای از آن در کتابخانه غرب همدان به شماره ۴۳ هست که در آخر آن نوشته شده: «حرره عبدالعاصی المؤلف، محمد جعفر بن حاج صفرخان قراگوزلو غفر الله له و لو الیه - فی قریة المسماة بکبودر آهنگ» و این نسخه تاریخ تحریر ندارد اما ضمیمه رساله دیگری است بنام «کتاب الموارث و کتاب اللقطه» که در ۱۲۱۹ نوشته شده و احتمال توان داد که تاریخ تحریر کتاب مجذوب علی شاه نیز همان باشد. اما چنانکه قبلاً ذکر شد از آثار این مؤلف شرح بر کفایة المقصد را نام برده اند.

امام میرزا ابوالقاسم ایروانی که از او نام بردیم شب شنبه هجدهم محرم سال ۱۱۸۷ ه. ق در ایروان متولد شده^۲ و در سال ۱۲۳۷ ه. ق در تبریز در گذشته و در اطاق متولسی نشین بقعه سید حمزه دفن شده است.

او پدر حاج میرزا عبدالکریم معروف به ملاباشی است که از او و مقبره ای که برای مجذوب علی شاه ساخته، ذکری کردیم و پس از این نیز ذکری نخواهیم کرد.

میرزا ابوالقاسم، حکیم ربانی و از فضلا و دانشمندان عصر خود بوده، فقیه و حکیم و عارف، و در طب نیز صاحب نظر و بصیرت بوده و معالجاتی می کرده،

۱ - بزرگان و سخن سرايان همدان تألیف دکتر هدی درخشان ج ۲ ص ۸۸، طاعرا مسافرت مجذوب علی شاه به تبریز اضطراری و مربوط به برخورد شدید میان علما و متدینان همدان در سال ۱۲۳۸ بوده است (مقاله آقای ذکاوتی - مجله گوهر سال سوم - ص ۲۴۴ در همین مقاله شرحی نیز درباره کتابخانه مجذوب علی شاه هست)

۲ - مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار ج ۱ ص ۱۵۲، مقاله آقای محمد علی مولوی راجع به میرزا فضلعلی آقا مجتهد تبریزی در مجله یادگار سال سوم شماره ششم و هفتم ص ۱۱۱

به این مناسبت میرزا عبدالحسین فیلسوف (فیلسوف الدوله) در کتاب «مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار»^۱ شرح حال نسبة مفصلی درباره او نوشته و ذکر کرده است که میرزا ابوالقاسم در اغلب علوم و فنون از ادبیه و شرعیه و حکمیه یگانگی روزگار بود و از آقای سیدعلی طباطبائی صاحب شرح کبیر به اجازه عامه مجاز بوده و از مشایخ عرفای آن زمان ملا عبدالصمد همدانی صاحب بحر المعارف و حاجی محمد جعفر همدانی و حاج محمد حسین اصفهانی و حاجی ملاعباسعلی بنایی را درک و ملاقات نموده، علاوه بر این در طب مهارتی داشته و معالجات بدیعه از او دیده شده است.

زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه نوشته^۲: «فاضل گرانمایه و عالم بلند پایه بوده، در دار السلطنه اصفهان تحصیل علوم عقلیه و در عتبات عالیات تکمیل مراتب نقلیه کرده بود» و بعد اضافه می کند: «فقیر آن بزرگوار را در دار السلطنه تبریز ملاقات نموده بود» و آنگاه می نویسد که سؤالی از میرزا ابوالقاسم درباره علماء و در مدح و ذم ایشان کرده، و جواب او را نیز نوشته است.

فیلسوف الدوله در باره مقامات عرفانی میرزا ابوالقاسم نوشته است که عباس میرزا ولیعهد بهار ارادت می ورزیده و در مسافرت هایش از او استمداد می جست و از قول میرزا عیسی قائم مقام نقل کرده که در ۱۲۳۷ ه. ق در جنگ با عثمانی، عباس میرزا هنگام عزیمت به دیدار و تودیع او می رود و از او همت می خواهد و آن مرحوم می گوید: «در این سفر فتوحات می نماید ولی امید ملاقات دوباره را با هم ندارم و چنین هم شده بود»

صاحب طرائق الحقایق او را کشف السالکین و از خلفاء حسینعلی شاه نامیده و تاریخ وفات او را هزار و دوست و سی ذکر کرده^۳ است که اشتباه است.

۱ - ج ۱ ص ۱۵۲-۱۵۵

۲ - ص ۶۳

۳ - طرائق ج ۲ ص ۲۳۳

رضاقلی خان هدایت در اصول الفصول اورا از خلفاء شیخ زین الدین اصفہانی
از اقطاب نعمت اللہی شمرده است.

میرزا ابوالقاسم چند فرزند داشته که بزرگترین آنها همان حاج میرزا
عبدالکریم معروف بہ ملاباشی است کہ پدرش ہنگام تولد او در پشت قرآن نوشتہ ۲:
«امیدہست کہ بہ حفظ وصیانت قا در ذوالجلال محفوظ و مصون مانده و بہ حد کمال
برسد» او در سال ۱۲۲۰ در ایروان متولد شدہ و در شب چہار دہم صفر ۴ سال ۱۲۹۴
۵۰ ق در تبریز در گذشتہ و در مقبرہ ای کہ خود او برای مجذوب علی شاہ ساختہ بود
دفن شدہ و این مقبرہ کہ غیر از او و مجذوب علی شاہ، سیزدہ تن دیگر از دفن شدگان
در آن نام بردہ شدہ ۵ و بہ بعضی از آنها پیش از این اشارہ کردیم، بہ مقبرہ ملاباشی
معروف است، و چون دز آن بیشتر عرفا و اہل فقر دفن شدہ اند، در دیوار تالار آن
غزل حافظ بہ این مطلع نوشتہ شدہ ۶:

روضہ خلد برین خلوت درویشان است

مایہ محتشمی خدمت درویشان است

و در دیوار پایین آن اشعاری است کہ آغازش این است ۷:

خلوتی در سرای درویشان بطلب از خدای درویشان .

- ۱ - مقاله مجلہ یادگار ج ۶ و ۷ سال سوم ص ۱۱۱
- ۲ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۴۹
- ۳ - ظرف ساعت اخیر ۹ ذی حجۃ الحرام سنہ ۱۲۲۰ طبق نوشتہ پدرش: (روضات الجنان
جزء دوم ص ۶۵۹ - ۶۶۹)
- ۴ - در مطرح الانظار و مقالہ آقای مولوی ماہ صفر و نیز در مادہ تاریخ، امادہ در آثار
باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۵۳ ماہ مجرم نوشتہ شدہ کہ ظاہراً اشتباه است.
- ۵ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۵۳ تا ص ۴۵۶
- ۶ - همان کتاب ص ۴۵۱
- ۷ - ص ۴۵۱

درباره سال وفات حاج میرزا عبدالکریم ، آقامیرعلی زنوزی متخلص به مسکین اینطور سروده است^۱:

در شب چهارشنبه چهارده ماه
سوی رضوان شد آن کریم خصال
عقل را گفتم ای دبیر سخندان
سال تاریخ را چه در نظر آید
فکرتم گفت او چو زنده به عشق است

و میرزا زین العابدین برادر حاج میرزا شفیع ثقة الاسلام گفته است^۲:

برفت از جهان پیرودانای دوران
ز تاریخ فوتش خبر داده اتف
و میرزا محمود تبریزی گفته^۳:

چو قضای خالق انس و جان
به همان مقام و همان مکان
به یکی از اکابر رهروان
بپرید از قفسش روان
ره ماجرای وفات وی
چو به خنک خامه ز نیم هی
شب چهارشنبه و پر خطر
به خسوف مانده شد آن قمر
چو مرا زبان سخن سرا
لب خود ببسته که مر مرا

به رجوع جسم و تن است و جان
که همین از این و همان از آن
بسه سوی اله مسافران
بسه مقام وصلت حق روان
نکند قلم به صحیفه طسی
نزند قدم نهد عنان
به چهارده زمسه صفر
سیهی گرفته رخ جهان
ز هموم و غصه ماجرا
نبود گشاده دگر دهان

۱ - مطرح الانظار ص ۱۵۴ ، دانشمندان آذربایجان ص ۳۴۲

۲ و ۳ - جزء دوم روضات الجنان حاشیه ص ۶۶۳

که بلند به درجات او
 به سخن گشاده کند زبان
 بگریست زار و بگفت خوان:
 شده از جهان بسوی جنان»

زپی حساب وفات او
 به خرد نمودم روکه او
 خردم به حالت نوحه خردن
 «سر عاشقان چو بداد جان

و مجموع این بیت ۱۴۱۴ می شود و «سین» در «سر عاشقان» به ایهام همان
 «جان» و به حساب (۱۲۰) است که از ۱۴۱۴ کسر شود (۱۲۹۴) می شود و (سین =
 ۱۲۰) است .

از آثار حاج میرزا عبدالکریم ملاحاشی دو کتاب «قواعد فاسی» و «مختصر
 العروض» را نام برده اند^۱ که هر دو در سال ۱۲۶۲ هـ ق به طبع رسیده است. و محمد
 علی تربیت رساله‌ای هم در قافیه به او نسبت داده که خطی است. حاجی میرزا محمد
 علی^۲، ملاحاشی آذربایجان، فرزند بزرگ حاج میرزا عبدالکریم، و میرزا فضلعلی^۳ آقا
 مجتهد معروف تبریزی فرزند دیگر حاج میرزا عبدالکریم است که در ۱۲۷۸ هـ ق
 در تبریز به دنیا آمده و در شب چهارشنبه آجر ماه جمادی الاولی سال ۱۳۳۹ هـ ق
 در برلین در گذشته و در قبرستان مسلمانان به خاک سپرده شده است. او در دوره
 اول مجلس به نمایندگی مردم تبریز انتخاب شده، دارای آثار علمی و اشعاری به
 فارسی و عربی بوده از جمله قصیده: «لامیه السفر»^۴ است که در پتروگراف گفته و
 کتاب حدایق العارفین را نوشته و ریاض الازهار در دو جلد مانند کشکول و رساله‌ای

۱ - مطرح‌الانظار، مجله یادگار، آثار باستانی آذربایجان، دانشمندان آذربایجان

ص ۳۵۸

۲ - مطرح‌الانظار

۳ - شرح حال و آثار او را آقای محمدعلی مولوی از نوادگان ملاحاشی، در مجله

یادگار سال سوم شماره ششم و هفتم از ص ۱۱۰ تا ص ۱۱۶ نوشته و عکسی هم از او چاپ
 کرده‌اند.

۴ - مقاله آقای مولوی

در احکام و با و رساله‌های در تقیه و بدا^۱ دارد ، و از اشعار فارسی او شعری است که در نوروز ۱۳۳۷ هـ . ق مطابق ۲۱ مارس ۱۹۱۹ میلادی در مجلس جشن ایرانیان در برلین خوانده^۲ و آن مجلس به ریاست کاظم‌زاده ایران‌شهر تشکیل شده و تقی‌زاده خطابه‌ای راجع به تقویم ایران و نوروز ایراد کرده است . او غالباً در جلسات ادبی ایرانیان برلین شرکت می‌جسته است .

آخرین نکته درباره مقبره ملاباشی این است که مقبره او مسجد و مدرسه و دارالضیافه و صحن و حجره‌هایی داشته که اکنون باقی است و فقط در سال ۱۳۴۱ شمسی، چند حجره از جانب شرقی صحن، برای احداث باغ بزرگ مقبره الشعراء خراب شده است^۳ .

مقبره عزیز خان مگری ، سردار کل - فرزند محمدسلطان مگری از مردم سردشت ساوجبلاغ، در او آخر سال ۱۲۸۷ هـ . ق^۴ که برای آخرین بار ایالت آذربایجان را داشته، در حدود هشتاد سالگی در گذشته و در جوار بقعه سید حمزه دفن شده است . نادر میرزا در این باره نوشته است^۵ : «... پادشاه بطلبید و حکمرانی مازندران بدو دادند، همان روز که تشریف آن حکومت همی پوشید بدل شد به پیشکاری آذربایجان و به منتهای آرزوی خود که همین بود برسید، مؤیدالدوله برفت و او بیامد، بدین نوبت او را سطوت و شهامت نمانده بود، کله خورده راهمی مانست ، پیری نیز دریافته ولیعهد ایران نیز رشید گشته بود، میرزا رضا سردار را به کارهای خاصه دخل نداد و سخن او را وقعی نمی‌نهاد و او خاطری رنجه داشت تا بهمان سال به سرای خود در

۱ - مطرح‌الانظار و مقاله آقای مولوی

۲ - مقاله آقای مولوی، مجله یادگار سال سوم شماره ۶ و ۷ ص ۱۱۵، تربیت در

دانشمندان آذربایجان بنداول نوروزیه را آورده، سال وفات او را هم اشتباهاً ۱۲۳۷ نوشته

است (ص ۲۹۸ - ۲۹۹)

۳ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۵۰

۴ - شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۳۳

۵ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۲۱۰

تبریز سپری شد و کالبد او به بقعہ سید حمزہ دفن کردند و گنبدی بر مزار آن عمارت کرده اند ، رحمة الله عليه ، در پیری فرزندی خدای بدو داد ، سیف الدین خان نام کرد ، اکنون بر نائی شده با هوش ، پادشاه بدین سال حکومت ساوجبلاغ مکاری بدو داد .»

ناصرالدین شاه در سفرنامه کربلا نوشته است^۱ : «روز پنجشنبه ۲۰ شوال ۱۲۸۷ دریای طاق اتراق شد ، صبح حمام رفته بودم تلگرافی از مستوفی الممالک رسید که شب چهارشنبه هیجدهم شوال عزیزخان سردار کل بعد از بیست روز ناخوشی در تبریز فوت شده است با اینکه سن سردار مرحوم قریب به هشتاد سال بود ، از فوت او بسیار افسوس خوردم»

عزیزخان سردار کل از مردان معروف دوره قاجاریه و از اوایل سلطنت محمد شاه تا اواسط سلطنت ناصرالدینشاه دارای مقامات و مناصبی بوده ، و کاردانی و هوشیاری و قدرتی نشان داده و قساوت قلب نیز داشته است .

در ۱۲۰۷ ه.ق تولد یافته^۲ و بابرادرش فرج خان به تبریز آمده ، پس از فوت برادرش به مناسبت سوادداشتن و خوش بیانی با درباریان محمدشاه ارتباط پیدا کرده و بادرجه یآوری در فوج ششم وارد خدمت شده است .

در لشکرکشی هرات در سال ۱۲۵۴ ه.ق^۳ ، عزیزخان بادرجه سرهنگی در فوج ششم ، به هرات رفته و مأموریت یافته بایار محمدخان و کاران میرزا در داخل هرات وارد مذاکره شود .

بعد از این سفر ، به سفارش میرزا نظر علی حکیم باشی ، با نبی خان به فارس رفته ، و رئیس همسراهان وریش سفیدخانه او شده . در سال ۱۲۶۰ نیز بامر

۱ - شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۳۳

۲ - همان کتاب ص ۳۳۶ ، نیز مجله یادگار سال چهارم شماره ۱ و دوم ص ۳۹

۳ - در مجله یادگار سال ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴ ذکر شده .

شغل در زمان ایالت و صاحب اختیاری حسین خان مقدم مراغه‌ای، در فارس مانده است.
در جلوس ناصرالدینشاه و زمان صدارت میرزاتقی خان امیر کبیر، شاهزاده
بهرام میرزا به ایالت فارس منصوب شد و دستور داشت که نظام الدوله (حسین خان
مقدم مراغه‌ای) را زندانی کند و عزیزخان را به تهران بفرستد.

عزیزخان مایوس و ناامید به تهران آمد و از آینده‌اش نگران بود زیرا او به
میرزا نظرعلی حکیم‌باشی قزوینی ارادت می‌ورزید و او رقیب و دشمن میرزاتقی
خان بود، اما برخلاف انتظار، امیر کبیر به علت کاردانی و ایافت عزیزخان، او را به
مقامات عالیہ ترقی داد. خود او گفته است^۱ در این امید و بیم نامه‌ای از امیر کبیر
دریافت داشتم که نوشته بود: «عزیز، بیانا عزیزت کنم».

در ۱۲۶۶ ق، امیر کبیر او را به دفع غائله بابیه زنجان مأمور کرد، و بعد به
او مأموریت داد که به استقبال نیکلایویچ ولیعهد روسیه با تحف و هدایا به ایروان
برود.

در ۱۲۶۸ ق. ه. شاه با امیر کبیر به اصفهان رفت اختیار امور لشکر و نظم
شهر و ارگ در تهران با عزیزخان بود. پس از عزل امیر کبیر در ۲۱ محرم ۱۲۶۸،
عزیزخان بر سر کار بود و در سال ۱۲۶۹ ه. ق. به لقب سردار کل ملقب^۴ شد، و
بعد علاوه بر مشاغلی که داشت به تصدی دارالفنون نیز منصوب گشت.

در ۱۲۷۰ ه. ق. ۵، هنگام جنگ روسیه و عثمانی، ناصرالدینشاه که بر اثر

۱ - تاریخ نادر میرزا ص ۲۰۷

۲ - شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۳۹

۳ - همان کتاب ص ۳۳۰

۴ - همان کتاب ص ۳۳۰ و حقایق الاخبار ناصری چاپ خدیو جم ص ۱۲۳

۵ - شرح حال رجال ایران ص ۳۳۰، مجله یادگار شرح حال عزیزخان به قلم

عباس اقبال، شماره ۱ و ۲ سال ۴ ص ۵۰ - ۵۱، این شرح حال بتفصیل از ص ۳۷ تا ۶۲

آمده است.

تحریکات میرزا آقاخان نوری و تهدید عثمانی نتوانسته بود به نفع روسیه وارد جنگ شود، چهل هزار سپاهی به فرماندهی عزیزخان سردار کل به سرحدات غربی آذربایجان فرستاد، و در این سال پس از عزل حمزه میرزا حشمت الدوله عموی خود، ایالت آذربایجان را به عم دیگرش فیروز میرزا نصرت الدوله سپرد و به عزیزخان امر شد که تا ورود والی جدید کفالت امور ایالت را به عهده داشته باشد و او این وقت در خوی بود.

میرزا جعفر خورموجی در حقایق الاخبار ضمن وقایع سال ۱۲۶۹ ه. ق نوشته است:

«چون در این سال فیما بین دولت عثمانی و روسیه نقاری حاصل گردید و منجر به مقاتلت و کارزار گشت ... کولای پاولیچ امپراطور روسیه سخنان ناصحان خیر اندیش را اصغافرمود آنان نیز به اعانت دولت عثمانی لشکر آراستند و روی به ممالک روسیه نهادند، لهذا ثغور آذربایجان که اتصال به اراضی روم و روس دارد خالی از فتوری نبود، طریقه حزم مقتضی آمد که دولت علیه ایران به حفظ و حراست حدود و ثغور خود پردازد، علی هذا حسب فرمان شهریار تاجدار، عزیزخان سردار کل عساکر ظفر شعار بالشکری آراسته هفدهم شهر، به سفر آذربایجان رخ نهاد چندی در خوی اقامت ورزید، و زمانی متوقف تبریز بود» و در حوادث همین سال ۱۲۶۹ نوشته^۲ که عزیزخان که همیشه منصب آجود ایناشی گری داشته به لقب «سردار کل» ملقب شده و نشان و حمایل گرفته است.

بعد از این به دسیسه و سعایت میرزا آقاخان نوری، عزیزخان بدون جرم و گناهی، از کلیه مناصب و مشاغل برکنار شده و در ۱۲۷۴ ه. ق به سردشت رفت، و پس از عزل میرزا آقاخان، شاه که قبلاً خبر مرگ عزیزخان را شنیده و وزارت جنگ و سپهسالاری را به میرزا محمدخان کشیک چی باشی داده بود، چون خبر سلامتی او را شنیده، او را به تهران احضار کرده و تمام مناصب و مشاغل او را داده است، و

۱ - چاپ خدیو جم ص ۱۲۷

۲ - حقایق الاخبار ص ۱۲۳

به پیشکاری بهرام میرزا معزالدوله به تبریز رفته و در ۱۲۷۶ هـ. ق به عضویت شورای وزراء انتخاب شده^۱. و در سال ۱۲۷۷ هـ. ق که مظفرالدین میرزا ولیعهد را به آذربایجان فرستاده، عزیزخان را به اتابیکی او تعیین کرده است، میرزا جعفر در این باره می نویسد^۲: «در شهر شوال این سال هلالی، که مطابق اردی بهشت ماه جلالی بود، در ساعتی خالی از وبال، و زمانی مبرا از نکال، به دولت و اقبال، ایالت و فرمانفرمایی مملکت آذربایجان، به غتره ناصیه خلافت و قتره باصره سلطنت، حضرت شاهنشاه ناصرالدین را، معظم جهان بین، شاهزاده آزاده، سلطان مظفرالدین میرزا، مفوض گردید، به اتابیکی عزیزخان سردار کل و پیشکاری و وزارت میرزا فتحعلی خان شیرازی ... روانه آذربایجان شدند»

در آخر سال ۱۲۸۳ یا اوائل سال ۱۲۸۴ هـ. ق عزیزخان به تهران احضار و به وزارت جنگ منصوب شد .

چون عزیزخان در آذربایجان املاک و نفوذ فراوان داشت غالباً و البان آنجا از تحریک افرادش در امان نبودند، بنابراین هنگامی که در ۱۲۸۵ هـ. ق طهماسب میرزا مؤیدالدوله با اختیارات تمام روانه تبریز شد، میرزا قهرمان امین لشکر را که مشاور سردار کل بود توقیف و زندانی کرد و هفتاد هزار تومان اورا به دولت بدهکار دانست، در این جا عزیزخان یک جوانمردی نشان داد و گفت این مال را امین لشکر به اوداده است و او برعهده می گیرد، این عمل او مایه تحسین دوست و دشمن شده، اما کسانی که دست اندرکار بودند گفتند این مبلغ صد و پنجاه هزار تومان است و چون سردار کل نمی توانست یکجا بپردازد قرار شد املاکش را ضبط کنند و از درآمد

۱ - شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۳۲

۲ - حقایق الاخبار ناصری ص ۲۶۶

۳ - تاریخ عبدالله مستوفی (شرح زندگانی من) ج ۱ ص ۱۰۷

۴ - شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۳۳

۵ - شرح حال رجال ایران ج ۲ ص ۳۳۳

آنها بدهی را استهلك سازند . خود او هم به سلطان آباد (اراك) تبعید شد و در ۱۲۸۶ ناصرالدینشاه او را به تهران احضار کرد و دستور داد از او استقبال مفصلی به عمل آید. املاك او را هم پس دادند و چندی بعد حکومت مازندران و ریاست فوج چهارم تبریز هم به او داده شد، و در سال ۱۲۸۷ هـ.ق چنانکه قبلاً ذکر کردیم برای آخرین بار بعد از مؤیدالدوله به ایالت آذربایجان رسید و در شوال همان سال در تبریز در گذشت و به جوار بقعه سید حمزه مدفون شد و حیات مایه عبرت او که فراز و نشیب و عزت و ذلت با هم داشت سپری گردید .

نادر میرزا^۱ از کفایت او در امر نظام و تربیت سپاه هنگامی که ناصرالدین شاه به چمن سلطانیه رفته سخن گفته، که خود ناظر بوده است. و خور موجی از عدل و داد و رأفت و تواضع او شرحی کامل می دهد.

اعتماد السلطنه نیز در روزنامه خاطرات خود^۲ دقت و کاردانی و مراقبت عزیز خان را در وقتی که آجود انباشی بوده می ستاید و آنرا با واقعه گم شدن مهر مخصوص شاه هنگام مهر کردن کتابخانه سلطنتی در صفر ۱۳۰۱ هـ.ق مقایسه می کند که بر اثر بی دقتی امین السلطان و بی نظمی افراد دیگر پیش آمده بوده است . و در موارد دیگر^۳ نیز این مقایسه را درباره رجال و درباریان کرده است.

عبدالله مستوفی هم در تاریخ خود از این مطالب در لیساق و کاردانی او فراوان دارد از جمله نوشته^۴ : در سال ۱۲۷۱ شاه برای جلوگیری از گشادبازیهای میرزا آقاخان نوری، کارهای صدارت را کوچک کرده اول از نظام شروع کرده و عزیزخان مکرری سردار کل را در کار قشون مسئول قرار داده و او را مستقل ساخته است .

۱ - تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز ص ۲۰۸

۲ - چاپ ایرج افشار ص ۲۶۹ یادداشت شماره ۳۰۲

۳ - ص ۳۷۳ یادداشت شماره (۴۰۱) و ص ۱۰۰۰ یادداشت (۱۱۴۰)

۴ - شرح زندگانی من ج ۱ ص ۸۷

در سال ۱۲۷۷^۱ که سپاه برای حمله به مرو ترتیب داده و سال قبل در سرخس ترکمن‌ها را رانده بودند، هر يك از سران لقب و منصب و خلعتی گرفتند ، سردار كل به مناسبت نظم و تدارك سپاه آذربایجان در این لشکر کشی، منصب امیر نویانی یافته است . قاآنی شیرازی و سروش اصفهانی نیز در مدح او قصایدی گفته‌اند .
 عبدالله مستوفی لطیفه‌ای هم راجع به سجع مهر او که در آن روزگار معمول بوده، نقل می‌کند^۲ و آن اینکه شاه به عزیزخان می‌گوید: «چرا تو برای خود سجع مهر مناسبی فکر نمی‌کنی؟» او می‌گوید شعر یا آیه مناسبی نیافته‌ام، معتمدالدوله فرهاد میرزا که حاضر بوده می‌گوید اگر يك طاقه شال بدهد من شعر مناسبی سراغ دارم، و او می‌گوید اگر درست و مناسب نبود چطور، در آخر شاه را حکم قرار می‌دهند که در صورت مناسب بودن، طاقه شال را بدهد، و معتمدالدوله این شعر سعدی را پیشنهاد می‌کند :

«مسکین خر اگر چه بی تمیز است چون بار همی برد عزیز است»
 شاه از این مناسب خوانی فرهاد میرزا به‌خنده می‌آید و به عزیزخان امر می‌کند، طاقه شال را بدهد .

از حوادثی که مربوط به زمان حکمرانی^۳ عزیزخان در تبریز است، اینست که عزیزخان مکرری از دربار دستور گرفت حصار تبریز را که خراب شده بود ویران سازد و اراضی آن را به مردم بفروشد و پولی به خزانه دولت رساند اما به گفته نادر میرزا^۴ «پشیزی به دولت نرسید و مردم آن اراضی بردند»

و اما در مرآت البلدان نوشته^۴: « از عمارات غیر سلطانی در تبریزیکی عمارت عزیزخان سردار كل است که در محله شش کلان واقع و در زیبایی از روی حقیقت

۱ - همان کتاب ج ۱ ص ۹۳

۲ - ج ۳ ص ۳۶۹

۳ - ص ۱۴۹ تاریخ و جغرافی تبریز

۴ - ج ۱ ص ۳۴۶

اولین عمارت این شهر است»

آقای سلطان القرائی در مجله یادگار^۱ شرحی راجع به محل قبر عزیزخان سردار کل نوشته‌اند که اینطور آغاز می‌شود: «در محله سرخاب تبریز طرف شرقی مزارسید حمزه کنار یک باغچه جنب تالارنسبه^۲ بزرگ و وسیع حجره‌ای است... الخ».

و آقای کارنگ در یادآوری ضمیمه کتاب آثار باستانی آذربایجان (ج ۱ - ابنیه شهرستان تبریز)^۳ قبر عزیزخان را معرفی کرده و شرحی درباره نفاثس هنری مقبره (قبر عزیز خان، فرزندش سیف‌الله‌خان و خواهرش طوبی‌خانم) داده‌اند: «این قبر در جانب شرقی مقام سید حمزه است... قطعه سنگ مرمری با تصویر انسانی که پای بر پشت شیر دارد و تصویر رنگ‌روغنی زیبایی از عزیزخان و مدیحه‌ای منقور بر لوح مرمرین از نفاثس هنری این مقبره، از دوره قاجار است مدیحه ده بیت و مطلعش این است:

«فرمانروای عهد امیر خدایگان
سردار کل ایران سپهبد عزیزخان...
و چون عزیزخان بر روی رودخانه سردشت پلی ساخته بوده ماده تاریخش
این‌گونه آمده:

بسر آب رودخانه سردشت بست پل

کز وی به یادگار بماناد در جهان

کلك نثارش از پی تاریخ زد رقم

پاینده باد خسرو امیر خدایگان (۱۲۹۷)

و سنگ قبر خود عزیزخان نیز نفیس است و روی آن نقر شده: «هو العلی العزیز، هو الحی الذی لایموت، قد استقر فی روضة من ریاض الجنان، متمسکاً بحب عمره سید الانس و الجنان، مترنماً بما تضمنه التبیان، عمدة الامراء، الملقب بسردار کل آذربایجان.

۱ - سال چهارم شماره ۴ ص ۶۹ - ۷۰

۲ - ص ۷۳۸ - ۷۳۹ یادداشت مربوط به ص ۴۲۹، ص ۸ کتاب

عزیزخان، طاب ثراه فی ۱۹ شهر شوال ۱۲۸۷ « ودر حواشی شش بیت از غزل منسوب به حافظ: «ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش...» و در فواصل نوشته: «به امر جناب مستطاب ثقة الاسلام حاج میرزا شفیع آقای مجتهد مدظله صورت اتمام پذیرفت. راقمه العبد المذنب خسرو، حجره سید اسمعیل، خادمه ملا قهوه چی:

ولایتی لامیر النحل تکفینی عند الممات و تغسلی و تکفینی
 وطننتی عجنت من قبل تکوینی من حب حیدر، کیف النار تکوینی»

و در مقاله آقای سلطان القرائی همین اشعار هست، ضمناً ایشان «طوبی خانم» را نبیره عزیز خان نوشته و نثار را «میرزا مهدی بیان الملک نثار گرمودی» معرفی کرده اند.

مقبرة ثقة الاسلام - علی بن موسی بن محمد شفیع بن محمد جعفر بن میرزا محمد رفیع بن محمد شفیع خراسانی الاصل^۱ که در تبریز بدنیا آمده، از روحانیون بزرگ قرن سیزده و اوائل قرن چهاردهم هجری قمری است. او مردی باتقوی و خیرخواه و خیراندیش و عالم بود و در راه آزادی و کسب مشروطیت و طرفداری از عدالت کوشش می کرد و با مشروطه طلبان همراهی و همکاری داشت. کسروی در تاریخ مشروطه ایران در مورد «کوشندگان تبریز» کسانی را که برای مشروطیت کار می کردند نام می برد و راجع به ثقة الاسلام می نویسد^۲: «از علمای بزرگ شادروان ثقة الاسلام باینان همداستان می بود. این مرد با جایگاهی که می داشت و پیشوای شیخیان می بود از خواندن مهنامه ها و کتابهای مصری و دیگر کتابها بیدار گردیده و از پاکدلی و غیر تمندی دلسوزی به توده می نموده و باینان همدستی دریغ نمی گفته» و در همین کتاب بسیاری از موارد کوششها و خیرخواهیها و اقدامات او را بیان داشته و همواره ستوده است.

ثقة الاسلام پیشوای شیخیه بود، او در نجوم و ریاضیات و تاریخ و کلام و

۱ - لغت نامه ذیل «علی خراسانی»

۲ - تاریخ مشروطه ایران چاپ پنجم ص ۱۵۱

حکمت دست داشت، ادبیات نیز فراگرفته بود، در عتیات در محضر درس فقه و اصول فاضل اردکانی، شیخ زین العابدین مازندرانی، حاج شیخ علی یزدی حاضر شده و از آنان کسب فیض کرده بود^۱، در ۱۳۰۸ به تبریز بازگشته و به رهبری روحانی پرداخته و در دوره مشروطیت بایبان و رفتار خود به نفع عامه مردم قدم برمی داشته است.

در دوره نفوذ و دخالت روسیه تزاری در تبریز، با آنان از در مخالفت در آمد و چون بهیچ روی زیر بار نفوذ و دخالت آنان نرفت و اشغال تبریز را از طرف آنان تنفیذ و امضاء ننمود به حکم صاحب منصب روسی روز دهم محرم (عاشورا) سال ۱۳۳۰ هـ ق (دهم دی ماه / ۱۲۹۰ شمسی) او و چندتن دیگر را در میدان مشق تبریز که اکنون محل دانشسرای پسران است، بردار کردند و سمت جنوب شرقی بقعه سید حمزه مدفون شد، و در سالهای اخیر^۲ بقعه ای بر مقبره او ساخته شده است. و کتیبه ای مرمرین بر قبر او هست بدین عبارت^۳: «هو الحی الذی لایموت . ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون . مرقد شریف حضرت عماد الملة والدين، قطب الموحدين، المتحلی بالحکمة والسیاسة، علم الاعلام حجة الاسلام، علی بن موسی ثقة الاسلام اعلى الله مقامه، محض حفظ بیضة اسلام واستقلال کشور ایران و امتناع از قبول مقاصد خائنانه بیگانه، روز عاشورای هزار و سیصد و سی هجری برابر دهم دی ماه هزار و دو بیست و نود شمسی در تبریز به دست قشون روسیه تزاری شهید و به رحمت الهی پیوستند» و در حاشیه کتیبه قطعه شعر عربی ذیل مندرج است که تاریخ

۱ - ریحانة الادب چاپ دوم ج ۱ ص ۳۶۹

۲ - آقای سلطان القرائی در جزء دوم روضات الجنان ص ۶۶۰ حاشیه ۱ نوشته اند :

«بواسطه ضیق مجال ، ثقة الاسلام (میرزا علی آقا) را ابتدا در مقبره عربی خان سردار کل نهادند. وبعد در چند سال اخیر ، ثقة الاسلام (میرزا محمد آقا) این مقبره کنونی را بنا کرد و به اینجا انتقال داد .

۳ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۳۹۱ - ۳۹۲

شهادت و مصلوب شدن ثقة الاسلام را دارد^۱:

ان الفؤاد لهذا الرزء ملهوب
والدمع فى ذلك المفجوع مسكوب
كيف السلوع عن الخطب الفضيح وقد
اشجى القلوب ومنها الصبر مسلوب
ان الرضائى اداً بالحزن حتررفى
تاريخه : ثقة الاسلام مصلوب
وجملة «ثقة الاسلام مصلوب» و «لقد كان على مظلوم» نیز ماده تاریخ است و
این دو می یک عدد زیاد دارد^۲.

و میرزا اسدالله ضمیری در این باره گفته است^۳:

قتیل روز عاشور محرم
به شمسى سال شد آلوده در غم
که «قتیل روز عاشور» مطابق ۱۳۳۰ و «آلوده در غم» مطابق ۱۲۹۰ است. و
حاج حسین نخجوانی گفته است^۴:

سال هجرت هزار و سیصد و سی
گشت تبریز روس را مغلوب
در محرم علی بن موسی
همچو عیسی به دار شد مصلوب^۵
نقل است^۶ که ثقة الاسلام وضع و حال خود و چندتن دیگر را در آن روزها
پیش بینی می کرده و همواره پریشان و مضطرب بوده است .

۱- آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۳۹۳ ، در این کتاب از ص ۳۹۳ تا ص ۳۹۸
وضع مقبره و قسمت درون و بیرون و تالار آن با تصاویر چاپ شده است.

۲- مواد التواریخ ص ۲۴۳

۳- همان کتاب ص ۲۴۴

۴- همان کتاب ص ۲۴۴

۵- در دانشمندان آذربایجان (ص ۹۲) این بیت با ابیتی دیگر به ضمیری نسبت داده
شده است .

۶- آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۳۹۴ ، در این کتاب شرحی از خوابی که
ثقة الاسلام شهید دیده و پیش گویی کرده، نقل شده است.

ولادت ثقة الاسلام شب جمعه هفتم رجب هزار و دو بیست و هفتاد و هفت بوده^۱ است .

ثقة الاسلام در رشته های مختلف مخصوصاً علم رجال دارای تألیفاتى است و آثاری که از او نام برده اند اینهاست^۲:

ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء و مقتل سید الشهداء که در بحبوحه انقلاب احوال تألیف کرده و در ۱۳۵۲ هـ . ق در تبریز چاپ شده است .

ترجمه بث الشکوی از تاریخ عبتی که به در خواست حسنعلی خان امیر نظام والی آذربایجان انجام گرفته^۳ و مرآت الکتب که اسامی کتب شیعه را ذکر کرده است .

در لغت نامه به نقل از چند مأخذ مانند « مصنفی علم الرجال آقا بزرگ تهرانی » و « معجم المؤلفین » کتاب « ایضاح الانباء » را آخرین تألیف او شمرده و اضافه کرده است « و نیز رساله ای در اثبات روز تولد رسول اکرم ص دارد »

مرحوم محمد قزوینی در یادداشت های مربوط به وفیات معاصرین نوشته است^۴: « مشهورترین تألیفات او کتابی است بنام مرآت الکتب در اسامی مؤلفات شیعه نظیر کشف الحجب والاسرار سیداعجاز حسین، این کتاب هنوز به طبع نرسیده و نسخه آن گویا در تبریز، در خانواده آن مرحوم باشد »
از آثار دیگر او کتابی است به نام « تاریخ امکان شریفه و رجال برجسته » که در سال ۱۳۲۲ شمسی در تبریز چاپ شده است^۵.

۱ - وفیات معاصرین از محمد قزوینی، مجله یادگار شماره ۴ سال سوم ص ۱۲

۲ - ریحانة الادب چاپ دوم ج ۱ ص ۳۷۰

۳ - مقدمه ترجمه تاریخ عبتی تصحیح دکتر جعفر شمار ص ۲۳

۴ - مجله یادگار سال سوم شماره ۴ ص ۱۲

۵ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۲۳۱ حاشیه ۱

و نیز حواشی و یادداشتهایی بر کتاب روضات الجنان حافظ حسین کربلائی نوشته است^۱ و اطلاعات او در باره امکانه و بقاع متبرکه تبریز و مدفونان در آنها بسیار دقیق و عالمانه است و بعضی از آنها از جمله در باره سید حمزه در این تألیف^۲ نوشته آمده است^۳.

در باره مرآت الکتب که قزوینی آنرا از تألیفات مشهور ثقة الاسلام می داند، خود ثقة الاسلام در تاریخ ۹ صفر ۱۳۲۶ قمری به برادرش که در عتبات بوده می نویسد^۴: «الحمد لله قسم دوم آن که عبارت از اسم کتب است تا آخر حروف نوشته شده، قسم اول که ذکر مؤلفین است اجمالاً نوشته خواهد شد» از ثقة الاسلام جز آثاری که نام بردیم رسالات متعدده دیگر هم باقی مانده است، که از آن جمله «رساله لالان» رامی توان نام برد.

مزار هفت خواهران - مردم عقیده داشته اند که هفت خواهر از فرزندان امام موسی کاظم در مقبره ای حوالی درب اعلی در سرخاب نزدیک باغ میشه، به خاک سپرده شده اند و اکنون از این مقبره اثری به جای نمانده است^۵.

۱ - روضات الجنان جزء اول، مقدمه آقای سلطان القرائی ص ۳۴

۲ - ص ۹۰ و ۹۱

۳ - از کسانی که بعد از ثقة الاسلام در سید حمزه دفن شده، شیخ محمد خیابانی است (۱۲۹۷ - ۱۳۳۸ ه. ق) که بعد جسد او را به حضرت عبدالعظیم انتقال داده و در سمت غربی قبر ناصرالدین شاه در مقبره مجدالدوله دفن کردند (روضات الجنان جزء دوم ص ۶۵۹ حواشی مربوط به ص ۲۱۳ ج ۱ ص ۱۶، سید حمزه)

۴ - زندگی نامه ثقة الاسلام تبریزی نگارش نصرالله فتحی ص ۴۱

۵ - همان کتاب، آثار ثقة الاسلام ص ۳۹ - ۷۸، در ص ۷۹ - ۸۲ همین کتاب نیز اشعار فارسی و ترکی ثقة الاسلام درج شده است، و از جمله شعری دارد در رثاء حجة الاسلام نیر متوفی بسال ۱۳۱۲ ه. ق

۶ - تاریخ تبریز دکتر مشکور ص ۲۶۱

حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان می نویسد^۱ : «مرقد و مزار آن خاتونان سر پرده کتمان، هفت خواهران علیهن الرحمة والغفران در حوالی درب اعلی موضع معینی است و آنجا را هفت خواهران می گویند . چنین مشهور است که ایشان فرزندان حضرت امام موسی کاظم اند علیه السلام، فرزند بی واسطه خود (او) نیستند می تواند بود که سیدهای چند بوده باشند از اولاد حضرت امام موسی علیه السلام ، بهر حال مزاری است و در قدیم الایام نیز آنجا مدرسه و دارالنبابه بوده که تعلق به سلطان النقباء امیر سید مهدی حسنی نقیب رحمه الله که در مدفونین سرخاب مذکور شدند داشته ، حالا از آنها اسم و رسم نمانده الا مقابله بر این اعزه ، مردم آنجا تردد می نمایند و در یوزة خاطر می کنند چون از روی صدق و اخلاص باشد مقصی المرام می گردند، واللہ اعلم.»

آقای سلطان القرائی در حاشیة مطلب مربوط به سلطان میر حیدر تونسی، که پیش از این ذکر آن شد^۲ ، محل «درب اعلی» را که از بین رفته معلوم کرده اند^۳ که در اوایل محله سرخاب بین جنوب غربی مقبرة سید حمزه و ساحل شمالی رودخانه مهر انرود، تقریباً در جهت غربی محله ششگلان نزدیک به پل قاری جائی به تکیه حیدر معروف است و در اعلی هم در آن حوالی بوده از این جهت میتوان حدس زد مزار هفت خواهران نیز که در درب اعلی نشان داده شده حوالی سرخاب و یا جزء مزارات سرخاب باشد ما نیز به این مناسبت ضمن مزارات سرخاب ذکر کرده ایم . و ملاحشری نوشته^۴ : «هفت خواهران در حوالی درب اعلی موضعی است در کمال فیض و صفا در آنجا مدفونند . ما هو المشهور ایشان از فرزندان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام اند واللہ اعلم»

اینجا اضافه می کنیم که آقای کارنک ضمن شرح شمس العماره

۱ - جزء اول ص ۴۶۷

۲ - ص ۴۸

۳ - ص ۵۹۶ ، تعلیقات روضات الجنان مربوط به ص ۴۶۷ ح ۲

۴ - تاریخ ملاحشری چاپ تهریز ص ۳۵

می‌نویسند^۱ که شمس‌العماره را نجفقلی خان پسر مرتضی قلی‌خان دنبلی ساخته بود و در آن هنگام آن را درب اعلی می‌نامیدند، و در حاشیه مربوط به درب اعلی اضافه کرده‌اند : «دروازه باغ‌میشه را نیز که پشت عمارت درب اعلی یا عالی قاپو قرار داشت به اعتبار نام همین عمارت ، درب اعلی می‌نامیدند» . درب اعلی در زمان عباس میرزا مقر ولیعهد و نامش « عالی قاپو » شد و در دوره ولیعهدی ناصرالدین شاه به تقلید نام شمس‌العماره تهران ، آن عمارت نیز «شمس‌العماره» نام گرفت.

۴

۲ - آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۱۷۰

حظیرہ بابا حسن

از مقابر و مزارات معروف در سرخاب یکی مزار بابا حسن است کہ حمد اللہ مستوفی در نزهة القلوب پس از ذکر مقابر متفرق بہ چند موضع: سرخاب و چرنداب و کجیل و شام و ولیان کوه و سیاران و غیر ذلک، می نویسد^۱: «و در این مقابر مزارات متبر کہ بسیارست مثل فقیہ زاهد و امام جمعہ و ابراهیم کواہان و بابا فرج و بابا حسن و ...»

و حافظ حسین کربلائی می نویسد^۲: «مرقد و مزار آن ستر بارگاہ الہی را مؤتمن، حضرت بابا حسن قدس اللہ تعالیٰ سترہ در سرخاب، مزاری است مشہور و معین، مکانی است در کمال روحانیت و صفا و محل استجابت دعا، مزار الیہ در

۱ - نزهة القلوب چاپ دبیر سیاقی ص ۸۹

۲ - روایات الجنان جزء اول ص ۴۹ - ۵۴

وقت خود رئیس و پیشوای مشایخ زمان خود بوده ، چنانکه در حق وی این عبارت مشهور و معروف است که وی بابای هفتاد باباست . گویا در زمان وی هفتاد تن از اولیا بوده‌اند که همه ملازمت آن آستان عالی شأن می‌کرده‌اند ، (و زاویه و خانگاہ در همین جا که الحال مقبره ایشان است بوده) و اسامی شریف آن عزیزان که در زمان بابا حسن بوده‌اند و خدمتش تردد می‌کرده‌اند ، این است :

بابا مزید سرخابی ، خواجه عبدالرحیم از آبادی^۱ ... شیخ موسی سرابی ، پیرلیفی ، شیخ شمس‌الدین مراغی ، خواجه صاین‌الدین یحیی تبریزی ، رحمة‌الله علیهم اجمعین»

(مولد و منشأ حضرت بابا از نهند است که دهی است از دههای تبریز .) بسیار عزیزان از دامن تربیت (و نظر عالی همت ایشان) به درجات عالیات «والذین اوتوا العلم درجات» رسیده‌اند، خصوصاً حضرت خواجه محمد کججانی^۲ نظراً از ایشان یافته و آن حکایت به این نوع معروف و مشهور است و برالسنة خواص و عوام مذکور که : «حضرت خواجه محمد از پدر طفل مانده وجدش که از اعزّه روزگار بوده به تربیت وی مشغول می‌بوده، نوبه‌ای خروار خاری (بار کرده) و به حضرت خواجه داده که این را به تبریز ببر و بفروش به این مبلغ و بیساور (تعیین مبلغ کرده) و کوزه ماستی نیز در میان آن خروار خار نهاده، چون خواجه به تبریز

۱ -- اسامی آنان از ص ۴۹ تا ص ۵۰ ذکر شده که هفتاد و یک تن هستند، ما در این جا همه نامها را نیاورده‌ایم.

۲ - در حبیب‌السیر چند جای از او یاد شده از جمله از مشایخ زمان اباقا خان او را نام برده و نوشته است به غایت متقی و پرهیزگار بود و هم در زمان اباقا خان وفات یافت (ص ۱۱۶ ج ۳ چاپ خیام) و دانشمندان آذربایجان نیز شرح حال او و برادرش و فرزندان برادرش را نوشته و ذکر کرده که در شهر ذی‌الحجه ۶۷۷ در شصت و سه سالگی در گذشته است (ص ۳۱۳ و ۳۱۴ دانشمندان آذربایجان)

تشریف آورده‌اند احیاناً شخصی از خادمان حضرت بابا حسن قدس سره به خریدن همیشه آمده، هیمة خواجه را بیع نموده به سرخاب به زاویه حضرت بابا متوجه شده‌اند از اتفاقات حسنه آنکه آن روز جمع کثیری از اهل الله (همچو پروانه درگرد آن شمع جمع اولیا مجتمع بودند) چون خادم خار از خر فرومی‌گیرد آن کوزه ماست نیز بیرون می‌آید، کوزه را به خواجه می‌دهد، خواجه می‌فرماید که من این خروار خار را با هر چه در اوست به این مبلغ فروخته‌ام آن نیز حق شماست. خادم را این سخن بسیار اثر می‌کند، کوزه ماست را برداشته به خدمت حضرت بابا می‌آید، حضرت بابا از خادم سؤال می‌کند که این چیست و از کجاست؟ خادم آنچه دیده و شنیده به ذروة عرض می‌رساند. حضرت بابا وی را جای می‌نماید و الطاف و اعطاف بسیار اظهار می‌فرماید، بعد از آن در طاقچه زاویه بابا کاسه عسای بوده به یاران می‌فرماید که آن را به زیر آرید که این کودک را ضیافت کنیم ... الخ حکایت» بعد هم مطلبی از قول مولانا محمد نام درباره برکت و شرف گور بابا حسن نوشته و بعد می‌نویسد: «مولانا سعدالدین محمود شبستری قدس سره صاحب گلشن راز از حضرت بابا حسن (در کتاب سعادت نامه (که از منظومات مشارالیه است) حکایتی آورده در وادی «موتوا قبل ان تموتوا» که اصل در راه سلوک آن است و بنای کار بر آن، و آن حکایت خالی از حالی نیست. و هو هذا :

دید بابا حسن زرنج وفات	عامی او افتاده در سگرات
گفت بیچاره را نخستین بار	جان سپاری است زان شده است افکار
جان به جانان سپار تا برهی	ورنه هم جان به جان کنش بدهی
جان بر آورده در دمی صد بار	هر که یکدم شده است محرم کار
چون ورا در نیافتند عقول	میزنند دم را اتحاد و حلول
اتحاد و حلول در همه جای	ممتنع دان نه خاص خلق خدای
زانک ازیشان اگر یکی نبود	هستی و نیستی یکی نشود

۱ - ص ۵۲ روضات الجنان

ور بود باقی اتحاد کجاست
 حق و باطل بهم نیامبزد
 زانکه هر دو هنر زخود برخاست
 می نماید ز آب صورت خور
 سایه از آفتاب بگریزد
 لیکن آن دیگر است و این دیگر»

در بارهٔ سعادت نامه که این ابیات را از آن نقل کرده و گفته از آثار شیخ محمود شبستری است، هدایت در ریاض العارفین می نویسد^۱: «هم رسالهٔ منظوم بسروزن حدیقهٔ حکیم مرحوم، به سعادت نامه موسوم دارند، قلبی از آن دیده شد» و آقای دکتر صفا در تاریخ ادبیات خود^۲ نوشته اند.

سعادت نامه سه هزار بیت در هشت باب دارد و هر بابی بر حکایات و فصول و تمثیلات شامل است، شیخ در این منظومه به سفرهای طولانی خود و زیارت علما و مشایخ و جمع آوری مطالب اشاره کرده و سروده است:

مدتی من ز عمر خویش مدید
 در سفرها چه مصر و شام و حجاز
 سال و مه همچو دهر می گشتم
 علما و مشایخ این فن
 جمع کردم بسی کلام عجیب
 از فتوحات و از فصوص حکم
 صرف کردم به دانش توحید
 کردم ای دوست روز و شب تکتاز
 ده و ده شهر و شهر می گشتم
 بس که دیدم به هر نواحی من
 کردم آنگه مصنفات غریب
 هیچ نگذاشتم نه بیش و نه کم

و پس از این ابیات استاد دکتر صفا نوشته اند^۳: «شیخ در سعادت نامه به ذکر مقامات و اقوال پنج تن از مشاهیر عرفای اواخر قرن ششم در آذربایجان به نام بابا حسن سرخابی - بابا فوج تبریزی - خواجه محمد کججانی - خواجه عبدالرحیم تبریزی - خواجه صابین الدین تبریزی پرداخته است.»

تربیت نیز در دانشمندان آذربایجان نوشته^۴: از آثار شیخ، یکی سعادت نامه

۱ - س ۲۲۱ چاپ مهر علی گورگانی

۲ - بخش دوم از جلد سوم تاریخ ادبیات در ایران س ۲۶۶

۳ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۳، بخش دوم ص ۲۶۷

۴ - س ۳۳۵

است در سه هزار بیت و منقسم به هشت باب و هر بابی مشتمل بر فصول و حکایات و تمثیلات، و نسخه‌ای از نصف اول آنرا در اختیار داشته^۱ و همان چند بیت مذکور قبل را آورده و بعد نوشته : مولانا در این مثنوی پنج نفر از مشاهیر عرفای او آخر قرن ششم آذربایجان و شمه‌ای از اقوال آنان ذکر کرده و آن پنج نفری است که ذکر کردیم و نخستین آنها بابا حسن سرخابی است. و در شرح حال خود این بابا حسن در دانشمندان آذربایجان نوشته^۲ که بابا حسن ولی سرخابی در قریهٔ اممند رودقات تبریز تولد یافته و در ۶۱۰ به رحمت ایزدی پیوسته و در سرخاب دفن شده است.

اما در روضات الجنان نوشته^۳ که «تاریخ وفات حضرت بابا مشخص و معین نیست، واللہ تعالی اعلم» و می‌نویسد در اطراف مزار بابا حسن مزارات اکابر و اهل ثروت خصوصاً تجار آن دیار واقع است و در میان ایشان خواجه سیدی شیخ نام بوده که با وجود کار بازرگانی قدم در راه سیر و سلوک نهاده و از مریدان امیرسید احمد لاله‌ای شده و با او به خدمت میرسید عبداللہ برزش آبادی رسیده. و برزش آبادی در کتاب مواقع الوقایع خود ذکر او کرده و در باره‌اش نوشته است : «طائب راغب، در ارادت غالب، خواجه سیدی شیخ به مملکت تبریز، محبت ریز، عشق آمیز «العود احمد» خوانده نافع و راجع گشت و همچنان به صحبت مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی قدس سره نیز رسیده و حضرت مولانا در تبریز به منزل مشارالیه تشریف فرموده‌اند...»

ملاحظه کنی در تاریخ خود نوشته^۴ است که مزار بابا حسن - بابا زید - مقبره الشعرا

۱ - ص ۳۳۵ دانشمندان آذربایجان، ریوهم در فهرست حمود ذکر کرده، موجود در موزه بریتانیا هم قسمت اول مثنوی را شامل است از سیدی تاجم تالکندی در برون ترجمه علی اصغر حکمت چاپ دوم ص ۱۹۲ حاشیه ۲.

۲ - ص ۵۱

۳ - ج ۱ ص ۵۳

۴ - ص ۱۱۲

معروف بوده و چنانکه قبلاً نقل کردیم ضمن نام کوچه‌ها و مساجد و تکیه‌های سرخاب یکی هم «شارع بابا حسن» را نام برده است .

وحافظ حسین کربلائی چندین نفر را نام برده که مزار آنها در حوالی یا جوار مزار بابا حسن است و مابعداً راجع به آنها در فصل دفن شدگان گورستان سرخاب، گفته‌گو خواهیم کرد، و چنانکه قبلاً اشاره کردیم، از مولانا محمدنام نقل کرده که او نوشته^۱: «شب‌ی حضرت رسول را صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دیدم بر سر قبر بابا حسن نماز می‌کرد، بنده نیز با او نماز می‌کنم، چون فارغ می‌شود با انگشت مبارک خود گرد قبر بابا را سوراخ سوراخ می‌کند از آنجا نوری بیرون می‌آید، بنده را بر آن نور می‌دارد، بنده می‌گویم این چه نور است؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم می‌گوید که این نور من است که از قبر من بر می‌آید برقیع می‌شود و از بقیع بگور بابا حسن (می‌آید) ترا بر این نور گرفتم تا نور من به تو نیز برسد.»

در همین کتاب ضمن شرح حال حسن الترخجوانی ثم البلغاری می‌نویسد^۲ که به درگاه خداوند می‌نالیده که صحبت برگزیدگان و خاصان حضرت حق نصیبش شود، تاشبی هاتفی می‌گوید آنها که می‌طلبی در تبریزند و بعد می‌نویسد که او گفته بیست و هشت کس را از واصلان محقق و عارفان مدقق یافته و نام می‌برد: «اول حضرت شیخ سعدالدین حموی و شیخ شمس‌الدین رازی و بابا حسن (سرخابی) و بابا مزید که از اقطاب بوده ...»

و در شرح حال پیر لیفی می‌نویسد^۳: او از جمله هفتاد بابایانی است که در زمان بابا حسن بوده و به خدمت بابا حسن مشرف می‌شده و در نظر آن سرخیل اولیا مقبول بوده.

۱ - روضات الجنان جزء اول ص ۵۳

۲ - ص ۱۴۰

۳ - ص ۱۷۵

و در شرح حال پیر را زیار بابا حسن رابه عنوان «حضرت ملك المشايخ زمانه» ذکر می کند^۱، و نیز از نوشتهٔ مخدوم و مراد خود «بدرالدین احمد لاهی» که غالباً او را «مخدوم علی الاطلاق» می نامد، اسامی مدفونان سرخاب را در پایان روضهٔ درم نقل کرده^۲ که ابتدای آن مولانا محمدالمشهر به بابامزید، مولدش عمودزج و بابا حسن، مولدش نهند است.

و این موضوع را که بابا حسن سر حلقه و سرخیل هفتاد بابا بوده در جای دیگر نیز ذکر می کند مثلاً در شرح حال پیر محمد حلوینی بی نویسد^۳ که از جماعه آن هفتاد بابا بوده و سرخیل آن جماعت بابا حسن بوده است و نیز در شرح حال پیر ترخان می نویسد^۴: «بعضی می گویند که در زمان سلطان بابا حسن و آن بابایان قدس اسرارهم بوده و در میان آن جماعت منصب ترخانی داشته والله اعلم بحقیقه الحال.» و پیر و مراد بابا حسن، پیر محمد (پیرممد) بوده است^۵.

۱ - ص ۲۰۲

۲ - ص ۲۷۱ - ۲۷۳

۳ - ص ۴۹۳

۴ - ص ۴۹۹

۵ - روضات الجنان ص ۵۲

حظیرة بابا مزید

مقبره و مزار معروف دیگری که در سرخاب نام برده شده از بابا مزید است که صاحب روضات الجنان راجع به آن می نویسد: «مرقد و مزار آن در نضید و آن (گوهر وحید) ، حضرت بابا مزید قدس الله سره در پیش مزار شیخ معین الدین صفار است، اسم شریفش مولانا محمد بوده، عالم بوده به علوم طاهری و باطنی ، مزید حضرت شیخ (الاسلام والمسلمین) شهاب الدین (عمر) سهروردی است قدس الله تعالی سره، و قطب الابدال بوده» و بعد از شرحی که راجع به «ابدال» به نقل از کتاب کشف المحجوب می نویسد، اضافه می کند که «حضرت مخدومی مدظله فرمودند که از اکابر منقول است که روز شنبه چاشتی البته از رجال الله ، در حظیره مقدسه بابا مزید حاضر می باشند، اگر کسی ملازمت کند (از روی اخلاص امید تمام است)

که به خدمت ایشان مشرف (گشته و از صحبت شریف ایشان بهره مند و محظوظ) گردد . و از قول نظام الدین غوری نقل کرده که «هر که خواهد از فیوضات ارواح مقدسه مستفیض شود ، صیاح روز شنبه قبل از طلوع آفتاب به مزار حضرت بابا مزید حاضر شود» .

و از قول شیخ حسن بلغاری نیز مطلبی نقل می کند^۱ که در تبریز به مسجدی رفته و خواجه عبدالرحیم از آبادی در حضور مردی به خضوع نشسته بوده و آن مرد بابا مزید بوده و در حق شیخ حسن بلغاری لطف و توجه خاص کرده و در نان سیاوانی^۲ و بریان با او هم لقمه شده است .

و نیز نوشته است که بابا مزید هر شامگاه که مردم نماز خفتن می گزاردند ، بر در دروازه ری در مسجد خلیلان می آمده و در بسته برای او گشاده می شده و او در آنجا تا صبح نماز می گزارده و از سر ذوق می گفته: «الهی اگر ترا بندگان به قدم خدمت خدمت کنند، مزیدك به سر خدمت کند» و هنگامی که مردم می آمدند ، خادم مسجد می آمده و دشنام می داده و لگدمی زده و می گفته: «از راه مسلمانان برنجیز ، چند خسی از خدا شرم نداری، صباح است .»

و پس چهار بیت^۳ آورده که یکی این است:

به عین عجب و تکبر نظر به خلق مکن

که دوستان خدا مکن اند در او باش

و باز می نویسد: «حضرت بابا مزید (را منشأ و موالد عمود زج است که مزرعه ی است در کوه سرخاب، می گویند که وی بعد از ده سال از فوت بابا حسن رحمه الله فوت شده چنانکه بعد از بابا حسن ده سال در سجاده ارشاد نشست . فاما تاریخ فوتشان به نظر نیامد» .

۱ - س ۵۹

۲ - متسوب به سیاوان ، دخی متصل به تبریز (ج ۲ س ۹۷)

۳ - ابیات از قصیده سعدی است کلمات چاپ فروغ ، قم ، ۱۳۰۰

و چون پیش از این گفتیم که باباحسن در ۶۱۰ فوت شده ، وفات بابا مزید ۱۶۲۰ بوده است چنانکه حشری هم سنه عشرين و ستمائده^۲ ضبط کرده است.

و اما آقای سلطان القرائی در تعلیقات و حواشی مربوط به قبر بابا مزید نوشته اند^۳ که طبق این کتاب و کتاب حشری، قبر بابا مزید در دره گراب «گرو» بوده و حظیره ای بوده که مدفن جمعی است و از تذکره حشری مستفاد می شود که مقبره بابا مزید در جایی بوده که میانه مقبره او با دیگران کوچهای بوده و در همین روضات الجنان در ترجمه حال شیخ حسن بلغاری نوشته: قبر او بالاتر از قبر بابا مزید نزدیک به دره گراب است و فعلا در محله شترپان (دوه چی) دره گراب معروف و متصل است به آبادانی، و حمامی هست معروف به حمام گرو ، و پائین تر از حمام مسجد حاجی کاظم است و معروف است که آن مسجد همان مسجد خلیلان است که در شرح حال بابا مزید نام آن برده شده ... این مطالب را آقای سلطان القرائی از تعلیقات ثقة الاسلام نقل کرده اند^۴، و آن مرحوم نوشته که از قراین برمی آید که قبر بابا مزید در پایین تر از دره گراب (گرو) بوده اما در اینکه مسجد حاجی کاظم همان مسجد خلیلان باشد اشکالی هست زیرا مسجد خلیلان در دروازه ری بوده و بعید است که دروازه ری در طرف شمالی شهر باشد .

و نیز می نویسد : قبر بابا مزید در آن حوالی است و شهرتی که یافته که آن مزار در بالای تپه ای در طرف شرق شمالی شهر مابین سیلاب مازینال و سیلاب قوشخانه ، واقع است شهرت بی جاست ، و پس از شرحی که درباره چارطاق روی آن تل داده نوشته که در سال ۱۲۹۴ ، آن چارطاق را تعمیر کرده و قبه ای

۱ - دانشمندان آذربایجان ص ۶۱

۲ - روضات الجنان ح ۱ ص ۱۶۰ از تعلیقات ثقة الاسلام بر تذکره حشری، در تاریخ حشری

ص ۱۱۰

۳ - ص ۵۴۹ - ۵۵۲

۴ - ص ۵۴۸ تا ص ۵۵۱

ساخته و امامزاده شده و سید یوسف نامی متولی آن شده است و همین سیدسبب شهرت آن جا به قبر بابا مزید شده، و مسلماً قبر بابا مزید در پایین از دره گر آب و آن محله در این ایام به اسم محله شتربان معروف است اما در این کتاب (روضات الجنان) و تذکره حشری به اسم سرخاب مذکور است و هر دو صحیح است. (تا اینجا از ثقة الاسلام نقل شده است)

و آقای سلطان القرائی اضافه می کنند^۱ که خانه اسکندر میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه در همین محله دوهچی (شتربان) بوده در حوالی همان مسجد حاجی کاظم، و غالب آن مزارات و مقابر بر اثر تغییر و تبدیل محل از میان رفته است.

مسجد حاجی کاظم نیز از آثار مرحوم اسکندر میرزا است که یکی از چاکرانش به نام کاظم به مکه رفته و بازگشته و به نظارت او این مسجد ساخته شد و به نامش معروف گشته است و تا کنون چندبار تعمیر شده و هنوز هم از قبر پیری در آنجا خبر می دهند.

بهر جهت مقبره بابا مزید را در جزء مقابر و مزارات سرخاب آورده و قبر بسیاری از بزرگان دیگر را نزدیک آن یا در اطراف آن ذکر ده اند که در جای خود به شرح حال آنان اشاره خواهیم کرد. صاحب روضات الجنان در پایان روضه دوم^۲ از نوشته سید بدرالدین احمد لاله‌ای (مخدوم علی الاطلاق)^۳ مدفونین سرخاب را نوشته و نخستین آنان: «مولانا محمدالمشهور به بابا مزید، مولدش عمودرج است» و نیز بابا مزید، نامش نخستین^۴ تن از هفتاد بابای زمان بابا حسن بوده و در

۱ - ص ۲۵۱

۲ - ص ۲۷۱

۳ - ص ۲۳ مقدمه روضات الجنان مراد از مخدوم، مخدوم علی الاطلاق است.

بدرالدین احمد لاله‌ای (۱۲۴۰ - ۱۳۱۲ هجری قمری)

۴ - ص ۴۹

آن ردیف به نام «بابا مزید سرخابی» مذکور و از بزرگان عرفا شمرده می شده و مورد توجه و احترام و تکریم بوده و ضمن شرح حال و مزار سایر سالکان طریقت در روضات الجنان اهمیت و اعتبار و برکت مزار بابا مزید را بیان داشته و از جمله در ضمن شرح حال مولانا حسن زال، ذکر کرده که میر مهدی حفار صبح شبی که حسن وفات کرده از شخصی شنیده که «مولانا حسن وفات کرده وی را در زیر قدم حضرت بابا مزید دفن کنید» و پس ذکر می کند که این اشاره غیبی بوده و می افزاید که آن حفار به حفر قبر مشغول می شود از قبر آواز صریح می شنود که «بما نزدیکتر»^۱

و در مزار مولانا مظفر بزازی نوشته^۲ که نزدیک حظیرة حضرت بابا مزید است و پس از اینکه سلسله ارشاد و هدایت او را از نوشته اش نقل کرده می نویسد: «بعضی از اعزدهای که در حرم محترم حضرت بابا مزید آسوده اند (قاضی قوام الدین محمد المشهور به) قاضی زاده انصاری، سلامی و تحیتی به روان ایشان فرستاده به طریق نظم و آن این است:

نظم

سلام و رضوان و روح و راحة	و عفو و غفران و نفحة جنة
على ساكتى تلك القبور و حولها	و طيب مشويهم بفضل و منة
خصوصاً على شيخ الشيوخ و عونهم	معين عباد الله هـ ادى الطريقة
على منبع الالطاف بحر المعارف	مزید على الابرار من حيث رقبة
على مشرق الالهام و الكشف و اليقين	هو المغربى ، شمس لاهل الولاية
على جامع العرفان و الفضل و الكمال	امام و شيخ من يسمى بخلوة

۱ - ص ۸۲

۲ - ص ۹۷

علی منبع الالفاظ شیخ المحدثین
 و ثم علی المولی محمد حامد
 علی شمس خلان الوفا، کعبه الصفا
 علی القاسم المقتول بالسيف والجفا
 علی مفخر الوعاظ نور المحدثین
 مظفر الحق والدين کنزاللطيفة
 امام و استاد لاهل القراءه
 خلیلی وحید العصر فی الفضل جمله
 سعید شهید (من) نزیل برحمة
 یمینی فریدالدھر بحر النصیحة

که در بیت سوم اشاره به «معین الدین صفار» و بیت چهارم به «بابا مزید» و
 پنجم به «محمد مغربی» و ششم به «خواجه عبدالرحیم خلوتی» و هفتم به «شیخ
 مظفر بزازی» و هشتم به «شیخ محمدقاری» و بیت نهم ظاهراً به «محمد خلیلی» و
 دهم اشاره به «سراج الدین قاسم» و بیت یازدهم ظاهراً اشاره به «نورالدین محمد
 واعظ خراسانی»^۱ است .

و در شرح حال خواجه عبدالرحیم از آبادی که، بعداً درباره اش گفتگو خواهیم
 کرد، نوشته است^۲ که بابا مزید او را دیده و به نظر حقیقت بشناخته که در معرفت
 الهی در سینه اش مخفی است و گفته : «عبدالرحیم بوری بوری، یعنی : بیابا .
 که دیگران را نان از بازار است و ترا از خانه الخ» و این مطلب را در جای خود
 خواهیم آورد. و مقصود این است که از اهمیت ارشاد و هدایت بابا مزید و توحه
 او به مریدان سخن رانده است. و همین خواجه عبدالرحیم به پای بابا می افتد
 تضرع و زاری می کند و منقلب می شود^۳.

و نیز ضمن شرح حال مفصل و جالبی که از شیخ حسن الماغاری نوشته و ما
 به ذکر آن خواهیم پرداخت، نوشته است^۴ که شیخ حسن وقتی بد تبریز آمده گفته
 است ما را به زیارت مشایخ تبریز ببرید که مصاحب ایشان بودند و «درس خوانند»

۱ - س ۹۸ حواش

۲ - س ۱۱۵

۳ - س ۱۱۶

۴ - س ۱۵۵

چون زیارت بابا مزید را دریافتند وقت بیرون آمدن محفۀ ایشان بردیوار خورد و بشکست ، حضرت شیخ فرمودند که بابا مزید شکستۀ (حضرت) حق بودند این نشان آن است که : انا عند المنكسرة قلوبهم^۱ چون قفص ما را اینجا شکستند وقتی که این مرغ از این قفص پرواز کند ما را نیز در جوار بابا مزید نهدید»
 و پس از این مطالبی است مربوط به درگذشت حسن بلخاری که در جای خود خواهد آمد.

اما ملاحظه فرمایید در تاریخ خود یعنی روضة الاطهار درباره نام و شهرت و مقام او نوشته^۲ : «مشهور است که مرتبه اش بالا گرفته پیرش فرمود که مولانا محمد کار بر مامزید کرد، به سبب همین حرف اسمش بابا مزید شهرت یافته، وی به علوم ظاهر و باطن سرآمد روزگار خود بود و نیز قطب ابدل بود»
 و همو نوشته است^۳ : «در تبریز دو مکان فیض نشان است که در آن مدفون اولیای حقایق و کبار است و مشایخ عالی مقدار و عارفان حقایق و محرمان اسرار بسیار است، یکی حظیره بابا مزید و یکی حظیره بابا فرج»

۴

۱ - سورة فجر، آیه ۲۸

۲ - ص ۱۰۹

۳ - ص ۱۱۳

فصل چهارم

مقبرة الشعراء

از مقبرة الشعراء یا آرامگاه شاعران در سرخاب تبریز، تا قبل از قرن هشتم نامی برده نشده و قدیم‌ترین تذکره فارسی یعنی لباب‌الالباب محمد عوفی که ظاهراً در سنه ۶۱۸ تألیف شده و شرح حال شاعران قرن ششم مانند خاقانی و ظهیر را که در مقبرة الشعراء دفن شده‌اند، نگاشته است، نامی از مقبرة الشعراء نبرده و از این روی قدیم‌ترین کتابی که نام مقبرة الشعراء سرخاب را به صراحت دارد، نزهة القلوب حمدالله مستوفی است که در سال ۷۴۰ هـ.ق تألیف شده و دیگر تاریخ گزیده اوست که در سال ۷۳۰ هـ.ق تألیف شده است.

وعوفی در لباب‌الالباب نامی از مدفون شاعران نمی‌برد، و گاهی از مراد و موطن آنان سخن می‌گوید مثلاً درباره اقطران می‌نویسد: «... از اهل تبریزست»

۱ - لباب‌الالباب چاپ سعید نفیسی ص ۴۰۱

اما حمدالله مستوفی در نزهة القلوب می نویسد: «و در مقبرة الشعرا به سرخاب، انوری^۲ و خاقانی و ظهیرالدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی شیروانی^۳ و دیگر شعرا»

و در تاریخ گزیده ضمن شرح حال خاقانی نوشته است^۴: «به تبریز در سنه اثنی وثمانین و خمسمائه^۵ آیه در گذشت و به مقبرة الشعراء سرخاب مدفون شد» و همچنین در شرح حال شمس سجاسی اشاره کرده: «در سنه اثنی و ستمایه در گذشت و در مقبرة الشعراء مدفون شد، اشعار خوب دارد، دیوان ظهیر فاریابی جمع کرده اوست.»

همچنین در شرح حال ظهیرالدین فاریابی می نویسد^۶: «در ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و خمسمایه به تبریز در گذشت و به مقبرة الشعراء سرخاب مدفون شد.»

و باید گفت که نام مقبرة الشعراء سرخاب طاهر آپس از دفن شدن شاعران معروف قرن ششم مانند خاقانی و ظهیر^۸ و شاعرانی که بعد از آنها در آنجا دفن شده اند،

۴

۱ - چاپ دبیر سیاقی ص ۸۹

۲ - مدفون انوری در سرخاب نیست (رك ح ۱ ص ۱۴۴)

۳ - مدفون فلکی شیروانی در شماخی است (آثار باستانی آذربایجان تألیف کارنگ

ج ۱ ص ۴۱۰)

۴ - چاپ دکتر عبدالحسین نوائی ص ۷۲۸

۵ - سال وفات خاقانی ۵۹۵ است، رك مقدمة دیوان تصحیح نگارنده ص پنجاه و يك

که در آنجا با توجه به همه اقوال بحثی کامل شده و در فصل ششم همین تألیف نیز خواهد آمد.

۶ - ص ۷۳۶

۷ - ص ۷۳۷

۸ - در باره شاعرانی که در سرخاب و مقبرة الشعراء دفن شده اند، در فصول آینده

به تفصیل بحث خواهیم کرد.

در کتب تاریخ و تذکره آمده و رفته رفته معروفیت یافته است...

حتی در کتاب تاریخ بنا کی که در ۱۷۱۷ ه. ق (۱۳ سال پیش از تاریخ گزیده و ۲۳ سال پیش از نزهة القلوب) تألیف شده، چنانکه قبلانیز اشاره کردیم^۲ ضمن نقل تاریخ وفات دو شاعر: ظهیر و شاهفور، فقط به نام «سرخاب» اشاره دارد و نامی از مقبرة الشعراء نبرده و نوشته است: «هر دو در پهلوئی خاقانی در سرخاب مدفون اند».

از قرن هشتم به بعد «مقبرة الشعراء» یا «مقبرة الشعراء سرخاب» در کتب تواریخ و تذکره آمده، با این همه بسیاری از متون تاریخی قرن نهم در باره مدفن خاقانی اشاره کرده و فقط از سرخاب نام برده اند مثلاً در تاریخ کبیر تألیف جعفر بن محمد جعفر یزدی که تاریخ اسلام را تا سال ۸۵۰^۳ دارد، ضمن شرح حال خاقانی نوشته است^۴: «و مدفن او در سرخاب تبریز است»

در بعضی از کتب تواریخ این محل را «حظيرة الشعراء» نامیده اند، از آن جمله مجمل فصیحی خوافی است که وقایع را تا سال ۸۴۵ نوشته، و در حوادث سال ۵۸۲ می نویسد: «وفات افضل الدین خاقانی حقایقی شاعر الشیروانی ارانی صاحب الدیوان المشهور مدفوناً فی حظيرة الشعراء به تبریز و آن موضع را حظيرة القضاة

-
- ۱ - مقدمه دکتر جعفر شعار بر تاریخ بنا کتی ص چهارده، تاریخ مینول حساب دوم ص ۵۲۰
 - ۲ - ص ۳۷
 - ۳ - فرهنگ ایران زمین دفتر ۲ و ۳ ج ۵ مقدمه ایرج افشار ص ۱۹
 - ۴ - ص ۱۵۳
 - ۵ - مجمل فصیحی چاپ مجموعه د فرج ج ۲ ص ۲۶۶

نیز گویند» و در حوادث سال ۵۸۵ می نویسد: « وفات ملك الحكما و الشعرا حکیم او حدالدين انورى الخاورانى کان من بادنه قرية من قرى خاوران مدفوناً بحظيرة الشعراء بسرخاب تبريز بجانب خاقانی» و در حوادث سال ۵۹۸ به فوت ظهیر فاریابی و دفن او در حظيرة الشعراء اشاره می کند.^۲

و ظاهراً بنابر قول فصیحی خوافی است که سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران پس از آنکه ضمن شرح حال خاقانی و ظهیر نوشته در مقبرة الشعراء سرخاب دفن شده اند، در حاشیه مربوط به تکملة شرح حال خاقانی اضافه کرده^۳: « نام گورستانی را که در محله سرخاب تبریز بوده و خاقانی و دیگران را در آنجا به خاک سپرده اند «حظيرة الشعراء» یا «حظيرة القضاة» هم نوشته اند و در تکملة شرح حال ظهیر نوشته^۴: «در گذشت وی را در ربيع الاول ۵۹۸ ضبط کرده اند و نوشته اند که در حظيرة القضاء در کنار خاقانی وی را به خاک سپرده اند»

دولتشاه سمرقندی که تذکرة خود را در سال ۸۹۲ بیابان رسانیده در شرح حال خاقانی می نویسد^۵: «در سرخاب تبریز آسوده است و مرقد او اليوم مشهور و مقرر است قبر ظهیرالدين طاهر بن محمد فاریابی و شاهفور بن محمد نیشابوری هر دو در پهلوی خاقانی است» و می بینیم که در این مورد فقط به « سرخاب» اشاره کرده و نامی از «مقبرة الشعراء» نبرده است. و در شرح حال ظهیر نیز نوشته^۶:

۱ - ج ۲ ص ۲۶۷ درمجموع فصیحی و نزهة القلوب، مدفن انوری مقبرة الشعراء ذکر شده اما قول صحیح طبق سایر ماخذ این است که مدفن او در بلخ جنب مزار احمد خضرویه بوده (دیوان انوری تصحیح مدرس رضوی ج ۲ ص ۱۱۱، تاریخ نظم و نثر در ایران تألیف سعید نفیسی ج ۱ ص ۸۱)

۲ - ج ۲ ص ۲۷۸)

۳ - تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۲ ص ۷۱۹ تکملة ص ۱۰۴ شماره ۱

۴ - ص ۷۲۰ ج ۲، تکملة ص ۱۰۶ شماره ۴

۵ - چاپ هند ص ۴۱

۶ - ص ۵۴

«وبه سرخاب مدفون است در جنب خاقانی» و در وفات شاهفور بن محمد نیشابوری نوشته^۱: «وفات شاهفور در تبریز بوده در شهر سنهٔ ستمایه و قبر او در سرخاب تبریز است در جنب خاقانی و ظهیر فاریابی علیهم الرحمة»

پس در تذکره الشعراء هم ذکر می‌از «مقبرة الشعراء» نیست و تنها به «سرخاب» اشاره شده است.

اما تاریخ حبیب السیر که در آغاز قرن دهم (۹۲۷ تا ۹۳۰) تألیف شده به وفات و مدفن ظهیر اشاره کرده و گفته است^۲: «وفات ظهیر در سنهٔ ثمان و تسعین و خمسمایه اتفاق افتاد و در مقبرة الشعراء سرخاب مدفون گشت» و همین کتاب دربارهٔ وفات و مدفن خاقانی با آنکه قول تاریخ گزیده را نقل می‌کند فقط «سرخاب» را نام می‌برد و می‌نویسد^۳:

«و آنچه حمدالله مستوفی نوشته که وفات خاقانی در سنهٔ اثنی و ثمانین و خمسمایه در تبریز اتفاق افتاد و در مقبرة سرخاب مدفون شد، ظاهراً سهواً ترقیم نموده بنا بر آنکه به اتفاق مورخان تکش ختن در سنهٔ تسعین و خمسمایه عراق و اصفهان را فتح کرد و خاقانی قصیده‌ای در مدحش به نظم آورد...» و بدیهی است رد قول تاریخ گزیده از جهت تاریخ وفات خاقانی است که بنا بر اصح اقوال ۵۹۵ هـ.ق است و نگارنده در این باب بحثی کامل در مقدمهٔ دیوان تصحیح خود دارد^۴، و حبیب السیر در مدفن خاقانی یعنی سرخاب سخنی ندارد.

بر رویهم از قرن دهم هجری قمری به بعد نام «مقبرة الشعراء» و «مقبرة الشعراء» سرخاب» در کتابهای تاریخ و تذکره آمده و هر جا شرح حالی و نام و نشانی از شاعران مدفون در آنجا، هست این محل نیز نام برده شده و پیش از آنکه به مهم‌ترین و جامع‌ترین

۱ - ص ۶۴ چاپ مند

۲ - چاپ خیام ج ۲ ص ۵۵۹

۳ - ج ۲ ص ۶۴۲

۴ - مقدمهٔ دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص پنجاه و یک

کتاب این قرن یعنی روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کربلائی برسیم که کامل ترین شرح را راجع به مقبرة الشعراء دارد و جای آن را هم تعیین می کند، از یک کتاب دیگر در این قرن چند نکته را نقل می کنیم :

در مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری که در پایان این قرن یعنی ۹۹۳ تا ۱۰۱۳ هـ ق تألیف شده ، ضمن شرح حال خاقانی نوشته^۲ : «و در سرخاب تبریز آسوده است»

صاحب روضات الجنان درباره مرقد و مزار خاقانی می نویسد^۳ : «مرقد و مزار آن صاحب رتبه حسانی و آن ذی مرتبه در فصاحت و بلاغت سحبانى ، ملك الشعراء افضل الدين ابراهيم بن نجيب الدين على شروانى المشتهر بتخلصه خاقانى ، رحمه الله تعالى نزديك به مزار حضرت بابا حسن است راهی که به باغ بیگم می روند به جانب دست چپ مدفون است، خواجه ظهیر و شاهفور نیشابوری که هر دو شاعر فاضل بی بدل بوده اند هم آنجا مدفون اند، آن محل را «مقبرة الشعراء» می گفته اند (یحتمل که قبر دیگر از شعرا نیز آنجا بوده باشد) جای مشخص و معین بوده حالا مندرس و منظوی است، نه اثر از آنجا ماند و نه آثار بواسطه استیقاظ اولو الابصار، این اکابر صاحب اعتبار که هر يك درجهانی نمی گنجیده اند حالاً به يك گزرمین قناعت کرده اند از آن نیز نه نام مانده و نه نشان و نه پی مانده و نه پایان، «انتبهوا یا ایها الغافلون ، فاعتبروا یا اولی الابصار»

آقای سلطان القرائی در جزء دوم^۴ روضات الجنان در حاشیه مربوط به این مطلب حافظ حسین می نویسند :

«راجع به مقبرة الشعراء، که مؤلف نوشته نزديك بابا حسن به جانب چپ راهی که به باغ بیگم می رود... این باغ یقیناً در سرخاب بوده و باباغی که در محله خیابان

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۳۸۱

۲- مجالس المؤمنین چاپ کتابفروشی اسلامیه ج ۲ ص ۶۲۲

۳- جزء اول ص ۲۰۱

۴- ص ۶۲۶

بوده و همنام آن است نسبتی ندارد، این دومی را در روزگار ماقطعه قطعہ فروختند... از محل واقعی آن یکی (باغ بیگم سرخاب) و مقبره الشعرا که چپ آن بوده و مزار بابا حسن مرا اطلاع صحیحی نیست. و حکایت نادر میرزا نیز (ص ۱۳۳) درست نمی نماید زیرا مؤلف کتاب روضات محل قبر سید حمزه را در آمد سرخاب می نویسد (ص ۲۱۳ جزء اول) اگر مقبره الشعرا هم در همان محل بود بایستی آن را نیز در آمد سرخاب می نوشت و یا قبر سید را در جوار آن می نوشت»

حافظ حسین کربلائی پس از ذکر ابیاتی از خاقانی و اشاراتی به شرح حال او مطالب دولتشاه سمرقندی را راجع به مدفن خاقانی و ظهیر فارابی و شاهفور بن محمد شهری نیشابوری نقل می کند و همان مطالبی است که ما پیش از این به نقل از تذکره دولتشاه، ذکر کرده ایم. و پیش از نقل قول دولتشاه، اشعار رشیدالدین و طواط و مجدالدین خلیل و افضل الدین ساوی را در باره خاقانی و نیز قول جامی را در صفحات الانس، ذکر کرده که نگارنده همه این مطالب را در مقدمه دیوان^۱ آورده است. و قول جامی را که گفته است^۲: «وی را و رای طور شعر، طور دیگر بوده است چنانکه شعر در جنب آن کم بوده» نقل کرده تا آخر با ابیات خاقانی که در صفحات ذکر شده و دنباله قول او که می گوید: «ازینها بوی آن می آید که وی را از مشرب صافی صوفیان قدس الله اسرارهم شربی تمام بوده باشد...»

و پس از قول دولتشاه که اشاره کردیم قصیده او را به مطلع:

هر زمان زین سبز گلشن رخت بیرون می برم

عالمی از عالم وحدت به کف می آورد

آورده که در دیوان تجدید مطلع^۳ شده و در این جا ابیاتی از هر دو مطلع ملحوظ آورده است.

۱- ص ۴۷ و هفت و ص پنجاه

۲- صفحات الانس چاپ هندس ۳۹۶

۳- دیوان تصحیح نگارنده ص ۲۴۸ و ص ۲۴۹

آخرین تاریخی که در وفیات بیاض روضات الجنان باخط حافظ حسین هست تاریخ فوت درویش حسین مذهب شیرازی است که در دمشق روی داده و شب شنبه دهم شهر شعبان سنهٔ سبع و تسعین و تسعمائه است^۱ و سال وفات مؤلف هم بنابر قول یکی از معاصران او شب چهارشنبه شانزدهم ذی قعدة ۲۹۹۷ بوده است، مقصود آنکه در قرن دهم صاحب این کتاب، باصراحت می نویسد که حالا این مقبرة الشعراء به کلی مندرس و منظوی است و هیچ اثر و نشانه‌ای از آنها بجا نمانده است. ضمناً تاریخ اتمام روضات (۹۷۵) در يك ماده تاریخ آمده است.

با این صراحت و روشنی، ملاحظه می‌گردد که کتاب خود را در اول قرن بعد (۱۰۱۱ ه.ق) با توجه به همین روضات الجنان تألیف کرده^۲. در مزار خاقانی چنین نوشته است^۳:

«مزار فیض آثار و مرقد لازم الانوار و تربت بارتبت فصاحت آثار و مدفن بلاغت شعار حکیم خاقانی و حکیم اسدی و شاه پور و ظهیرالدین محمد فاریابی درابتدای سرخاب اظهر من الشمس است و آن مزار موسوم است به مقبرة الشعراء حکیم...»
و پس از ذکر نام و حال حکیم اسدی و شاه پور و ظهیرالدین فاریابی که در مقبرة الشعراء

۱ - مقدمه روضات الجنان ص ۲۲

۲ - همان صفحه، ماده تاریخ کتاب روضات الجنان «زیارات قبور اولیاء» یعنی ۹۷۵

ه. ق است (جزء دوم ص ۹۲۵، مواد التواریخ ص ۴۷۸)

۳ - آقای سلطان القرائی نوشته‌اند: «روضه اظهار معروف به تذکره حشری خلاصه

مزحرف و محرف و فاسدی است از مزارات همین کتاب روضات الجنان (مقدمه ص ۳۶) اما

آقای محمد عباسی در حاشیه ترجمه سیاحتنامه شاردن می نویسد: «ملاحظه می‌گردد که مزارات

تبریز کتاب بسیار نفیس و گرانبھائی نگاشته است» (ص ۴۲۵ ح ۱ ترجمه سیاحتنامه

شاردن)

۴ - چاپ تبریز ص ۱۱۷

مدفون اند، می نویسد: «مشهور است که از مقبره الشعرا تابا با حسن تعلق به شعر داشته، در زمان سابق غیر شاعر رادر این میان کسی نمی گذاشته اند»

آنگاه به مزار پیر ترك اشاره می کند که قریب بدان مکان بوده و بعد می نویسد: «مشهور است که جماعتی از مشاهیر شعرای متصنف رحمهم الله در خاک سرخاب به تخصیص در مقبره الشعرا آسوده اند چون درین زمان قبر هر يك از این اعزه معین است بنابر آن راقم این نسخه از ذکر ایشان ساکت نشده از آن جمله این چند کس محقق شد: مجیرالدین بیلقانی و اثیرالدین^۳ اخسکی (کذا) و حکیم قطران ارمحی (کذا) و مسانی شیرازی و اشهر سبزواری، و قریب بدان مکان مزاری است که عوام آن را مزار پیر ترك می خوانند و عورات را بدان مزار توجه بسیار هست، حالش محقق راقم نیست، و از بزرگی نقل است که ده هزار از این اولیا و مشایخ کبار و اهل الله عالی مقدار در سرخاب مدفون اند و الله اعلم»

اما قول حشری در اینکه می نویسد قبور شاعران اظهر من الشمس است و قبر هر يك از این اعزه معین است، معتبر نیست زیرا بواسطه زلزله های پیایی تبریز، این مزارات بکلی از میان رفته و همانطور که حافظ حسین کربلائی نوشته نام و نشانی و ردپایی از آنها بر جای نیست، و کتبی که در قرن دوازدهم و سیزدهم و پس از آن نوشته شده همه از مقبره الشعرا فقط نام برده اند و جز نام نشانه دیگری از محل و موقع آن نداده اند. چنانکه طباطبائی صاحب کتاب اولاد الاطهار که در ۱۲۹۴ ه. ق. تالیف شده.

۱ - ص ۱۱۹

۲ - ص ۱۱۹

۳ - قبر اثیرالدین اخسیکتی در خلخال است، طبق قول آذر در آتشکده. (چاپ دکتر شهیدت ص ۳۲۶) در خلخال در گذشته، و نیزه آخذ دیگر همه وفات او را در خلخال نوشته اند (رك مقدمه دیوان اثیر اخسیکتی به قلم رکن الدین همایون فرخ)

۴ - مقاله آقای عزیز دولت آبادی در مجله دانشکده ادبیات تبریز شماره ۲ سال ۱۶، آقای دکتر مشکور تاریخ تالیف آن را سال ۱۳۰۰ نوشته اند (تاریخ تبریز تا قرن نهم ص ۹۵)

نوشته است به علت زلزله‌های بسیار مخصوصاً زلزله سال ۱۱۹۴^۱ و پیش از آن در ۱۱۹۳ آثار از آنها به جای نمانده است.

و نادر میرزا نیز می‌نویسد^۲: «مقبرة الشعرا، این گورستانی معروف بود به کوی سرخاب، اکنون بدین کوی گورستانها باشد کوچک و بزرگ ندانیم که این مقبره کدام باشد مگر آنکه در این کوی به جنب بقعه سید حمزه مقبره‌ای عمارت کرده برای مدفن میرزا عیسی حسینی فراهانی که قائم مقام صادرات ایران و دستور نایب السلطنه عباس میرزا و لایحه شاهنشاه بود و بسوی مشرق آن مقبره، قبرستانی است بس کهنه، از بعضی شنیده‌ام که مقبرة الشعرا آنجا باشد.»

و نویسندگان و محققان بعدی تا دوران ما، با تحقیق بیشتر این مطلب را تأیید کرده‌اند که بر اثر زلزله‌های پی‌پی از این مقبره اثری به جای نمانده است، چنانکه آقای عزیز دولت آبادی در مقاله «زلزله‌های تبریز»^۳ نوشته‌اند: «با کمال تأسف از مزارات شهریاران شعر و ادب فارسی مثل: خاقانی شروانی، اسدی طوسی، ظهیر فاریابی، مجیرالدین بیلقانی، اثیرالدین اخصیکتی، حکیم قطران تبریزی، شاهپور بن محمد اشهری سبزواری، خواجه همام تبریزی و . . . کوچکترین نشانه و اثری نمی‌یابید»

و با این همه مایه کمال تعجب است که بعضی از معاصران، اصرار می‌ورزند که محل مقبرة الشعرا را دقیقاً معین کنند، و یکی از آنان آقای عبدالغفار کندلی است که از باکو نامه‌ای به آقای سلطان القرائی نوشته و نقش سنگ قبر خاقانی (استامپاژ) را فرستاده و بنا بر قول نوروز آغازاده نوشته‌اند که از روی آن میتوان کاملاً محل مقبرة الشعرا را تعیین کرد، آقای سلطان القرائی این نقش (استامپاژ) را در حواشی جزء دوم کتاب

۱- شرح این زلزله در کتاب تجربه الاحرار عبدالرزاق بیگ دنبلی تصحیح حسن قاضی

طباطبائی ج ۲ ص ۲۱۱-۲۱۷ آمده

۲- تاریخ و جغرافی تبریز ص ۱۳۳

۳- مجله دانشکده ادبیات تبریز شماره ۲ سال ۱۶

روضات الجنان^۱ به چاپ رسانده‌اند، اما آثار جعلی بودن در آن واضح و روشن است و ابداً شباهتی به سنگ قبر خاقانی و شباهتی به خط اصلی هیچ سنگ قبر ندارد، این مطلب را با استاد مجتبی مینوی در میان گذاشتم و ایشان مجعول بودن آنرا تأیید کرده و کنار این تصویر نوشتند: «تعجب می‌کنم که آقای سلطان القرائی چطور این سند مجعول را چاپ کرده‌اند» این استامپاژ را نوروز آغازاده در سال ۱۹۳۱ میلادی (ظ) به باد کوبه برده و در آرشیو موزه نظامی آنجا^۲ است.

دلیل دیگر بر آنکه بعد از زلزله‌های شدید و پیاپی تبریز، مقبرة الشعرا از بین رفته و جای قبرها محو شده و نشانه‌ای از آن باقی نبوده این است که ادوارد برون می‌نویسد^۳: «خاقانی در مقبرة الشعراى سرخاب، در نزدیکی تبریز، میان ظهیرالدین فاریابی و شاهفور اشهری بدخاک سپرده شد، و خانیکوف در ۱۸۵۵ م (۱۲۷۲ هـ.ق) به وسیله دو مرد سالخورده تبریزی مطلع شد که آنان مقبرة او را به یاد دارند که تا پیش از زلزله بزرگی که بسیاری از آثار این گورستان را ویران ساخت هنوز برپا بود. با این حال حفاریهایی که اوسال بعد برای یافتن نشانه‌ی از آن انجام داد. باشکست مواجهه شد.»

گفتیم که کتب تاریخ و تذکره و شرح حال از قرن دوازدهم بی‌عدهمه از مقبرة الشعرا یا مقبرة الشعراى سرخاب نامی برده و به نقل از یکدیگر به همین نام بردن بسنده کرده و بیشتر شرح و بسطی نداده و محلی برای قبور این شاعران که در آنجا دفن شده‌اند. تعیین نکرده و مشخص نساخته‌اند، و برای نمونه قسمتی از آنها را نقل می‌کنیم با ذکر این نکته که بعضی از آنان نیز نامی از «مقبرة الشعراء» نبرده و فقط به «سرخاب» اشاره کرده‌اند:

- ۱- جزء دوم ص ۶۳۶ حواشی مربوط به ص ۲۰۱ س ۹ ج ۱
- ۲- نامه کندی به سلطان القرائی جزء دوم ص ۶۳۶
- ۳- از سنایی تا سعدی تألیف ادوارد برون ترجمه علامه حسین مددی اوتار

ص ۹۰

از آن جمله قدرت الله کو پاموی در تذکره نتایج الافکار در شرح حال خاقانی می نویسد: «بهروایتی در سنهٔ خمس و تستعین و خمسمائه (۵۹۲) به خلوت کدهٔ عدم گرائیده در سرخاب تبریز آرمیده» و در شرح حال ظهیرالدین فاریابی اشاره می کند که: «در سرخاب تبریز به پهنوی قبر خاقانی مدفون گردید» و نیز دربارهٔ شاهپور بن محمد می نویسد: «وفاتش در سنهٔ ستمایه (۶۰۰) واقع گردیده و در سرخاب تبریز به جنب قبر افضل الدین خاقانی و ظهیرالدین فاریابی آرمیده» این نکته را باید اضافه کنیم که تربیت در دانشمندان آذربایجان نوشته است: «بهروایت قدرت الله کو پاموی در نتایج الافکار خاقانی در ۵۹۵ در تبریز وفات یافته در مقبره الشعراى سرخاب نزدیک مزار بابا حسن دفنش کرده اند» اما در متن نتایج الافکار سال ۵۹۲ و فقط نام «سرخاب» را دارد.

در آتشکدهٔ آذر ضمن شرح حال خاقانی نوشته: «در سرخاب مدفون است و چون جمعی از شعرا در جوار او مدفون اند به مقبره الشعراء مشهور است» و در شرح حال اشهری، شاهفور بن محمد نوشته: «آخر الامر در تبریز وفات یافته در مقبره الشعراى سرخاب مدفون است»

حاج زین العابدین شیروانی در ریاض السیاحه می نویسد: «در مقبرهٔ سرخاب از شعرا: ابوالفضایل خاقانی و ظهیرالدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی شیروانی و شافور نیشابوری و مجیرالدین بیلقانی و...» اما قبر فلکی شیروانی در

۱ - چاپ هند ص ۲۰۸

۲ - ص ۴۴۵

۳ - ص ۳۶۲

۴ - ص ۱۳۰

۵ - چاپ دکتر شهیدی ص ۳۶

۶ - ص ۱۳۸

۷ - چاپ حامدربانی ص ۵۸

شماخی است و پیش از این اشاره شد.

رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحاء ضمن شرح حال خاقانی می نویسد^۱ :
«در مقبره سرخاب مدفون شد» و در شرح حال ظهیرالدین فاریابی می نویسد^۲ : «وفاتش
در سنه ۵۹۸، در سرخاب تبریز که به مقبره الشعراء نامیده شده مدفون است» و در ریاض
العارفین راجع به خاقانی فقط نوشته است^۳ : «در سرخاب تبریز در گذشت»

در دوره معاصر ما نیز کتب تاریخ و شرح حال و مخصوصاً کتب تاریخ ادبیات
به نقل از سایر ماخذ به همین نام «مقبره الشعراء» یا «مقبره الشعراء سرخاب» اشاره
کرده اند از جمله در دانشمندان آذربایجان ضمن شرح حال مجیرالدین بیلقانی
می نویسد^۴ : «اثیرالدین اخیسکتی و ظهیرالدین طاهر بن محمد الفاریابی و جمال الدین
شاهفور بن محمد الاشهری النیشابوری نیز از جمله معارضین او بوده و هر سه در او آخر
قرن ششم در تبریز مرده و در مقبره الشعراء مدفون هستند» اما قبر اثیر اخیسکتی در مقبره
الشعراء نیست و ظهیر و اشهری در سرخاب مدفون اند چنانکه خواهیم گفت .

و در شرح حال خلیفه محمد متخلص به «عاجز» نوشته^۵ : «تخلص او عاجز است
و دیوانش در تبریز چاپ شده، هفتاد و دو ساله مرده در مقبره الشعراء سرخاب مدفون
است» و در این مورد شرح حالی از نگارستان دارا نقل کرده و سن و محل دفن او را خود
تربیت افزوده است.

دکتر رضا زاده شفق در تاریخ ادبیات خود راجع به خاقانی می نویسد^۶ :
«وفات خاقانی در حدود پانصد و نود و پنج در تبریز اتفاق افتاد و در آنجا در مقبره الشعراء

۱ - چاپ مظاهر مصفا ج ۲ ص ۶۰۸

۲ - ص ۸۵۲

۳ - چاپ مهر علی گرکانی ص ۳۰۹

۴ - ص ۳۲۵

۵ - ص ۱۴۱

۶ - چاپ وزارت فرهنگ ص ۲۱

که در شمال شهر در کوی سرخاب واقع بود مدفون گردید»

فروزان فردرسخن و سخنوران با آنکه به دقت تمام در سال وفات شاعران بحث می کنند از محل دفن آنان نام نمی برد و تنها در مورد وفات خاقانی در حاشیه از تذکره تقی الدین کاشانی معروف به خلاصه الاشعار و زبدة الافکار مطلبی باین ترتیب نقل می کند: «در تذکره تقی الدین نسخه آقای انصاری راجع به وفات وی آمده است که گویند به سبب اعراض اهل زمان و معارضة اثر بادفتق پیدا کرده مدتها به آن مرض گرفتار بود آخر الامر آن مرض جانستان بر آن ذات شریف استیلا یافت و در شهر تبریز فی شهر اثنی و ثمانین و خمسمایه (وفات کرد ظ) و او را در سرخاب مدفون گردانیدند و مرقد او الیوم معلوم است»

و تذکره تقی الدین در ۹۷۵ آغاز و در ۱۰۱۶ ه. ق پایان پذیرفته^۲ و مانند ملاحشری نوشته است که مرقد خاقانی معلوم است اما دیدیم که روضات الجنان که پیش از اینها نوشته شده صریحاً نوشته است که هیچ اثر و نشانه ای از آن قبور برجای نیست.

بدیهی است سایر اقوال مربوط به شاعران و مزار آنان را در مقبرة الشعراء سرخاب، در فصول بعد که راجع به آنان صحبت می داریم، به تفصیل ذکر خواهیم کرد، و اکنون به شرح وضع کنونی مقبرة الشعراء و احیاء آن به یاد بود شاعران بزرگ آنجا، می پردازیم و از کتاب آثار باستانی آذربایجان تألیف دانشمند محقق آقای عبدالعلی کارنگ استفاده می کنیم:

ایشان می نویسند^۳: «در جانب شرقی بقعه سید حمزه و مقبرة قائم مقام و ملاباشی گورستان متروک ویرانه ای وجود دارد که بنا به مندرجات تذکره ها و کتب مزارات، قسمتی از مقبرة الشعراء معروف سرخاب می باشد.

۱- ج ۲ سخن و سخنوران ص ۳۴۸ ح ۲ و چاپ دوم ص ۶۴۱ ح ۵

۲- تاریخ تذکره های فارسی تألیف احمد گلچین معانی ج ۲ ص ۵۴۰ و ص ۵۴۱

۳- آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۰۰

این مقبره یابه عبارت بهتر گورستان از حوالی بقعہ سید حمزہ شروع و تا مزار باباحسن (قبر ملاحسن کنونی) شمالاً و دره گراب (حوالی حمام گرو فعلی) و درب سرخاب غرباً، کشیده میشده و در آن شعرا و علما و فقها و عرفا و اولیای بسیاری دفن گردیده بودند که از معاریف آنها، اشخاص ذیل را می توان نام برد:

«مولانا محمد معروف به بابامزید، مولدش عمودزج . باباحسن مولدش نهند ... الخ» مطابق نوشته روضات الجنان و جنات الجنان که در پایان صورت مذکور نوشته:

«پیر قندیلی و اسدی طوسی و پیر سهراب و پیر بوبک چه، در درگاه سرخاب» و بعد اضافه می کنند که^۱:

صاحب روضه اطهار حکیم قطران و مؤلف اولاد الاطهار علاوه بر قطران، فلکی شروانی و عصار تبریزی را از مدفونین مقبره الشعراء سرخاب می شمارد»

پس از این شرح، به شرح حال باباحسن و بابامزید و اسدی و خاقانی و ظهیر و قطران و مغربی و همام می پردازند که مادر جای خود شرح حال آن شاعران را خواهیم آورد، و در شرح حال فلکی محل قبر او را قصبه شماخی شروان ذکر می کنند^۲ و قبر عصار تبریزی را در گورستان چرنداب کنار قبر استادش مولانا عبدالصمد می دانند^۳.

آقای کارنگ پس از شرح حال این بزرگان و چندتن از بزرگان دیگر که در گورستان چرنداب مدفون اند، می نویسند^۴ «اکنون می رسیم به علت برسر زبانهها

۱ - ص ۴۰۱

۲ - ص ۴۱۰

۳ - ص ۴۱۲، روضات الجنان نیز اینطور نوشته، ج ۱ ص ۳۶۳

۴ - ص ۴۱۷

افتادن نام مقبرة الشعرا و مطرح شدن مسأله احداث يادگاہی در محل مقبرة الشعراى سابق» :

آقای عزیز دولت آبادی در سال ۱۳۳۷ شمسی هنگام چاپ دیوان کمال خجندی در محله های ولیانکوه و باغمیشه، قله اخی سعدالدین و دمشقیه به دنبال قبر کمال می گشت و سرانجام در محله کوره پزخانه ولیانکوی باغی به نام باغ کمال یافته و در آنجا گورستانی معروف به گورستان کمال^۲ بوده است. ضمناً در این گورستان، کمال الدین بهزاد (متوفی ۹۴۲ ق.۵) نیز مدفون^۳ است .

اما پس از تفحص و جستجوی فراوان و یافتن سردابی و پس از مدتی نگاه داشتن آن سرداب و انباشته شدن آن، این کار به جایی نرسیده و تا سال ۱۳۴۰ هـ . ش دنبال نشده است. اما در همین سال شخصی^۴ دانا و مطلع به استاندار وقت^۵ نامه مینویسد و یاد آور می شود که در تبریز شاعر پارسى گوی بزرگ بسیار مدفون اند مخصوصاً در مقبرة الشعرى سرخاب به این مناسبت به دستور استاندار کمیسیونى از مقامات دولتی و دانشمندان و محققان تشکیل شده و طرحهائی پیشنهاد کرده اند که طرح رئیس دانشگاه (دکتر بازرگان) پذیرفته آمده است. اما در سال ۱۳۴۲ شمسی این فکر دنبال نشده و موضوع مقبرة الشعرا مسکوت مانده و از یاد

۱ - کمال الدین خجندی در ولیانکوی خلوت و باغی داشته که بهشت نامش کرده بوده (تاریخ حشرى ص ۶۶)

۲ - می خواسته اند کمال را در حظیره بابا مزید دفن کنند تا بوت شکسته و او را در باغ خودش دفن کرده و گفته اند که در زمان مامات هم توجه به این جا داشته است (روضات الجنان جزء اول ص ۵۰۹)

۳ - آثار باستانی آذربایجان ص ۴۲۷، تاریخ حشرى ص ۶۷

۴ - آقای محمد حسین شهرستانی

۵ - آقای علی دهقان

رفته است.

مجدداً در سال ۱۳۴۸ شمس در بهمن ماه، چون دانشمند محترم آقای سید محمد تقی مصطفوی عضو هیأت مدیره انجمن آثار ملی به تبریز رفته اند، فکرا حیاء مقبرة الشعرا و ساختن یادگاهی در آنجا مطرح شده و این اندیشه قوت گرفته و پس از آن در فروردین ماه ۱۳۵۰ جلسه مهم و عظیمی به ریاست مرحوم دکتر رضا زاده شفق تشکیل شده و هیأت امنایی برای یادگاه شاعران انتخاب و قرار شده است شهرداری تبریز خانه های لازم را در محل برای احداث باغ (پارک) یادگاه خریداری کند .

در همان سال هیأت مدیره انجمن آثار ملی اقدام کرده و نقشه ای برای بنای یادگاه از مهندستان گرفته و بنارا از سال بعد آغاز کرده اند .

این است شرحی که درباره مقبرة الشعراء تبریز و بنای یادگاه شاعران در کتاب آثار باستانی آذربایجان آمده و به اختصار در این جا آوردیم .

در سال ۱۳۵۱ در ماه مرداد که نگارنده برای ایراد سخنرانی در انجمن دبیران زبان و ادبیات فارسی به تبریز رفته بودم این بنای یادبود در مراحل آغاز ساختمان بود و اکنون خوشبختانه پیش رفته و امید است به زودی تمام شود و گشایش یابد . برای اطلاع از کیفیت بنای یادبود مقبرة الشعرا از طرف انجمن آثار ملی باید به شماره ۵ سال ۲۸ مجله یغما (مرداد ۵۴) مراجعه کرد .

همین تألیف نیز به این مناسبت به پیشنهاد انجمن آثار ملی، صورت پذیرفته و نگارنده امید دارد که تا گشایش ساختمان یادگاه شاعران در تبریز، این یادنامه هم انتشار یابد و به دوستان شعر و ادب و به روان آن شاعران بلند پایه و استادان سخن فارسی مخصوصاً سر آمد آنان، «حسان العجم، افضل الدین بدیل بن علی نجار، خاقانی شروانی» پیشکش شود.

در روز سه شنبه چهارم شهریور ماه / ۱۳۵۴ که برای شرکت در ششمین نكگرة تحقیقات ایرانی (۱-۶ شهریور) به تبریز رفته بودم، همراه دانشمند ارجمند آقای سید محمد تقی مصطفوی و دانشمند محقق آقای عبدالعلی کارنگ و چند تن دیگر از دانشمندان و اهل ذوق و فضل ، به دیدن بنای یادگاه شاعران رفتیم و دیدیم که

خوشبختانه ساختمان بسیار پیش رفته و ستونهای آهنی آن بر روی پایه‌های بتونی
چندین متر بالا رفته است و به سرعت برای پایان دادن به ساختمان کار می‌کنند . در
اینروز به زیارت قبر ثقة‌الاسلام شهید و سید حمزه و نیز بابا حسن و بعضی دیگر از
بزرگان نائل آمدیم.

۴

فصل پنجم

خفتگان در خاک سرخاب

در فصل سوم این کتاب پس از شرح دربارۀ بقعہ سید حمزہ از چند مزار در جوار آن بقعہ و مدفونان آنها سخن گفتیم و دربارۀ زندگی و حالات و آثار آنان تا آنجا کہ امکان داشت، گفتگو کردیم، اکنون در این فصل از دیگر مزارات سرخاب و خفتگان در آن خاک و کوی معروف، بحث می کنیم و پیش از آنکہ مطابق ضابطہ روضات الجنان و تاریخ حشری و نظایر آن بہ ذکر قبور و مزارهای اکابر اولیاء و اصحاب ذوق و معرفت و رُہروان طریقت و سیر و سلوک، پردازیم از چند تن از معارف و مشاہیر تاریخ سخن می گوئیم :

نخست میرزا میرانشاہ پسر امیر تیمور گورکان است کہ بہ سال ۸۱۰ هـ.ق در پسرش ابوبکر در جنگ با قرا یوسف تر کمان شرکت کرد و غلامی تر کمان نادانستہ زخمی بر میرانشاہ زد و او را بہ زمین انداخت و سلاح و جامہ اش را برداشت و سراو

را از تن جدا کرد و نزد قرايوسف برد و قرايوسف دستور داد آن غلام را کشتند و سر
میرانشاه را به بدنش رسانده در گورستان سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی
شمس الدین غوری استخوان میرانشاه را به ماوراء النهر برده در « قبة الخضراء کش»
دفن کرد^۱.

تفصیل این واقعه در کتب تواریخ مانند حبیب السیر^۲ و احسن التواریخ^۳ و دیگر
کتب دیده می شود و مختصر آن این است که چون امیر تیمور فرمانروایی آذربایجان وری
و گیلان و شروان و سرزمین های آسیای صغیر را در سال ۵۷۹۵ ق، به پسرش میرانشاه سپرد^۴
و تبریز پایتخت این قلمرو و حکومت شد، میرانشاه سه سال بعد در پاییز (۷۹۸) هنگام شکار
از اسب به زمین افتاد و بیهوش شد و از آن پس جنونی به او دست داد و به تجویز پزشکان به
شراب خمر پرداخت، و بر اثر جنون و شرب خمر ویرانی بسیار کرد و از کارهای
ناشایست او بیرون آوردن استخوان خواجه رشیدالدین و دفن آن در قبرستان
یهودیان بود که پیش از این اشاره شده. و نیز مردمی بیگناه را کشت، آنگاه تیمور
خود به تبریز آمد و در سال ۸۰۶ ق میرزا عمر پسر میرانشاه را به جای او به حکومت
آن نواحی گماشت و همه کسانی را که در لهو و لعب و فسق و فجور میرانشاه شرکت
داشتند از میان برد که از آن جمله: مولانا محمد گانجکی و قطب الدین نایبی و حبیب
عودی و عبدالؤمن مغنی بودند که سر آمدان هنر موسیقی آن زمان به شمار
می آمدند.

میرزا ابوبکر پسر دیگر میرانشاه پس از عزل او حکومت تبریز را گرفت،

۱- حبیب السیر چاپ خیام ج ۳ ص ۵۷۰

۲- ص ۵۶۷-۵۷۰

۳- چاپ دکتر نوائی ص ۴۲-۴۵

۴- تاریخ تبریز مینورسکی ص ۳۲

۵- ص ۳۰ همین تألیف

چون تیمور در سال ۸۰۷ در گذشت میان میرزا عمر و میرزا ابابکر پسران میرانشاه خلاف و نزاع افتاد و در جمادی الاخری سال ۸۰۸ ابابکر به تبریز وارد شد و پدر خود میرانشاه را بر تخت زرین نشاند و میرزا عمر به مراغه گریخت^۱. سلطان احمد جلایر و قرايوسف تر کمان نیز در صدد بر آمدند تبریز و نواحی دیگر ایران را که ملک موروثی می دانستند بدست آوردند، سلطان احمد جلایر در سال ۲۸۰۹ به تبریز وارد شد و چون همان بدرفتاریهای سابق را با مردم کرد، میرزا ابوبکر که از اصفهان عازم تبریز شد مورد استقبال مردم قرار گرفت و سلطان احمد از تبریز رانده شد و به بغداد رفت.

میرزا ابوبکر در هشتم ربیع الاول سال ۲۸۰۹ به تبریز روی آورد، اما شنید که در تبریز بیماری طاعون آمده پس به شب غازان نزول کرد و نسبت به مردم که گرفتار بیماری و فقر بودند، دادگری پیشه ساخت.

در این موقع شنید که قرايوسف تر کمان قصد حمله به تبریز را دارد پس با او به مقابله پرداخت و در دوم جمادی الاولی سال ۸۰۹ از او شکست خورد و به مرند عقب نشست، لشکریان او تبریز را غارت کردند و شب هنگام شیخ قصاب که با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بود دستور داد در صحرا آتش افروختند و لشکر ابابکر آتشها را دیده پنداشتند تر کمانان آنها را تعقیب می کنند بنا بر آن، ابوبکر از تبریز به سلطانیه گریخت^۲ و امیر قرايوسف به نخجوان آمد و خواجه سید محمد کججی که از مشایخ بود نزد او رفته و از بلیات و مصائب مردم تبریز به عرض

۱- مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۶۳، احسن التواریخ ص ۱۷

۲- مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۷۱، حبیب السیر ج ۳ ص ۵۶۹

۳- حبیب السیر ج ۳ ص ۵۶۹

۴- حبیب السیر، مطلع السعدین جلد ۲ جزء اول ص ۹۰-۹۵ (نقل از تاریخ تبریز د کت.

مشاور ص ۶۲۲)

رسانید و داروغه و استمالت نامه استاند.

بار دیگر میرزا ابابکر به فکر انتقام افتاد و از همدان و درگزین و قزوین سپاهی فراهم آورده به تبریز روی نهاد و قرایوسف با امیر بسطام جاگیر و دیگر سردارانش با او روبرو شدند و در بیست و چهارم ذی قعدة سال ۸۱۰ در سردرود جنگی سخت کردند و با آنکه ابابکر جلالت و شجاعت فراوان نشان داد و پیرك و برادرش یادگار شاه را تعقیب کرد و پیرك را کشت ، تر کمانان در آن موقع، قلب سپاه او را که میرانشاه نگه داشته بود، درهم شکستند و غلامی تر کمان زخمی بر میرانشاه زد و او را کشت و چنانکه ذکر شد ، قرا یوسف دستور داد آن غلام را کشتند و سر میرانشاه را به بدنش رسانده در سرخاب دفن کردند. ابویکر نیز به کرمان گریخت و چندی بعد در آنجا کشته شد.

واقعة قتل میرانشاه و دفن او در سرخاب و بیرون آوردن استخوان او در همه کتب به يك شکل ضبط است از جمله مجمل فصیحی خوافی در حوادث سال ۸۱۰ می نویسد^۲ : «عزیمت امیرزاده ابابکر بهادر به تبریز، و در روز شنبه بیست و چهارم ذی قعدة با لشکر تر کمان ملاقات افتاد و میان فریقین حرب سخت رفت و امیرزاده میرانشاه گورکان درین حرب به قتل آمد و آنکس که او را قتل کرده بود سراو را پیش قرا یوسف آورد، فرمود که در ساعت گردن قاتل امیرزاده امیرانشاه را بزدند و او را به تعظیم تمام در سرخاب تبریز دفن کردند و بعد از مدتی شمس غوری نام در صورت درویشان استخوان امیرزاده امیرانشاه را به سمرقند برد.»

در احسن التواریخ روملو که شرح واقعه و جنگ قرا یوسف تر کمان و ابابکر

۱ - حبیب السیر ج ۳ ص ۵۶۹

۲ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۷۹، احسن التواریخ ص ۴۳، در حبیب السیر این سال اشتباهاً، تسع وثمانمایه (۸۰۹) و در سرور و د چاپ شده (ج ۳ ص ۵۷۰)

۳ - مجمل فصیحی ج ۳ ص ۱۷۹

را مفصل تر نوشته پس از آنکه بی نویسد ابابکر تیزك را تعقیب کرد و سر او به نیزه برداشت، شرح می دهد^۱ که بهادران تر کمان متوجه قلب سپاه ابابکر شدند و امیر بسطام و سایر را از قفای قلب در آمدند و قلب سپاه که محل اقامت میرانشاه بود از ترتیب افتاد، در آن اثنا غلام امیر موسی دو کرنا دانسته میرزا میرانشاه را به قتل آورد. و پس از آن می نویسد که ابابکر از تعقیب و قتل تیزك یا (پیرك) بازگشته و از سپاه خود کسی را ندید و روی به فرار نهاد و قرا یوسف دستور داد او را تعاقب نکنند و به غنائم توجه نکرد و متعلقان میرانشاه را به حرم سرای خود فرستاد. و دستور داد غلام قاتل میرانشاه را به قصاص کشتند و بدن او را در سرخاب دفن کردند، بعد از مدتی شمس الدین غوری به صورت درویشان در آمده استخوان میرانشاه را به ماوراء النهر رسانیده در بلدة کش دفن نمود.

حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان، واقعه قتل میرانشاه و شکست ابابکر را ضمن واقعه فوت مولانا محمد شیرین مغربی آورد، و آن را از کرامات و پیشگوئی های او شمرده و به طور خلاصه نوشته است که^۲ چون ابابکر از قرا یوسف شکست خورده و به سلطانیه رفته، سپاهی فراهم آورده و برای گرفتن انتقام به مقابله قرا یوسف شتافته اما به او رسانیده بودند که مردم تبریز با قرا یوسف متفق اند و در این فتنه انگیزی دست دارند پس سوگند یاد می کند که اگر این نوبت بر تبریز دست یابد از تبریز و تبریزیان هیچ نشانی باقی نمی گذارد و همه را با خاک یکسان می کند، مردم تبریز که در آن وقت گرفتار بیماری طاعون بودند، بیشتر مضطرب می شود و به مولانا مغربی روی می آورند. از بعد از مدتی مراقبه و تفکر می گوید، بدرگاه باری تعالی عرضه داشتم: «قربانی طلب داشتند تا این بلا دفع گردد، ما خود را قربان ساختیم، فردا ما از این دار فنا رحلت می کنیم، نعش ما را به سرخاب می برند و در حظیره بابا مزید مدفون می سازید، چون از آنجا باز می گردید اشکری را

۱- احسن التواریخ چاپ دکتر نوانی ص ۴۱

۲- ص ۲۳ تا ۲۵

ابابکر منہزم گشتہ بہ صدہزار پریشانی و بی سامانی بہ طریق گدایی بہ در خانہہای
شما واقع خواہند شد»

تبریزیان از نزد مولانا بیرون آمدہ بہ منزل خود رفتند و پس از آن جنگ بین
ابابکر و قرايوسف و سردارانہش در سرد رود اتفاق افتادہ و حادثہ همانطور کہ در
حبیب السیر و احسن التواریخ و سایر کتب نقل شدہ در این جہا نیز شرح دادہ شدہ
است، کہ ابابکر جلال الدین دیزک از سران سپاہ قرايوسف را از پشت زین بر زمین
انداختہ و لشکر قرايوسف را منہزم ساختہ و ہر دو لشکر بہم آمیختہ اند :

ز تبریز تا دامن سرد رود روان گشت خون سپاہی چو دود

و چنانکہ ذکر شد پیرک و برادرش یادگار شاہ را تعقیب و سر پیرک را بر
سر نیزہ کردہ و چون از تعقیب باز می گردد سہ ساعت نجومی گذشتہ بودہ و احدی از
سپاہ خود نمی بیند و فرار اختیار می کند «و آنچه حضرت مولانا محمد مغربی
فرمودہ بودند صورت پیدا کرد» در غیبت او مردم قرايوسف بہ قلب سپاہ او حملہ
می کنند و غلامی تر کمان نادانستہ زخمی بر میرانشاہ می زند و او را می کشد ،
قرايوسف آن غلام را حکم قصاص فرمودہ « اشارت کرد تا سر میرانشاہ را بہ
بدنش رسانیدہ و بہ آیین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی شمس الدین
غوری استخوان او را بہ ماوراء النہر بردہ و در قبة الخضراء کیش (کسدا) دفن
گردانید الحکم لله الحمید المجدید، ومنہ العون والتأيید» و اضافہ می کند کہ صورت
این واقعہ در اواخر سنہ تسع و ثمانمائه^۱ بودہ ، و این تاریخ چنانکہ قبل از این
نوشتیم اشتباہ است و حادثہ در بیست و چہارم ذی قعدہ ۸۱۰ روی دادہ و تاریخ فوت
ملا مغربی نیز ہمین است چنانکہ در بعضی مآخذ دیگر ذکر شدہ از جملہ در سلسلہ
الاولیاء^۲ میرسید محمد نور بخش نوشتہ : «توفی فی تبریز سنہ عشر و ثمانمائه»

۱ - ص ۷۵

۲ - ص ۶۶ حاشیہ ۲ نقل از مخطوطہ سلسلہ الاولیاء

و باید دانست که بعضی مآخذ سال وفات مغربی را ۸۰۸^۱ و بعضی ۸۰۹^۲ نوشته‌اند.

اما خود حافظ حسین کربلائی نوشته^۳: «خواجه عبدالرحیم خلوتی رحمه الله تاریخ فوت مولانا را نظم کرده و سنه عشر و ثمانمائه آورده (چون تاریخ خوبی پیدا کرده و این قضیه در آخر تسع وقوع یافته تسامحی نموده) و ماده تاریخ خلوتی کلمه «خیر» است: «خندان و خرامان شد و فرمود که (خیر) است» که ۸۱۰ می شود و ما درباره محمد شیرین مغربی در فصل مربوط به شاعران به تفصیل بحث خواهیم کرد، اما در این جا باید اضافه کنیم که اگر تاریخ وفات مغربی ۸۰۸ یا ۸۰۹ باشد پیش از حادثه قتل میرانشاه و شکست ابابکر از قرايوسف است و مرگ مغربی با آن حادثه ارتباطی پیدا نخواهد کرد.

مزار امیر عبدالغفار

امیر عبدالغفار یا میر عبدالغفار جدسادات طباطبائی تبریز در دو منار سرخاب است و در روضات الجنان در باره اش نوشته است^۴: «مرقد و مزار آن قدوة احفاد سید مختار، امیر عبدالغفار رحمة الله علیه هم در آن مزار (یعنی دو منار سرخاب که قبل از آن در مورد بابا اسمعیل ذکر کرده) واقع است (وی از طبقه سادات طباطبایانند که بدصحت نسب در عالم مشهوراند).

و لقب هذه الطائفة بطباطبا . لان ابراهیم طباطبای بن اسمعیل الدیاج . ابود

۱- دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۲

۲- طرائق الحقایق چاپ دکتر محجوب ج ۲ ص ۲۲۴ حبيب السیر ج ۳ ص

۳- ص ۲۵

۴- ص ۲۱۴

اراد أن يقطع ثوباً له وهو طفل، فخيره بين قميص وقبا، فقال: «طباطبا» يعنى «قباقبا»
وقيل بل اهل السواد لقبه بذلك، وطباطبا بلسان النبطية سيد السادات، نقل ذلك ابو نصر
البخارى عن ناصر الحق) «عمدة الطالب»

و اصل كلام عمدة الطالب چنین است^۱: «واما ابراهيم طباطبا بن اسمعيل
الديباج، ولقب طباطبالان أباه أراد أن يقطع له ثوباً وهو طفل، فخيره بين قميص وقبا
فقال: طباطبا. يعنى قباقبا. وقيل بل (اهل) السواد لقبوه بذلك، و طباطبا بلسان النبطية
سيد السادات. نقل ذلك ابو نصر البخارى عن الناصر للحق»

میر عبدالغفار از سلسله شاه قاسم انوار است و در علم جفر اطلاع کامل داشته،
به زیارت حج و مشاهد انبیاء و ائمه رفته، در دیار بکر اوزن حسن را به سلطنت
بشارت داده و چون او به سلطنت رسیده، میر عبدالغفار را شیخ الاسلام آذربایجان
کرده، و در کمال عزت و احترام می زیسته و در زمان اوزون حسن بدرود حیات گفته
فرزندان میرانشاه او را در مقبره خود در سرخاب دفن کرده اند^۲.

ملاحشری نوشته است^۳: «مرقد منور میر عبدالغفار در پای منار سرخاب
است، وی از سادات طباطبائی مدنی است حسینی، آبا و اجداد وی همیشه در میان
بنی هاشم معزز بوده اند و در مکه و مدینه والی بوده اند، و نسب ایشان به حسن منتهی
می شود، میر به انواع علوم آراسته بوده به تخصیص، علم جفر، و آن مقبره به
اولاد تیمور منسوب است، به واسطه تیمن و تبرک میر را به التماس بدان مزار
برده اند»

نادر میرزا در باره حاجی میرزا کاظم می نویسد^۴: «مردی است بزرگ و بزرگ
منش از دودمان ستوده آل طباطبا...» و پس از توصیف خلق و خوی او نسب او را تا

۱- حاشیه ۱ ص ۲۱۵ روضات الجنان

۲- ص ۲۱۵ روضات الجنان

۳- ص ۱۰۳

۴- ص ۶۸ تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز

حسن مجتبیٰ (ع) می شمارد و به دنبال آن مطلب اجداد پیامبر اکرم را ذکر می کند تا به «ابن عدنان» می رسد و آنگاه ادامه می دهد و می نگارد: «بباید دانست که جداعلای این دو دودمان کریم میر عبدالغفار است به روزگار امیر تیمور گورکان از مدینه السادات که نام آن زواره است، به ملک اسپهان، به تبریز آمده، این سید جلیل تا هیجده پدر به حضرت مجتبیٰ علیه السلام می پیوندد... در پای منار سرخاب در مقبره اولاد امیر تیمور مدفون شد» و پس از دو سطر نوشته: «من گویم اکنون از مقبره تیموریان و منار سرخاب اثری نیست»

یکی از مشهورترین افراد این خاندان امیر سراج الدین عبدالوهاب پسر میر عبدالغفار است که در سمرقند متولد شده، و میر عبدالغفار چون به شیخ الاسلامی آذربایجان، از طرف اوزون حسن، منصوب شد، پسر را فرا خواند اما پیش از آنکه پسر برسد، پدر در گذشت و بطوریکه ذکر شد، پسران میرانشاه او را در قبرستان خانوادگی خود، در سرخاب به خاک سپردند.

میر عبدالوهاب در علم و دانش و کمالات و مقامات از پدر پیش، و از مریدان خواجه عبیدالله احرار بود، و چون به تبریز رسید مورد احترام و تکریم قرار گرفت و اوزون حسن دختر خود را به او تزویج کرد و احترام و تکریم او بر جای بود تا بعد از آق قویونلوها از بیم شاه اسمعیل به خراسان رفت و تحت حمایت سلطان حسین بایقرا قرار گرفت و پس از او به اجازه بدیع الزمان میرزا مجدداً به آذربایجان رفت و شاه اسمعیل او را به همان عزت و احترام پذیرفت و تولیت مدرسه نصریه حسن پاشاه بدو مفوض گشت و بعد از واقعه چالدران از طرف شاه اسمعیل به سفارت نزد شاه سلیم رفت و نامه ای از شاه اسمعیل برای شاه سلیم برد. اما شاه سلیم او و همراهانش را در زندان انداخت^۳ و در زندان بود تا بعد از مرگ سلطان سلیم در زمان

۱ - ص ۲۲

۲ - روضات الجنان ص ۲۱۵

۳ - ص ۲۱۶ روضات الجنان، اسناد و مکاتبات شاه اسمعیل صفوی به اهتمام عبدالحمید...

نوائی ص ۲۳۳

در زمان سلیمان از حبس نجات یافت و به علت رنج و مشقت هفت سال زندان چندی بعد در گذشت و در مزار ابوایوب انصاری در بیرون شهر استانبول^۱ به خاک سپرده شد.

تاریخ حبیب السیر در سال ۹۳۰ نوشته: ^۲ « ظاهراً تا غایت که تاریخ هجری به سنهٔ ثلاثین و تسعمائه رسیده آن جناب در قید حیات و به فراغت اوقات می گذرانند» در حالیکه سه سال پیش از این در گذشته بوده است. او به قدری محترم بوده که سلطان سلیم پیش از ورود به تبریز نامه‌ای به بزرگان شهر نوشته و تنها از او نام برده: ^۳ «اکابر و اعیان سکان خطهٔ تبریز، سیما فخرالسادات میر عبدالوهاب رزقت سلامت...»

وصیت نامهٔ مفصلی به عربی خطاب به فرزندانش نوشته که تمام آنرا حافظ حسین کربلایی در روضات الجنان^۴ آورده است. تاریخ فوت او ۹۲۷ هـ ق^۵ است اما نادر میرزا اشتباهاً ۱۰۲۷ نوشته^۶ است.

میر عبدالوهاب پدر میر عبدالباقی است که جد یوسف شاه بن حسن پادشاه است. دربارهٔ خاندان این میر عبدالوهاب کتاب بسیار نوشته شده و جامع‌تر آنها کتابی است که حاج میرزا محمدعلی آقا، قاضی طباطبائی به نام «خاندان عبدالوهاب»^۷ نوشته است و نسب آنان را تا حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام رسانده و آغازش این طور است: «هو الامیر عبدالوهاب، شیخ الاسلام بن الامیر عبدالغفار شیخ الاسلام

۱- روضات الجنان ص ۲۱۷، داصطنبول، که همان قسطنطنیه است.

۲- رجال کتاب حبیب السیر ص ۲۵۰

۳- شاه اسمعیل صفوی، اسناد و مکاتبات ص ۱۹۳

۴- ص ۲۱۷ تا ص ۲۲۱

۵- روضات الجنان ص ۲۵۷

۶- ص ۱۷۲ تاریخ نادر میرزا

۷- تعلیقات روضات الجنان ج ۱ ص ۵۵۶

بن الامیر سید عماد الدین امیر الحاج بن السید فخر الدین... الخ» و یکی از اجدادشان ابو الحسن محمد بن احمد اصفهانی شاعر معروف به ابن طباطباست .

مرحوم تربیت در دانشمندان آذربایجان، شرح حال مختصری از میر عبدالغفار^۱ و شرح حال نسبة مفصلی از میر عبدالوهاب^۲ نوشته. و چند تن از افراد این خاندان را که شیخ الاسلام بوده اند نام برده است و میر عبدالوهاب را «حسینی الاب و حسینی الام» خوانده است. و نیز می نویسد که منصب شیخ الاسلامی از زمان حسن پادشاه (۸۷۳ - ۸۸۳) تا کنون (زمان تربیت) که چهار صد و هشتاد سال می شود در خانواده سادات وهابیه بوده است. نادر میرزا هم درباره خاندانهای بزرگ تبریز سخن گفته و نوشته^۳: «بزرگترین خانه تبریز آل طباطبائی است» و شیوخ اسلام آن خاندان را شرح داده است .

آخرین نکته این است که دانشمند گرامی آقای سید محمد محیط طباطبائی نوشته اند^۴: «طباطبایا» کلمه ای است نبطی نه عربی، و به معنی سیدالسادات بوده است وقتی که ابراهیم طباطبایا پسر اسمعیل دیباج و نبیره حسن مثنی از زندان منصور در شهر انبار نجات یافت و ناگزیر به سکونت در عراق شد، نبطیان بومی بین النهرین که کاملاً مستعرب نشده و بلهجه آرامی کهن خود سخن می گفتند، اور القب «طباطبایا» دادند زیرا در رفتار و کردارش مردی در خور ستایش و احترام بود، پس آنچه در کتب لغت و ادب راجع به اشتقاق «طباطبایا» از «قبایبا» نوشته یا آنچه مردم هر قسمت از «طبائنی» «طباطبایا» را مربوط به یکی از دو نسب حسینی و حسینی می دانند. افسانه است و ناروا است .

۱ - ص ۲۵۷

۲ - ص ۲۶۸

۳ - ص ۲۴۳

۴ - مقاله شوخی و جدی، محله پنجا سال ۱۸ شماره اول ص ۴۰-۴۶

میرزا شفیع مستوفی

نادر میرزا از قول میرزا رضی مستوفی فرزند این میرزا شفیع می نویسد^۱ که ظاهراً در سنه ۱۲۴۰ هـ ق در گذشته و در مقبره سرخاب تبریز مدفون شده و او در دوره حمله ترکان عثمانی به خراسان رفته و در آنجا درس می خوانده، چون نادرشاه عزم فتح آذربایجان را کرده، در مشهد مقدس میرزا شفیع را دیده و او را منصب استیفای خاصه داده و چون آذربایجان را فتح کرده، وزارت آذربایجان را نیز به او تفویض نموده است. رضاقلی خان هدایت نیز از هر دو منصب او نام برده است. میرزا شفیع دو پسر داشته یکی میرزا رفیع جد ثقة الاسلام و دیگری میرزا رضی، جد همین میرزا رضی مستوفی، که او در دولت کریم خان زند منصب استیفای خاصه داشته و در دولت فتحعلی شاه صاحب دیوان رسائل نیز شده است.

نادر میرزا، فرمال نادرشاه را که در تاریخ محرم الحرام ۱۳۴۶ نسبت به میرزا شفیع منشی صادر شده و فرمان های دیگر او را در تاریخ ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ به عنوان «میرزا محمد شفیع مستوفی آذربایجان» در کتاب خود آورده است^۲ و در مورد دیگر گفته: «گویا میرزا شفیع مرحوم، مستوفی الممالک بوده در عهد نادرشاه^۳».

و ظاهراً به همین علت است که در شرح نسبت میرزا علی آقا ثقة الاسلام شهید، بعضی مأخذ مانند لغت نامه «مستوفی الممالک» ذکر کرده و نیز او را خراسانی الاصل^۴ شمرده اند که پیش از این در شرح حال او آن اقوال را آورده ایم. و لغت نامه

۱ - ص ۲۶۴

۲ - ص ۲۷۶ - ۲۸۳

۳ - ص ۲۶۹، نقل از نوشته حاج میرزا موسی فرزند حاج میرزا شفیع

صدرالعلماء

۴ - ریحانة الادب

شرح حال ثقة الاسلام راذیل «علی خراسانی» آورده است.

اکنون پیش از آنکه به بحث درباره مدفونان سرخاب طبق نوشته‌های حافظ حسین کربلائی و ملاحشری پردازیم لازم است یاد آور شویم که در مجمل فصیحی ذیل حوادث سنهٔ خمس و ثلثین و خمسمائه (۵۳۵) نوشته است: «وفات صاحب اعظم ناصرالدین المنشی الیزدی محتدماً والکرمابی الذی منشأ ومولداً مصنف تاریخ کرمان و تبریز مدفوناً بسرخاب»

و این شخص اگر ناصرالدین منشی کرمانی صاحب سمط‌العلی للحضرة العلیا در تاریخ قرآنیان کرمان باشد، کتابش را در سال ۷۱۵ و تتمه آن را در ۵۷۲۰ ق تألیف کرده^۲ و خود او ظاهراً در ۷۳۵ فوت شده است، و با این مشخصات کسی جز ناصرالدین بن عمدة الملک منتجب‌الدین، کرمانی یزدی الاصل مؤلف سمط‌العلی و نیز مترجم تتمهٔ صوان‌الحکمة بیهقی به نام «درهٔ الاخبار و لمعة الانوار» نمی‌تواند باشد، اما مجمل فصیحی مسلماً ۷۳۵ را با ۵۳۵ اشتباه کرده یا در بسادداشت‌های او جابجا شده و این اشتباه روی داده است.

مرحوم عباس اقبال که سمط‌العلی للحضرة العلیا را تصحیح و چاپ کرده از مآخذی که نام ناصرالدین منشی را دارند یکی همین مجمل فصیح خوافی را نام می‌برد^۳ اما این اشتباه او را تذکار نمی‌دهد، شاید هم در نسخهٔ خطی مجمل فصیحی که در دست داشته به گونهٔ درست بوده است.

اما سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران جلد دوم، در تکملة شرح حال ناصرالدین منشی پس از شرح حال کوتاهی دربارهٔ پدرش، اشاره کرده است که^۴ «درگذشت ناصرالدین را در ۵۳۵ و وی را مدفون در سرخاب تبریز دانسته‌اند».

۱- مجمل فصیحی چاپ محمود فرخ ج ۲ س ۲۴۶

۲- مقدمهٔ سمط‌العلی تصحیح عباس اقبال صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱

۳- مقدمهٔ اقبال ص الف

۴- س ۲۳۳ تکملة سر یونس به س ۱۴۹ شماره ۲۷

این هردو مطلب نادرست است»

این ناصرالدین کتاب دیگری دارد به نام «نسائم الاسحار من لطائم الاخبار» در تاریخ وزراء که به سال ۷۲۵ ه.ق تألیف کرده^۱ است و هم چنانکه در سمط‌العلی نام خود را ذکر نکرده^۲، در این کتاب نیز ذکر نکرده است و با مقایسه نثر سمط‌العلی و درة الاخبار، دانسته شده است^۳ که از اوست.

ناصرالدین در سال ۶۹۳ از طرف صفوة‌الدین پادشاه خاتون به ریاست دیوان رسائل و انشاء کرمان منصوب^۴ و پس از دو سال و کسری معزول شده و به عراق رفته و بار دیگر مدت هفده سال^۵ (از سال ۷۰۳) در دستگاه ملک ناصرالدین محمد بن برهان والی کرمان بوده و در ضمن به سال ۷۱۵ به خدمت امیر بزرگ ایسن قتلغ نویان از امرای بزرگ او لجایت و پیوسته و سمط‌العلی را به نام او تألیف کرده، و در ۷۲۰ که بار دیگر به کرمان بازگشته تتمه‌ای بر آن افزوده است.

از سال ۷۲۰ بعد اطلاع دقیقی از احوال او در دست نیست^۶ جز آنکه در حدود سالهای ۷۲۹ - ۷۳۰ در عراق یا آذربایجان بوده و کتاب درة الاخبار و لمعة الانوار را در ترجمه تتمه صوان الحکمة تألیف ابو الحسن علی بن زید بیهقی (متوفی ۵۶۵ ه.ق) به نام خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند رشیدالدین فضل‌الله نوشته و چهار شرح حال بر آن افزوده که آخرین آنها از همین رشیدالدین فضل‌الله وزیر است. در مقدمه درة الاخبار و لمعة الانوار می نویسد^۷: «بعد از آنکه پدرش منتجب‌الدین

۱ - مقدمه نسائم الاسحار من لطائم الاخبار تصحیح میرجلال‌الدین محدث ص ح

۲ - همان مقدمه ص یه

۳ - همان مقدمه صفحات ط تا یو

۴ - مقدمه سمط‌العلی ص ج

۵ - مقدمه سمط‌العلی ص ه

۶ - همان مقدمه ص و

۷ - چاپ مجله مهر ص ۶

عمدة الملك را در بندگی مخدوم شهید (مراد رشید الدین فضل الله است) صاحب قرآن سعید اعلی الله درجته سابقه حسن عبودیت حاصل آمده .. . خواست که خود را در عداد سایر بندگان دیرینه و سلك دیگر خدمت قدیم خدمت به تجدید انتظام دهد، لاخیل عندك تهديها ولا مال - فليسعد النطق ان لم يسعد الحال، بوسیلت و ذریعت جاوہ داد مخدره ای از عرایس هودج نفایس و ابکار محفة افکار خود بر منصه اخلاص عرضه دهد... انتاجاً لهذه المقدمه ترجمه تاریخ حکما را که ساخته و پرداخته امام محقق ظهیر الدیق بیہقی است متشمر شد... از لغت عربی به لفظ دری نقل کردن گرفت... و بہ درة الاخبار و لمعة الانوار معنون گردانید»

و چون نوشته اند کہ از بقیہ زندگانی او بعد از ۷۳۰ کہ در عراق یا آذربایجان بوده و این درة الاخبار را در ترجمه تتمه صوان الحکمه نوشته، و نیز پایان حیات او خبری نیست، احتمال می رود کہ در تبریز فوت و در « سرخاب تبریز » دفن شده باشد، اما سال ۵۳۵ به قول فصیحی خوافی بکلی باطل و اشتباه است .

همچنین تاریخ تبریز کہ بہ ناصر الدین نسبت داده، اگر درست بوده چنین کتابی تا کنون از او بدست نیامده و ممکن است این نیز از نوع اشتباه محمد بن ابراهیم صاحب تاریخ سلجوقیان و غزدر کرمان باشد کہ کتاب تاریخ شاهی تألیف خواجه شہاب الدین ابوسعید را بہ او نسبت داده است؟ در صورتیکہ خود ناصر الدین در سمط العلی نوشته^۳ : «و افاضل ہر عہد و اما جد ہر دور در اثبات حالات کرمان تواریخ ساخته اند و مجلدات پرداختہ و بہ تخصیص مرحوم سعید، خواجه شہاب - الدین ابوسعید در تدوین مناقب و مفاخر و ذکر مآثر و مکارم شادانہ ایشان تألیفی

۱- مقدمه سمط العلی س و

۲- سلجوقیان و غزدر کرمان بہ کوشش باستانی پاریزی س ۱، ۲ و حاشیہ ۲ همین

صفحه

۳- س ۶ چاپ عباس اقبال

معنون به تاریخ شاهی نوشته»

و کتاب سمط العلی للحضرة العلیا در حقیقت ذیل بر این کتاب تاریخ شاهی و دنباله حوادث آن بعد از سال ۶۱۹ ه. ق است^۱.

و پس از این بحث می پردازیم به شرح حال دیگر دفن شدگان در سرخاب مطابق نوشته حافظ حسین کربلائی و ملاحشری و چند کتاب دیگر:

حارث بن امیه، در سرخاب در حوالی مزار بابا حسن است، بر قبر وی چنین مرقوم است^۲: «صاحب لواء النبی صلی الله علیه و آله وسلم، و تاریخ وفاتش سنه خمس و عشرین، هم در قبرش مسطور است. و فتح آذربایجان در سنه اثنی و عشرین واقع شده، می تواند بود که وی ساکن آذربایجان شده باشد و بعد از فتح به سه سال وفات کرده باشد یا شهید گشته، والله اعلم.»

و ملاحشری آنچه بر قبرش نوشته شده چنین نقل کرده^۳: «هذه الزاویة منسوبة الى صاحب لواء النبی الشهید فی سبیل الله تعالی، حارث بن امیه و تاریخه سنه خمس و عشرین» و نیز او را برادر عمرو بن امیه دانسته است. و نوشته پدر او یعنی امیه هم در جوار بابا حسن باده پانزده قدم فاصله در طرف قبله بابا حسن واقع شده و میلی از آجر دارد. و مزار امیه بن عمرو بن امیه در در آمد سرخاب است که قبل از این شرح آنرا داده ایم.

مزار سهراب، در روضات الجنان نوشته^۴: «سهراب هم از اصحاب، در

۱ - مقدمه ص ۹ - ۱۰

۲ - روضات الجنان ص ۴۰

۳ - تاریخ ملاحشری ص ۲۱

۴ - ص ۹۵

۵ - ص ۵۱

سرخاب در جوار مزار حضرت باباحسن است، مزاری است مشهور و معروف، چنین مشهور است که اول کسی که از صحابه در گورستان سرخاب مدفون گشته وی بوده و بواسطه مرقد آن بزرگوار آنجا گورستان و مزار شده و اسم آن موضوع را «سهراب» می گفته اند، بعد از آن به مرور ایام و جوار کوه (سرخ) سرخاب شده.

و پس از آن می افزاید که: «در آن گورستان نیز قبر بسیار منسوب به اصحاب کبار و تابعین ابرار بوده که حالا از ایشان نه نام مانده و نه خبر و از قبور ایشان نه نشان و نه اثر...»

ما پیش از این^۱ ضمن بحث درباره کلمه «سرخاب» گفتیم که «سهراب» و «سرخاب» و «سهر» و «سرخ» یکی است و مطلب روضات الجنان با این شباهت و یک ریشه داشتن «سرخاب» و «سهراب» بی مناسبت نیست.

ملاحشری همان قول روضات الجنان را نقل کرده و اضافه می کند^۲: «قریب به مزار امیه و حارث، دو میلی از سنگ سرخ بر سر قبرش نصب کرده اند» و نوشته ملاحشری در این موارد اعتباری ندارد زیرا او همه مقابر راطاهر و آشکار و بنا نشانه می داند و مثلا می نویسد: «مابین سرخاب و بابا مزید مزاری است در کمال روحانیت و صفا مشهور است به مزار علمدار حضرت رسول ص...» و نیز^۳: «مزار فیض آثار ابوالمحجن علیه الرحمه در کنار آب شور در سرخاب کالبدر الباهر معین و ظاهر است...» و صاحب روضات الجنان مزار ابوالمحجن ثقفی را در کنار آب سر او رود (شور آب) نوشته در یک فرسنگی تبریز^۴

۱ - ص ۴

۲ - ص ۲۲

۳ - ص ۲۳

۴ - ص ۲۸ و تعلیقات ص ۵۴۷

مزار پیر باب، در بالای دره گراب نزدیک به کوه (به کنار جاده) واقع^۱ است، مزار پر روح و صفاست، گویا حضرت پیر باب از جایی است که اکابر و اولیاء آن جا را باب می گویند، چنانکه جامی در نفحات الانس^۲ در شرح حال «باب فرغانی» نوشته: «نام وی عمر است به فرغانه بود و درویشان آن دیار مشایخ بزرگ را باب خوانند.»

ظاهراً پیر باب از متقدمین مشایخی است که در سرخاب مدفون اند، اگرچه تاریخش معلوم نیست.

ملاحشری می نویسد^۳: «قبرش به جانب غربی دره گراب است و سنگهای سفید بر آن مزار فرش نموده اند....»

از آن مرقد زهر خشت و زهر سنگ

به هر سو نور می تابد به فرسنگ.»

امام طلحه، حافظ حسین نوشته مزار او در حوالی گنبد و دوله عرب واقع است، مزاری است مشهور و معروف، از مولانا شمس الدین معرف^۴ شنیده شد که وی برادر امام حفده عطاری طوسی است، گویا وی از متقدمین مدفونین سرخاب است زیرا که متأخران طلحه کم اسم می گذارند. تاریخش معلوم نیست.

امام ابو منصور محمد بن اسعد عطاری طوسی معروف به حفده و ملقب به عمده الدین از علما و فقهای شافعی، در ۴۸۶ متولد شده، و در طوس به خدمت غزالی رسیده و در حلقه شاگردان او در آمده، در واقعه غز (۵۴۸ هـ. ق) از نیشابور

۱ - روضات الجنان ص ۴۸

۲ - چاپ هند ص ۱۷۹

۳ - ص ۹۲

۴ - شمس الدین محمد معرف تبریزی روز چهارشنبه دوم رجب سال ۹۶۸ وفات یافت

(روضات الجنان ج ۱ ص ۱۳۷، نقل از بیاض مؤلف)

گریخت و به آذربایجان رفت و به گفته ابن خلکان^۱ در تبریز در ماه ربیع الآخر سال ۲۵۷۱ یا ۵۷۳ در گذشت. خاقانی شروانی در رثاء او یک قصیده و دو قطعه دارد^۲، قصیده او به این مطلع است^۳:

آن پیر ما که صبح لقائی است خضر نام

هر صبح بوی چشمه خضر آیدش ز کام
 بنابراین اگر امام طلحه برادر ابوسعید حفده باشد، دوران زندگی او همان قرن ششم هجری است، اما اگر محل قبر او گنبد و دوله عرب بوده باشد، چنانکه مصحح کتاب روضات الجنان در مورد دیگری در حاشیه نوشته^۵، امروز نام و نشانی از این محل در تبریز نیست، ملاحشری هم نوشته^۶: «مزار طلحه در حوالی گود عرب واقع شده».

پیر محمد مشهور به پیر محمد - مزارش در سرخاب در حوالی مزار بابا حسن است^۷، مشهور است که پیر محمد پیر حضرت بابا حسن است و خرقه از او به بابا حسن رسیده، و در کاغذی سلسله خرقه او را از خواجه محمد و شیخ بدرالدین تا ابوتراب نخشبی و حاتم اصم و شقیق بلخی ذکر کرده اند.

وفات پیر محمد معلوم نیست، و پیش قبر او قبر شیخ ملک محمد

۱- چاپ تهران ص ۴۵

۲- سبکی در طبقات الشافعیه وفات او را به سال ۵۷۳ در تبریز نوشته (عزالی ص ۲۰۰) تألیف استاد همائی ص ۲۵۰

۳- مقدمه دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص ۳۱۱ و ۳۱۲

۴- دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۰۰

۵- ص ۱۶۲ حاشیه ۱

۶- ص ۹۵ تاریخ حشری

۷- روضات الجنان ص ۵۴

تعال است ، که در سال ۱۹۲۸ ، اواخر سلطنت شاه اسمعیل صفوی وفات یافته است .

معین الدین صفار

به گفته حافظ حسین کربلائی^۲ : «مرقد و مزار متبرک زین الابرار حضرت شیخ معین الدین صفار قدس سره در حظیرة بابا مزید واقع است» ، وفات او قبل از فوت بابا مزید بوده زیرا که بابا مزید وصیت کرده که او را در جنب شیخ معین الدین دفن کنند، و حافظ حسین کربلائی اضافه می کند که شیخ معین الدین صفار از مشایخی است که شیخ اوحد الدین حامد کرمانی از وی تربیت یافته و در مصباح الارواح اشعاری درباره اش گفته است:

ناگه پیری بکه بر آمد شادان به میان مادر آمد

تا چهل و چهار بیت که بیت چهارم و چهل و یکم این است:

پنداشتمش امین دین بود خود خضر مبارک امین بود
آن خضر مبارک نکو کار نبود بجز از معین صفار

اما مصباح الارواح که حافظ حسین کربلائی اشاره کرده از اوحد الدین کرمانی نیست بلکه از شمس الدین محمد بن ایلطغان بردسیری کرمانی است که عوفی در لباب الالباب از او یاد کرده و پیش از تألیف این تذکره یعنی سال ۶۱۸ هـ. ق در گذشته بوده است ، و این مطلب یعنی انتساب مثنوی مصباح الارواح به شمس الدین محمد بردسیری کرمانی را استاد علامه فقید، فروزانفر در مقدمه مناقب اوحد الدین کرمانی^۳ به تحقیق دقیق بیان داشته و نوشته است که مرشد اوحد الدین

۱- روضات الجنان ص ۵۵

۲- ص ۵۵

۳- ص ۵۰-۵۵، همین مطلب در مقدمه مصباح الارواح ص ۳-۸ چاپ دانشگاه از آنجا

نقل شده است .

کرمانی رکن‌الدین سجاسی است و معین‌الدین صفار مرشد و پیر همین شمس‌الدین محمد بردسیری کرمانی است که مصنف مصباح الارواح است . و فروزانفر می‌نویسد: «معین‌الدین صفار را با فحص بلیغ نشناختم، به احتمال قوی او یکی از افراد خاندان صفار است که اکثر جزو محدثین و فقها بوده‌اند، و نام عده‌ای از آنها در منتخب مشیخه سمعانی و الانساب هم از سمعانی و طبقات سبکی ذکر شده است. حسین کربلایی در روضات الجنان قبر او را در تبریز نشان می‌دهد و می‌گوید که او مرشد اوحدالدین کرمانی است و بر این مطلب چیزی نمی‌افزاید. وای مستند او همین کتاب مصباح الارواح است که آن را از اوحدالدین فرض می‌کرده است.»

حافظ حسین کربلایی در مورد دیگر ضمن شرح حال عبدالقادر نججواری به مناسبت نوشته است^۲: «و شیخ اوحدی را پیری که در سلاسل درویشان نوشته‌اند شیخ رکن‌الدین سجاسی است و آنچه خود فرموده‌اند شیخ معین‌الدین صفار . و می‌تواند بود که از هر دو مستفیض و مستفید شده باشند» و دیدیم که معین‌الدین صفار شیخ و پیر شمس‌الدین بردسیری کرمانی صاحب مصباح الارواح است. اما چهل و چهار بیتی که صاحب روضات الجنان از مصباح الارواح نقل کرده در مصباح الارواح بردسیری کرمانی تصحیح فروزانفر با اختلاف فراوان در ابیات و کلمات وجود دارد، چنانکه بیت آغازش این است^۳:

ناگه پیری زره بر آمد شادان به میان ما در آمد

و دو بیتی که اشاره به نام معین‌الدین دارد این است^۴:

پنداشتمش معین دین بود خود خضر مبارک امین بود

۱- ص ۵۱ مقدمه مناقب اوحدالدین

۲- ص ۶۱

۳- متن مصباح الارواح ص ۲

۴- ص ۴

بد خضر مبارك نكو كار بر قد و حد معين صفار

و بعد از آن دو بیت در روضات الجنان، سه بیت است به این ترتیب^۱ :

بشناختمش که خضر پاك است پیره و قطب نور ناكست

در وی چو نشان علم دیدم وی را به مکان حلم دیدم

برجستم و پاش بوسه دادم درهای سؤال برگشادم

و در مصباح الارواح بعد از آن دو بیت، پنج بیت است به این ترتیب^۲ :

از آب و هوای علم تحقیق رویدگل و یاسمن به تصدیق

بشناختمش که خضر پاك است پیروزة نور قدس پاك است

پس کرد به خوشترین عبارت اول ز وجود من اشارت

بی حلق و زبان و حرف و آواز برگفت ز غیب محض صدر از

کرد این همه رمز و نکته تألیف «مصباح» نهاد نام تصنیف

مرحوم فروزانفر، در دنباله بحث خود^۳، بنا بر قول حاجی خلیفه در کشف

الظنون از مصباح الارواح و اسرار الاشباح شیخ اوحدالدین احمد بن الحسن بن محمد

النخجوانی الکرمانی متوفی ۵۳۴ نیز نام می برد که بر وزن حدیقه سنائی سروده شده

و نوشته است هر دو اوحدالدین، کرمانی بوده اند و اوحدالدین حامد مدتی در

نخجوان اقامت داشته و احتمال ضعیفی می رود که حافظ حسین کربلایی، این دورا

با هم اشتباه کرده باشد، و در پایان بحث می نویسد^۴ : «هیچگونه شك نیست که

دو مثنوی به نام «مصباح الارواح» به زبان پارسی سروده شده که سرایندگان آنها

هر دو کرمانی بوده اند.»

۱- روضات الجنان ص ۵۷

۲- متن مصباح الارواح ص ۴، و ح ۱۰ نسخه بدل بیت دوم: «قطب نور ناك است»

۳- مقدمه مناقب اوحدالدین حامد کرمانی ص ۵۴

۴- ص ۵۵

و طبق تحقیق نگارنده^۱ مصباح الارواح سومی نیز وجود دارد که از حامد بن فضل الله، جمالی دهلوی شاعر و عارف آخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری است که در ۸۶۸ هـ ق سروده شده و خود جمالی دهلوی در ۹۴۳ هـ ق در گذشته است.

مثنوی جمالی دهلوی به بحر رمل مسدس سروده شده و چهار هزار و چهار صد و پنجاه بیت دارد و نخستین بخش از هفت بخش بیان حقایق احوال المصطفی است که شش قسمت دیگر هر کدام نامی خاص دارند.

در پایان باید اشاره کنیم که در روضات الجنان، درباره معین الدین صفار نوشته که^۲ اصل و منشأ و سلسله ارادت و تاریخ فوتش معلوم نیست، و بزرگی و علو مقام و مرتبت او از ارادت این دو بزرگ (یعنی بابا مزید و اوحید الدین) معلوم می شود و موضوع ارادت افضل الدین کرمانی چنانکه دیدیم مردود است.

و نیز ضمن شرح مزار مظفر بزازی^۳ و اعزهای که در مزار بابا مزید دفن شده اند اشعار قاضی زاده انصاری رامی آورد که پیش از این^۴ ذکر کردیم و بیت سومش مربوط به معین الدین صفار است که می گوید:

خصوصاً علی شیخ الشیوخ و عونهم

معین عبادالله . هادی الطریقه

۱- متن خطابه این جانب در کنگره خاورشناسان، دانشگاه پنجاب (لاهور-پاکستان) اسفند ماه ۱۳۵۱ مطابق مارس ۱۹۷۳، این خطابه در نشریه آستان قدس شماره اول دومین دهم به چاپ رسیده است.

۲- ص ۵۷

۳- ص ۹۷

۴- ص ۱۳۸ این تألیف

کمال الدین عبدالقادر نججوانی

مزارش در پیش مزار بابا مزید است^۱، او شیخ الاسلامی بوده به انواع فضایل و کمالات آراسته و شأن عالی ظاهراً و باطناً داشته، و در فوت او که در سال ۸۰۱ واقع شده، زمان سلطنت سلطان احمد جلایر، در روز ختم سر مزار او جمعی بسیار از اکابر و اعیان حاضر بوده، و مولانا محمد مغربی سفره انداخته و آن خدمت رابه تقدیم رسانیده است. و این کمال رتبه مولانا است، اولاد و اعقاب او نیز مناصب قضا و احتساب داشته و اهل فضل و علم بوده اند، تا زمان حافظ حسین کربلائی (متوفی ۹۹۷) .

و کمال الدین بنا بر قول حافظ حسین کربلائی از اولاد شیخ اوحدا الدین حامد کرمانی (متوفی سوم شعبان ۶۳۵ هـ.ق) است که در شرح معین الدین صفار ذکر او کردیم .

فروزانفر در مقدمه مناقب اوحدا الدین کرمانی^۲ می نویسد که اوحدا الدین از دختر رکن الدین سجاسی، دختری داشته که در زمان تألیف مقامات زنده بوده و دختری هم از کنیز کی داشته که ظاهراً او نیز در زمان تألیف مقامات زنده بوده است، پس از آن همین مطلب مربوط به کمال الدین عبدالقادر نججوانی را از روضات الجنان نقل کرده و نتیجه گرفته که اوحدا الدین پسری داشته که اعقاب او در نججوان می زیسته اند، و بقایای فرزندان او علی التحقیق تا قرن دهم هجری معروف و از طبقه علما و اصحاب فضل محسوب می شده اند .

و حافظ حسین کربلائی درباره اوحدا الدین اشاره می کند^۳ که اکثر اوقات به

۱ - روضات الجنان ص ۶۰

۲ - ص ۲۶

۳ - ص ۶۱

سیاحت می گذرانیده و در نخب جوان بوده، اولادش نیز در نخب جوان بوده، از آنجا به تبریز آمده اند، و خود او حدالدین در بغداد رحلت کرده «لیلة الاثنین بعد العشاء الآخره من شعبان سنة خمس و ثلاثین و ستمایه» و همانجا مدفون اند.

او حدالدین از فرزندان سلطان تورانشاه بن قاورد از سلاجقه کرمان بوده^۱ و این تورانشاه به «سه شنبهی» معروف بود و درباره این وجه تسمیه وجوه مختلف ذکر کرده اند.^۲ تورانشاه در ماه رمضان سال ۴۷۷ بر تخت نشست و در ذی القعدة سال ۴۹۰ ق در گذشت.

حافظ حسن زال

در پایین پای بابا مزید دفن است^۳، بواسطه قرائت قرآن و رعایت سنن شرع، صاحب کشف و وجد و حال گشته، او پدر شمس الدین محمد حامدی معروف به «مولانا بیگی» است، که مانند حسن زال در همان مسجد او مکتب داشته و آن مسجد در سرکه بازار (سر بازار کادفروشان) بوده و هر ماه رمضان حافظ در آن بطریق دور قرآن می خوانده اند، بعضی از بزرگان هم در این مسجد آمده اند از آن جمله شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی است.

حافظ حسین کربلائی می نویسد که «مخدومی (یعنی امیر صفی الدین شاه

۱- روضات الجنان ص ۶۱، مقدمه مناقب اوحدالدین ص ۱۱

۲- مقدمه مناقب ص ۱۱، تاریخ سلجوقیان و غر در که مان تصحیح ابوالفتح باوندی

ص ۲۷

۳- روضات الجنان ص ۷۶

مجتبی) ^۱ از مولانا میر محمد خطیب تبریزی ^۲ و حافظ اخی میرعلی بابا مزیدی که هر دو شاگرد مولانا بیگی بوده‌اند، نقل کرده که بیگی گفته در جوانی به قریه خلیجان می‌رفته، بالا پوش خود را بر زمین گذاشته و ماری در آن رفته و چون آنرا پوشیده، برگردنش پیچیده تا نزدیک دیوار بند قریه خلیجان ازو جدا شده است، در آن حال پدرش حسن در مکتب بوده و به مراقبه پرداخته، پس از ساعتی به حال خود آمده و از او پرسیده‌اند علت توجه و مراقبه چه بوده؟ گفته است: « بیگی ما را قضیه‌ای پیش آمده بوده این توجه بواسطه دفع آن بود بحمدالله والمنة که مرتفع گردید و به خیر مبدل شد» و صاحب روضات نتیجه می‌گیرد که حسن مکاشف بوده است.

و نیز از او نقل می‌کنند ^۳ که وقتی از مسجدی که مکتب داشته بیرون می‌آمده، در سرکه بازار (سربازارگاه فروشان) خواجه سرایی را بالباس فاخر وزینت و زیور می‌بیند و خود او پوستینی کهنه بردوش داشته، در خاطرش می‌گذرد که خدایا من که حامل کتاب توام به این تنگ دستی و عسرت بسر برم و آن خواجه سرا بدان تنعم باشد، همان شب خطابی شنیده که «حسن اگر راضی می‌شوی که سوره اعراف را از سینه تو بیرون بریم، ترا صاحب جمعیت سازیم که آن‌طور پوستین‌ها بهم‌رسانی» و حسن ندامت یافته و گریه وزاری آغاز نهاده است.

و پس از آن می‌نویسد در حدیث ^۴ واقع شده که: «من قرأ سورة الاعراف

۱- طبق ص ۲۶ مقدمه روضات الجنان، حافظ حسین دیباچه کتاب خود را به نام امیر صفی‌الدین شاه مجتبی نوشته و او در سه‌شنبه ۲۵ ربیع‌الاول ۹۸۳ در گذشته و مقصود از لفظ «مخدومی» در این کتاب همین شخص است.

۲- وفاتش ۹۳۹ ه. ق، دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۰، نقل از روضه اطهار

۳- ص ۸۱ و ح ۱ توضیح درباره «که بازار»

۴- «روی ابی بن کعب قال قال النبی (ص): من قرأ... وکان آدم له شفیماً یوم القیامه،

(کشف الاسرار ج ۳ ص ۵۴۷)

جعل الله بنیه و بین ابلیس سترأ، و كان شفیعاً له یوم القیامة» و حکمت در انتزاع این سوره آن است که گویا نمی گذارد کسی مکدر به کدورات این دنیای دنی گردد. و فرموده حضرت صادق است که: «من قرأ سورة الاعراف فی کل شهر کان یوم القیمة من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون، فان قرأها فی کل یوم جمعة کان ممن لا یحاسب یوم القیامة»

و میر مهدی حفار نقل کرده که^۱ بعضی امراء ترك به او امانتی سپرده بودند و او در زیر زمین نهاده و بعد ناپدید گشته، ترسیده و پریشان بوده، نزد حسن زال آمده او گفته چهل شب بیدار بماند و چون چنین کرده، در شب سی و هشتم جایش پیدا شده است.

حافظ حسین در مورد قبر حسن، از استاد میر مهدی حفار نقل می کند که در شبی که حسن در گذشته، قبل از صبح کسی نزد او آمده و گفته که وی را در زیر قدم بابا مزید دفن کنید، و میر مهدی پنداشته که این اشاره از طرف فرزندان حسن است و بعد معلوم شده که آن يك اشاره غیبی بوده.

بیگی فرزند حسن نیز در همان محل قبر پدرش مدفون است.

عبدالرحیم خلویی

مزارش در حظیره بابا مزید است. او پسر شمس الدین محمد اقطابی مشرقی تبریزی (التبریزی مولداً، والنخجوانی محتداً، والضیاء الملکی العثماني نسباً) است^۲ شمس الدین محمد مرید محمد مغربی بوده، پسرش عبدالرحیم نیز در ابتدا مرید شده و بعد به خدمت دیگران مانند سلطان علی صفوی و شیخ زین الدین حسوافی

۱ - ص ۸۲ روضات الجنان

۲ - روضات الجنان جزء اول ص ۸۲

رسیده شهر نیز خوب می گفته و ویرا دیوانسی است ، در طریق نوشتن خط استاد بوده^۱، و سند خطاطان آذربایجان و خراسان بدو^۲ می پیوندند.

پدرش شمس الدین محمد اقطابی (قطابی)^۳ مشرقی در حلب بسال ۸۱۲ هـ ق وفات یافته، و صاحب روضات الجنان حکایتی به خط عبدالرحیم خلوتی به عبارت عربی از پدرش شمس الدین در دست داشته که فارسی آنرا آورده و نتیجه گرفته که نفوس کامله پس از مرگ به صورتهای حسی متمثل می شوند و از زندگان در مانده حمایت می کنند، و در این حکایت ذکر کرده که مولانا شمس الدین بر یکی از زنان در منزلش در محله اجاباد ظاهر و از وضع فرزند آن زن به نام حاجی اسمعیل جو یا شده است .

شمس الدین دو پسر داشته یکی همین عبدالرحیم و دیگری عبدالحی که هر دو خوش می نوشته و شاگرد پدر خود بوده اند، اما عبدالحی تقلید خط یاقوت مستعصمی می کرده و قطعه های بسیار مانند خط یاقوت نوشته و به نام او رواج داده و نوشته اند که این کار باعث جوانمرگی عبدالحی شده است^۴ . و عبدالحی در سال ۸۲۵ زمان سلطنت اسکندر بن قرا یوسف در گذشته و قبرش در کنار قبر محمد مغربی است. و او غیر از عبدالحی منشی است که در سال ۹۰۷ هـ ق وفات یافته و نیز از خوشنویسان عصر خویش^۵ بوده است.

۱ -- روضات الجنان، دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۱، سهم ایرانیان در آفرینش خط

تألیف رکن الدین همایون فرخ ص ۷۹۰

۲ -- همان مأخذ .

۳ -- ص ۸۳ روضات الجنان در موردی که حکایت مربوط به پدر خلوتی را نقل می کند

«قطابی» نوشته، بعضی ما خذهم مانند سهم ایرانیان در پیدایش خط همه جا «قطابی» ضبط کرده

اند . ملاحشری نیز «قطابی مشرقی» نوشته (ص ۱۱۲)

۴ -- روضات الجنان ص ۸۵، سهم ایرانیان در پیدایش خط ص ۷۹۱

۵ -- حاشیه ۱، ص ۸۵ روضات الجنان نقل از بیاض مؤلف

عبدالرحیم خلوتی که مدتی به خط نویسی توجه نداشته، به سبب مراجعه مردم به خط روی آورده و شاگردانی مانند نعمت الله بواب^۱ و محمد خلیلی و عبدالواسع و غیر آنها تربیت کرده است.

و مشهور است که خلوتی در چهل روز يك مصحف می نوشته و به لطیفه می گفته^۲: «ما به چله می نشینیم و يك مصحف بیرون می آوریم و دیگر درویشان که می نشینند آیا چه بیرون می آورند؟»

وقتی شیخ اردبیلی از شاگردان میرسید شریف جرجانی در تبریز بوده و با شیخ شاه ابراهیم صفوی اردبیلی (متوفی ۸۵۱) به مجلس عزایی که شاه حسین سرپلی (متوفی ۸۶۱) ترتیب داده بود، حاضر می شوند و اکابر و سادات و مشایخ هم بسیار بوده اند، در اثناء مجلس از مشکلات علم تصوف سؤالی کرده، عبدالرحیم سؤالی او را به صورت های گوناگون پاسخ گفته، شیخ اردبیلی با احترام و تعجب می گوید: «پسر مولانا شمس الدین محمد مشرقی مامی پنداشتیم که شما همین خوشنویسید، شما خود دانشمند متبحر نیز بوده اید، الحمد لله.»

در کودکی عبدالرحیم با برادرش عبدالحی به خدمت کمال خجندی می روند^۳ ماه رمضان بوده و هر دو روزه داشته اند، کمال می گوید شما مکلف نیستید، پس روزه بکشاید، بعد از آن می گوید به دو حدیث نیز شما را همان می کنم و يك بیت از اشعارم که در دیوان من نیست برای شما می خوانم. دو حدیث قدسی است به این ترتیب:

۱ - نعمت الله بن محمد بواب، کتابه مدرسه مظفریه تبریز از اوست (سهم ایران) در پیدایش خطص ۷۹۲) عکس قسمتی از کتیبه سردر مسجد جهان شاه که در ۱۲۷۰ هـ ق. به وسیله بواب کتابت شده در آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۲۹۸ چاپ شد. است. در تاریخ نادر میرزا (ص ۸۲) کتابت محمد بن بواب به سال ۸۷۰ هـ ق.

۲ - ص ۸۵ روضات الجنان

۳ - ص ۸۶

اول: «الصوم لی وانا جزی به» و دوم: «تجوع ترانی، تجرد تصل»^۱ و بیت هم

این است:

گرفتم آستین دوست آنجا دست خود دیدم

چنانش دست بوسیدم که دست خویش بوسیدم

عبدالرحیم خلوتی، دو حدیث را در شعر خود آورده و گفته :

شنیدم من از شیخ کامل کمال

دو قدسی حدیث و گرفتم به دل

نخستینش «الصوم لی» و دگر

«تجوع ترانی، تجرد تصل»

و بیت کمال را هم در شعر خود بتضمین آورده :

شنودم هم از او بیٹی که در دیوان خود گفتا ،

من این يك بیت ننوشتم، من این اسرار پوشیدم

«گرفتم آستین دوست آنجا دست خود دیدم

چنانش دست بوسیدم که دست خویش بوسیدم»

عبدالرحیم خلوتی در غره محرم سال ۸۵۹ وفات یافته^۲ و در مقبره‌ای که

پدرش شمس‌الدین محمد مشرقی، در زمان حیاتش ساخته بوده، دفن شده و خود

شمس‌الدین چنانکه ذکر شد، در سفر حج در حلب در گذشته و همانجا دفن شده

است .

عبدالرحیم از زندگان درخواست کرده که بر مزارش گذری کنند و فاتحه‌ای

بخوانند و درخواستش در این دو بیت آمده:

شکرانه این نعمت عظمی که ترا هست

گه‌گه گذری کن سوی بازار خموشان

۱ - در الرسالة العلیة کاشفی سبزواری تصحیح محدث ص ۷۲: «یاعیسی تجوع ترانی» و

تجرد تصل الی»

۲- ص ۸۷

تا خاتمه کار تو چون فاتحه گردد

بر خلوتی گم شده يك فاتحه برخوان

او پسری داشته بنام خلیل الله که قبل از پدر وفات یافته و در مقبره‌ای که پدر ساخته بوده دفن شده است. و به خط خواجه عبدالرحیم عزانامه‌ای به عربی هست که برای همین پسر، یکی از اهالی نوشته بوده و آغازش این است:

«هوالمستعان، یا اخی عز نفسک بماتعزی به غیرک»

و انجامش این است.

«علیک بتقوی الله و الصبر، فان الصبر عند الصدمة الاولى»

عبدالرحیم خلوتی علاوه بر مقام دانش و عرفان و نیز هنر خط نویسی، تصانیفی دارد در تصوف مانند «مفاتیح الغیب» و حاشیه بر شرح اصطلاحات عبدالرزاق کاشی، و شرح نصوص شیخ صدرالدین قونیوی، و شرح بر قصیده میمیه خمربه ابن فارض، و رساله سته سرمدیه و رساله مرآة العباد فی معرفة المعاد، و شرح رباعی حورائیه، و شرح بعضی ابیات مشکل گلشن راز^۲.

يك نسخه خطی به نام «دقایق در معرفت حقایق» از او در کتابخانه آصفیه^۳ هست که گزارشی است از مشکلات فصوص الحکم در دوازده فصل و اصلی، و هر فصل در چند دقیقه و تنبیه و مساعده و دیگر عنوانها.

در يك مجموعه کتابخانه مجلس نیز، شرح ابیات گلشن راز او، نشان داده شده است^۴.

۱- روضات الجنان ص ۸۶، دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۲

۲- دانشمندان آذربایجان ص ۱۴۲ و ص ۳۸۸

۳- فهرست نسخه‌های خطی فارسی نگارش احمد منروی ج ۲ (قسمت ۱) ص ۱۱۴۶

شماره ۱۰۶۲۹

۴- همان فهرست ص ۱۲۱۶ شماره ۱۱۴۰۱

همچنین در فهرست کتب خطی کتابخانه ملی تبریز^۱، دیوان خلوتی تبریزی آمده تحت عنوان: «دیوان شریف خلوتی» و نکته گفتنی این است که روضات الجنان نوشته^۲، شعر خوب می گفته و «مشرقی» تخلص می کرده، بعضی هم از او همینطور نقل کرده اند، اما ظاهراً تخلص خود او «خلوتی» بوده و «مشرقی» شهرت یا تخلص پدرش بوده است که به آن چندبار اشاره شد.

و آخرین نکته قابل ذکر این است که گفتیم مشرقی، خوشنویس^۳ بوده و پسرانش نزد او تعلیم خط یافته اند، و او خود شاگرد سعدالدین و او شاگرد حاجی محمد بندگیر و حاجی محمد شاگرد عبدالله صیرفی خطاط معروف است که نویسنده کتیبه های مسجد استاد و شاگرد و عمارات ربع رشیدی است^۴، و از این صیرفی پس از این نیز به جای خود نام خواهیم برد.

درویش سراج الدین قاسم^۵

در حظیره بابا مزید در جوار عبدالهی خوشنویس دفن شده است، او هاشمی نسب است و نسبتش به عباس عم رسول الله (ص) می پیوندد.

پدرش عمر نام داشت که از فرزندان قاضی کردستان یکی از سه برادر، از اولاد عباس بود. عمر مردی فاضل و متقی بود و در علوم عقلی و نقلی دست داشت.

۱- همان فهرست ج ۳ ص ۲۳۲۰ شماره ۲۳۳۰۵

۲- ص ۸۳

۳- در جزء دوم روضات الجنان ص ۱۰۲ مطلبی از شیخ اسماعیل سبزی به خط

عبدالرحیم خلوتی نقل شده است.

۴- آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۲۹۸

۵- روضات الجنان ص ۸۸-۹۵

پدر عمر قاضی برهان الدین بابل و پدر او ، قاضی رستم هر دو در تفسیر و حدیث و فقه ماهر بوده و در کردستان قضاوت می کرده اند .

عمر هیجده سال در آذربایجان و عراق و خراسان و ماوراء النهر مسافرت کرده و به تحصیل دانش اشتغال داشته ، سرانجام به دیار بکر رفته و در موصل وفات یافته است .

پسرش ، قاسم در دیار بکر بسال ۸۴۰ ، در آخر سلطنت میرزا اسکندر فرزند قرا یوسف ترکمان ، متولد شده و پس از تحصیل علوم قرآنی و مقدمات علوم دیگر ، ملازم میرزا یوسف پسر جهانشاه قراقویونلو شده و قریب بیست سال تا زمان کشته شدن میرزا یوسف در حدود شیراز به دست لشکریان اغرلو محمد پسر حسن پادشاه ، آق قویونلو ، ملازم او بوده بعد قصد خدمت سلطان حسن کرده ، سلطان حسن در این وقت در قم بوده ، بدگویان سعایت کرده اند که قاسم فرار کرده ، او را گرفته و آورده اند ، سلطان حسن امر به قتل او داده ، اما به شفاعت قاضی حسن صدر ، از کشتن او در گذشته و او را به زندان انداخته و بارها حکم بر قتل او صادر شده و باز رهایی یافته است ، تا آنکه مادر حسن پادشاه به او گفته که قاسم فرزند عمر است و پدرش به ما بسیار خدمت کرده است ، باید او را بیرون آوری و تربیت کنی ، حسن پادشاه به توصیه مادرش ، قاسم را از زندان به در - آورده و او را سمت مهمانداری داده و پس از چندی بیشتر تقرب حاصل نموده و سمت « پروانچی » (پروانه چی) یافته و پس از آن در همه امور محرم اسرار و مشاور سلطان شده و در واقعه جنگ سلطان محمد عثمانی و سلطان حسن به سفارت (ایلچی گری) نزد سلطان محمد رفته و در رفتار و گفتار بسیار توجه سلطان محمد را به خود جلب کرده است .

درویش قاسم ، در بیست و نه سالگی به زیارت عتبات رفته و بعد از آن

از مناهی و ملامتی تو به کرده و همه اوقات به عبادت و تهجد گذرانده و به رعایت حال سادات و اشراف و علما و اهل تصوف مشغول بوده و از بیماران و رنجوران نگره داری می کرده و در مورد تهی دستانی که می خواسته اند تشکیل خانواده و عائله دهند نیکو کاری می کرده و به آنان مؤنت و خرجی می داده است .

طبق نوشته حافظ حسین^۱ در همان سال که شهید شده قصد حج داشته و ده هزار جفت کفش و ده هزار گز کرباس جهت احرام و پیراهن فقیران تهیه کرده بوده است .

درویش قاسم در آخر روز شنبه ۱۸ شهر ربیع الاول سال ۸۹۱ هـ^۲ ق . به دست سلطان آق قویونلو که در حالت مستی بود ، به قتل رسید ، و علت قتل او چنانکه حافظ حسین نوشته به اختصار این است که شخصی از سپاهیان تر کمان خود را مهدی پنداشته و در همه جا حرکت می کرده و همه را امر به صلوات می داده به عبارت ترکی : « محمد صلوات ، محمد صلوات »^۳ و یک روز جمعه در سال ۸۹۱ در مسجد جامع نصریه تبریز رو به قبله نشسته و در خواب رفته و به او گفته اند که برخیز و میرک ترسا را بکش ، او هم برمی خیزد و به جانب میرک ترسا می رود و او را به اسلام دعوت می کند و چون او نمی پذیرد ، مهدی ، میرک را می کشد و سر او را برمی دارد و با صلوات ، در میان بازارها می گرداند .

سلطان امر می دهد مهدی را می یابند و او را به قتل می رسانند و سر او را به خانواده میرک ترسا می دهند . خبر به درویش قاسم می رسد ، غیرت مسلمانی او را وادار می کند که با جمعی از اکابر و اشراف به خانه مهدی می روند و او را تجهیز و کفن می کنند و تابوت او را به انواع لباسهای آرایند و با حافظان و مقربان صلوات گویان از میان بازار و کوچه می گذرانند و به صاحب آباد می برند و جمعی بر او

۱- ص ۹۲

۲- روضات الجنان ص ۹۵

۳- ح ۱ ص ۹۳ یعنی « بر محمد صلوات »

نماز گزارده‌اند ، در این وقت درویش قاسم گفته است : « کو از برای من این طور مرگی ؟ » در هر حال مهدی را در آب شور (سراورود) دفن می‌کنند و چون از حوالی خانه پادشاه می‌گذرند ، فریاد و غوغا را می‌شنود و علت می‌پرسد ، بدخواهان می‌گویند باعث این فتنه و آشوب درویش قاسم است که از کسی که پادشاه بر او غضب کرده چنین احترام می‌کند ، شاه به طلب درویش قاسم می‌فرستد و او را می‌گیرند و نزدیک نماز شام به حضور سلطان می‌برند ، سلطان^۱ در حالت مستی به او زخم می‌زند و ملازمان نیز شمشیر می‌کشند و او را به شهادت می‌رسانند .

سلطان از فرط غضب دستور داده بود تا سه روز نعش او را برندارند ، اما فردای آن شب ، پشیمان می‌شود و دستور می‌دهد او را بردارند و در جوار بابامزید دفن نمایند .

درویش قاسم در هر مکتوب که می‌نوشته : « هـ والفیاض » بر عنوانش می‌نگاشته و تاریخ قتل او نیز « فیاض » شده است و در باره این ماده تاریخ کسی گفته است :

رفت درویش قاسم از ره فقر
 کلک گگردون سواد هستی او
 دست جودش چو بود فیض رسان
 زاین سرای خراب سوی ریاض
 برد بر لوح نیستی به بیاض
 گشت تاریخ رفتنش « فیاض »

و به همین مناسبت حافظ حسین کربلایی که در آغاز شرح هر مرقد و مزار کلمات و عبارات موزون و مسجع متناسب با نام یا لقب اشخاص می‌آورد ، در باره درویش قاسم چنین آغاز سخن کرده است^۲ : « مرقد و مزار آن مستفیض از فیض مفیض

۱ - در سفرنامه جوزاواربار بار و ترجمه دکتر منوچهر امیری ص ۱۰۹ نوشته : « شاه او را خواست و گفت برخلاف فرمان من کار کرده‌ای و دستور داد او را کشتند . »

فیاض دائم ، درویش سراج الدین قاسم ... »

اوزون حسن هنگام مرض فوت ، درویش قاسم رامی طلبید و به او وصیت می کند که بعد از مرگش ترك ملازمت کند و بر سر قبر او بنشیند و مقبره و زاویه و مسجدی برای او بسازد ، او نیز به خدمت سلطان یعقوب فرزند سلطان حسن می رود و وصیت پدرش را می گوید و از او فرمان می گیرد و در سال ۸۸۲ (سال مرگ سلطان حسن) سادات و بزرگان و اشراف و منجمان را گرد می آورد و ساعتی اختیار و سمت قبله را تعیین می کنند و معماران و استادکاران بسیار از هر جا فراهم می آورند و به عمارت مسجد مشغول می شوند و روزی که قالیه های مسجد جامع را می اندازند ، دعوت بزرگ می کنند و پانصد گوسفند قربانی اطعام می نمایند ، یعقوب نیز درویش قاسم را خلعت بسیار می بخشد .

این همان مسجد حسن^۱ پادشاه است که با منضمات آن ، به عمارت نصریه معروف است زیرا کنیه حسن ابوالنصر بوده ، و بعضی مورخان مانند نادر میرزا^۲ بنای آن را مربوط به زمان اوزون حسن دانسته اند و این اشتباه است و چنانکه دیدیم بعد از مرگ او ساخته شده است .

بنای این مسجد بسیار با شکوه و کاشیها و مرمر آن عالی و زیبا و بدیع ساخته شده است ، روملو در احسن التواریخ راجع به این مسجد می نویسد^۳ : « هیچ يك از پادشاهان عمارتی بدین گونه پرفیض بر سطح مرکز خاک طرح نکرده اند .

زهی روضه پاک جنت نسیم
هم از دیدنش دیده گردد جلی
سپهر برین قبه اش را قرین
که از خاک او می دمد بوی جان
هم از نکه اش تازه گردد روان
به شمس و قمر شمسه اش راقران

۱- شرح آن به طور کامل با عکس و تصویر در کتاب آثار باستانی آذربایجان

ج ۱ ص ۳۲۷ تا ص ۳۴۱ آمده است

۲- تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز ص ۱۱۰

۳- چاپ دکتر عبدالحمین نوائی ص ۵۶۷

طشت زرین مهر از انفعال طشت زرنگار دیوارش هر صبح سرخ بر آید و رنگ فیروزه سپهر از رشک فیروزی لاجورد کاشیش به کبودی میل نماید، دو منار پرکار بر زمین و بسار این مسجد سراز سپهر دوار کشیده است .

پیش او مروه زده دم ز صفا او دوانگشت بر آورده که لا

و همو در وقایع سال ۸۸۲، ضمن متوفیات نوشته است^۱ که حسن پادشاه شب عید فطر^۲ درگذشت و در باغ نصریه که از تعمیرات اوست مدفون شد .

در همین کتاب احسن التواریخ سه مورد از «قاسم پروانچی» نام برده یکی^۳ در حوادث سال ۸۶۷ و لشکر کشیدن جهانشاه به شیراز و مصالحه نمودن با پیر بوداق است، که می نویسد: در حوالی قصر زریا قصر زردقریه ای در بیست و چهار فرسخی شمال شیراز، قراولان جهانشاه چندتن از مردم میرزا بوداق را گرفته به درگاه شاه آوردند و چون پیر بوداق مطلع شد چندتن از سران لشکرش را با يك هزار و پانصد نفر به جنگ فرستاد، جهانشاه هم چند تن از سران و نزدیکان خود را که یکی هم «قاسم پروانچی» بوده با پنج هزار سوار به استقبال فرستاده است، و قبل از این نوشتیم که قاسم مدت بیست سال تاهنگامی که میرزا یوسف پسر جهانشاه، در حدود شیراز کشته شده، ملازم او بوده است.

مورد دیگر^۴ در نبرد میان جهانشاه و حسن پادشاه در وقایع سال ۸۷۲ است که می نویسد جهانشاه با سپاه انبوه در صحرای موش نزول کرد و از آنجا به صحرای چپاقچور فرود آمد و ابراهیم شاه را فرستاد که قلعه آنجا را ببیند، او از آب فرات

۱- همان صفحه

۲- در سفرنامه های ونیزیان ترجمه دکتر امیری نوشته: د. او زون حسن پیر مرگ اغور او محمد (فرزندش) در شب عید خاج شویان در سال ۱۴۷۸ (۸۸۲ هـ. ق) درگذشت.

۳- ص ۴۲۹ چاپ دکتر نوائی

۴- ص ۴۵۸

عبور کرد و به اردو بازگشت ، حسن پادشاه هم چند سر کرده را با دو هزار سوار فرستاد و ایشان در حوالی چپاقچور به قاسم بیگ پروانچی که والی یزد و طارم بود دچار شده و جنگ کردند و هشتاد نفر از ملازمانش را به قتل آوردند و شصت تن را نیز دستگیر کردند و قاسم بیگ با یأس و ناامیدی به اردوی جهانشاه بازگشت

سومین مورد^۱ به دنبال حوادث همین سال است که جهانشاه بدست شخصی گمنام کشته شده است و فرزندانش محمدی میرزا و ابویوسف میرزا دستگیر شده ، و از امرای جهانشاه چند تن کشته شده اند که یکی هم « قاسم پروانچی والی یزد» را نام برده است اما می دانیم که درویش قاسم در این حادثه کشته نشده و بعد از کشته شدن میرزایوسف ، به خدمت حسن پادشاه رفته است ، و چون مدت بیست سال ملازم پسر جهانشاه بوده احتمال اینکه حاکم یزد و طارم شده باشد، هست.

آقای دکتر عبدالحسین نوائی مصحح کتاب احسن التواریخ در حواشی مربوط به قاسم بیگ پروانچی والی یزد و طارم نوشته اند^۲: «از این امیر که حکمران طارم و یزد بود وقاضی ابوبکر طهرانی او را «از جمله اشاقان (ظ: ایناقان) و مقربان و معتمد الملك و المال» سلطان قراقویینلو جهانشاه خوانده است (ج ۲ ص ۴۱۹ کتاب دیاربکریه) در ذیل فرمانی از جهانشاه ، رقم و امضائی باقی مانده بدین ترتیب :

پروانچه اشرف اعلی ثبت شد. بنده درگاه، قاسم پروانچی (رک: تاریخ و جغرافی تبریز تألیف نادر میرزا ص ۸۵)»

وهم چنانکه ایشان اشاره کرده اند، در تاریخ نادر میرزا، بعد از وصف مسجد جهانشاه، دو منشور از او ضبط شده ، منشور اول در مورد امارت حاج دادن به یکی از امرای است که به عربی است و بازر ناب نوشته بوده و تاریخ پایان آن ۲۵ ذی حجه سال ۱۱۷۰ است. و منشور دوم که با مداد (مرکب) سیاه فوشته بوده ترجمه همان منشور

۱ - ص ۴۶۱

۲ - ص ۷۶۸ حواشی و تعلیقات.

۳ - ص ۸۴ تاریخ نادر میرزا

عربی است و در پایان این منشور دوم است که نوشته^۱: «حرره محرره حسب تحریر الاصل» در گوشه پروانچه اشرف اعلی ثبت شده: «بنده در گاه قاسم پروانچی^۲» و عین عبارت مضبوط در پایان این است: «در آخر به مداد سیاه در گوشه پروانچه اشرف اعلی ثبت شده، بنده در گاه قاسم پروانچی»

از قاسم پروانچی و ابوبکر تهرانی، در رشحات عین الحیاة، در شرح سفر جامی به سال ۸۷۷ به حجاز از خراسان و باز گشت او به تبریز و از آنجا به خراسان و هرات، ذکری هست باین طور^۳: «محمد بیگ نام که باحسن بیگ قرابت داشت بنابر حسن اعتقاد و کمال اخلاصی که ویرا به حضرت مخدوم بود با سبصد سوار مکمل از اقرباء و اتباع خود به قافله ایشان همراهی نمود و آن قافله را از کردستان و مواضع خطرناک به سلامت گذرانید، و به ولایت تبریز رسانید، و قاضی حسن و مولانا ابوبکر تهرانی و درویش قاسم شغاول که اعظم صدور و اقرب ندماء مجلس حسن بیگ بودند با سایر امراء کبار و اعیان آن دیار استقبال ایشان کردند... و باعث گشته ایشان را باحسن بیگ ملاقات فرمودند...»

آخرین نکته درباره درویش قاسم این است که به گفته حافظ حسین کربلائی^۴ سراج الدین قاسم، پسری نداشته و دودختر داشته که یکی زوجه امیر بدرالدین احمد لاله‌ای بوده و چهار پسر از او داشته که یکی امیر صفی الدین شاه مجتبی است که حافظ حسین از او به لفظ «مخدومی» تعبیر می کند و یکی از چهار فرزند او هم ابوالمکارم سراج الدین قاسم^۵ نام داشته که لقب و نام جد مادری خود یعنی درویش سراج الدین قاسم مورد بحث را دارا بوده است.

۱ - ص ۸۵

۲ - پروانچی، یعنی: «خزانه دار»، لغت نامه

۳ - نقل از کتاب «جامی»، تألیف آقای علی اسفند حکمت ص ۸۵

۴ - ص ۹۶

۵ - مقدمه روضات الجنان ص ۲۷

حافظ حسین کربلائی پس از شرحی کہ راجع بہ درویش سراج الدین قاسم
 نوشتہ ذکر کردہ است^۱ کہ در آن حظیرہ یعنی حظیرۃ بابامزید، جمعی دیگر از
 اکابر واعزہ مدفون اند و چند تن را مانند اسحق واعظ و شیخ محمد قاری مشہور
 بہ شیخی بیگ و دیگران نام می برد و در پایان آن نام ہا بہ مولانا عبد اللہ طباطبائی
 (مشہور ہروی) اشارہ دارد کہ نسخ را خوب می نوشتہ و ہنگام بازگشت از مکہ
 در تبریز ساکن شدہ و در سال ۸۹۷ ہ ق در اوائل سلطنت رستم پادشاہ (ابن مقصود
 بیگ بن حسن پادشاہ) فوت شدہ، و تاریخ وفات او را اینگونہ بہ نظم آورده اند:

قطعہ

سر آمد خواجه عبد اللہ طباطبائی
 کہ باشد خط پاکش روح را قوت
 چو جایش فرق یا قوت آمد از خط
 از آن شد سال فوتش « فرق یا قوت »
 کہ « فرق یا قوت » بہ حساب جمل « ۸۹۷ » می شود .

اکمل الدین مظفر بزازی^۲

قبرش نزدیک بہ حظیرۃ بابا مزید است، در آخر کتابی اسم خود را چنین
 نوشتہ : « مظفر بن علی بن احمد البزاز القزوینی » او محدث و مفتی و مفسر و فقیہ
 بودہ، طبعش بہ مزاح و لطیفہ گویی تمایل داشتہ، و حکایات و لطایف از او مشہور

۱ - روضات الجنان ص ۹۶

۲ - روضات الجنان ص ۹۶ و ۹۷ جزء اول

است، سلسلہ ارادت و توبہ خود را بہ خط خود نوشتہ و در روضات الجنان نقل شدہ است، بنابراین نوشتہ، او بہ دست جدش ضیاء الملة والدين حسين التبريزي البزازي توبہ کردہ، و جدش بہ دست نظام الدين يحيى غوري و او بہ دست شيخ عبدالرحمن خراساني (عبدالرحمن اسفرايني کسرقی) و او بہ دست شيخ احمد کورپاني و او بہ دست شيخ علي لالا و او بہ دست شيخ مجد الدين بغدادی، و او بہ دست شيخ نجم الدين کبری و او أخذ توبہ کرد از عمار البدليسي و او از شيخ ابي نجيب سهروردي و او از شيخ احمد غزالي و او از ابي بکر نساج و او از ابي القاسم الکرکاني و او از شيخ ابي عثمان مغربي و او از ابي علي الکاتب و او از ابي علي رودباري و او توبہ گرفت از جنيد بغدادی و او از خال خود سري سقطی و او از معروف کرخي و او از داود طائي و او از حبيب عجمی و او از حسن بصری و او از امير المؤمنين علي عليه السلام و او از سيد المرسلين .

و در پایان این نوشتہ آمده است کہ : «کتب هذه الاحرف ، العبد الضعيف ، محب الفقراء الصالحين و تراب اقدامهم، العبد مظفر البزازي، اللهم الله رشده، يوم الخميس السادس عشر من محرم الحرام سنة ثمان و ثمانمائة»

در شعری کہ قاضی زاده انصاری برای مدفونان در حظیرة بابامزید گفتہ و بعد از شرح حال همین بزازی در روضات الجنان نقل شدہ و ما ضمن شرح حظیرة بابا مزید نقل کردیم، راجع بہ بزازی در بیت ہفتم آن اشارہ دارد و اورا شيخ المحدثين و كنز اللطيفه لقب و صفت داده است: «سلام و رضوان و روح و راحة...»

علمی منبع الالفاظ شيخ المحدثين مظفر الحق والدين كنز اللطيفة

مرقد و مزار جد مظفر بزازی یعنی ابو عبدالرحمن مولانا ضیاء الدین حسین البزازي نیز در حوالی مزار بابا مزید است^۱، و فرزند او یعنی نور الدین عبدالرحیم بزازی القاب او را درسندی مربوط بہ نسبت خود آورده و آغازش این است^۲: «والدی و شیخی و استادی، و من هوفی العلوم اعتمادی و استنادی و هو... سلطان

۱-- روضات الجنان ص ۱۵۷

۲-- همان صفحہ تا ۱۰۸

المحققين، قطب السالكين، ضياء الحق و الشريعة... ابو عبد الرحمن الحسين الصدر المغفور... كهف الحاج وزين المعتمرين، عماد الملة و الدنيا و الدين، عبد القادر بن الشيخ الامام كريم الدين حمد الله بن نور الدين محمد بن حمد الله بن محمد بن احمد بن محمد بن عبد الكريم البزازي التبريزي...» ضياء الدين بزازی عالم و دارای مصنفات بوده، گاهی وعظ می کرده و وقتی گفته است: «من هزار کتاب خوانده ام»

مجدالدين صنع الله كوزه كناني

شيخ صنع الله كوزه كناني، عارف و صوفي مشهور قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری قمری، در حظيرة بابا مزید دفن شده است، مولد او قرية كوزه كنان از قرای ارو نوق بوده که تا تبریز ده میل افاصله دارد، مجدالدين صنع الله پس از تحصیل مقدمات علوم عقلی و نقلی، به خراسان رفته و به خدمت نورالدين عبدالرحمن جامی رسیده و در مدرسه او منزل داشته و اما سلسله توبه و ارشاد او به علاء الدين محمد بن عبدالؤمن الآپیزی مکتب دار می رسد که او از اصحاب مولانا سعدالدين کاشغری است. عبدالرحمن جامی نسبت به مولانا علاءالدين توجه خاص داشته، و علاءالدين در روز شنبه او اسط ماه جمادی الآخره سال ۵۸۹۲ ق در هرات در گذشته است^۲.

صنع الله پس از کسب فیض از بزرگان هرات و کمال یافتن در سیر و سلوک، به تبریز باز گشته و به حرمین شرفین مشرف شده و یکسال مجاور بوده و پس از آن به تبریز آمده است و در محله نو بر قریب به چهار سوی عربان مسجدی ساخته و عزلت گزیده و به عبادت و ریاضت پرداخته و همواره با وضو بوده و سلاطین و بزرگان زمانه به او روی آورده اند. شیخ در یاری و کمک مسلمانان از هر جهت قیام و اقدام می کرده

۱ - روضات الجنان جزء اول ص ۹۸

۲ - عمان کتاب ص ۹۹

و در هر زمان به عیادت بیماران می‌شتافته و از آنان تفقد و دلجویی می‌کرده است .

درویش محمد قاری از استاد خود مولانا میر محمد خطیب قاری نقل کرده که سلطان احمد مشهور به گوده احمد پسرزاده حسن پادشاه، از روم آمد و آذربایجان را تسخیر کرد و او مردی فاضل بود و به اکابر و اولیا اعتقاد داشت و به خدمت شیخ صنع الله رسید و از او توجه و همت خواست ، اما وقتی که دشمنی در عراق پیدا کرد از همه بزرگان همت خواست، الا از صنع الله، و سعدالدین پسر مولانا میر محمد نیز با احمد رفته بوده ، مادر میر محمد از صنع الله می‌خواهد که احمد و سعدالدین رادعا کند ، صنع الله می‌گوید احمد در عراق فانی می‌شود اما سعدالدین باز می‌گردد و می‌گوید که احمد را این تنبیه لازم است زیرا او به خدمت ترکان مقید است ، و باید پای در دامن فقر کشید و دست همت از دامن ارباب دنیا می‌باید گسست، والدۀ مولانا ابرام و الحاح می‌کند که احمد بیک، نیک پادشاهی است، صنع الله می‌گوید: «تغافل به درویشان نتیجه خوب نمی‌دهد»

وفات مولانا صنع الله در شهر سنه احدی و ثلاثین و تسعمایه واقع شده ، در اوایل سلطنت شاه طهماسب و لفظ «پیر طریقت» ماده تاریخ اوست که به دو گونه به شعر در آمده است به این ترتیب:

سر سالکان شیخ صنع الله آن کو
چو پیر طریقت بد آن ره رو شرع
و گونه دیگر :

نمود از جمالش کمال حقیقت
بجو سال فوتش ز «پیر طریقت»

آنکه در راه شریعت فرد بود
گوی معنی در طریقت در ربود

شیخ صنع الله شیخ با صفا
در حقیقت چون نظیر خود نداشت

سال تاریخ وفات آن بزرگ باید از «پیر طریقت» جست زود

تاریخ حبیب السیر راجع به صنع الله چنین نوشته است^۱ : «شیخ صفی صنع الله از اوایل زمان یعقوب میرزاالی یومنا هذا در بلدة فاخره تبریز به سجاده تقوی و پرهیزکاری متمکن است و نزد اکثر مردم آن دیار به تزکیه نفس نفیس و تصفیه خاطر خطیر اشتهار دارد، جمعی کثیر از درویشان و گـوشه نشینان طریق ارادتش می پویند و از وی طلب ارشاد و تلقین نموده به صحبت شریفش تیمن و تبرک می جویند»

حافظ حسین کربلائی در پایان شرح حال شیخ صنع الله می نویسد^۲ که شیخ نصیحتی و وصیتی جهت فرزندش شیخ سعدالدین ابوسعید به صورت کتابت در آورده، اما در وقت تحریر کتاب روضات الجنان آن مکتوب را به دست نیاورده است، و در حاشیه این مطلب نوشته شده است^۳ : «وفات شیخ ابوسعید بن مولانا صنع الله کوزه کنانی در دار السلطنة اصطنبول در شهر جمادی الاولى سنة ثمانین و تسعمائه» (بیاض مؤلف).

وفات شیخ صنع الله کوزه کنانی به سال ۴۹۳۱ هـ ق یعنی یکسال بعد از فوت شاه اسمعیل صفوی اتفاق افتاده است.^۴
در حواشی کتاب روضات الجنان^۵ نقل از بیاض مؤلف، مربوط به مولانا میر محمد قاری تبریزی که نامش ضمن شرح حال صنع الله آمده، نوشته: «تاریخ وفات مولانا میر محمد قاری خطیب تبریزی رحمه الله:

۱- جلد چهارم حبیب السیر چاپ خیام ص ۶۰۹

۲- روضات الجنان جزء اول ص ۱۰۴

۳- ص ۱۰۴ ج ۱

۴- دانشمندان آذربایجان ص ۲۳۷

۵- ص ۵۵۳ مربوط به ص ۱۰۲ ج ۱

فخر زمانه میر محمد خطیب شهر-
 آن کو نداشت ثانی خود در همه جهان
 در آخر الزمان کسی از اهل روزگار
 مثلش نبود ، رفت از این تیره خاکدان
 چون بگذری به روضه پاکش ز روی صدق
 تاریخ فوت او طلب از «آخر الزمان» (۹۳۰)
 مدفنہ فی سرخاب تبریز فی جنب حظیرة بابا مزید»

نظام الدین یحیی الغوری^۱

از بزرگان صوفیه و عرفا است که در جوار بابا مزید دفن شده ، مولد او غور
 بوده ، امیر سید علی ہمدانی بہ ملازمت و مصاحبت او نایل شدہ و از او اجازہ گرفتہ
 است ، حافظ حسین کربلائی می نویسد کہ مخدوم (امیر بدرالدین احمد لالہای) در
 رسالہ انیس السالکین آورده کہ میر سید علی در اثنای سفر در معمورہ عالم ، ہزار و
 چہار صد و سی و چہار تن از اولیاء دریافتہ و دیدار کردہ ، و سی و چہار تن از آنان بہ
 او اجازہ شفاهی و کتبی دادہ اند و یکی از آنان ہمین نظام الدین یحیی غوری بودہ و
 نام آن سی و چہار تن در روضات الجنان آمدہ است .

در حاشیہ مطلب مربوط بہ نظام الدین ، نقل از مخطوطہ سلسلہ الاولیاء امیر سید
 محمد نور بخش چنین آمدہ^۲ : «نظام الدین یحیی الغوری الخراسانی قدس اللہ سرہ
 کان من اکابر الاولیاء واعیان العلماء و هو احد الاولیاء الذین أجازوا علیہا الہمدانی
 السید قدس سرہ فی الارشاد ، ولہ فی ترک الجاد والتکلف والتصنع شأن کبیر ، و کان

۱- روضات الجنان جزء اول ص ۱۰۰

۲- ص ۱۰۸ حاشیہ ۱

غیورا، ذاهیبة وهمة عالیة فی التجرید والتفرید وترك الدنیا، اقام بتبریز و توفی بها و دفن بسرخاب»

حافظ حسین کربلائی کرامات و خبر از مغیبات به او نسبت می دهد و می نویسد که حضرت مخدوم در وقتی که برای خود تعیین مزار می کرده، حفاران سرخاب خواسته اند پیش مزار نظام الدین یحیی غوری جایی برای مقبره او بسازند، گفته است: «حضرت مولانا مظهر جلال اند ما را تاب قرب وی نیست»

و در جزء دوم کتاب خود ضمن صورت ارتحال صفی الدین شاه مجتبی، نوشته است: «در ایام آق قوینلو به تبریز آمده، در محله نوبر منزل کرده، خواست مزاری تعیین کند حفاران سرخاب التماس داشته که مزارش در گورستان سرخاب باشد، محلی در جوار نظام الدین غوری دیده و بعد گفته جلالیت برایشان غالب بود، ما تاب نداریم، پس به گجیل رفته و همانجا که مدفن اوست انتخاب کرده است»

وفات نظام الدین غوری در سال ۷۵۲ ه. ق در زمان سلطنت ملك اشرف بن تیمور تاش بن امیر چوپان واقع شد و آن امیر با وجود ستمکاری و سخت دلی، به او اعتقاد و اخلاص داشت^۲.

نجم الدین سمساری

مزارش زیر قدم نظام الدین یحیی^۳ است. گویا مرید نظام الدین بوده، بر لوح قبر او از مولد و منشأش چیزی نوشته نشده، اما علم و سلوک و زهد او را ستوده اند، و تاریخ فوتش اینطور است: «توفی فی ذی الحجة حجة

۱ - ص ۱۷۲

۲ - ص ۱۱۳ جزء اول

۳ - ص ۱۱۳ روضات الجنان

سبع و ثمانین و سبعمائه در سالی که تقتمش خان از راه دربندشروان به تبریز آمده و قتل و نهب و اسر کردند و آن ایام سلطنت سلطان احمد جلایر بود، واللہ اعلم».

برهان الدین واعظ هروی^۱

پدر شهاب الدین واعظ مشهور به مولانا زاده ، که در مسجد هروی وعظ می کرده ، برهان الدین از سلسله زین الدین ابوبکر خوافی است .

قاضی مجدالدین محمدانصاری^۲

مزار او و فرزندش قاضی قوام الدین محمد مشهور به قاضی زاده انصاری در همان مزار نظام الدین است. اصل قاضی مجدالدین از سیسی جان نخجوان است و غیر از قضات سیسی جان چند خانواده دیگر به « انصاری » مشهور اند که جماعت شیخان در برکشاط قراباغ و قاضیان طسوج انزاب از نواحی تبریز از آن جمله اند .

جهانشاه قاضی محمد را از سیسی جان به تبریز آورده است . و فرزند او قوام الدین در عربی و فارسی منشی بوده و خطوط را خوب می نوشته مخصوصاً رفاع را و شمس الدین معرف به خدمت او رسیده و از او در فن انشاء بهره مند شده و قاضی را استاد خود می دانسته و روزی که وفات کرده ، شمس الدین محمد بر سرگور او این رباعی را خوانده است :

ای داده به قدرت سخن داد سخن زاین واقعه خود کرا بود یاد سخن

۱ - ص ۱۱۴

۲ - ص ۱۱۴

شاگرد سخن ، سخن چه داند گفتن اکنون که به خاک رفت استاد سخن
 و وفات شمس الدین محمد تبریزی معرف ، روز چهارشنبه دوم شهر رجب
 المرجب سال ۹۶۸ واقع و در آستانهٔ بابا فرج دفن شده است^۱ .
 مزار شیخ امیر مشکی و پیر او مولانا محمد مجذوب گربه خور نیز در حوالی
 مزار مولانا نظام الدین یحیی است^۲ به جانب شمال قریب به صد ذرع ، امیر مشکی
 در زاویهٔ جهانشاهی شیخ بوده و حالی داشته است . و مجذوب گربه خور بسی تند
 بوده و خرق عادت از او سرزده است .

خواجه عبدالرحیم اثر آبادی

مرقد و مزار او در سرخاب مشخص و معین است^۳ و هر سال آخرین
 سه شنبه ماه رجب بزرگان به مزار او می روند و هفده نوبت سورهٔ حم دخان می خوانند ،
 او تبریزی است و منسوب است به کوچهٔ اچاباد که کوچه‌ای است در حوالی
 درب اعلی^۴ .

عبدالرحیم اثر آبادی در ابتداء حال بافنده^۵ ابریشم بوده و مورد توجه و نظر
 بابا مزید قرار گرفته و به او گفته : « عبدالرحیم بوری بوری » یعنی « بیابیا » که
 دیگران را نان از بازار است و ترا از خانه یعنی کلام تو از الهامات ربانی باشد...
 و عبدالرحیم بر اثر ارشاد و هدایت بابا مزید چنانکه حافظ حسین کربلائی نوشته^۵

۱ - حاشیهٔ ۳ ص ۱۱۴ نقل از بیاض مؤلف

۲ - ص ۱۱۵

۳ - روضات الجنان جزء اول ص ۱۱۵

۴ - مصحح در حاشیهٔ ۱ ص ۱۴۰ نوشته : داژآباد ، یا اچاباد ، کوچه‌ای است در

تبریز ، اکنون از این محل در آن شهر نامونشانی نیست ،

۵ - ص ۱۱۵ و ۱۱۶

تغییر حال داده و ترك زن و فرزند و خانه گفته و دوازده سال به مسافرت و دیدار بزرگان پرداخته و پس از مسافرت در مسجدی در سر کوچه از آباد جنب خانه یوسف بیگ فرزند حسن پادشاه مقیم شده است، و این مسجد به بهرام میرزا رسیده و او آن را تعمیر کرده بود .

در این مسجد فرزند خود را شناخته که از غم دوری پدر رنجور شده بود. در هر حال از آن به بعد در تبریز بوده و وصیت شهرتش به همه جا رسیده و شیخ حسن بلغاری که از بزرگان زمان خود بوده از عبدالرحیم از آبادی کرامات و بزرگی - های فراوان نقل کرده از جمله گفته است : در میان مشایخ زمان متکلم خواهی عبدالرحیم از آبادی بوده ، و او پیش هیچ استادی درس نخوانده و امی بوده اما چون سخن می گفت کلمات و عبارات عربی دشوار در بیان می آورد.

و شیخ حسن گفته است که مریدان از عبدالرحیم پرسیده اند چرا همه خطاب با شیخ حسن می کنید گفته است او سخن فهم می کند و سخن دلپذیر را دل سخن پذیر می باید و مرد باید که سخن کش باشد نه سخن کش.

چون سخن کش یابم اندر انجمن چون گل صدروی بگشایم دهن^۱
عبدالرحیم به مکارم اخلاق و صفات نیک آراسته بوده ، و با همه مردم و اصناف مختلف رفتار نیک داشته و حکایتی از رفتار او در باره یک عوان مست ذکر شده است^۲ و شیخ حسن بلغاری ارشاد و توجه و هدایت گوناگون در باره خود به او نسبت می دهد .

وفات عبدالرحیم از آبادی در شهر سنه خمس و خمسين و ستمائه (۶۵۵) به اندک زمانی قبل از قتل مستعصم بالله خلیفه عباسی، اتفاق افتاده^۳ است .

۱ - در مثنوی : « گر سخن کش بینم اندر انجمن - صد هزاران گل برویم ز این چمن ، چاپ علاءالدوله ص ۳۵۸ س ۲۴

۲ - ص ۱۱۹

۳ - ص ۱۲۲

شمس الدین محمد خطاط

معروف به شیرین قلم^۱ در حوالی مزار خواجه عبدالرحیم است^۲، علی بیگ خطاط دختر زاده و شاگرد اوست و از قول همین علی بیگ نقل شده که شمس الدین محمد خطاط از اولاد اخی فرج زنجانی عارف معروف بوده است، شمس الدین محمد شاگرد نعمت الله بواب بوده که کتیبه مسجد جهانشاهی رانوشته، و در حفظ قرآن و قرائت شاگرد مولانا شمس الدین حامدی مشهور به مولانا بیگی بوده و بعد از او در همان مسجد مکتب داشته، نظر ارشاد از خواجه علی کججی (خواجه علی بن خواجه محمد کججی متوفی به سال ۸۸۲) ^۳ یافته است. و درباره کودکی او و ارشاد و توجهی که از علی کججی یافته، داستانی در کتاب روضات الجنان نقل شده است.

شمس الدین تتبع خط یا قوت کرده و در این شیوه مشهور بوده و همه کس را تعلیم خط می داده و دریغ نداشته است.

پدر او نیز محمد نام داشته و خالی از حالی نبوده و وقتی از مولانا بیگی مصحفی بخط او برای پسرش خواسته و بیگی دریغ ورزیده و شمس الدین را لایق داشتن مصحف به خط خود ندانسته و محمد گفته است، عنقریب پسر من کسب کمال می کند و جانشین شما خواهد شد.

وفات شمس الدین محمد در سنه ۹۳۰ هـ ق واقع شده، پسر او میر قاسم که تخلص عشقی داشته تاریخ وفات پدر را چنین منظوم ساخته:

۱ - دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۷

۲ - روضات الجنان ص ۱۲۳

۳ - حاشیه ۱ ص ۱۲۳ روضات الجنان

ماه اوج فضل شمس الدین محمد آنکه بود

عالمی را روشنی از پرتوش چون آفتاب

کسب خط و فضل از او کردند اهل روزگار

همچنان کانجم کنند از شمس پرتوا کتساب

آفتاب عمر او را چون زوال آمد، کشید

همچو خورشید فلک شام اجل سردر نقاب

چونکه در خط و قرائت بود ماهرای خرد

سال تاریخش هم از «خطاط قاری» کن حساب

و «خطاط قاری» (۹۳۰) می شود ، اما این بیت را ملاحشری در روضه

اطهار چنین نوشته: ^۱

« چونکه در خط و قرائت بود ماهر آن خرد

سال تاریخش هم از «خطاط و قاری» کن حساب

و تربیت نیز در دانشمندان آذربایجان ^۲ بهمین شکل از آن کتاب نقل کرده

است - و ملاحشری هم چنین نوشته : « مولانا مرید رشید قاسم عشقی بوده » در

صورتیکه حافظ حسین کربلائی . میر قاسم عشقی را پسر شمس الدین دانسته

است .

شمس الدین محمد نسخ و ثلث را به شیوۀ یاقوت می نوشته و زیر خطوطش

« شمس الدین محمد حافظ » ^۳ رقم می کرده ، از این جهت خطوط او را به اشتباه از

شمس الدین محمد حافظ شیرازی دانسته اند .

۱ - ص ۹۱

۲ - ص ۲۰۲

۳ - سوم ایرانیان در پیدایش خط تألیف همایون فرخ ۷۹۳

شیخ اسحق مراغی^۱

از اولیاء بوده و مزارش بالای سر مزار شمس الدین محمد خطاط است ،
شیخ اسحق روز پنجشنبه دهم شهر صفر سال ۸۰۵ زمان سلطنت سلطان احمد بن
شیخ اویس جلایر ، در گذشته است .
قاضی محیی الدین محمد^۲، فرزند قاضی عزالدین قزوینی ، در حوالی مزار
خواجه عبدالرحیم است ، مدفن اولاد آنان همانجاست و احتمالاً قبر قاضی عزالدین
نیز همانجاست (تولدش در جمادی الاولی ۵۶۴ و وفاتش در ذی حجه ۶۴۶)
قاضی محیی الدین مردی دانشمند و صدرو قاضی القضاة و حاکم و بادیانت
و تقوی بوده ، از عدل و طرز قضاوتش داستانی در روضات الجنان هست . و
نیز برکت و اثری خاص از تربت او ذکر کرده است .
وفاتش در ذی القعدة ۶۹۷ سال وفات یاقوت مستعصمی در بغداد است ، ایام
سلطنت غازان .

صلاح لملة والدین حسن النخجوانی ثم البلغاری

از بزرگان اولیاء قرن هفتم ، مزارش بالاتر از مزار بابا مزید نزدیک دره
گراب^۳ است .
مولد شیخ حسن نخجوان بوده و او نواده شیخ سلمانان است که در درگزین

۱ - ص ۱۲۵ روضات الجنان

۲ - ص ۱۲۶

۳ - ص ۱۲۸

همدان مدفون است . پدرش خواجہ عمر برنج فروش و از اعیان نخجوان بوده است . از هنگام زادنش داستانی دارد کہ در روضات نقل شدہ و نیز نوشتہ کہ حسن گفتہ است : در کودکی با یتیمان و مسکینان و فقیران مجالست داشتہ و این رفتار بر پدرش گران می آمدہ است .

چون حسن بہ پانزدہ سالگی رسیدہ پدرش در گذشتہ ، با مادر و برادرش جلاء وطن اختیار کردہ و بہ خوی رفتہ و آنجا مورد توجہ پیری قرار گرفتہ و چون بہ بیست و سہ سالگی رسیدہ ، مادرش در گذشتہ و او و برادرش بہ دست کفار اسیر شدہ اند و شیخ در نظر آنان محبوب شدہ و میان آنان بہ تجارت پرداختہ و مالی فراہم آوردہ و هنگامی کہ لشکر مغول گرجستان را گرفتہ اند او بردہ بسیار خریدہ تا بہ تبریز آورد . پس بر سر تربت شیخ حسین پروانان گذشتہ و در دل از او کسب ہمت و توجہ کردہ و از آن وضع و حال بیرون آمدہ و فتوح و گشایشی بہ او دست دادہ و بہ حقایق و معانی^۱ رسیدہ است .

بعد از آن ہشت ماہ در حالت جذبہ و مستی و شور در بیابانها و دشتها می گشتہ و ہمہ او را دیوانہ می پنداشتہ اند ، و در این مدت صحبت خاصان و اولیاء را از خداوند طلب کردہ و بہ تبریز ہدایت شدہ و بہ طریق بازارگانان بہ تبریز آمدہ و در آنجا بیست و ہشت تن از اولیاء را دریافتہ^۲ کہ شیخ سعدالدین حموی و شیخ شمس الدین رازی و بابا حسن سرخابی و بابا مزید و عبدالرحیم از آبادی و خواجہ محمد کججانی از آن جملہ اند .

و سلسلہ طریقت و ارادت شیخ حسن بہ شیخ شمس الدین رازی^۳ می رسد و او مجذوب و مرید حسین سقاء بسودہ کہ او نیز مرید ضیاء الدین ابوالنجیب

۱ - ص ۱۳۴ روضات الجنان جزء اول

۲ - ص ۱۴۰

۳ - ص ۱۴۰

سهروردی (وفات ۵۶۳ هـ.ق) بوده است .

و درباره کیفیت ارشاد و خرقه گرفتن از شمس الدین رازی مطالبی دارد که در روضات الجنان به تفصیل ضبط شده ، از جمله آنکه گفته است: « اگر من این نسبت خرقه با ایشان درست نکرده بودمی ، مرا مرید گرفتن و ارشاد کردن و خرقه پوشانیدن حرام بودی و اگر عنو مقامات و سمو درجات و نمو کرامات شیخ شمس الدین را در مکاشفه ندیده بودمی ، مرید او نشدمی »

شیخ حسن در بیست و سه سالگی به دست کفار دشت قبیچاق افتاده و هفت سال اسیر ایشان بوده و درسی و سه سالگی جذبیه و حمال به او دست داده و به نقل حافظ حسین کربلائی^۲ نظر از حضرت علی علیه السلام یافته است ، و نه سال در بلغار و سه سال در بخارا و بیست و هفت سال در کرمان و یکسال در مراغه و باقی عمر را در تبریز گذرانیده و در نود و سه سالگی در شب دوشنبه ۲۲ ربیع الاول سال ۶۹۸ هـ.ق در گذشته است . و بر مزارش این القاب نوشته شده^۳: « هذه الروضة للشيخ العالم العارف المحقق ، قطب العالمين ، و ارث الانبياء و المرسلين ، لسان القدس ، ترجمان الرحمن ، سرالله في الارضين ، غوث البرايا ، خاتم المشايخ ، صلاح الحق و الملة و الدين ، الحسن بن عمر النخجواني ، قدس الله تعالى روحه و زادنا فتوحه . » و حسن نخجوانی است اما به علت اقامت طولانی در بلغار ، به بلغاری معروف شده است .

صاحب روضات الجنان مکتوبی از شیخ حسن خطاب به رکن الدین علاء الدولة سمنانی (متوفی ۷۳۶ هـ.ق) نقل کرده^۴ که شیخ حسن علاءالدوله را «فرزند»

۱ - ص ۱۴۵

۲ - ص ۱۳۴

۳ - ص ۱۲۹

۴ - ص ۱۴۶ تا ص ۱۵۱

خطاب کرده و پاسخ علاءالدوله را به نامه حسن نیز آورده که علاءالدوله، حسن را « پدر » خوانده و نوشته است^۲: « کتاب شریف پدرم شیخ حسن طال عمره رسید، بوسیدم و بردیده خود مالیدم و به خطاب لطیفش که به شرف فرزندی مرا مشرف گردانیده بود نازیدم ... »

از کتبی که پیش از روضات الجنان ذکری از حسن بلغاری کرده اند یکی مجمل فصیحی خوafi است که ضمن حوادث سال ۶۹۸ نوشته^۳: « وفات شیخ المشایخ صلاح الملة و الدین حسن البلغاری هم درین سال به تبریز و او را در سرخاب دفن کردند و گویند در نخجوان و او نخجوانی الاصل است و به اسیری به بلغار افتاد و سی سال در بلغار بود و از آنجا گریخته به بخارا آمد و از آنجا به تبریز رفت و خرقه از دست شیخ الكامل المکمل الواصل، شیخ شمس الدین التبریزی که به خوی مدفون است و مولانا روم تخلص اشعار خود به نام او کرده، پوشیده » و پیش از این مطلب اشاره کرده که شیخ حسن در جمادی الاولی اینسال از کرمان به تبریز رفته و گفته بلائی عظیم متوجه کرمانست و فتنه و قتل و غارت در کرمان شده و شرح این فتنه در حوادث سال ۶۹۹ هـ . ق در مجمل فصیحی با اشاره به پیش بینی حسن بلغاری آمده است.

و همین روایت مجمل فصیحی را مرحوم فروزانفر در شرح حال و آثار مولانا^۴ نقل کرده و اشاره نموده که صلاح الدین حسن البلغاری خرقه از دست شمس الدین تبریزی پوشیده، اما ظاهراً شمس الدین رازی که صاحب روضات الجنان نوشته است و از قول خود حسن حکایات و مطالبی در کیفیت ارشاد و توجه او نقل کرده و همه جا « شمس الدین رازی » آورده، درست است و مجمل فصیحی او

۱ - ص ۱۵۱ تا ص ۱۵۴

۲ - ص ۱۵۱

۳ - چاپ محمود فرخ، ج ۲ ص ۳۸۰

۴ - چاپ دوم ص ۲۰۳

را با شمس‌الدین تبریزی اشتباه کرده است . حافظ حسین می‌نویسد که روزی عزیززی در بازار تبریز به حسن رسید و گفت: « السلام عليك و بگذشت » و نماز دیگر به او خبر دادند که عزیززی در مسجد جامع آمده ، و چون به خدمت او رفته پس از توصیف و قاروسکون و حرکات و کرامات او گفته است^۱: « خدمتش حضرت شمس‌الدین رازی بود قدس الله تعالی سره »

بعد از مجمل فصیحی در کتاب تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا ، که در نیمه اول قرن نهم تألیف شده ، در باره خواجه غریب بخاری نوشته^۲: « خدمت خواند تاج‌الدین ستاجی گفته‌اند که شیخ مجذوب سالک ، شیخ حسن بلغاری قدس سره فرموده‌اند که در ایام حیات خود بسیار از اصحاب دل و اصحاب ستر را خدمت کردم ، کسی به مرتبه خواجه غریب بخاری ندیدم » و خواجه غریب وفاتش در ۲۷۱۱ هـ . ق بوده ، و در حاشیه اشاره به شیخ حسن بلغاری نقل از سفینه الاولیا نوشته^۳: « اصلش از نخجوان است و ارادتش به دو واسطه به شیخ ابوالنجیب سهروردی می‌رسد ، مدت عمرش نود و سه سال و وفاتش در ۶۹۸ بوده ، قبرش در سرخاب تبریز است »

و بعد از روضات الجنان در چند کتاب ذکر او رفته از جمله در تاریخ ملاحشری که جد او را به جای « سلیمانان » « سلیمان » نوشته^۴ و تاریخ وفاتش را به به غلط « ثمان و اربعین و ستمایه »^۵ آورده که ۶۴۸ می‌شود .

۱ - ص ۱۴۱

۲ - تاریخ ملازاده تألیف احمد بن محمود المدعو به معین الفقراء ، به اهتمام

گلچین معانی ص ۷۱

۳ - ح ۴ ص ۷۱ نقل از خزینة الاصفیاء

۴ - ح ۵ ص ۷۱ نقل از سفینه الاولیا ص ۱۸۲

۵ - ص ۱۰۰

۶ - ص ۱۰۱

محمد علی تربیت در دانشمندان آذربایجان به نقل از روضات الجنان نوشته ۱:
 «الشیخ حسن النخجوانی ثم البلغاری التبریزی» و تاریخ تولد او را ۶۰۳ ذکر
 کرده در حالیکه عمرش را نود و سه و سال وفاتش را ۶۹۸ آورده، بنابراین تاریخ
 تولدش ۶۰۵ هـ ق می شود.

سعید نفیسی نیز در کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران^۲، چندتن را بر فهرست
 شاعران قرن هفتم افزوده و در شماره ۴۴ شرح حال صلاح الدین حسن بلغاری
 نخجوانی را نوشته و تاریخ تولد او را همان ۶۰۳ ذکر کرده که «در ۶۷۲ وارد
 کرمان شده و مدتی در آنجا مانده است تا آنکه در جمادی الاولی از کرمان به
 تبریز رفته و در همان سال ۶۷۲ یا ۶۹۸ در تبریز در گذشته و در محله سرخاب مدفون
 شده است» و پیدا است که سال ۶۷۲ به عنوان سال فوت او اشتباه است. و سعید
 نفیسی اضافه می کند که او رساله قلب المنقلب سعدالدین حمویه را با خود به کرمان
 برده و در ۶۷۲ به فارسی ترجمه کرده و اشعار صوفیانه هم می سروده است. و
 بدیهی است به همین مناسبت او را از شاعران قرن هفتم به حساب آورده، اما در
 مآخذ دیگر، شعری به حسن بلغاری نسبت داده نشده است.

سید جلال الدین مهدی تقیب تبریزی حسنی

مزارش نزدیک مزار شیخ حسن بلغاری^۳ است، نسب او به حضرت امام حسن
 مجتبی می رسد، و این نسب نامه تا امام حسن در روضات الجنان ثبت است.
 جلال الدین مهدی حسنی، مردی دانشمند و صاحب حال بوده، و به گفته
 صاحب روضات الجنان اقدم سادات در تبریز این خانواده اند. گویند سید مذکور

۱ - ص ۱۱۶

۲ - جلد دوم ص ۷۴۴

۳ - ص ۱۵۵ روضات الجنان

در اسلام آوردن غازانخان مداخله داشته است .

او و فرزندانش مناصب قضاء و شیخ الاسلامی داشته‌اند، در تاریخ ظفرنامه شرف‌الدین عالی یزدی^۱ ذکر شده که سید رضای نقیب حسنی از نوادگان سیدمهدی هنگام ورود امیر تیمور گورکان به تبریز، با تحف و هدایا به ملاقات او رفته و امیر تیمور سید را گرامی و محترم داشته و لشکریانش به تبریز و مردم آن آسیب نرسانده‌اند، و نسبت سیدرضا این است: «سیدرضاعبن سیداحمدبن سیدمحمدبن سیدمهدی بن نقیب حسنی»

در زمان تألیف روضات الجنان از اولاد سیدمهدی افرادی در تبریز ساکن بوده و به سادات نقیب شهرت داشته‌اند. و مؤلف روضات در بیاض خود به نام چندتن از آن سادات اشاره می‌کند^۲.

وفات سیدمهدی حسنی روز بیست و سوم جمادی‌الاولی سنه ۷۰۹ هنگام سلطنت اولجایتو (محمدخدا بنده) اتفاق افتاده است .

شیخ نورالدین بیمارستانی

۴

مزارش در کنار دره گراب به جانب شرق مزار شیخ حسن بلغاری^۳ است، ظاهراً از مریدان شیخ حسن و مورد توجه او بوده و در بعضی از سفرها او را همراهی کرده است. نورالدین از عرفای معروف تبریز در زمان خود بوده، مولانا نورالدین جعفر بدخشی (وفاتش ۱۶ رمضان سال ۷۹۷ هـ . ق)^۴ از خلفای امیرسید

۱ - ص ۱۵۶ روضات الجنان

۲ - حاشیه ۱ ص ۱۵۷، و در ص ۴۶۷ ج ۱ به مدرسه و دارالنقابه سید مهدی اشارتی دارد .

۳ - روضات الجنان جزء اول ص ۱۵۷

۴ - حاشیه ۱ ص ۱۵۸ نقل از بیاض مؤلف

علی ہمدانی در رسالہای حکایتی دربارهٔ توجہ بہ سادات از یکی از مریدان نورالدین نقل کرده کہ عین عبارت آن در روضات الجنان منقول است
حافظ حسین کربلائی تاریخ وفات نورالدین را معلوم نکرده اما مجمل فصیحی خوافی ضمن حوادث سال ۷۰۳ ھ ق نوشته است^۱ : «وفات شیخ ربانی نورالدین بیمارستانی مدفوناً بہ سرخاب تبریز»

تاج الدین علی منشاری^۲

مزارش در آن طرف درۂ گراب بہ جانب شمال ، قریب بہ مزار پیر باب واقع است ، تاج الدین علی در علم قرائت سرآمد روزگار خود بسودہ و استاد مولانا غیاث الدین محمد نقاش و خود شاگرد جمال الدین امیرہ قواس و او شاگرد شیخ برہان الدین ابراہیم جعبری است کہ سند قرائت او تابہ شیخ شاطبی می رسد.

فخر الدین احمد ارہ گری^۳

مزارش در آن طرف درۂ گراب بہ جانب شمال نزدیک بہ مزار پیر باب است ، او در محلۂ و یجویہ ساکن بودہ و در آن محل مسجدی بنا کردہ ، فخر الدین از عباد و زہاد و مفسر و محدث و واعظ بودہ ، در وقف نامۂ مسجد القباب او «المولی الاعظم» و «العلامة الاکرم» و «سلطان الوعاظ الزاہدین» و «برہان العلماء الحقیقین» و «فخر الملة والحق و الدین» آمدہ و نسبتش چنین ذکر شدہ: «احمد بن

۱ - تصحیح محمود فرخ، ج ۳ ص ۱۲

۲ - ص ۱۵۹ روضات الجنان

۳ - همان صفحہ

۴ - همان صفحہ

شیخ نجم الدین محمد بن تاج الدین علی منشاری «
صاحب روضات الجنان نوشته^۱ که میانه فخرالدین احمد و کمال خجندی
کدورتی و نقاری وجود داشته زیرا فخرالدین در کمال زهد و تقشف و خشکی
می زیسته اما کمال، عارف و صوفی مشرب بوده و در مثل است: «که بعدالمشرقین
آمد میان شیخ و مولانا»

پیر عمادالدین

مزارش در بالای دره گراب در پشته کوهی است^۲، او به خدمت صدرالدین
رواسی رسیده که او از خلفاء شیخ زین الدین ابوبکر خوافی بوده، و رواسی برای
عمادالدین اجازه روایت نوشته و این اجازه در تبریز به تاریخ غره جمادی
الاولی سال ۸۴۸ هـ ق نوشته شده^۳ و شیخ رواسی طریق ریاضت و تأدب به آداب
طریقت را در باره او معمول داشته و در این اجازه نامه ذکر کرده است.
و سلسله ارادت رواسی به شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی و از او به
شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی^۴ می رسد.
صاحب روضات الجنان می نویسد^۵ که خانقاه پیر عمادالدین در محله چهار
منار تبریز بوده و هر کس نزد او می رفته و ریاضتی می کشیده و کمالی می یافته،
پیر به عنوان اجازه، دیگی به او می داده و مقصودش این بوده که در راه خدانان و
آش می باید داد و بذل و ایثار را باید پیشه ساخت.

۱ - ص ۱۶۰

۲ - ص ۱۶۰

۳ - ص ۱۶۲

۴ - همان صفحه

۵ - ص ۱۶۳

و نیز نوشته است^۱ که وقتی حضرت مخدوم به تبریز آمده پیر در قید حیات بوده و به مجلسی در تکیه شاه حسین سرپلی اشاره می کند که پیر عماد الدین مورد خطاب جمعی قرار گرفته و مخدوم (امیر بدرالدین احمد لاله‌ای) او را از چنگ سؤال و جواب آن جماعت رها کرده است .

و از قول شمس الدین محمد معرف نقل کرده که شخصی نزد پیر عماد الدین آمده و گفته : « خواب دیدم پای بر خدا نهاده‌ام » تعبیر آن چیست ؟ و پیر عماد الدین به جد مادری همین شمس الدین روی کرده و گفته تعبیر واقعه بکن ، و او گفته است : کفشت را بیاور ، و چون آورده آنرا شکافته‌اند و دیده‌اند که در تخت آن کاغذی است ، بیرون آورده و دیده‌اند که روی آن لفظ « الله » نوشته و تعبیر خواب این بوده است .

و نیز حکایتی در ارشاد درویش علیجان قوسی ، بوسیله پیر عماد الدین ذکر می کند^۲ که مرشدی به نام حاجی فتح الله از مریدان پیر عماد الدین او را از خود رانده و او به نزد پیر عماد الدین رفته و او پذیرفته و ارشادش کرده است .

اخ‌ی خیر الدین^۳

مزارش در پیش بهلول در حوالی گنبد و دولت عرب ، در حاشیه این مطلب در روضات الجنان بوسیله مصحح نوشته شده : « امروز نام و نشانی ازین محل نیست » و اخ‌ی خیر الدین در چهار منار زاویه‌ای داشته که تا اواخر حکومت آق‌قویونلوها معمور بوده و مولانا عبدالرحمن جامی در بازگشت از سفر حج در

۱ -- ص ۱۶۳

۲ -- ص ۱۶۴

۳ -- ص ۱۶۷

بیست و چهارم جمادی الاولی سال ۸۷۸ زمان سلطنت حسن پادشاه به تبریز آمده و در آن زاویه وارد شده است .
 و اخی خیرالدین پیشه بکسمادپزی داشته و آن نانی است که در قرن (ثابۃ سفالین) می پزند . و « بکسمات (بکسماد) در لغت بفتح اول و سوم ، فارسی ، نوعی از نان که به جهت توشه راه مسافران بردارند . بسحق اطعمه : « توز بکسمات و حلوا به جمازه بند محمل - که بدین جمازه بتوان سفر حجاز کردن » (آندراج) و نیز : « یک نوع نان روغنی که خمیر آن را چهار گوش بریده بپزند و جهت توشه راه مسافران با خود بردارند » (فرهنگ نفیسی) و در همه لغت ها « بکسمات » نوشته اند و در فرهنگ جهانگیری نوشته : « بکسمات با اول مفتوح به ثانی زده و سین مفتوح ، نوعی از نان باشد که آن را مربع بریده پزند و در ریسمانها بکشند و مسافران بر و بحر به جهت توشه بردارند . بسحاق اطعمه گفته : « توز بکسمات حلوا به جمازه بند محمل ... »

غیاث الدین محمد

مزارش بالاتر از گنبد عرب بر کنار دوله عرب از تبریز که به آن سوی می روند بردست راست واقع است و در زمان تألیف روضات الجنان به مزار مولانا میرک چهار مناری معروف و او از فرزندان غیاث الدین محمد بوده است .
 صاحب روضات الجنان نوشته که غیاث الدین محمد چهار صد بار حضرت رسول اکرم را به خواب دیده و شرح این خواب ها در دفتری بوده که بعضی از آنها را حافظ حسین کربلائی از آن مسودات نقل کرده است .

۱ - روضات الجنان جزء اول ص ۱۶۸

۲ - ص ۱۶۸ تا ص ۱۷۲

پیرلیفی^۱

مزارش در سرخاب معین و در آن مزار سنگی است که بر آن نوشته قدمگاه
شیخ شهاب الدین عمر سهروردی است پیرلیفی یکی از هفتاد بابا در زمان بابا
حسن بوده و به خدمت او رسیده است، ظاهراً سلسله پیرلیفی به ابراهیم ادهم می پیوسته
است .

در پهلوی مزار پیرلیفی ، مزاری است که لوح آن را خواجه عبداللہ صیرفی^۲
خوشنویس معروف و مبتکر خط مثنی نوشته و چنین است : « هذه روضة المولى
الامام الاعظم ، والحبر الهمام الاعلم ، برهان الحكماء ، سلطان الاطباء ، حائز
الکمالات ، حاوی السعادات ، فخر الحق والملة والدين ، الواصل الى رحمة رب
العالمين ، احمد الحكيم الرومي طاب ثراه ، توفي في الثاني من شعبان سنة اثنتين و
اربعين و سبعمائه »

بنابر این خطوط سنگ مزار خود درویش پیرلیفی چنانکه بعضی^۳ نوشته اند،
از صیرفی نیست و کتیبه پهلوی آن از صیرفی است .

نزدیک به مزار پیرلیفی ، دو تن به نام پیر مشرقی و پیر مغربی نیز مدفون
بوده اند .

۱ - ص ۱۷۵

۲ - شاکر دسید حیدر کنده نویس است ، کتابه مسجد استاد و شاکر دسید حیدر کنده
حال صیرفی در مدفونان چرنداب ، روضات الجنان ص ۳۲۰ و نیز دانشمندان آذربایجان
ص ۲۳۸

۳ - سهم ایرانیان در آفرینش خط تألیف همایون پورح ص ۷۹۵ . و خطوط سنگ
مزار درویش پیرلیفی در سرخاب تبریز از خطوط اوست ،

پیر سلیمان‌شاه جوهری^۱

مزارش نزدیک مزار پیرلیفی به طرف شمال است ، او تبریزی است و زاویه‌ای در حوالی صاحب آباد داشته که مردم به خدمتش می‌رفته‌اند، بر لوح مزارش نوشته که او مرید شیخ محمود است و شیخ محمود مرید خالد شمس‌الدین . شمس‌الدین محمد معرف نقل کرده^۲ که جهان‌شاه آق‌قویونلو نسبت به پیر اخلاص تمام داشته و وقتی بدره‌ای زر برای او فرستاده و او نپذیرفته و گفته تا حال دعای پادشاه بی‌غرض و طمع مال و منال کرده‌ایم و اکنون نفس را غرض آلود نمی‌کنیم .

پیر سلیمان‌شاه در سال ۸۴۶ ه . ق در گذشته است .

ابی حامد افضل‌الدین محمد بن اسعد بن الفقیه محمود التبریزی المحدث^۳

مزارش در سرخاب در حوالی مزار پیرلیفی مشخص بوده است، او بیشتر اوقات در مسجد کهنه فروشان ، سرتیز مزاد که مسجد شاهی به جای آن ساخته شده ساکن بوده ، سند حدیث او به امام محیی‌السنه می‌رسد به واسطه امام حفده عطاری طوسی (ابو منصور محمد بن اسعد عطاری طوسی معروف به حفده و ملقب به عمده الدین که در ربیع‌الآخر سال ۴۵۷۱^۴ در تبریز در گذشته ، و صاحب روضات الجنان شرح حال او را در روضه سوم^۵ ضمن مدفونان چردناب آورده ، خاقانی شروانی

۱ - ص ۱۷۵

۲ - ص ۱۷۶

۳ - ج ۱ ص ۱۷۶

۴ - ابن‌خلکان چاپ تهران ج ۲ ص ۴۵ ، اما در روضات الجنان ص ۲۸۸ غره ربیع

الاول نوشته شده

۵ - ص ۲۸۵ تا ۲۹۰

نیز در رثاء او قصیده‌ای و قطعه‌ای دارد^۱ او در فتنه غزان به سال ۵۴۸ از خراسان به تبریز رفته است .

وفات ابی حامد افضل الدین در سال ۶۷۷ واقع شده ، و بزرگان و عزیزان را به او توجه خاص بوده چنانکه هر روز شنبه پیش از برآمدن آفتاب بر سر مزار او حاضر می شده و سوره‌ها و آیات می خوانده‌اند .

او برای فرزندش محمد نام ، پندنامه و وصیتی نوشته که تمام آن در روضات الجنان آمده^۲ و آغازش این است : « ای فرزند چشم و گوش باز کن و دل و جان حاضر ساز و از خدای تعالی توفیق خواه و این ورقی چند که این پدر جمع کرد و نوشت بخوان و بدان کار کن... »

حافظ حسن کمانکش

مزارش نزدیک به مزار افضل الدین مذکور بوده و بر سنگ مزارش صورت کمانی نقش کرده‌اند ، زیرا که ظاهراً گاهی کمان پرزوری می کشیده است ، او حافظ قرآن بوده و مکرر قرآن را از اول تا به آخر بی خطا خوانده است ، و جز او دو حسن دیگر حافظ قرآن در همان زمان بوده‌اند که یکی حسن ، پدر بیگی و دیگر حسن خلیلی پدر محمد خلیلی بوده است .

شمس الدین معرف نقل کرده که حسن کمانکش وقتی به شروان رفته و مکتب داری می کرده و مردم به او اعتقاد در اسخ داشته‌اند ، روزی در مجلسی حاضر شده و ناگهان از جای برخاسته و از در بیرون رفته و به مکتب آمده و شاگردان را تماماً از مکتب بیرون کرده و چون همه بیرون رفته‌اند مکتب خراب شده و فروریخته و اعتقاد

۱ - مقدمه دیوان خاقانی تصحیح نکارنده ص ۳۰۰ دیوان

۲ - ص ۱۷۷ تا ۱۹۲

مردم به او بیشتر شده است .

میر محمد خطیب تبریزی از او نظر یافته و چون خطیب متولد شده حافظ حسن گفته : « وقت سفر ماست ، جای خود را به این طفل سپردیم و رفتیم » و در آن چند روز جهان را بدرود کرده است.

بهاء الدین محمد خاکی^۱

مزار او در حدود مزار بابا دوستم در عقب خانه ساریان قلی بوده ، و بابا دوستم در ایام سلطنت آق قویونلو وفات یافته و مزارش در سرخاب مشخص بوده است .

صاحب روضات الجنان بهاء الدین محمد را از کسانی می شمارد که به اسماء و ادعیه و خواص حروف مشهورند مانند امام محمد غزالی و محیی الدین عربی و سعد الدین حموی و دیگران ، و می نویسد که بهاء الدین به علت متابعت شریعت و ممارست در علم جفر و توجه به ادعیه حالات اهل کشف به او دست داده و حالات خود را در شرح ده اسم که از او منقول است شرح داده ، و این ده اسم و کیفیت کشف و شهود او در روضات الجنان به تفصیل آمده است.

پیر محمد مشهور به استاد پیری حمای^۲

مزارش را در حوالی مزار خاقانی شروانی نوشته اند ، او مرید سلطان پیره خواجه خان امرودی است که او مرید شیخ مصطفی عزیز کندی و او مرید شیخ بابای مراغی و او از خلفاء شیخ زاهد ابراهیم گیلانی است. داستانی از تأثیر نفس و قدم پیر

۱ - روضات الجنان ص ۱۹۴

۲ - ص ۲۰۶

محمد در روضات الجنان نقل شده است .

پیرازیار^۱

مزارش در جنب باغ بیگم و از مزارات مشهور سرخاب است و مزار او مطاف خاص و عام و زیارتگاه اهل روزگار بوده است.

پیرقندیلی^۲

مزارش در در آمد سرخاب بالاتر از مزار امیة بن عمر و ، از جمله مزارهای معروف و مشهور بوده است . صاحب روضات الجنان از قول امیر صفی الدین شاه مجتبی (حضرت مخدومی) نقل می کند که ممکن است این شخص پیر قنبوری^۳ باشد که داستانش در تذکره شیخ اوحد الدین کرمانی آمده و خلاصه اش این است که: شیخ اوحد الدین شبی رسول اکرم را به خواب می بیند که به او دستور می دهند برخیز و تجدید وضو کن و اصحاب را خبر کن و شیخ فقیه زاهد را خبر کن و بروید خدای تبارک و تعالی را دوستی هست و نامش قنبوری می فروش و از دنیا رحلت کرده ، او را غسل و کفن کنید و نماز بر او بگذارید . تا آخر حکایت . پس به در خانه او می روند و از راه بام وارد خانه اش می شوند و او را می یابند که سردر خمی نهاده و جان به حق تسلیم کرده ... بعد هردو بزرگوار نعش او را برداشته

۱ - ص ۲۰۷

۲ - ص ۲۰۸

۳ - ملاحشری: د مہجوری ،

و در سرخاب دفن می کنند و الیوم (زمان تألیف روضات الجنان) مدفین متبرک و نذرگاه مقرر مردم است . و این سّری است از اسرار کهن .

و حافظ حسین کربلائی پس از ذکر این مطلب او را از ملامتیه به حساب

می آورد .

اما حکایتی که نقل کرده در مناقب اوحدالدین کرمانی در حکایت سی و هفتم

آمده^۱ ولی نام آن شخص ، قباد می فروش ذکر شده به این عبارت : « باری تبارک

و تعالی را دوستی هست نامش قباد ، وی می فروش و از دنیا رحلت می کند . » و

در مورد دیگر آمده : « آهنگ طلب قباد می فروش می کنند » و ذکر از « قنبوری »

نیست و هم چنین عبارت : « نعشش را برداشته به سرخاب می برند و دفن می کنند »

که صاحب روضات الجنان نقل کرده در اصل کتاب اینطور است^۲ : « و نعش را

هر دو برمی دارند و می برند و دفن می کنند » و ذکر از « سرخاب » در آن

نشده بنا بر این باید گفت که پیر قندیلی مدفون در سرخاب دیگری است و ارتباطی

به « قباد می فروش » ندارد و « قنبوری » هم اصلاً در مناقب اوحدالدین کرمانی

نیامده است .

پیر ترک^۳

مزارش در حوالی منزل ساربا نقلی بوده ، دو مزار یکی از پیر ترک و دیگری

برادرش ، اما صاحب روضات الجنان از قول امیر صفی الدین شاه مجتبی (حضرت

۱ - تصحیح فروزانفر ص ۱۴۶ - ۱۴۷

۲ - ص ۱۴۷ مناقب اوحدالدین

۳ - روضات الجنان ص ۲۱۲

مخدومی)، مزار پیر ترك و برادر او را ما بین مزار بابامزید و شیخ حسن بلغاری دانسته است .

از درویش علی متخلص به حقیری شنیده شده که پیر ترك از اجداد مادری اوست ، شمس الدین معرف نیز يك بيت را به پیر ترك نسبت داده که به دیگران نیز منسوب است .

دیگر از مدفونان سرخاب^۱ پسر بهاءالدین و پیر غیب و پیر بوبک، (ظاهراً ابوبکر است که عوام بوبک می گویند) گفته اند که به دست تاتاران شهید شده است .

بابا اسمعیل^۲

مزارش در دو منار سرخاب بوده و آن خانقاه را خواجه سعدالدین ساوجی ساخته است . بابا اسمعیل را از فرزندان شیخ الاسلام احمد جام معروف به ژنده پیل نوشته اند ، و در ضمن چهارده پسر شیخ احمد جام یکی شهاب الدین اسمعیل^۳ بوده که رساله ای در اثبات عظمت مقام پدر خود نوشته^۴ و به مخالفان او جواب گفته است ، اما در شرح حال فرزندان شیخ الاسلام و همین شهاب الدین اسمعیل، اشاره ای به اینکه به تبریز رفته و در آنجا در گذشته و در سرخاب مدفون شده است . نیست ، و در کتاب خلاصه المقامات چهاردهمین فرزند شیخ احمد جام را شهاب

۱ - ص ۲۱۲

۲ - ص ۲۱۴

۳ - مجمل فصیحی ج ۲ ص ۲۳۶ . مقامات ژنده پیل به اهتمام حشمت مزید . ص ۲۷ مقدمه

۴ - مفتاح النجات به کوشش دکتر علی فاضل ص ۱۳ مقدمه ، و نیز مقدمه مقامات ژنده پیل ص ۳۸

الدین اسمعیل ذکر کرده و نوشته^۱ : « مدفن او در قبله تربت است در میان رهگذر رواق و گنبد که آن را گنبد سفید گویند . »

و يك تن از اخلاف شیخ احمد جام ، شیخ الاسلام شهاب الدین اسماعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن احمد جامی است ، که مجمل فصیحی^۲ فوت او را در حوادث سال ۷۳۸ هـ . ق نوشته و ذکر کرده که او در نود سالگی در گذشته و فرزندش رضی الدین او را از طوس به معد آباد جام آورده و آنجا دفن کرده است . و از این شهاب الدین اسماعیل در روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات چند مورد^۳ نام برده شده است .

و نیز در مجمل فصیحی^۴ به سال ۷۹۶ هـ . ق ولادت شهاب الدین ابوالمکارم اسماعیل بن علاء الدین بن قطب الدین محمد ، از فرزندان احمد جام ذکر شده است .

بابا احمد قمچی باف و مولانا محمود اژ آبادی

مزار هر دو تن در دو منار سرخاب^۵ بوده ، و نیز در برابر عمارت دو منار مقابر جماعت مذهبیان^۶ بوده که فضلاء و قضات و اهل ثروت در آن خانوادہ

۱ - مجله سخن ، دورہ دہم شماره ۶ ص ۶۶۸ ، مقاله آقای مؤید ثابتی

۲ - ج ۳ ص ۵۳

۳ - بخش یکم به تصحیح سید محمد کاظم امام ، صفحات : ۴۲۰ ، ۴۳۷ ، ۴۷۵ ،

۵۱۴

۴ - ج ۳ ص ۱۳۸

۵ - روضات الجنان ص ۲۲۱

۶ - حاشیہ ۲ ص ۲۲۲ : « مذهبیان » مشکلا در متن ، یعنی به فتح میم و سکون

ذال معجمه و فتح هاء و کسر باء موحدہ ،

می زیسته اند . و « قمچی به فتح اول ، ترکی است به معنی تازیانه ، سیفی گوید :
 قمچی به ناز بند و جفا را بهانه کن - با عاشقان سخن به سر تازیانه کن . »
 (آندراج)

از دو منار گذشته ، مزارات مشهور به مالمیر بوده که قبور بزرگان در آنجا
 قرار داشته از آن جمله قبر بی بی چه خلوتی که گویا در زمان جهانشاه می زیسته و
 مصحح کتاب روضات الجنان در حاشیه «مالمیر» نوشته : « از مقابر مالمیر اکنون
 اسم ورسمی در این شهر نیست . »

شرف الدین نوری طارمی^۱

مزارش در سرخاب مشهور بوده و او را از خلفاء شیخ صفی الدین اردبیلی
 دانسته و ذکر کرده اند که شیخ صفی الدین او را بهادر معسکر تصوف می خوانده
 است . در روضات الجنان داستانی هم در مورد برکت مزار او و زیارت آنجا ذکر
 شده است.

مولانا نجم الدین طارمی^۲

در جنب مزار شرف الدین طارمی بوده ، او در علوم دست داشته و تذکره محمد
 کججی را که حسن پلاسی به عربی نوشته بوده ، به عبارت فارسی در آورده . و

۱ - ص ۲۲۲ حاشیه ۳

۲ - ص ۲۲۲

۳ - ص ۲۲۳

کمال خجندی در باره اش گفته است^۱:

منشی چرخ را و ترا ای فرید عصر

با آن که هر دو نجم گرفتند طارمی

باشد تفاوتی ز زمین تا به آسمان

زان نجم تا به رتبت این نجم طارمی

نصرالله طبیب^۲

از استادان سبعة خط و از شاگردان بی واسطه یاقوت مستعصمی است و شاگردان دیگر او: احمد سهروردی - عبدالله صیرفی - خواجه ارغون - مبارکشاه بن عبدالله زرین قلم - سیدحیدر گنده نویس - یوسف مشهدی .
و روضات الجنان از قول علاءالدین علی بیگ نوشته که از این عده هیچ يك خطشان به یاقوت مانده تر از خط نصرالله نبوده است .
در کتاب سهم ایرانیان در آفرینش خط^۳ نصرالله طبیب را « قندهاری » و وفاتش را در ۷۰۲ هـ ق نوشته اند و همین کتاب یوسف مشهدی را شاگرد نصرالله طبیب دانسته و مدفن او را در سرخاب تبریز ذکر کرده^۴ و نیز مبارکشاه بن عبدالله زرین قلم را از شاگردان نصرالله طبیب به شمار آورده است^۵.
و این کتاب^۶ مدفن امیر محمد الدین تبریزی را هم گورستان سرخاب

۱ - دیوان کمال خجندی تصحیح عزیزدولت آبادی ص ۳۹۱

۲ - ص ۲۷۰ روضات الجنان

۳ - تألیف همایون فرخ ص ۷۹۰

۴ - همان صفحه

۵ - همان صفحه

۶ - ص ۸۰۱

ذکر کرده اما محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان^۱ مدفن او را چرنداب نوشته و او را با حاجی محمد بندگیر یکی دانسته در حالی که امیر بدرالدین محمد از خطاطان زمان امیر تیمور گورکان بوده و در خطوط گوناگون استادی داشته و نامه‌ای از طرف امیر تیمور به ملك فرخ سلطان مصر نوشته است و حاجی محمد بندگیر قبرش در چرنداب است^۲

از خطاطان معروف که در سرخاب دفن شده یکی علاءالدین محمد^۳ است که شاگرد خال خود مولانا علی بیگ تبریزی بوده و ثلث و نسخ را خوب می‌نوشته و در سال ۹۵۷ وفات یافته و در سرخاب در مزار مولانا حافظ شیخ عبدالله مشهور به مولانا شیخی جان که جد پدری او بوده ، دفن شده است .

صاحب روضات الجنان شرح حال او را ضمن شرح حال عبدالله صیرفی در روضه سوم^۴ آورده و آقای سلطان القرائی مصحح کتاب در حواشی راجع به سال وفات علی بیگ نقل از بیاض مؤلف نوشته‌اند^۵ که وفات او را به سال ۹۵۸ تصریح کرده و چنین نوشته : « تاریخ وفات استادی مولانا علی بیگ خطاط تبریزی رحمه الله وقت عصر روز جمعه ثالث شهر ربیع الثانی سنه ثمان و خمسين و تسعمائه »

لکاتبه

یاقوت ثانی ملا علی بیگ
فی حسن خط مشهور دهره

۱ - ص ۲۳۸

۲ - روضات الجنان ص ۲۷۱ جزء اول

۳ - سهم ایرانیان در آفرینش خط ص ۷۹۲

۴ - جزء اول ص ۳۷۰

۵ - ص ۵۶۸

گفتا : کأزه یاقوت عصره

تاریخ فوتش از عقل جستم

ایضاً

چونکہ مولانا علی بیگ از جهان شد بی نصیب

دیدمش در خواب آن بی مثل را از بعد موت

گفت ای خادم بگو تاریخ فوتم ، گفتمش

بی قرینہ ، همچو یاقوتی ، بود تاریخ فوت

و حافظ حسین کربلائی بطوریکہ اشارہ می کند خط را از علی بیگ آموخته

چنانکہ می نویسد^۱ : « و این کمیئہ نیز اندک کلاغ پایبی کہ برصفحة بیاض مثبت و

مرقوم می سازد بہ یمن عاطفت مرحوم مشارالیہ است »

و در جلد دوم روضات الجنان^۲ نوشته است : « این کمیئہ از مولانا عبداللہ

مشہور بہ مولانا عبدالباقی شنیدم کہ استاد میر بیگ پدر او مرید میرسید حسین

اسکوئی بودہ کہ از سادات عریضی است ، و پدرش هنگام تولد بہ میرسیدحسین

خبر دادہ و گفتم نام او چہ باشد ؟ گفتمہ عبداللہ و فرمودہ اند کہ « وی خطاط خواهد

شد و بہرہ تمام از خط خواهد یافت » و از علی بیگ شنیدم کہ گفت عبداللہ کتابت

بہ قدری خوب کردہ کہ مگر استادان سبعمہ کردہ باشند... در شہور سنہ خمس و

خمسین و تسمعائہ وفات کرد و در سرخاب در حوالی بابا مزید دفن شد »

سلطان ددہ علی^۳

آخرین شخصی است کہ شرح حالش در مدفونان سرخاب در روضات الجنان

۱ - ص ۳۷۰

۲ - ص ۵۷

۳ - ص ۲۷۱ جزء اول

آمده ، و بعد از آن ذکر اسامی مدفونین سرخاب از روی نوشتهٔ مخدوم علی -
الاطلاق (امیر بدر الدین احمد لاله‌ای) شده است که قبلاً به آن اشاره کردیم و همان
کسان اند که شرح حال آنان را آوردیم.

دده علی را سلسلهٔ ارادت به ابراهیم ادهم می‌رسد و این سلسله در روضات
الجنان ذکر شده است .

در کتاب دانشمندان آذربایجان^۱ ، راجع به خلیفه محمد که اهل سراب و
گرم‌رود ، و در انواع خطوط مخصوصاً «غبار» استاد بوده ، شرحی از نگارستان
دارا نقل شده که چنین است^۲ : اسمش خلیفه محمد ، از نواحی سراب و گرم‌رود .
دلی پر آتش شوق و سری از شرار عشق پر دود و دماغی از سوز محبت شعله‌اندود
دارد ... خلیفه در نوشتن خط غبار اعجوبهٔ روزگار است . متن دعا و قرآن را
چندان طرح ریزی از خطوط کند که اگر نستعلیق باشد بعینه خط میر عماد است و اگر
طراحی از ثلث آورد بهتر از خط علائیک تبریزی ، و اصل خطش خط نسخ است
به پاکیزگی و قوام و دوام مطابق قاعده و تعلیم . به نازکی غبار تعویذ نویسد
و ادعیهٔ مفیده نگارد . در این صنعت نادرهٔ دوران و معروف حضرت سلطان
و شاهزادگان کامران است . هر چند وقت طومار و تعویذ و دعایی برد و شعر ترکی
عرضه دارد و قصیده سازد و مدحی پردازد و جایزه گرفته روی به وطن خویش
آورد . و اشعار او به زبان ترکی است . در مضامین اشعارش ملاحظتی ظاهر
می‌شود»

مرحوم تربیت پس از نقل این شرح اضافه کرده :

۱ - ص ۱۴۱

۲ - چاپ دکتر خیام‌پور ص ۲۳۹ ج ۱

« تخلص او عاجز است و دیوانش در تبریز چاپ شده ، ۷۲ ساله مرده در
مقبره الشعراء سرخاب مدفون است » اما در نگارستان دارا از مدفن او در سرخاب
ذکری نشده

فصل ششم

شاعران مدفون در سرخاب و مقبرة الشعراء

در فصل چهارم این کتاب راجع به مقبرة الشعراء، و محل و سبب نامگذاری آن به تفصیل صحبت کردیم و گفتیم که تا قرن هفتم در کتب تذکره و تاریخ که شرح حال و نام و نشانی از شاعران مدفون در سرخاب می‌بینیم به نام «مقبرة الشعراء» یا «حظيرة الشعراء» و «حظيرة القضاة» و نظایر آن باز نمی‌خوریم و پس از دفن شدن شاعران قرن ششم هجری و افزونی تعداد این دفن شدگان مشاهیر سخنوران، عنوان «مقبرة الشعراء» یا «حظيرة الشعراء» در کتابها و از قرن هفتم آمده و اشاره کرده‌ایم که حتی در بسیاری از کتب تذکره و تاریخ و شرح حال و آثار شاعران، در قرن هشتم نیز از این عنوان خبری نیست و فقط جایگاه دفن و مزار این شاعران را «سرخاب» نوشته‌اند.

بنابراین ما در این فصل از همه شاعرانی که در سرخاب به خاک سپرده شده‌اند

سخن می‌گوییم و شرح حال و آثار آن بزرگان را می‌نویسیم و بدیهی است آنانکه به خصوص در مقبرة الشعراء مدفون‌اند، یا آنکه محل دفن آنانرا بعدها «مقبرة الشعراء» نامیده‌اند، در همین خاک سرخاب آرمیده‌اند و چنانکه گفته‌ایم «مقبرة الشعراء» قسمتی از کوی سرخاب بوده است. و چون پیش از این بحث کافی و لازم در این موضوع کرده‌ایم به شرح حال شاعران به ترتیب تاریخ فوت و به خاک سپرده شدن آنان می‌پردازیم:

اسدی طوسی

ابونصر علی بن احمد^۱، اسدی طوسی نخستین شاعری است که در خاک سرخاب دفن شده است، کنیه و نام و نسب او در کتابهای تذکره همین شکل است و در پایان نسخه کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تألیف ابومنصور موفق بن علی هروی که اسدی آن را در تاریخ ۴۴۷ ه. ق به خط خود نوشته نام او چنین است^۲: «علی بن احمد الاسدی الطوسی الشاعر» و این کتاب قدیم‌ترین نسخه خطی موجود به زبان فارسی است.

کنیه او را بعضی^۳ «ابومنصور» نیز نوشته‌اند و کتاب لغت فرس که استاد مرحوم عباس اقبال آشتیانی تصحیح و چاپ کرده، تألیف «ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی» ذکر شده و در دیباچه آن کتاب نیز نوشته^۴: «پس فرزندم حکیم

- ۱ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۲۸، تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر صفا ج ۲ ص ۴۰۳، تاریخ ادبیات دکتر شفق چاپ وزارت فرهنگ ص ۱۳۷
- ۲ - سخن و سخنوران، تاریخ ادبیات در ایران
- ۳ - ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۶۱، تاریخ گزیده چاپ دکتر نوائی ص ۷۱۹
- ۴ - ص ۱ لغت فرس چاپ عباس اقبال، سعید نفیسی نیز در مقاله فرهنگهای فارسی در مقدمه لغت نامه دهخدا (ص ۱۷۹ و ۱۸۶) مؤلف را «ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی» ذکر کرده است.

جلیل اوحد اردشیر بن دیلمسپار النجمی الشاعر ادام الله عزه از من که ابو منصور
علی بن احمد الاسدی الطوسی هستم، لغت نامدای خواست چنانکه بر هر لغتی گواهی
بود از قول شاعری از شعرای پارسی ...»

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین^۱ با اشاره به فرهنگ لغت اسدی
نسب او را به پادشاهان عجم می‌رساند اما بنا بر قول فروزانفر در سخن و سخنوران^۲
این قول درست نیست و در نسخ خطی و چاپی لغت فرس اشاره‌ای به این نسبت
وجود ندارد، و اسدی نسبتی است به چندین قبیله عرب و ممکن است که نسبت
او به «اسد» از جهت ولاء باشد، و نیز ممکن است در نسب به بعضی اشخاص
که اسد نام داشته‌اند اسدی گفت چنانکه در الانساب سمعانی آمده است.

و تخلص یا لقب خود یعنی «اسدی» را علاوه بر آنکه در پایان نسخه‌الابنیه
عن حقایق الادویه ذکر کرده، در گرشاسبنامه^۳ نیز اینگونه یاده کرده است:

بدین نامه گرانام آیدت رای
به دال «اسد» حرف «ده» بر فزای

که «ده» مطابق «ی» است و چون به «اسد» بیفزائیم «اسدی» می‌شود.
کنیه او چنانکه نوشتیم «ابونصر» است نه «ابو منصور» اما مرحوم عباس
اقبال در حواشی حدائق السحر^۴ کنیه او را «ابوالحسن» ذکر کرده و نوشته:
«مقصود از علی اسدی، ابوالحسن علی بن احمد اسدی طوسی مؤلف فرهنگ
اسدی و ناظم داستان گرشاسب نامه است ...» و در همین مورد^۵ اشاره دارد که در
نسخه اصل حدائق السحر که مبنای طبع او بوده «علی اسد» دارد و «اسدی»
درست است نه «اسد»

۱ - چاپ کتابفروشی اسلامیة ج ۲ ص ۶۰۹

۲ - چاپ دوم ۴۳۹

۳ - چاپ حبیب یغمائی ص ۴۱۷

۴ - ص ۱۴۴

۵ - ص ۱۴۳

دولت‌شاه سمرقندی ، در تذکره خود^۱ داستانی جعل کرده که « اسدی » استاد فردوسی بوده و فردوسی هنگام مرگ به او گفته که شاهنامه را تمام نکرده و باید از دنیا برود و اسدی در بیست و چهار ساعت چهار هزار بیت گفته و در پایان شاهنامه آورده و آن را تمام کرده است .

این داستان در کتبی مانند مجالس المؤمنین^۲ و آتشکده آذر^۳ : آه یافته و به همان شکل نقل شده و بعضی از خاور شناسان مانند هرمان آته^۴ و ا دوارد برون^۵ را به اشتباه انداخته و به دو اسدی ، پسر و پدر قائل شده‌اند ، و پدر را ابونصر احمد بن منصور طوسی^۶ صاحب قصاید مناظره و معاصر فردوسی دانسته و پسر را « علی بن احمد اسدی طوسی » مصنف گرشاسبنامه و مؤلف لغت فرس دانسته‌اند، اما این سخن نزد محققان باطل شده و ثابت کرده‌اند که يك اسدی بیشتر نبوده و فروزانفر در سخن و سخنوران به ابطال این قول پرداخته و ثابت کرده که يك اسدی طوسی بوده و قصاید مناظره و گرشاسبنامه و لغت فرس همه از اوست و چایکین^۷ از مستشرقان نیز همین قول را اظهار داشته است .

استاد قفید فروزانفر در سخن و سخنوران^۸ در علت اشتباه تذکره نویسانی که فردوسی را شاگرد اسدی دانسته‌اند ، چنین بیان می‌کند که « از متعصبی شنیده

۱ - چاپ هند ص ۲۰

۲ - ج ۲ ص ۶۱۰

۳ - چاپ اوست به اهتمام دکتر سیدجعفر شهیدی ص ۸۶

۴ - تاریخ ادبیات ایران ترجمه دکتر شفق ص ۵۷ و مترجم در حاشیه ۱ قول بودن دو اسدی را ، طبق نظر خاورشناسان رد کرده است .

۵ - نیمه نخست تاریخ ادبیات ایران ترجمه فتح‌الله مجتبائی ۴۱۰

۶ - تاریخ ادبیات آته ترجمه دکتر شفق - ص ۴۰

۷ - تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر صفا ج ۲ ص ۴۰۵

۸ - چاپ دوم ص ۴۵۳

یا در نوشته‌های او دیده‌اند که اسدی استاد فردوسی یعنی برتر و به منزله استاد است و آنان بی‌تأمل جوانب و نظر در تواریخ، این عبارت را به معنی حقیقی پنداشته و به غلط رفته‌اند»

با اینکه قول وجود دو اسدی، پدر و پسر، بسکلی باطل شده و به اثبات رسیده که همه آثار منقول یعنی مناظرات و گرشاسبنامه و لغت فرس، و نیز کتابت نسخه‌الابنیه عن حقایق الادویه از يك اسدی طوسی (ابو نصر علی بن احمد) است بعضی از کتب تاریخ ادبیات و نظم و نثر از دو اسدی نام برده‌اند از آن جمله است تاریخ و نظم و نثر در ایران تألیف سعید نفیسی که به دو اسدی اشاره کرده اما کنیه و نام و نام پدر را «ابو نصر احمد بن منصور اسدی طوسی» در ردیف (۱۱) شعرای قرن پنجم و پسر او را «ابو نصر علی بن منصور اسدی طوسی» در ردیف (۱) از شعرای قرن پنجم در آذربایجان شمرده و تاریخ وفات اسدی پدر را ۲۲۵ هـ ق نوشته و ذکر کرده که از شعرا و چیزی به جای نمانده. و می‌نویسد که قصاید مناظره را نیز به خطا از او دانسته‌اند و آن قصاید از پسر اوست مرحوم پورداود هم در یشتها^۲ ضمن بحث گرشاسبنامه به اسدی پدر و پسر اشاره کرده است.

در هر حال ابو نصر علی بن احمد اسدی در طوس به جهان آمده و دوران جوانی را در آنجا سپری کرده و آن دوران با غلبه سلجوقیان بر خراسان و برافتادن غزنویان مصادف شده و شاعر از خراسان به آذربایجان رفته و با سلاطین آن سامان ارتباط یافته و از تشویق آنان برخوردار شده است و معروفترین آن امیران این افراد بوده‌اند:

۱ - ابودلف پادشاه نخجوان، اسدی او را تازی و شیبانی خوانده.

۱ - تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۳۰۰

۲ - ص ۴۲

۳ - یشتها چاپ دوم ج ۱ ص ۱۹۸

۴ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۴۰۵

دیرانی او از تخرم ابراهیم پیغمبر دانسته است ، این امیر در زمان امیر و هسودان پادشاهی داشته^۲ و ممدوح قطران نیز بوده است . نظامی هم در دیباچہ بہرام نامہ یاد سخای او و بخل محمود غزنوی را کرده و گفته^۳:

نسبت عقربی است باقوسی بخل محمود و بذل فردوسی
اسدی را کہ بود لف بنواخت طالع و طالعی بہم در ساخت

اسدی ، گرشاسبنامہ را در سال ۴۵۸ . ۵۰۰ ق به تشویق محمد پسر اسماعیل حصنی وزیر بودلف و برادر این محمد یعنی ابراهیم ، سروده^۴ و درباره بودلف گفته است^۵ :

ملك بود لف شہریار زمین جهاندار ارانی پاك دین
بزرگی کہ با آسمان ہمبست ز تخرم ابراهیم پیغمبرست

اسدی پدر ابودلف را «صفر» و برادرش را «ابراہیم» نامیده است :^۶

۲- شجاع الدولہ ابوشجاع منوچہر بن شاوور از پادشاہان شدادی کہ حکمران «آنی» بوده و در آبادی آنجا کوشیدہ^۷ و بر با روی آن شہر نام «شجاع الدولہ ابوشجاع منوچہر شاوور» بہ خط کوفی نقش شدہ و برحای است ، و نیز مسجدی برای مسلمانان در آن شہر برپا کردہ کہ بر روی آثار آن عبارت : «الامیر الاجل شجاع الدولہ ابوشجاع منوچہر بن شاوور» بہ خط کوفی پیدا است .

- ۱- شہریاران گمنام ج ۲ ص ۱۰۹ : «جهاندار دیرانی پاك دین» اما در گرشاسبنامہ ص ۱۵ چاپ یغمائی «جهاندار ارانی پاك دین» تصحیح قیاسی شدہ است .
- ۲- شہریاران گمنام تألیف احمد کسروی ج ۲ ص ۱۰۶
- ۳- همان کتاب ص ۱۰۵ ، بہرام نامہ یاہفت پیکر نظامی چاپ دوم ص ۱۹
- ۴- شہریاران گمنام ج ۲ ص ۱۰۸
- ۵- گرشاسبنامہ چاپ حبیب یغمائی ص ۱۵
- ۶- «برادرش چون ماہ آن پاکزاد - ابراهیم بن صفر با فرو داد» گرشاسبنامہ ص ۱۸
- ۷- شہریاران گمنام تألیف احمد کسروی ج ۲ ص ۵۸

این امیر با سلجوقیان تا زمان ملکشاه روابط دوستانه داشت و پس از مرگ ملکشاه ، ناچار شد با چند دسته از ترکان که به آنی هجوم آوردند ، جنگ کند و آنانرا از مقر حکومت خود دفع نماید^۱ .

وفات منوچهر بن شاور را در حدود ۵۰۳ یا ۵۰۴ هـ.ق نوشته‌اند^۲ ، و اسدی طوسی قصیده‌ی مناظره‌ی قوس و رمح را در مدح او گفته و در پایان اینگونه نام او برده است^۳ :

نامور میراجل والامنوچهر اصل ملک

تاج شاهان وشجاع دولت وفخر تبار

و چنانکه در همین قصیده اشاره کرده ، مدتی در خدمت این امیر بسر برده است .

جز این دو امیر که ممدوح اسدی بوده‌اند ، در بعضی از جنگ‌ها مسمطی به نام «جستان» که ممدوح قطران نیز بوده ، به اسدی نسبت داده‌اند^۴ که از شرح حال او اطلاعی چندان نداریم .

آثار اسدی

قصاید مناظره - در مجمع الفصحاء^۵ چهار قصیده در مناظره‌ی زمین و آسمان و مناظره‌ی گبر و مسلم و مناظره‌ی قوس و رمح و مناظره‌ی شب و روز .

۱- ص ۶۰ ج ۲ شهریاران گمنام

۲- همان کتاب ص ۶۲

۳- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۵۰، مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۵۵

۴- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۵۳

۵- ص ۲۸۸ تا ص ۲۹۶ ج ۱

ضبط است ، و اسدی طوسی در این شیوۀ شاعری و طرح مناظره در شعر مبتکر است و پس از اسلام نخستین شاعری است که مناظره گویی کرده است .

مطلع مناظرۀ اول این است ^۱:

کردست در مراتب هستی خدای ما هر سان شگفت بی حد از ارض تا سما

و در پایان به مدح مددوح اینطور اشاره کرده :

نیکو تر از وفا شناسیدز آنکه هست کردن و فاطریق و فی میر ابو الوقا

میر جلیل سید او حد سپهر فضل والا مطهر ملک اصل ملک لقا

و مطلع مناظرۀ کبر و مسلم این است ^۲:

ز جمع فلسفیان بامغی بدم بیکار زگر که ماند ز بیکار در سخن بیکار

و پایانش این است :

جلیل سید ابو نصر احمد بن علی

سر همه وز را شمع دهر و فخر تبار

و درباره دین اسلام می گوید ^۳:

بدید مغ که زمی به بقبلگی ز آتش بهماند حجتش و عاجز آمد از گفتار

مقر بود که دین حقیقت اسلام است محمد دست بهین ز انبیا و از اخیار

و فروزانفر می نویسد ^۴ که در این مناظره اسدی خاک را بر آتش ترجیح داده

و این مخالف عقاید شعوبیه است که آتش را بر خاک برتری می داده اند ، و بشار

۱- ص ۲۸۸ مجمع الفصاحاج ۱

۲- ص ۲۹۳

۳- ص ۲۹۵

۴- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۵۲

بن برد از شعرای ایرانی گفته :

الأرض مظلمة و النار مشرقة

و النار معبودة مذکانت النار

و فردوسی نیز در آغاز شاهنامه گفته : «یکی آتشی بر شده تا بناک - میان بادو آب از بر تیره خاک» و اسدی در این قصیده و هم در آغاز گرشاسبنامه با حس شدید دینی خود ضد شعوبیه سخن گفته است ، و فروزانفر ضمن شرح اخلاق اسدی نیز اشاره کرده ^۱ که حس دینی در دماغ او قوی بوده و به مخالفان دین اعتراض کرده و همین تعصب و خشکی غالباً شعر او را حتی در بیان عشق، از وجد و حال و ذوق و لطف خالی ساخته است .

مطلع مناظره قوس و رمح این است ^۲:

هر سلاخی را دگر زخمی است اندر کارزار

زخم سخت آن دان کز آن گردد عدورا کار، زار

و بیت تخلص آن به مدح ممدوح این است :

صاحبیت را در سفر توشه نتانی داد تو

از هوا من آورم مرغان و صید از مرغزار

رمح کاین بشنید عاجز گشت، عذر آورد و گفت

راست گفتمی وین نیا مختمی مگر از شهریار

نامور میراجل و الامنوچهر اصل ملک

تاج شاهان و شجاع دولت و فخر تبار

و مطلع مناظره شب و روز این است ^۳:

۱- ص ۴۴۲ سخن و سخنوران چاپ دوم

۲- ه جمع الفصحاء چاپ مناهر صف، ج ۱ ص ۲۹۵

۳- ص ۲۹۶

بشنواز حجت گفتار شب و روز بهم

سرگذشتی که ز دل دور کند شدت و غم

و بیت آخر این است :

راد بو نصر خلیل احمد کز نصرت و حمد

افسر جاه و جلال است و سر ملک و نعم

هرمان آته در تاریخ ادبیات خود^۱، مناظره دیگری نیز به اسدی نسبت می‌دهد و آن مناظره «عرب و عجم» است که سخن را به فضیلت عجم کشانده و با مدح ابو جعفر بن موسی ابوالقاسم حمزه طوسی از منشیان دربار سامانی و غزنوی و نیز ستایش قاضی ابو نصر احمد بن علی و ذکر فضایل پسر او امیر ابوالفضل که او را «صدر الوزرا» می‌نامیدند، خاتمه می‌دهد و آته این مناظره را قدیم‌ترین مناظرات شاعر دانسته است، اما از این مناظره نسخه‌ای در دست نبوده و فروزانفرهم در سخن و سخنوران^۲ نوشته که از آن نشانی نیافته است تا اظهار نظری کند.

پاول هرن^۳ از این مناظره قوت گرفتن حس وطن دوستی ایرانی را استنتاج کرده و آن را از اسدی اول دانسته است.

۲- کتاب لغت فرس - اثر دیگر از اسدی طوسی و نخستین کتاب لغت واریسی است که برای ما به جای مانده^۴ و آنرا پس از گرشاسب‌نامه تألیف کرده است و تألیف آن باید میانه سالهای ۴۵۸ و ۴۶۵ صورت گرفته باشد. این کتاب را اسدی به خواهش شاگردش اردشیر بن دیلمسپار نجمی شاعر تألیف کرده چنانکه در دیباچه اشاره کرده و پیش از این نقل شد. و این ابوالهیجا اردشیر بن دیلمسپار النجمی شاعر،

۱- ترجمه دکتر شفق ص ۴۱

۲- چاپ اول ج ۲ ص ۹۲ حاشیه ۱ و چاپ دوم ص ۴۵۲ حاشیه ۱

۳- تاریخ ایران ترجمه دکتر شفق ص ۴۹

۴- مقاله سعید نفیسی در مقدمه لغت نامه دهخدا ص ۱۸۶

در رمضان سال ۵۰۷ ه. ق نسخه ترجمان البلاغه را به خط خود نوشته و همان است که در ترکیه بوده و مرحوم احمد آتش آن را در سال ۱۹۴۹ م به چاپ رسانده است .

سعید نفیسی درباره این کتاب لغت نوشته : « این لغت نامه یا فرهنگ اسدی یکی از کتابهایی است که بیش از همه در آنها دست برده اند و در هر زمانی برای تکمیل آن چیزی بر آن افزوده اند ، چنانکه به جرأت نمی توان گفت آنچه از اسدی است کدام است ، با این همه کتاب بسیار جالب و بسیار سودمندی است که اساس و مبنای همه لغت نویسانی است که پس از اسدی آمده اند »

و فروزانفر درباره لغت فرس نوشته^۱ : « اسدی در تألیف این کتاب خدمتی در خور تعظیم به زبان پارسی کرده و نه تنها به واسطه ضبط و تعریف لغات و تعیین عرفیاء، بلکه از جهت آوردن اشعار متقدمین مانند ابوشکور و شهید و رودکی و عده دیگر که تنها دلیل بر وجود آنان همین کتاب است، چنانکه اگر نبود اسامی آنها و این مقدار کم از آثارشان هم به دست نمی آمد، خدمت مهمی به ادبیات ایران کرده . . . »

در نسخه های این لغت نامه، اشعاری از گرشاسبنامه اسدی طوسی نیز هست که سعید نفیسی عقیده دارد^۲ آنها را بعداً در کتاب وارد کرده اند و بعید می دانند که خود مؤلف از اشعارش شاهد برای لغات آورده باشد.

کتاب لغت فرس اسدی نخستین بار در سال ۱۸۹۷ میلادی به تصحیح و کوشش پاول مورن آلمانی در گوتینگن چاپ شده^۳ و بار دیگر به تصحیح عباس اقبال آشتیانی در سال ۱۳۱۹ خورشیدی به چاپ رسیده و بار سوم به کوشش دکتر محمد

۱- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۲۵۳

۲- صفحه ۱۸۶ مقدمه لغت نامه

۳- مقدمه گرشاسبنامه سیزدهم ص ۱۸۶ مقدمه لغت نامه

دبیر سیاقی در ۱۳۳۶ شمسی در تهران چاپ شده است .
 فرهنگ اسدی یا لغت فرس به تقریب هزار و نهصد و بیست لغت دارد که اگر برای
 هر لغت يك بیت شاهد آورده باشد ، هزار و نهصد و بیست بیت از اشعار فارسی تا
 قرن پنجم در آن کتاب ضبط^۱ شده که این خود مغتنم و بسیار گرانبها و سودمند
 است .

۳- گرشاسبنامه - معروفترین اثر اسدی طوسی، گرشاسبنامه است که منظومه
 حماسی است ، در حدود نه هزار بیت در بحر متقارب محذوف یا مقصور که آن را
 در سال ۴۵۸ ق.ه. به تشویق وزیر ابودلف یعنی محمد پسر اسماعیل حصنی^۲ که
 «حصنی»^۳ و «حقی»^۴ نیز نوشته اند، و نیز به تشویق برادر این وزیر یعنی ابراهیم، برای
 ابودلف ساخته و از سال ۴۵۶ تا ۴۵۸ به کار آن اشتغال داشته و در سال ۴۵۸ تمام
 شده و در تاریخ آن گفته است^۵ :

شد این داستان بزرگ اسپری به پیروزی و روز نیک اختری
 ز هجرت برو بر سپهری که گشت شده چارصدسال و پنجاه و هشت

و در سبب نظم کتاب و گفتن قصه گوید^۶ :
 یکی کار جستم همی ارجمند که نامم شود زو به گیتی بلند
 مهی بدسر داد و بنیاد دین گرانمایه دستور شاه زمین

-
- ۱- مقاله نگارنده تحت عنوان : واثب شعر در نگاهداری و تقویت و گسترش زبان
 فارسی در مجموعه سخنرانیهای نخستین کنگره شعر در ایران ، دفتر نخست ص ۴۴
 - ۲- ضبط کسروی در شهریاران گمنام ج ۲ ص ۱۰۸
 - ۳- ضبط یغمایی در گرشاسبنامه ص ۱۳
 - ۴- ضبط دکتر صفا در حماسه سرائی در ایران چاپ دوم ص ۲۸۶
 - ۵- گرشاسبنامه چاپ حبیب یغمائی ص ۴۷۶
 - ۶- همان چاپ ص ۱۳

محمد مه جود و چرخ هنر

ردی دانش آرای یزدان پرست

.....

برادرش والا براهیم راد

دو پرورده شاه بد خواه سوز

.....

به بگماز يك روز نژديك خویش

بسی یاد نام نکورانده شد

زهر گونه رایسی فکندند بن

که فردوسی طوسی پاک مغز

به شهنامه گیتی بیاراسته است

توهم شهری او را و هم پیشه‌ای

بدان هم‌ره از نامه باستان

سمعیل حصی^۱ مرو را پدر

زمین حلم و دریا دلورا دست

.....

گزین جهان گرد مهتر نژاد

یکی داد و رز و یکی دین فروز

.....

مرا هر دو مهتر نشانند پیش

بسی دفتر باستان خوانده شد

پس آنگه گشادند بند سخن

ببدا دست داد سخنهای نغز

بدان نامه نام نکو خواسته است

هم اندر سخن چابک اندیشه‌ای

به شعر آخ خرم یکی داستان

نسخ مختلف گرشاسبنامه از هفت تا ده و یازده هزار بیت دارد^۲ و سر گذشت گرشاسب پهلوان بزرگ سیستان جد اعلاي رستم است و اسدی نسب او را چنین یاد کرده که جمشید به سیستان پناه برده و با دختر گورنگ شاه ازدواج کرده و توراز او زاده شده و از تورشید سب و ازشید سب طورگ و از طورگ شم و از

۱- مطابق چاپ یغمائی، در شهریاران گمنام و سمعیل حصی، و در حماسه سرایی سمعیل حقی، و در حاشیه سخن و سخنوران نیز و حصی، س ۴۴۳ حاشیه ۴ چاپ دوم
۲- حماسه سرایی در ایران ص ۲۸۴

شم اثرط و از اثرط ، گرشاسب قهرمان گرشاسبنامه زاده شده و به پهلوانی و جنگ و هنر نمایی پرداخته است .

ماخذ اسدی، گرشاسبنامه یا کتاب گرشاسب ابوالمؤید بلخی بوده^۱ که به نثر نوشته شده بود و تاریخ سیستان به کتاب گرشاسب ابوالمؤید بلخی اشاره زیاد کرده است از جمله در سبب آتش کرکوی می نویسد^۲ :

«بوالمؤید اندر کتاب گرشاسب گوید ...» و داستان او را پس از اتمام شهر سیستان به تفصیل نقل می کند

داستان گرشاسب در روایات پیش از اسلام نیز آمده و نسب او با آنچه در گرشاسب نامه منشور و نیز در گرشاسبنامه اسدی آمده اختلاف دارد چنانکه در کتاب «بندھش» نسب گرشاسب اینگونه آمده^۳ : «گرشاسب و اوروخش دو برادر بوده اند از پسران اتسرت ، پسر سام ، پسر تورک ، پسر سپانیاسپ ، پسر دورشاسب ، پسر توگک ، پسر فریدون» در اوستا هم پدر گرشاسب تربیت آمده و نام خود او «گرشاسب» و به منزله رستم شاهنامه است .

در شاهنامه فردوسی نیز مطابق گرشاسبنامه ابوالمؤید و تاریخ سیستان ذکر می هست یعنی گرشاسب نیای نریمان و از نیاکان^۴ رستم است ، و در داستان منوچهر و خونخواهی از سلم و تور ، پهلوانی به نام «شبرو» پس از چیرگی بر قارن و سام ، گرشاسب را به مبارزه می خواند و فردوسی گوید^۵ :

۱- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۴۳ ، مقدمه گرشاسبنامه ص پنج ، تاریخ ادبیات در

ایران ج دوم ص ۴۸۱

۲- تاریخ سیستان تصحیح دلك الشعراء بهار ص ۳۵

۳- یشتها تألیف پورداد چاپ دوم ج ۱ ص ۱۹۸

۴- مقدمه گرشاسبنامه ص هفت

۵- شاهنامه چاپ دبیرسیاقی ج ۱ ص ۹۹

به پیش صف آمد به کردار باد
که آن پهلوان کو سپهدار تان
و پس از آن گفته :

به فرخ منوچهر آواز داد
که گرشاسب خواند جهاندار تان

دلیران توران همه جنگجوی
بگریید گرشاسب در قلبگاه

به گرشاسب یکسر نهادند روی
ز پیش بلرزید خورشید و باد

اما فردوسی داستان گرشاسب را ناتمام گذارده و از رزه‌ها و پهلوانیهای او سخن
نگفته و انجام کار او را هم باز ننموده است به این جهت اسدی طوسی می‌گوید^۱ :
ز کردار گرشاسب اندر جهان
یکی نامه بید یادگار از جهان

و به پهلوانی و برتری او بر رستم اشاره می‌کند و می‌گوید :

که از پیش گویندگان برد گوی
ازین داستان یاد ناورده بود

به شهنامه فردوسی نغز گوی
بسی یاد رزم یلان کرده بود
و پس از آن گوید^۲ :

تو با گفته خویش گردانش جنت
چنان شد نگویی تو باشد فسوس

اگر ز آنکه فردوسی اینرا نگفت
دو گویا چنین خواست تا شدز طوس

در شاهنامه از گرشاسب دیگری که پسر «زو» پسر طهماسب بوده و نه سال
سلطنت کرده سخن رفته و فردوسی گفته است^۳ : «پسر بود زور ایکی خویش کام پدر
کرده بودیش گرشاسب نام» و در ملحقات شاهنامه^۴ داستانی از گرشاسب و نسب
و خاندان او آمده که همان قسمت در گرشاسبنامه اسدی هست .

بهر حال گرشاسبنامه اسدی طوسی ، دومین منظومه حماسی است و بعد از

۱- گرشاسبنامه ص ۲۰

۲- ص ۲۱

۳- چاپ دبیر سیاقی ص ۲۵۱ ج ۱

۴- پشت‌هاج ۲ ص ۱۹۶ ، حماسه‌سرایی در ایران چاپ دوم ۱۳۲۸

شاهنامه دارای اهمیت و اعتبار خاصی است و به گفته فروزانفر^۱: «یکی از منظومه‌های گرانمایه و بسیار مهم زبان فارسی است و از جهت اشتمال آن بر ابیات متین و قوی و کلمات جاافتاده که هر يك با دیگری متناسب و مجموع آنها متوازن و به يك نسبت ترکیب یافته ... نظیر آن را کمتر توان دید»

در آغاز منظومه به وعظ و حکمت پرداخته و جنبه و صف و تصویر مجلس بزم و میدان رزم نیز در آن قوی و درخور توجه است.

در این داستان از عجایب و شگفتی‌های بسیار سخن رفته و خسوارق عادات فراوان دارد و از عجایب جز ایرهند و موجودات و حیوانات دریایی در داستان گرشاسب آمده که ژول مول می‌گوید^۲ از داستانهای اصلی پیش از اسلام نیست و روایاتی است که بعد از اسلام اضافه شده، با این همه مول می‌گوید^۳ «این منظومه کاملاً حماسی و دارای خصائص منظومه‌های پهلوانی است» و دکتر ذبیح‌الله صفا می‌گوید^۴:

«سخنان اسدی در میان مقلدان دیگر شاهنامه بامتانت و انسجام بیشتری همراه است» و اینکه هدایت در مجمع الفصحاء از قول میر محمد تقی کاشانی صاحب تذکره خلاصة الأشعار نقل می‌کند که^۵: «جماعتی گرشاسب‌نامه حکیم اسدی را بر شاهنامه حکیم فردوسی رجحان داده اند و بعضی به خلاف» و اضافه می‌کند: «تواند بود که اسدی فی حد ذاته در مراتب شاعری بلیغ تر از فردوسی باشد ولی رویت و انسجام بیان فردوسی در طی حکایات بهتر نماید» این سخنان همه مردود

۱- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۴۶

۲- حماسه سرائی در ایران ص ۲۸۸

۳- حماسه سرائی ص ۲۸۶

۴- حماسه سرائی ص ۲۸۵

۵- چاپ مظاهر مصفا ج ۱ ص ۲۸۶-۲۸۷

است و مخصوصاً فروزانفر در سخن و سخنوران پس از نقل این قول می نویسد:
 «این سخن ناشی از عدم دقت و ندانستن معنی بلاغت است چه پس از فهم و تصور
 معنی بلاغت ... چنین مسلم می گردد که بلاغت فردوسی با اسدی در خور مقایسه
 نیست زیرا فردوسی بطوری مطابق مقام سخن رانده که مزید بر آن متصور نیست...»
 هدایت در مجمع الفصحاء داستانی در پایان گرشاسبنامه آورده که از آن کتاب
 نیست ۲.

تاریخ وفات و مدفن اسدی - سال درگذشت اسدی را به اتفاق ۴۶۵ ۳ ه. ق
 نوشته اند و صاحب مجمع الفصحاء این تاریخ را ذکر کرده اما مرگ او را در زمان
 سلطنت مسعود بن محمود می داند و این درست نیست زیرا مسعود در سال ۴۳۲
 ه. ق درگذشته است.

شاهد صادق ۴ سال وفات او را ۵۴۲۵ ه. ق ذکر کرده و ظاهراً تحریف است
 از ۴۶۵ و بعضی مانند سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران ۵ به اشتباه سال ۴۲۵
 را سال درگذشت اسدی بزرگ پدر این اسدی می دانند و قبل از این نوشتیم که
 این رأی بکلی غلط است و يك اسدی بیش نبوده است. و عبارت شاهد صادق
 در حوادث سال ۴۲۵ این است: «ابوالحسن خرقانی و اسدی طوسی
 درگذشتند»

۱- سخن و سخنوران ص ۴۴۷

۲- حکایت کوه سپند و عشق بازی کوتوال قلعه به نام رعدغماز یا شمشه با نوداد در
 سام (ص ۳۴۴-۳۴۹) ج ۱ چاپ مظاهر مصفا، در سخن و سخنوران انتساب اسدی به فردوسی
 به گرشاسبنامه مردود است (ص ۴۴۶-۴۴۷) چاپ دوم

۳- همه ماخذ به نقل از مجمع الفصحاء

۴- مجله یادگار ج ۲ شماره ۵ ص ۳۰، سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۵۵

۵- ج ۱ ص ۳۸

مدفن اسدی در سرخاب است و چنانکه ذکر شد نخستین شاعری است که در سرخاب آرمیده است حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان می نویسد^۱ : « در پای مزار پیر قندیلی مزار عزیزی است اسدی تخلص و بر لوح مزار او این دو بیت مرقوم است :

معنی طلبان بادیه عمر بریدند تا تصفیه کردند حیات اسدی را

شکرانه اسباب حیاتی که ترا هست یک فاتحه بفرست روان اسدی را

و نیز ضمن نامهای مدفونان سرخاب در پایان روضه دوم از نوشته امیر بدرالدین احمد بن محمد حسینی حسینی لاله‌ای (مخدوم علی الاطلاق) نقل کرده است که^۲ : « پیر قندیلی و اسدی شاعر ، پیر سهراب از صحابه که سرخاب به نام اوست در درگاه سرخاب »

و ملاحشری در تاریخ خود ضمن شرح حال پیر قندیلی می نویسد^۳ : « مرقد پیر قندیلی در ابتدای سرخاب در جوار مقبره الشعراء واقع شده است . . . و حکیم اسدی طوسی صاحب گرشاسبنامه در زیر پای وی آسوده است » و ضمن اشاره به مدفن خاقانی می نویسد^۴ : « . . . و مدفن بلاغت شعار حکیم خاقانی و حکیم اسدی و شادپور و ظهیرالدین محمد فاریابی در ابتدای سرخاب اظهر من الشمس است و آن مزار موسوم است به مقبره الشعراء » و این سخن را در فصل مربوط به مقبره الشعراء ذکر کردیم و ثابت نمودیم که بی جهت گفته است : « اظهر من الشمس است » زیرا حافظ کربلائی پیش از او نوشته اثری از آن گورستان برجای نیست .

اما ملاحشری اشاره به شرح حال حکیم اسدی کرده و آن داستان معمول

۱- جزء اول ص ۲۱۱

۲- ص ۲۷۲

۳- ص ۱۱۶

۴- ص ۱۱۷

دولت‌شاه را که «استاد حکیم فردوسی بوده... الخ»^۱ نقل و اضافه کرده که: «اسدی را شاه نامه‌اش که ده‌هزار بیت است گرشاسب‌نامه و غیره به ذکر جمیلمش متذکر است، در ایام رحلتش این قطعه گفت و بر لوح هزارش مرقوم بود، اکنون هزارش لوح ندارد قطعه:

معنی طلبان بادیه شوق بریدند

تا تصفیه کردند حیات ابدی را

شکرانه اسباب حیاتی که تو داری

یک فاتحه بفرست روان اسدی را - (والله اعلم)

قطران تبریزی

ابومنصور قطران تبریزی شاعر معروف قرن پنجم هجری قمری، دومین شاعری است که در سرخاب به خاک سپرده شده زیرا چنانکه خواجه‌ایم دید و فاقش بعد از اسدی طوسی روی زاده است.

کمیة او ابومنصور^۲ بوده و مسابقت در مجامع القصائد^۳ ابومنصور را با او دانسته و این درست نیست. حروفی^۴ او را حکیم شرف الزمان قطران المصنوعی و دولت‌شاه^۵ او را امام الشعر اخوانده. اما فروزانفر در سخن و سخن‌وران^۶ به اسناد

۱ - در سلم السموات امر قوم: پنجم چاپ: کتب رحیمی قریب س ۵۳ نیم اول سده

۲ - سخن و سخن‌وران چاپ دوم: س ۴۹۲ در بیخ ازبکات دکتر شافعی س ۴۰

۳ - در مجامع القصائد س ۱۰۱

۴ - در چاپ سوید نویسی من ۴۰۱ در سخن و سخن‌وران

ذکر شده ولی در چاپ لیدن ج ۲ س ۲۱۴ به خطای است که ذکر شده

۵ - نقل از سخن و سخن‌وران ناشره به تذکره دولت‌شاه و سخن‌وران

خند س ۳۵ این لقب ذکر شده و نوشته و یاد آید در سخن و سخن‌وران

۶ - چاپ دوم س ۴۹۲ ج ۹

این بیت قط-ران : « فخرالامرائی تو و فخرالشعرا من - فخرالشعرا در بر فخرالامرا به » نوشته است که احتمالاً لقب « فخرالشعرا » داشته. و هم چنین به استناد این بیت ۱ : اگر درست کند بخت نام و کنیت من - به بوسه داد دل خویشتن بخواهم از وی « نوشته که شاید بتوان حدس زد که نام اصلی او « منصور » یا کنیه اش « ابو منصور » بوده است . بعضی^۲ هم او را « قطران منصور » نوشته و « منصور » را نام پدرش دانسته اند .

اما او در زمان خودش « قطران » نامیده شده ، چنانکه ناصر خسرو در سفرنامه اش نوشته^۳ : « و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم ، شعری نیک می گفت ، اما زبان فارسی نیکو نمی دانست ... الخ » و در مآخذ و اشعار شاعران دیگر نیز نام « قطران » آمده است و به آنها اشاره خواهد شد .

مرحوم محمد قزوینی نوشته^۴ : « در تخلص شاعر معروف ، احتمال ضعیف دارد که سیاه چرده بوده است و به این جهت او را قطران لقب داده بوده اند زیرا که قطران مانند زغال حالیه مشبه به سیاه بوده است در آن اعصار گویا ... » و بعد ابیاتی در این معنی شاهد آورده است .

به گفته^۵ فروزانفر « قطران » نام يك شاعر گمنام عرب نیز بوده و در بعضی از تذکره ها^۶ قطران را « ترمذی » نوشته اند اما شاعر دیگری از اهل ترمذ « قطران » نام داشته که استاد چندتن از شاعران قرن ششم بوده و مداحی امیر قماج حاکم بلخ

۱- حاشیه ۵ ص ۴۹۲

۲- آتشکده آذر ص ۳۳

۳- چاپ دبیر سیاقی ص ۶

۴- یادداشتهای قزوینی به کوشش ایرج افشار ج ۶ ص ۱۶۶

۵- ص ۴۹۲ سخن و سخنوران ح ۳

۶- دولت شاه چاپ هند ص ۳۵ ، چاپ خاور ص ۵۵

کرده و قوسنامه را ساخته و شرح حالش با شرح حال قطران تبریزی خلط و اشتباه^۱ شده است.

در نسخه دیوان قطران که آنرا به خط انوری دانسته‌اند و در سال ۵۲۹ ه.ق کتابت شده نام و عنوان قطران چنین آمده است^۲: «افصح الشعرا و ابلغ الفصحاء و اکمل البلغاء ابو منصور قطران الجلی الازربيجانی» و اینکه صاحب مجمع الفصحا اورا «عضدی» به مناسب مداحی عضدالدوله دیلمی دانسته بکلی غلط است^۳ و کسروی تبریزی در مقاله «قطران شاعر آذربایجان»^۴ راجع به «اجلی» و «عضدی» که تذکره نویسان درباره قطران ذکر کرده‌اند، می‌نویسد که احتمالاً در پشت نسخه‌ای از دیوان شاعر نوشته بوده: «قطران تبریزی شاعر الامیر الاجل ابو منصور الازدی» که نسبت شاعر به امیر و هسودان الروادی الازدی است و خواننده‌ای کم‌سواد تمام را نسبت و نام خود شاعر دانسته «الاجل» را «اجلی» و «ازدی» را به «عضدی» تبدیل کرده و اینگونه نوشته است:

«الامیر قطران الشاعر تبریزی بن منصور الاجلی العضدی» و از این جاتوجیهاتی درباره نام و نام پدر شاعر در تذکره‌ها پیدا شده است. در هر حال نسبت عضدی و «اجلی» برای قطران صحت ندارد. سعید نفیسی در تعلیقات ابی‌الایوب شهاب خود به حدس «عضدی» را در اصل «ازدی» و «اجلی» را «عجلی» از انساب عرب دانسته و این نیز وجهی ندارد.

زادگاد قطران شادی آباد تبریز بوده^۵ و خود او نیز به این محل اشاره

- ۱- تاریخ ادبیات دکتر صفاج ۲ ص ۴۲۱
- ۲- مقاله دکتر مهدی بیانی در مجله یغما سال سوم شماره ۱۱
- ۳- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۳
- ۴- چهل مقاله کسروی ص ۱۴۲-۱۷۳، این مقاله در انوار ادبیات ص ۳۱۰-۳۱۱ در سال ۱۳۱۰ ه.ق تا آبان چاپ شده بوده است.
- ۵- ص ۷۰۵
- ۶- سخن و سخنوران، مقاله کسروی

دارد چنانکه گوید^۱: «خدمت تو هم به شهر اندر کنم بر جای غم - گرچه ایزدجان من در شادی آباد آفرید» و شادی آباد هم نام یکی از محلات تبریز و هم نام روستایی در اطراف تبریز بوده و چون قطران خود را دهقانزاده خوانده باید زادگاهش همان روستا باشد. تربیت در دانشمندان آذربایجان^۲ «شادآباد» ذکر کرده و نوشته دو قریه از محال مهران رود بوده که به فاصله دو فرسخ از تبریز در طرفین رود به عنوان علیا و سفلی نامیده شده و «پنه شلوار» و «شلوار جق» می نامیده اند.

در هر حال قول تذکره نویسان درباره اورومی^۳ بودن یاگیلی^۴ (جیلی) بودن قطران نادرست است و نیز ترمذی بودن او هم درست نیست و قطران ترمذی که دولتشاه ذکر کرده چنانکه اشاره شد ظاهراً شاعری دیگر است که مدتی در بلخ می زیسته و مداح امیر قماج حاکم آنجا بوده و قوسنامه را نیز منظوم ساخته است، و در عصر سنجر سلجوقی زندگی می کرده

قطران از دهقانان بوده و از دهقانی به شاعری پرداخته چنانکه خود گفته است^۵:

یکی دهقان بدم شاهما شدم شاعر زندانی
 مرا از شاعری کردن تو گرداندی به دهقانی
 و بنا بر گفته خود او، در زادگاهش دارای ضیاع و عقار بوده چنانکه در قصیده‌ای در مدح امیر منصور و هسودان گفته^۶:

- ۱- دیوان قطران چاپ نخجوانی ص ۶۶ (که به غلط: «برجان غم» دارد) و همان مأخذ
- ۲- ص ۳۰۷ و نیز حاشیه ۱ همان صفحه
- ۳- حاج خلیفه در کشف الطنون
- ۴- مجمع الفصحاء، و ریحانة الادب ج ۴ ص ۴۷۷: «قطران بن منصور دیلمی جیلی یارومی یا ترمذی الاصل تبریزی المنشأ...»
- ۵- دیوان قطران ص ۴۰۱ و همان مأخذ
- ۶- مقاله کسروی درباره قطران و دیوان قطران ص ۱۵۵، و در مقاله کسروی ص ۱۵۱: «گر عقار از من برفت...»

چون زشهر خویش رفتم شد عقار از من جدا

هر کسی گفتی برفت از تو عقار و هم و عقار

گر عقار از من بشد دارم خداوندی چو تو

کم ببخشیدی به بیتمی شعر در، چندین عقار

و در حدود سال ۴۲۵ هـ . ق از زادگاهش به گنجه مسافرت کرده^۱ و بوسیله

سپهدار ابوالیسر به نزد ابوالحسن علی لشکری راه یافته و ابوالیسر و ابوالحسن نخستین ممدوحان او، و ابوالیسر نخستین مربی نخستین شاعر پارسی گوی آذربایجان بوده است .

قطران هنگام سفر به گنجه و آغاز شاعری بسیار کم سن و سال بوده چنانکه

حاسدانش او را کودک خوانده اند و اگر سن او حدود بیست سال بوده باشد تولد او ظاهراً حدود سال ۴۰۵ هـ . ق بوده است و میانه سالهای ۴۲۵ یا ۴۲۸ هـ . ق به شاعری پرداخته^۲ .

ممدوحان قطران

در دیوان قطران نام بسیاری از امیران و خواجهگان آمده که مورد ستایش

او قرار گرفته و نسبت به او مهر ورزیده و از او حمایت کرده اند . از این جهت دیوان قطران برای تحقیق تاریخ آن زمان نیز سودمند و درخور توجه است .

نخستین ممدوح بزرگ قطران ابوالحسن علی لشکری^۳ است که پس از

پدرش موسی بن فضلون در سال ۴۲۵ هـ . ق به تخت نشسته و چنانکه پیش از این

۱ - مقاله کسروی ص ۱۵۲

۲ - همان مقاله ص ۱۵۳

۳ - چهل مقاله کسروی ص ۱۵۲ . سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۸ . شهر یاران
گمنام ج ۲ ص ۱۲ - ۲۳

اشاره کردیم ، قطران در جوانی و هنگامی که سن و سالی زیاد نداشته به گنجه نزد او رفته و بوسیله امیر ابوالیسر سپهسالار به درگاه ابوالحسن راه یافته است ، پس سالها در گنجه بسر برده و مدح ابوالحسن لشکری و فرزندان^۱ او را کرده و از دیدارهای او با ابوالفضل جعفر خداوند تفلیس^۲ و امیر وهسودان در شعر یاد کرده که از جهت تاریخی مهم است.

قطران پانزده قصیده و سه ترکیب بند در مدح لشکری دارد و در آنها از نبردها و کارهایش سخن گفته است.

دومین ممدوح ، ابو منصور و هسودان^۳ بن محمد است که مابین سالهای ۴۱۰ هـ . ق فرمانروای تبریز بوده و پس از پدرش ابونصر مملان پادشاهی یافته است . و هسودان را امیر اجل می خواندند و ناصر خسرو نیز در سفرنامه اش نوشته^۴ که او را در خطبه « الامیر الاجل سیف الدولة و شرف الملة ابو منصور و هسودان بن محمد مولی امیر المؤمنین » نام می برده اند.

ظاهراً قطران در زمانیکه امیر و هسودان به گنجه رفته ، با او آشنایی یافته^۵ و مورد مهر و عطوفت او و فرزندش ابونصر مملان قرار گرفته و دیر زمانی مداح آنان بوده است .

در دیوان قطران سی و یک قصیده و دو رباعی در مدح امیر وهسودان هست و سه واقعه مهم تاریخی زمان او در اشعار قطران منعکس است : یکی جنگ او با سپهبد موغان است که به فرهادی امیر مملان فرزند وهسودان انجام گرفته و قطران

۱ -- شهریاران گمنام ج ۲ ص ۲۱

۲ -- چهل مقاله ص ۱۵۵ ، شهریاران گمنام ج ۲ ص ۲۰

۳ -- شهریاران گمنام ج ۲ ص ۵۴ - ۹۸ ، سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۹

۴ -- چاپ دبیر سیاقی ص ۶

۵ -- چهل مقاله کسروی ص ۱۵۶

در قصیده‌ای که به مطلع^۱:

«من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران

کسه هیچ آدمیی نیست دیده در دوران»

در مدح ابو نصر مملان سروده از این جنگ یاد کرده و خود قطران در این جنگ همراه^۲ بوده و مملان پس از شکست سپهبد موغان دژی در اردبیل بنا کرده است.

واقعه دوم زمان و هسودان ، آمدن غزان به آذربایجان^۳ و جنگ‌های هسودان با آنان است که در شعر قطران از این جنگ‌ها ذکر شده.

واقعه مهم سوم ، زلزله تبریز است که در سال ۴۳۴ هـ . ق روی داده و دومین زمین لرزه شدید تبریز بوده و به گفته ناصر خسرو^۴ شب پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنه اربع و ثلثین و اربعمائه و در ایام مسترقه آمده بعد از نماز خفتن و چهل هزار آدمی در این زلزله هلاک شده‌اند .

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب^۵ به نقل از مجمع ارباب الملک^۶ قاضی رکن الدین خوبی ، روز حادثه را چهاردهم ماه صفر سال ۴۳۴ ذکر کرده . اما قول ناصر خسرو مقبول تر است .

۱ - دیوان قطران به کوشش نخجوانی ص ۳۲۷

۲ - شهریاران گمنام ج ۲ ص ۹۳

۳ - شهریاران گمنام ج ۲ ص ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵

۴ - سفرنامه چاپ دبیر سیاقی ص ۶

۵ - چاپ دبیر سیاقی ص ۸۵ که به جای خوبی ، «جوینی» ضبط کرده .

۶ - در باب نام این کتاب و ذکر آن به گونه‌های : «ارباب الملک» و «ارباب الممالک» و گونه‌های دیگر و نیز شرح حال رکن الدین خوبی در مقاله دکتر محمد امین ریاحی ، مجله یغما شماره اول سال ۱۳۳۷ هـ . ش ، خود مستوفی در تاریخ گردیده (چاپ دکتر نوائی ص ۱۷) «مجمع انوار الملوک قاسی رکن الدین خوبی» نوشته است .

در باره این زلزله که شهر تبریز را خراب کرده و بیش از چهل هزار آدمی را هلاک ساخته و همان زلزله است که ابوطاهر منجم شیرازی آن را پیش بینی کرده بود ، قطران قصیده معروف را سروده به مطلع^۱ :

بود محال مرا^۲ داشتن امید محال

به عالمی که نباشد همیشه بربك حال

و این قصیده در مدح ابونصر مملان سروده شده، و ضمن آن گفته :

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز

به ایمنی و به مال و به نیکویی و جمال

و پس از آن گفته^۳:

به نیم چندان کز دل کسی بر آرد قیل

به نیم چندان کز لب کسی بر آرد قال

خدا به مردم تبریز بر فکند فنا

فلک به نعمت تبریز بر گماشت زوال

در دیوان قطران قصیده دیگری است به مطلع^۴ :

آن غیرت یزدان نگر و قدرت یزدان^۵

از قدرت یزدان چه عجب غیرت چندان

که هم در واقعه زلزله تبریز سروده شده و به مدح ابونصر مملان و پسراو

انجامیده است و ضمن آن شهر تبریز را دو صدساله (دویست ساله) خوانده و

گفته^۵ :

۱ - دیوان قطران ص ۲۰۸

۲ - نسخه بدل: « ترا »

۳ - دیوان ص ۲۰۹

۴ - ص ۲۴۹

۵ - همان صفحه

روقصه تبریز همی خوان و همی بین

شوساحت تبریز همی بین و همی خوان

شهری به دو صد سال بر آورده به گردون

خلقی به دو صد سال در او ساخته ایوان

و کسروی در انتساب این قصیده به قطران تردید می کند اما اشاره به دو صد ساله بودن شهر تبریز را تا سال ۴۳۴ یعنی زمین لرزه زمان قطران درست می داند و می نویسد^۱ که روادیان، تبریز را آباد ساخته نیای خود « رواد » می دانسته اند و از زمان او تا زمان قطران نزدیک به دو بیست سال بوده است.

سومین ممدوح بزرگ قطران فرزند همین امیر و هسودان، یعنی ابونصر مملان^۲ (محمد) است که در زمان پدرش پیشکار او بوده و به سال ۵۴۵.ق بنا بر نوشته ابن اثیر به فرمان طغرل بیک، به جای پدرش و هسودان نشسته است.

قطران در باره ابونصر مملان، سی و هفت قصیده دارد، و شباهت کنیه این ممدوح با نصر بن احمد سامانی ممدوح رودکی، سبب شده که بسیاری از اشعار قطران در دیوان رودکی وارد شود، و نخستین بار رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحاح به این نکته اشاره کرده و سعید نفیسی تمام اشعار قطران را از دیوان رودکی بیرون آورده و نشان داده است^۳. و بنابه نگارش سعید نفیسی^۴ در چاپ تهران از دیوان رودکی، ۱۱۷۰ بیت و در نسخ خطی به تفاوت از ۹۵۱ بیت تا ۱۱۲۱ بیت از قطران به نام رودکی آمده، و همو نوشته که نخستین کتاب که شعر قطران را به نام رودکی ثبت کرده، فرهنگ جهانگیری است که در سال ۱۰۰۵.ق تألیف شده است.

۱ -- چهل مقاله کسروی ص ۱۶۵

۲ -- شهریاران گمنام ج ۲ ص ۹۸

۳ -- احوال و آثار رودکی ج ۲ ص ۶۵۸ - ۷۸۰

۴ -- احوال و آثار رودکی ج ۲ ص ۲۷۶

ممدوح دیگر قطران ، ابو الفضل فضلون بن ابی السوار شاور است که پدر و پسر از شادادیان^۱ بوده اند و فضلون در سال ۴۵۹ هـ. ق پس از پدرش به سلطنت و حکمرانی گنجه نشسته و قطران برای بار دوم در زندگی خود به دربار او به گنجه رفته و از او انعام و بخشش فراوان یافته و داستان عطا و بخشش فضلون درباره قطران چندین مشهور شده که شاعران دیگر به آن اشاره کرده اند مانند جامی که در سلامان و ابسال گفته^۲ :

بود قطران نکته دانی سحر ساز
قطره ای از کلك او دریای راز
بهر دریا بخشش فضلون لقب
گفت فصلی سر بسر فضل و ادب... الخ
قطران درباره فضلون وصلت ها و بخشش های او پنج قصیده دارد که یکی به این مطلع است^۴ :

ابر آزاری به لؤلؤ باغ را قارون کند

در چمن بیجاده از پیروزه سر بیرون کند

فضلون در سال ۴۸۴ هـ. ق در بغداد با تنگدستی و سختی در مسجدی جان

سپرد .

به گفته قطران عطاها و صلوات فضلون شاعر را به تن آسانی و خوشگذرانی وادار کرده و از او چهار نقرس ساخته است ، چنانکه گفته^۵ : «نقرس از مال بود هست درست اینکه مرا - نقرسی کرد عطاها ی شه ارانی»
پنجمین ممدوح قطران ، ابودلف پادشاه نخجوان بود که ضمن شرح حال

۱ - شهریاران گمنام ج ۳ ص ۴۶ - ۵۵

۲ - همان کتاب

۳ - هفت اورنگ چاپ مدرس گیلائی ص ۳۳۸ ، در شهریاران گمنام ج ۳ ص ۵۲ :

و گفت مدحی سر بسر

۴ - دیوان قطران ص ۸۲

۵ - دیوان ص ۴۰۵

اسدی طوسی به او اشاره شد ، و قطران سه قصیده در باره او دارد ، يك بار هم از جانب و هسودان نزد اورفته است^۱ .

دیگر از کسانی که قطران درباره آنها بیشتر قصیده مدحیه دارد ، ابوالخلیل جعفر^۲ شاه آذربایجان است ، قطران بیست و هشت قصیده و سه ترکیب بند در مدح او دارد و از کارها و خدمات او و مسافرتش به اصفهان نزد سلطان سلجوقی و از لشکر کشی او به کردستان سخن می راند ، باین همه زندگی و مقر حکومت شاه ابوالخلیل جعفر روشن نیست.

ممدوحی دیگر که قطران از او بیشتر نام برده و درباره اش مدح گفته ، امیر جستان است که پانزده قصیده درباره او دارد و ظاهراً این شخص جستان پسر ابراهیم^۳ است که از کنگریان بوده^۴ و ناصر خسرو در سفرنامه اش او را امیر امیران طارم نامیده و در سال ۴۳۸ هـ . ق از خاك او گذشته و پس از سفر هفت ساله اش به عدل و داد و امن کشورش اشاره کرده و گفته^۵ : « آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و امن به چهار موضع دیدم » و دومین جا رامی گوید : « به دیلمستان در زمان امیر امیران ، جستان بن ابراهیم » و این جستان بجز حکمرانان جستانی و جستانیان است .

دیگر از ممدوحان قطران ، ابوالیسر^۶ سپهسالار ابوالحسن علی لشکری است که پیش از این نام بردیم و گفتیم از نخستین حامیان و مشرقان شاعر بوده است . در دیوان قطران ده قصیده در مدح ابوالیسر هست و علاوه بر این قطران

- ۱- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۰۰
- ۲- چهل مقاله کسروی ص ۱۶۸ - ۱۶۹
- ۳- شهریاران گمنام ج ۱ ص ۵۲ - ۵۳ ، سفرنامه ص ۵
- ۴- دیوان قطران حاشیه ۲ ص ۳۶
- ۵- سفرنامه چاپ دبیر سیاقی ص ۱۲۶
- ۶- شهریاران گمنام بخش سومین ص ۲۳ : « ابوالیسر سپهسالار آران »

از تبریز نامه‌ای منظوم به ابوالیسر فرستاده که آغازش این است^۱ :

ز نزدیک این کهتر کهتران

به نزدیک آن مهتر مهتران

سپهدار دوران^۲ ابوالیسر کوست

جگر سوز دشمن دل افروز دوست

و این نامه هشتاد و سه بیت دارد، و در آن از اکرام و انعام ابوالیسر و دیگران یاد می‌کند و از بازگشت خود به تبریز سخن می‌راند و از ممدوحان خود نام می‌برد.

از حکایتی از قابوسنامه^۳ بر می‌آید که ابوالیسر تا زمان فضلون دوم زنده بوده و ظاهراً مدتی دراز سپهسالاری و سپهداری لشکر داشته است^۴.

پس از ابوالیسر، قطران دربارۀ ابوالمعر قاسم ده قصیده و درباره منوچهر بن و هسودان شش قصیده دارد و برای عمیدالملک ابونصر چهار قصیده و در مدح ابوالمظفر سرخاب دو قصیده و برای ابوالفضل جعفر بن علی ابودلف و ابوالفتح علی و شرف‌الدین هر کدام سه قصیده ساخته و در مدح شمس الکفایت بوعلی و سعد بن مهدی و جوانشیر هر کدام دو قصیده و برای فضل بن قاور دو ابراهیم بن شریف و قوام‌الدین ابوالمعالی و بختیار بن سلمان و امیر عضدالدین بو عبدالله بن و هسودان و عمادالدین ابونصر و ابوالفرج و شمس‌الدین ابوالمعالی هر یک قصیده‌ای

۱- دیوان قطران ص ۵۱۸

۲- شهریاران گمنام: سپهدار آران ... ، (بخش ۳ ص ۲۴)

۳- چاپ دوم سعید نفیسی ص ۱۴۶، چاپ دکتر یوسفی ص ۲۰۰ و در همه این چاپها مطابق

نسخ کهنه: «ابوالبشر»

۴- سعید نفیسی به اشتباه، ابوالیسر این حکایت را پسر ابوالیسر سپهدار می‌داند

(قابوسنامه چاپ سعید نفیسی ح ۳ ص ۱۴۶) اما مقصود همان ابوالیسر اصلی است (شهریاران گمنام بخش سوم ص ۲۶) و نیز تعلیقات قابوسنامه تصحیح دکتر یوسفی ص ۴۴۱ - ۴۴۲

گفته است .

سبک قطران - قطران شاعری نغز گفتار و لطیف طبع است و در شاعری چیره دست و تواناست ، فروزانفر می نویسد ^۱ : «سبک او بیشتر به سبک فرخی و عنصری متمایل و معانی و افکار این دو استاد در شعر وی بسیار است»
او از علوم و فنون زمان خود آگاهی داشته و در اشعارش از صنایع بدیعی مخصوصاً تجنیس و ترصیع زیاد به کار برده و قصاید مصنوع دارد ، از آن جمله قصیده^۲ به مطلع ^۲ : «دماری تو ای چشم و دل را دماری - دم آری به چشم اندرای دل دم آری» که تمام ابیاتش تجنیس دارد و از این دست شعر بسیار گفته است . و مونس الاحرار^۳ در تجنیسات و مکررات اشعار او را آورده

ناصر خسرو در سفر نامه اش نوشته ^۴ : «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم که شعر نیک می گفت و زبان فارسی نیکو نمی دانست ، دیوان منجیک و دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند»

و این سخن ناصر خسرو دلیل است بر آنکه قطران شاعری توانا بوده و شعر خوب می گفته اما زبان فارسی دری و اشعار شاعران خراسان را خوب نمی دانسته و می بایست آنها را بیاموزد و رموز سخن آن استادان و زبان آنان را که با زبان خود او تفاوت داشته ، به آموزش در یابد .

شعر قطران در زمان خود او در شهرهای خراسان و عراق معروف ^۵ بوده

۱- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۵

۲- دیوان ص ۳۳۸

۳- چاپ میر صالح طبیبی ج ۱ ص ۱۳۷ - ۱۴۱

۴- چاپ دبیر سیاقی ص ۶

۵- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۵

و شاعران به استادی او اقرار کرده و برخی هم بر او رشک می‌برده‌اند ، دربارهٔ شهرتش در خراسان و عراق گوید^۱ :

به شهرهای خراسان و شهرهای عراق

چو آفتاب زر افشان عزیز و مشهورم

شاعران و گویندگان بعد از قطران نیز از او به بزرگی یاد کرده و شعرش

را ستوده‌اند از جمله معزی در قصیده‌ای به مطلع^۲ :

چو عاشق شد دل و جانم رخ وزلفین جانان را

دل و جان را خطر نبود ، دل این را باد و جان آن را

به شعر قطران دربارهٔ ابونصر مملان اشاره می‌کند و می‌گوید :

چو بهر من ز تو اعز از وا کرام است هر روزی

ترا هرگز نگویم آنچه قطران گفت مملان را

که از تو در نکو کاری مرا شکرست بسیاری

ز مملان بن و هسودان شکایت بود قطران را

و این اشارت اگر مربوط به زیادی انعام و اکرام فضلون دربارهٔ شاعر باشد

که پیش از این گفتیم، ظاهرآ معزی مملان را به جای فضلون گذاشته ، اما نسخه بدل

مصراع چهارم این است^۳ : «ز مملان از هسودان گر شکایت بود قطران را»

روحی و لوالجی^۴ از شعرای قرن ششم خود را سومین بعد از فرخی و قطران

شمرده و گفته است :

پیش از این نیست کاز سخا و سخن

خواجه مسعود سعد سلمانم^۵

۱- دیوان قطران ص ۴۹۱

۲- دیوان معزی چاپ عباس اقبال ص ۱۳

۳- ح ۱ ص ۱۳ دیوان و سخن و سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۰۰ ح ۱

۴- تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا ج ۲ ص ۶۳۶

۵- مقدمهٔ دیوان قطران به کوشش نخجوانی ص ط بیت اول: دلقیم روحی است و چون روح

است- شعر پرداخته به دیوانم»

مطلع و مقطع قصاید را
سیوم فـرخـی و قطـرانـم
رشیدالدین و طواط در حدائق السحر از اشعار قطران مخصوصاً در تجنیس
شاهد آورده و به ترکیب بند او که تا آخر صنعت تجنیس مکرر به کار برده اشاره
کرده است^۱

خاقانی شروانی از فراوانی عطا و بخشش فضلون درباره قطران یاد کرده و
گفته است^۲:

قطران گریخت از در فضلون زبس عطاش

آن چون تو بذل و این چورهی بذله ای نداشت

قطران ز بحر خاطر من قطره ای نبود

فضلون ز خو ان همت تو فضله ای نداشت

و پیش از این اشاره شد که نسخه ای از دیوان قطران به خط انوری ابیوردی
در سال ۵۲۹ هـ ق کتابت شده و در پایان این نسخه نوشته است^۳: «کتبه لنفسه علی بن
اسحق ابیوردی، یوم الجمعة لحدی عشرة لیلة خلت من ربیع الاول من سنة تسع و
عشرین و خمس مائه» و دکتر مهدی بیانی که این نسخه متعلق به آقای سلطان القرائی
را معرفی کرده^۴ و درباره اش توضیحی داده، در اینکه به خط انوری ابیوردی
شاعر معروف نوشته شده، شکمی ندارد. در همین نسخه پس از نام و عنوانی که برای
قطران ذکر کرده و آن را نقل کردیم، نوشته است: «صاحبه و کاتبه علی بن اسحق
ابیوردی الشاعر» اهمیت قطران در شاعری از آن جهت است که نخستین شاعر

۱- حدائق السحر تصحیح عباس اقبال ص ۹ این ترکیب بند در دیوان ص ۴۳۷-۴۴۰ آمده

۲- دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص ۸۲۲

۳- مجله یغما سال سوم شماره ۱۱ ص ۴۶۲

۴- همان مقاله ص ۴۷۰

پارسی گوی آذربایجان و پایه گذار شعر فارسی دری در آن سامان است و اوست که این در را به روی دیگر شاعران و گویندگان گشوده چنانکه خود گفته است^۱:
ورمرا بر شعر گویان جهان رشك آمدی

من در شعر دری بر شاعران نگشادمی
بر رویهم در شعر قطران ابیات جزیل و استوار و نغز بسیارست و با آنکه تابع شعرای خراسان بوده گاهگاه در شاعری ابتکاری نشان داده و سبکی خاص خود در شعر آورده و ابداعاتی نیز کرده است مخصوصاً در قصاید و ترکیب بندهای مصنوع که نمودارهای خوب و نغز بسیار دارد. قصاید او بیشتر مانند فرخی است.

چنانکه پیش از این اشاره کردیم شعر قطران از جهت تاریخی نیز اهمیت فراوان دارد زیرا در دیوانش نام امیران و بزرگان آذربایجان را ذکر کرده و در باره آنان مدایحی گفته و خصوصیات بعضی را بازگو نموده و از اینرو کسک بزرگی به روشن شدن نکات تاریخی مربوط به قرن پنجم کرده است.

در باره بعضی از قصاید قطران تاریخ تعیین شده از جمله قصیده ای در مدح ابوالیسر که ضمن آن گوید^۲: « خجسته بادت نوروز و عید روزه گشای ... » که طبق تحقیق کسروی^۳ در شهریاران گمنام نوروز و عید فطر در سال ۴۴۱ هـ ق بوده و

۱ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۴ ح ۴ و در دیوان ص ۴۲۹: « گر مرا در شعر گویان جهان رشك آمدی ... » ، درباره شعر قطران رك خطابه این جانب تحت عنوان « بحثی در باره شعر قطران تبریزی » در ششمین کنگره تحقیقات ایرانی در تبریز ، دانشگاه آذربایجان (۱ - ۶ شهریور ۱۳۵۴)

۲ - ص ۳۰ دیوان قطران

۳ - شهریاران گمنام بخش ۳ ص ۲۵

در قصیده دیگر گوید « آدینه و مهرگان و ماه نو ... » که طبق تحقیق تقی زاده^۲ روز جمعه و مهرگان و اول ماه ، در غرّه ذی الحجّه سال ۵۴۶۲ ق بوده است. از مواردی که در شعر قطران قابل توجه است ذکر تبریز در اشعار او و توصیفی است که از آن شهر کرده ، مخصوصاً در قصیده‌ای که راجع به زلزله تاریخی سال ۴۳۴ گفته و ضمن آن تبریز را اینگونه ستوده است^۳:

نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز

به ایمنی و به مال و به نیکوئی و جمال

زناز و نوش همه خلق بود نوشا نوش

ز خلق و مال همه شهر بود مالا مال

در او به کام دل خویش هر کسی مشغول

امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل

یکی بخدمت ایزد ، یکی به خدمت خلق

یکی به جستن نام و یکی به جستن مال

و در يك جا از خانه‌ای که در تبریز ساخته و ظالمان از او ستوده‌اند ذکری

به میان آورده و گفته است^۴:

به کردم به دینار و در زمین

پر از گلستانش یسار و یمین

زیس نقش کابل مثالش زمین

همی خوانم از غم علمی الظالمین

به تبریز خانه برین بر زمین

پر از بوستانش یمین و یسار

زیس بوی فرخار و ارش هوا

و بعد گفته :

زدست من آن ظالمان بستند

۱ - دیوان قطران ص ۳۵۵

۲ - ح ۱ همان صفحه

۳ - دیوان قطران ص ۲۰۸

۴ - ص ۴۹۲

از آن به، به فر ملک بو الخلیل
دو آباد کردم به وقت دو شاه
یکی شد، یکی جاودان زنده باد

یکی ساختم بر در او زمین
که دانست قدم همان و همین
جهانرا امیر و مهانرا امین

آثار قطران

الف - دیوان اشعار او که حاوی قصاید و ترکیب‌بند و یک‌مثنوی و تعدادی غزل و قطعه و رباعی است و به کوشش محمد نخجوانی از روی هشت نسخه خطی^۱ تصحیح و در ۱۳۳۳ هـ . ش چاپ شده و آن مرحوم خدمتی به سزا در جمع و تدوین اشعار این شاعر انجام داده است .

ب - فرهنگ لغت فارسی که در زمان اسدی طوسی شناخته شده بوده و او در دیباچه لغت فرس نوشته^۲ : « و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغت‌ها بیشتر معروف بودند » و به گفته سعید نفیسی^۳ فرهنگ نویسی برای فارسی دری از همین قرن پنجم آغاز شده و این زمانی است که زبان فارسی دری از قلمرو اصلی خود یعنی خراسان خارج شده و به ری و عراق و سپس از آن به آذربایجان رفته و فارسی‌دانان و فارسی‌گویان برای دریافت معانی لغات برای آن‌ها فرهنگ ترتیب داده‌اند .

در هر حال بجز اسدی طوسی که نخستین فرهنگ فارسی از او به جای مانده ، صاحب دومین فرهنگ یعنی محمد بن هندوشاه نخجوانی در صحاح الفرس

۱ - مقدمه دیوان ص ید

۲ - لغت فرس چاپ عباس اقبال ص ۱

۳ - مقاله فرهنگهای فارسی مقدمه لغت نامه دهخدا ص ۱۷۹ و نیز مقدمه برهان

قاطع تصحیح دکتر معین ص شصت و نه

به کتاب لغت قطران اینطور اشاره می کند^۱ : « اول کسی که به ترتیب لغت فرس مشغول شد و آن را به کتابت مقید گردانید حکیم قطران ارموی بود ، اما او پیش از سیصد لغت ذکر نکرد و بعد از او حکیم فاضل کامل ابو منصور علی بن احمد الاسدی الطوسی رحمه الله علیه به ترتیب و تبویب آن اشتغال نمود و آن را بدون گردانید و درین فن مساعی جمیله به تقدیم رسانید و بر آنچه حکیم قطران جمع آورده بود لغات بسیار فزود چنانکه جمع او با جمع قطران هیچ نسبت نداشت»

حاجی خلیفه در کشف الظنون عنوان کتاب قطران را اینطور نوشته^۲ : «تفاسیر فی لغة الفرس» که همان کتاب لغت اوست، و به هر صورت از این فرهنگ لغت قطران نشانی برجای نمانده و رساله ای که به این نام در دست است و بعضی نشان داده اند، مجعول است^۳. از آثاری که به قطران نسبت داده اند منظومه قوسنامه است که دولت شاه در تذکره خود^۴ یاد کرده و گفته آن را به نام امیر قماج که در زمان سنجر بوده به نظم آورده و چنانکه پیش از این به اثبات رسید این منظومه از قطران ترمذی است^۵ و نسبت آن به قطران تبریزی بکلی بی مورد و باطل است ضمناً سعید نفیسی^۶ منظومه کوش نامه و وامق و عذرا نیز به او نسبت داده است .

۱ - صحاح الفرس تصحیح عبدالعلی طاعتی ص ۸

۲ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۴۹۲ ، مقاله فرهنگهای فارسی سعید نفیسی

۳ - تفاسیر فی لغة الفرس لحکیم قطران ارموی

۴ - مقدمه فرهنگ فارسی دکتر مبین ص ۵۰ ج ۲

۵ - چاپ هند ص ۳۵

۶ - تاریخ ادبیات دکتر صفاج ۲ ص ۴۲۱

۷ - تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۴۸

تاریخ وفات و مدفن قطران

صاحب مجمع الفصحاح^۱ تاریخ وفات قطران را سال ۴۶۵ هـ . ق ذکر کرده و دیگران نیز همین تاریخ را نقل کرده‌اند ، اما شواهدی در دیوان قطران هست که در مدح فضلون و بازگشت او از استرآباد اشعاری گفته که قصیده^۲ به مطلع^۳:

«بهر چیزی بود خرسند هر کش قدر بی‌بالا

به هفت اقلیم نپسندد کسی کش همتی والا»

از آن جمله است و ضمن آن از بازگشت فضلون سخن رانده ، بنابراین احتمال توان داد که قطران بعد از سال ۴۶۵ هـ . ق زنده بوده^۴ و پس از این سال که سال مرگ اسدی طوسی است در گذشته و به این جهت دومین شاعری است که در مقبرة الشعراء سرخاب دفن شده است و مدفن او سرخاب بوده و صاحبان تذکره^۵ و تاریخ نویسان غالباً به آن اشاره کرده و نوشته‌اند که در تبریز^۶ در گذشته است و فوت او در گنجه که بعضی^۶ گفته‌اند ، صحت ندارد و باید او را از دفن شدگان در خاک سرخاب و مقبرة الشعراء دانست.

-
- ۱ - چاپ مظاهر مصفا ج ۳ ص ۱۱۰۵
 - ۲ - دیوان ص ۳
 - ۳ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۰۰
 - ۴ - تاریخ ملاحشری ص ۱۱۹
 - ۵ - تاریخ تبریز دکتر مشگور ص ۸۴۴
 - ۶ - کسروی ، مقاله قطران ، چهل مقاله ص ۱۵۰

مجیر الدین بیلقانی

ابوالمکارم^۱ مجیر الدین بیلقانی ، از شاعران قرن ششم هجری قمری و معاصر خاقانی و ظہیر فاریابی و اشہری نیشابوری است و چنانکہ خواہیم دید، بر حسب تاریخ پیش از آنان وفات یافته و در مقبرۃ الشعراى سرخاب بہ خاک سپردہ شدہ است . کنیۂ او در ریحانۃ الادب^۲ « ابوالمعالی » ذکر شدہ است .

و مولد او بدون شک بیلقان بفتح اول و سکون ثانی ، از بلاداران است و یاقوت در معجم البلدان می نویسد^۳ شہری است نزدیک دربند ، کہ آنرا باب الابواب گویند و از توابع ارمینیۂ کبری و نزدیک شروان قرار دارد، شہر بیلقان را را بہ ارمنی فیداگران می گفتند و پس از خراب شدن بردعہ کرسی اران شد ، ابن حوقل در قرن چہارم آنرا شہری نیکو ، دارای آب فراوان و باغستان و درخت و آسیابہای بسیار نوشتہ است . این شہر در زمان مغول خراب و در زمان امیر تیمور گورکان خرابیہای آن از نو ساختہ شد .

از آغاز زندگی مجیر الدین اطلاعی در دست نیست جز آنکہ می دانیم شاگرد خاقانی بودہ و شعر و ادب را نزد او آموختہ و بعد ، چنانکہ خواہیم دید میانہ استاد و شاگرد بہم خوردہ است .
تخلص او « مجیر » است کہ از نامش گرفته شدہ و این تخلص را در اشعارش آوردہ است چنانکہ گوید^۴ :

- ۱ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۲۵ ، تاریخ ادبیات آذربایجان جمہد کتر شفوی ص ۲۰
 - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۲۲۱
 - ۲ - چاپ کتاب فروشی خیام ج ۵ ص ۲۲۲
 - ۳ - لغت نامہ
 - ۴ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۲۸ ج ۱ ، دیوان مجیر چاپ نقی بوشس ص ۲۰۲
- فرہنگ خراسان

مجیر حلقه به گوش جناب تو است از آن
 که واثق است به افضال از آن رفیع جناب
 معاصران او نیز درباره اش همین تخلص را ذکر کرده اند چنانکه اثیر اخصیکتی

گوید^۱:

از برای خدای، خواجه مجیر
 کاروانهای شعر من چه زنی
 خاندان مجیر اهل دانش و ادب نبوده و شهرت و آوازه‌ای نداشته‌اند و
 مادرش هم حبشی^۲ بوده است چنانکه گوید:
 طفلان طبع من به صفت ترك چهره‌اند
 وین طرفه تركه از حبشی بود مادرم

در دیوان مجیر بیلقانی مدح چندتن دیده می‌شود که عبارتند از:
 ۱ - شمس الدین ایلدگز اتابك اعظم (۵۵۵ - ۵۶۸) که مجیر از آغاز اقتدار
 او در عراق به خدمتش شتافته و او را مدح گفته و در اشعارش او را پشت ایمان
 و اسکندر ثانی خوانده و این لقب اخیر در شعر مجیر مخصوص همین اتابك
 است.^۳

۲ - رکن الدین ارسلان بن طغرل^۴ ۵۵۵ - ۵۷۱ که ظاهراً به علت توجه
 مجیر به خاندان اتابكان آذربایجان، مورد بی‌مهری و کم توجهی این سلطان قرار

۱ - سخن و سخنوران ص ۵۷۸ ح ۲

۲ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۷۹

۳ - سخن و سخنوران ص ۵۸۶

۴ - یکی از قصاید معروف مجیر در مدح او به این مطلع است:

باد صبح است که مشاطة جعد چمن است

یادم عیسی پیوند نسیم سمن است

(راحة الصدور راوندی به تصحیح محمد اقبال چاپ تهران ص ۳۰۹) - جز این دو

قصیده دیگر در مدح ارسلان بن طغرل در این کتاب هست.

گرفته و به گفته خودش او را چون جرعه از بزم شاه دور انداخته اند^۱ :
گاه از بزم تو همچون جرعه دور انداختند

گاه بی صدر توام چون باده مطعون کرده اند

۳ - نصرۃ الدین جهان پهلوان محمد بن ایلدگز (۵۶۸ - ۵۸۱) که مجیر
بیش از دیگران از او نعمت یافته و بیشتر او را سوده و جنگ‌ها و فتوحاتش
را در شعر آورده است و اتابک او را به رغم قزل ارسلان که به اخصیکتی توجه
داشته ، نواخته و انعام داده است . مجیر در حدود سال ۵۵۶ ق.ه به جهان پهلوان
رسیده^۲ و این در زمان ایلدگز بوده و هنگامی که نصرت الدین مستقلاً فرمانروای
عراق بوده نیز در خدمتش بسر برده و از حمایت و نگهداری نصرت الدین از
طغرل سوم (۵۷۱ - ۵۹۰) نیز در شعرش ذکر می کند .

توجه فراوان نصرت الدین به مجیر ، سبب شده است که حسودان و بدخواهان
از او نزد شاه بدگویی کرده و او را به افشای راز جهان پهلوان متهم ساخته اند و
شاه بر شاعر خشم گرفته و از مهرش نسبت به او کاسته است و مجیر قصیده سو کند
نامه ای ساخته و ضمن آن خود را از این اتهام مبرا دانسته است ، و این قصیده
سو گند نامه نوردویک بیت است که محمد بن بدر جاجرمی در مونس الاحرار در باب
سیزدهم (قسمیات) آورده و مطلعش این است^۳ :

زدار ملك جهان روی در کشید وفا

چنانك زو نرسد هیچ گونه بوی به ما

و ضمن آن گفته است :

به صدر شاه جهان ناسزام گفت حسود

ز رشك آنك شد من به صدر شاه سوز

۱ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۸۶ ج ۱

۲ - سخن و سخنوران ص ۵۸۲

۳ - چاپ میر صالح طبیبی ج ۱ ص ۱۹۵ ، در دیوان مجیر به اهتمام آقای رفیعی ۵۳ بیت سو گند نامه

و پس از سوگندهایی که خورده، گفته است :
 بخوردم این همه سوگند و باز می گویم
 بذات پاک معین و بعز عز خدا
 که زرق خالص و بهتان محض بود، آن گفت
 که نقل رفت از آنها که کرده اند آنها
 نگفتم و نگذشته است در دلم هرگز
 نکرده هیچ کس از بنده این سخن اصفا
 حدیث من ز مفاعیل و فاعلات بود
 من از کجا سخن ستر مملکت ز کجا
 و در مونس الاحرار قصیده ای دیگر در باب چهاردهم (تشبیهات) آمده
 به مطلع^۱ :

سیاهی می کند با من سر زلف نگونسارش
 به لب می آورد جانم لب لعل شکر بارش
 که در مدح همین نصرت الدین^۲ است و می گوید:
 گلستان دولت نصرت الدین، پهلوان قدری که حاصل شد به اندک سال دو لتهای بسیارش
 و ضمن این قصیده او را پناه آل سلجوق می خواند و گوید :
 پناه آل سلجوقش همی خواندم، خردگفتا
 چه می خوانی بدان لفظی که خواندی پارو پیرارش

۱ - ج ۱ ص ۵۲، ۳۶۲ بیت و در چاپ بینش ۲۹ بیت ص ۴۲
 ۲ - در راحة الصدور راوندی دو قصیده مجیر در مدح اتابك جهان پهلوان آمده
 یکی به مطلع : و وقت آنست که مستان طرب از سر گیرند ... که در جواب سید اشرف
 است و دیگری به مطلع :
 دوربس خرم و موسم ز همه خوبتر است عید فطرت که عالم همه بازیب و فرست
 (راحة الصدور راوندی چاپ تهران ص ۳۱۳ تا ص ۳۲۲)

۴ - قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز (۵۸۱ - ۵۸۷) - بنا بروایت عوفی^۱:
 « وقتی مجیر از خدمت سلطان قزل ارسلان تخلف نمود ، سلطان فرمود تا اثیر -
 اخیسکتی و جمال اشهری را طلب کردند و ایشان را به عز نظر خود منظور گردانید ،
 مجیر این قطعه به حضرت فرستاد :

شاهای بدان خدای که آثار صنع او

جان بخشی و وجوددهی ، بنده پروری است

و ضمن این قطعه به نام اثیر و اشهری اشاره کرده است.

دولت شاه سمرقندی ضمن شرح حال ظهیر فاریابی نوشته است^۲ که قسزل
 ارسلان بعد از وفات برادرش با مجیر بر سر مهر آمده و چون نصرت الدین به ظهیر
 فاریابی توجه کرده ، او مجیر را نواخته و « هر هفته او را جامه کمخاب و اطلس
 بخشیدی و مجیر آن را به تفاخر پوشیدی و فضلا آن رعونت را پسندیده نداشتندی
 و ظهیر در باب مجیر گفته :

گر به دیبا های فاخر آدمی گردد کسی

پس در اطلس چیست گر گئودر عتابی سو سمار»

و امین احمد رازی گفته است^۳ که مجیر از خدمت قزل ارسلان استعفا خواسته
 و به سلطان طغرل پیوسته است ، اما این اشتباه است و در قصاید مجیر مدحی از
 طغرل بن ارسلان نیست و چون او از ۵۷۱ تا ۵۸۱ در تحت حمایت و حضانت جهان
 پهلوان بوده انتساب مجیر را به طغرل بن ارسلان از این جهت ذکر کرده است .

۵ - سیف الدین ارسلان ، که آغاز و انجام و محل حکمرانی او معلوم نیست
 و بعضی^۴ حدس زده اند که او همان سیف الدین دارای در بند است که ممدوح خاقانی

۱ - لباب الالباب چاپ سعید نفیسی ص ۴۰۶

۲ - چاپ خاور ص ۸۹

۳ - هفت اقلیم چاپ جواد فاضل ج ۲ ص ۳۰۶ ، سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۸۸

۴ - فروزانفر در سخن و سخنوران ، دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران

نیز بوده و اگر او باشد « سیف‌الدین مظفر » است و خاقانی يك قصیده بادوم مطلع در مدح او دارد^۱ ، اما چون در بعضی از چاپها^۲ به اشتباه با قصیده‌ای به مدح محمدبن محمودبن ملک‌شاه سلجوقی دارای سه مطلع^۳ خلط کرده و شش مطلع قرار داده‌اند ، سیف‌الدین را « سیف‌الدین ارسلان مظفر محمد » نوشته‌اند و از اینجا استاد فروزانفر در سخن و سخنوران نوشته^۴ که ارسلان نام ترکی و « محمد » نام اصلی او بوده و بعد خود او ضمن شرح حال خاقانی^۵ به این اشتباه پی برده و آن را رفع کرده و در دیوان خاقانی تصحیح نگارنده این قصاید از هم تفکیک و در مقدمه^۶ هم به آن اشاره شده ، و در چاپ تهران نام ارسلان نیز برای سیف‌الدین ممدوح خاقانی ذکر شده است .

در دیوان خاقانی^۷ قصیده‌ای هم با دو مطلع در مدح سیف‌الدین اتابک منصور فرمانروای شماخی آمده که فروزانفر حدس زده است شاید این سیف‌الدین ممدوح مجیر بوده باشد .

بهر حال مجیرالدین بیلقانی بیشتر مداح خاندان اتابکان آذربایجان بوده و مخصوصاً به نصرت‌الدین جهان پهلوان محمدبن ایلدگز انتساب داشته و تذکره نویسان از بخشش‌های این خاندان در باره^۸ مجیر یاد کرده‌اند چنانکه دولت‌شاه می‌نویسد^۹ : « در پیش اتابک ایلدگز راه نیابت و تقرب داشت و همواره به استعداد

- ۱ - دیوان خاقانی تصحیح نگارنده ص ۱۸۶
- ۲ - چاپ هند ، و چاپ تهران (عبدالرسولی)
- ۳ - تصحیح نگارنده ص ۱۹۰ - ۱۹۵
- ۴ - چاپ دوم ص ۵۸۴
- ۵ - همان چاپ ص ۶۳۸ ح ۳
- ۶ - ص چهل و یک
- ۷ - تصحیح نگارنده ص ۱۲۷ - ۱۳۲
- ۸ - چاپ خاور ص ۹۰

و تجمل معاش کردی و شعرا چنانکه رسم است براو حسد بردندی و او را به جهت تحصیل وجوه از دیوان اتابکی به اصفهان فرستادند...» و ظاهراً دولت‌شاه جهان پهلوان محمد بن ایلدگز را با پدرش اشتباه کرده و فقط ایلدگز نوشته است و صاحب مجمع الفصحی نیز این اشتباه را دارد.

و در باره مسافرت مجیر به اصفهان که دولت‌شاه اشاره کرده، تذکره نویسان دیگر نیز اشارت دارند چنانکه مجمع الفصحی می‌نویسد: «به خدمت اتابک ایلدگز رسیده به وزارت اصفهان مفتخر آمد» و در همین سفر بود که از مردم اصفهان رنجید و آنانرا هجاگفت از جمله آنکه:

گفتم ز صفاهان مدد جان خیزد
لعلی است مروت که از آن کان خیزد
کی دانستم کاهل صفاهان کورند
با این همه سرمه کز صفاهان خیزد
و شاعران اصفهان مانند شرف الدین شفرود^۲ و جمال الدین عبدالرزاق مجیر را هجو کردند و اصل هجارا از خاقانی دانستند و خاقانی ناچار قصیده‌ای در مدح اصفهان سرود و خود را تبرئه کرد و به آن اشاره خواهد شد.

ز کربای قزوینی در آثار البلاد^۳ ضمن شرح «بیلقان» می‌نویسد: «ینسب الیهامجیر البیلقانی کان رجلاً فاضلاً شاعراً، وصل الی اصفهان و ذکر فی شعر له ان اهل اصفهان عمی، فسمع رئیس اصفهان ذلک و امر اکل شاعر فی اصفهان ان یقول فیه شیئاً، فجعلوا فجمعها فی مجلد و بعثه الیه»

و ظاهراً سفر مجیر به اصفهان باید دو بار صورت گرفته باشد، بار اول در حدود ۵۵۱ یا ۵۵۲ بوده که آزاد وار به اصفهان آمده و مورد بی‌مهری اصفهانیان

۱ - چاپ مظاهر مصفا ج ۳ ص ۱۱۸۴

۲ - راجع به این خاندان و همین شاعر در مجله یادگار سال پنجم شماره ۷۰۶

ص ۱۰۷ - ۱۱۷

۳ - چاپ بیروت ص ۵۱۳ و ترجمه این قسمت در مجله یادگار سال چهارم شماره ۹ - ۱۰

ص ۹۲

قرار گرفته است و در این سال ۵۵۲ خاقانی قصیده مدح اصفهان را گفته و از هجای مجیر عذر خواسته و خود را بری دانسته است . و چون در مجمع الفصحان نوشته که در مرتبه دوم از جانب قزل ارسلان به اصفهان رفته و جمال الدین اصفهانی با او ملاقات کرده و عذر خواسته و صاحب آتشکده نوشته ^۲ به حکم اتابک به اصفهان رفته و از اصفهانیان مهربانها دیده ، ممکن است مأموریت او به اصفهان برای تحصیل حقوق دیوانی و مالیات ، در سفر دوم از جانب قزل ارسلان یا محمد بن ایلدگز بوده باشد .

مجیر و شاعران معاصر - مجیر الدین با چند تن از شاعران معاصر خود ارتباط و مشاعره و معارضه داشته که شاعران معروف قرن ششم اند و از آن میان ارتباط او با خاقانی ^۳ و اثیر اخصیکتی قابل ذکر است .

چنانکه گفتیم مجیر شاگرد خاقانی بوده و این مطلب گذشته از قول تذکره نویسان از گفته خود خاقانی در قصیده مدح اصفهان برمی آید که گوید ^۴ :

جرم ز شاگرد پس عتاب بر استاد

این بیت بد استاد از اصد قسای صفاهان

و پیش از این بیت گفته است :

گردم طغیان زد از هجای صفاهان

دیو رجیم آنکه بود دزد بیانم

ز آنکه سیه بست بر قسای صفاهان

او به قیامت سپید روی نخیزد

و « رجیم » مقلوب « مجیر » است

صاحب آتشکده آذر نوشته که مجیر در صباوت به شروان رفته و تحت تربیت خاقانی قرار گرفته و قصایدی نیز در مدح خاقانی سروده است ، و بعد از

۱ - چاپ مظاهر مصفا ج ۳ ص ۱۱۸۵

۲ - چاپ دکتر سید جعفر شهیدی ص ۲۷

۳ - مقدمه دیوان چاپ نگارنده ص ۴۰ و هشت

۴ - دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۵۶

استاد رنجیده و ترك خدمت او کرده است ، و آذر برای رنجش مجیر از خاقانی حکایتی بیان کرده که صحت ندارد .

و صاحب مجمع الفصحا نوشته است که مجیر قصیده به مطلع^۱:

« تردامنی که ننگ وجود است گوهرش

دریا نشسته خشک لب از دامن ترش »

را در هجوا فضل الدین خاقانی سروده است و چون ضمن آن گفته است :

بر پای خویش تیشه زند تا به رغم من

بیند زمانه همدم پور در و گرش

می خواندش زمانه بر اہیم خانه کن

تا خواند پور آزر شروان برادرش

باید این احتمال را داده باشند که این ابیات در هجو خاقانی دروگرزاده

است که خود را بر اہیم نیز خوانده و مانند پور آزر دانسته است ، اما بعضی^۲ در

اینکه ابیات مزبور در هجو خاقانی باشد تردید کرده اند و در مقدمه دیوان خاقانی چاپ

عبدالرسولی^۳ چهار بیت در مدح خاقانی از مجیرالدین بدون ذکر مأخذ نقل شده

که این است :

۱ - چاپ مصفا ج ۳ ص ۱۱۸۸

۲ - آقای ناصح در مجله ارمغان سال پنجم شماره ۷ و ۸ و ایشان

بیت آخر این قصیده را در خضر علوم افضل موسی صفا که هست - ملک سکندر آینه

از عکس پیکرش ، در مدح خاقانی دانسته اند اما مرحوم فروزانفر آنرا به مدح اصل

الدین از علما و مدرسین گنجه دانسته است (سخن و سخنوران چاپ اول ج ۲ ص ۲۶۷

ح ۱ - چاپ دوم ص ۵۸۸ ح ۴) و قصیده را در هجو خاقانی می داند هنگامی که به گنجه رفته

بوده .

۳ - چاپ تهران ص ط

کلیم وقت و مسیح زمانه خاقانی
 که عمر خضرش باد او عصمت یحیی
 خرد به مجلس او همچو طفل در مکتب
 هنر به خدمت او همچو قطره در دریا
 و نیز

همان شهنشه اقلیم نظم خاقانی
 که صیت فضل زشروانش رفته تا در چین

زهی شهنشه صاحبقران که چرخ او را
 به روزگار قرانات کس ندیده قرین
 و بر رویهم ابتدا مجیر الدین، خاقانی را مدح گفته . بعد هم او را هجو کرده
 است و همین رفتار را خاقانی نسبت به استادش ابوالعلاء گنجوی کرده و از
 شاگردش مکافات دیده است و شرح این مطلب در مقدمه دیوان خاقانی به قلم
 نگارنده آمده است . اما مجیر همواره شیوه شاعری استادش را ، مخصوصاً در
 اشعار زهد و پند پیروی کرده و به استقبال قصاید او پرداخته است .

اثیر اخیسینکتی ، مجیر را دزد معانی و مضامین خود دانسته و دیدیم که
 خاقانی نیز او را « دزد بیان » گفته است، و اثیر غزلی دارد به مطلع^۱:

گره مشك برسمن چه زنی	لشکر زنگ برختن چه زنی
صد گریبان دریده است از تو	چاک بر طرف پیرهن چه زنی
و مجیر گفته :	

لشکر زنگ برختن چه زنی	گره از مشك برسمن چه زنی
صد گریبان دریده شد ز غمت	چاک بر جیب پیرهن چه زنی

و اثیر در ضمن غزل خود به مجیر خطاب کرده و گفته است :

۱ - مقدمه دیوان اثیر اخیسینکتی به تصحیح رکن الدین همایون فرخ ص هشتاد

از برای خدای خواجه مجیر
کاروانهای شعر من چه زنی
راوندی در راحة الصدور پس از نقل قصیده‌ای در مدح قزل ارسلان به
مطلع :

دلی که تحفة توجان مختصر سازد

بسا که قوت خود از گوشه جگر سازد

می گوید ۱: « شرم باد اثیر اخیسکتی را که در مقابل این سخن گفت :

از برای خدای خواجه مجیر
کاروانهای شعر من چه زنی

آن حقیقت سخت نامنصفی کرد ، و اگر چه شعر او و مجیر در مدح بسیارست از
ملالت می اندیشم ، اختصار اولیترست و شعر اثیر به تعصب مجیر بیش از يك قصیده
نمی آرم » و راوندی علاوه بر آنکه شش قصیده کامل از مجیر در مدح ارسلان بن
طغرل و اتابك جهان پهلوان و قزل ارسلان آورده ، در موارد متعدد از کتابش نیز يك
بیت یا چند بیت از مجیر نقل کرده که محمد اقبال مصحح راحة الصدور در پای
صفحات به نام شاعر یعنی مجیر اشاره کرده است ، و نیز در حواشی کتاب^۲ به عباراتی که
راوندی از شعر مجیر اخذ کرده اشارت دارد ، و با توجه به اینکه راحة الصدور در
۵۹۹ هـ . ق تألیف شده و مجیر به قول درست تر در ۵۸۶ هـ . ق در گذشته (چنانکه
بحث خواهد شد) شهرت شعر مجیر و توجه ادیبان و نویسندگان به آن آشکار
است .

جز غزل مذکور مجیر الدین بیلقانی چند قصیده و غزل اثیر را استقبال کرده^۳ و
مضامین خود را نظیر مضامین اثیر آورده و شباهت مضامین در شعر این دو به حدی
است که اثیر نسبت دزدی مضمون و فکر و شعر به مجیر داده است . اثیر به قول دو اتشاه^۴

۱ - چاپ تهران ص ۳۲۷

۲ - ص ۴۷۰ - ۴۷۱

۳ - مقدمه دیوان ص هشتاد و یک

۴ - چاپ مؤسسه خاورس ۹۴

در قصیدہ‌ای به مجیر تعریض دارد.

مجیرالدین شاعری است که کم و بیش خوی شاعران قرن ششم را دارد یعنی برای کسب نام و نان به دربارها روی می‌آورد و از امیران و شاهان و بزرگان امید صله دارد و از ممدوحان می‌خواهد که فضایل و کمالات او را در نظر آورند و او را در شاعری بر دیگران مقدم دارند

چنانکه گوید^۱ :

قاهر کامران تویسی ، وز قبل ثنای تو

خطة نظم و نثر را ، هست مجیر قهرمان

همت کس به گرداو ، در نرسد به شاعری

بر سرقبة فلک ، کس نرود به نردبان

ژاژ به نظم کرده را همبر سحر او منہ

لا شة سالخورده را هم تک رخس او مران

او شاعری است که به تصوف میل می‌کند و در شعرش دم از عزالت و گوشه گیری و ترک دنیا می‌زند ، اما در حقیقت تصوف ظاهری دارد و عارف نیست و در این نوع فکر و اندیشه نیز مانند شاعران قون ششم مخصوصاً استادش خاقانی است و این شاعران بیش از آنکه صوفی و عارف باشند ، زاهدانند ، اگر چه توجه آنان به مدح و روز گذرانی و رقابت با شاعران و هجو گویی یکدیگر ، با این زهد نیز سازش چندانی ندارد .

شیوة شاعری - شعر مجیر روان و بی تکلف و لطیف است و دولت شاه می‌نویسد^۲ : « به غایت خوشگویی و ظریف طبع و فاضل بوده » و فروزانفر در این باره می‌نویسد^۳ : « مجیرالدین به لطافت طبع و جودت قریحه بر بیشتر سخنگویان

۱- نونس الاحرار چاپ میر صالح طبیبی ج ۲ ص ۵۴۱

۲- چاپ خاورص ۹۰

۳- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۷۹

زمان خویش رجحان دارد و قصایدش به روانی و وضوح و روشنی معانی ممتاز است» و هم او مجیر را در قصاید پیرو فرخی و منوچهری دانسته و نوشته: «بعضی قصایدش به سبک فرخی بسیار نزدیک است و حسن آهنگ منوچهری در بیشتر موجود» و دکتر شفق نوشته است^۱: «وی شاعر خوش ذوق مدح پرداز بود است و با وجود شیرین سخنی و تأثیر و لطفی که او راست تعمق علمی یا روح عرفانی در شعرش کم توان یافت»

گفتیم که در شاعری شیوۀ استاد خود خاقانی را تتبع کردند و مخصوصاً در قصاید و اشعاری که از زهد و پند و موعظه و تصوف سخن می گوید همان طرز خاقانی را پیروی می کنند و همان قصاید او را استقبال می نمایند از جمله قصیده‌ای ساخته به مطلع^۲:

برید عقل ترا کسی برد به ملک صفا

که دل هنوز به بازار صورت است ترا

و نیز قصیده سوگندنامه که پیش از این ذکر شد که هر دو در استقبال قصاید خاقانی است به مطلع^۳:

« سریر فقر ترا سر کشد به تاج رضا

تو سر به جیب هوس در کشیدی اینت خط

و نیز^۴:

«عروس عافیت آنگه قبول کرد مرا

که عمر پیش نهادش به سیرت

۱- تاریخ ادبیات چاپ وزارت فرهنگ ص ۲۲۳

۲- سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۸۰ ج ۲ دیوان، - ویر چاپ نهم ص ۳۲

۳- دیوان تصحیح نگارنده ص ۱۰

۴- دیوان خاقانی ص ۶

و همان مطالب زهد و گوشه گیری و پند و عزلت و خلق زاهدانه را در شعر آورده است^۱.

در غزل و تغزل لطیف گوی است، و در قصاید نیز ساده و روان شعر گفته اما متانت و استواری و قدرت طبع و تعمق و ژرف اندیشی خاقانی را ندارد و اینکه امیر خسرو دهلوی^۲ شیوه بیان و طرز سخنان او را بر خاقانی ترجیح داده اشتباه و دور از انصاف است.

مجیر در غزلسرائی روانگویی و لطیف طبع است و در قطعات مانند انوری است. دیوانش قریب به پنجهزار بیت^۳ دارد که انواع مختلف شعر در آن هست، از شعرای پیشین، پیروی سید حسن غزنوی هم کرده است^۴.

او از معلومات زمان خود در شعر استفاده کرده و صنایع بدیعی نیز به کار برده چنانکه قصیده‌ای در ۶۲ بیت ساخته که در آن «آینه» را التزام کرده به مطلع^۵:

زیور گگردون گسست آینه آسمان

سوخت ز عکس رخس طره شب در زمان

و نیز قصیده‌ای دارد در چهل و هشت بیت که لفظ «شمع» را التزام کرده است و محمد بن بدر جاجرمی در مونس الاحرار ضمن باب یازدهم «توشیحات و محذوفات» ده بیت از مجیر در محذوف نقطه ضبط کرده^۶ و در عنوان نوشته:

۱ - قصیده مجیر به مطلع: «سروا بل به باغ عدم تازه گشت هان- پائی برون نه از در دروازه جهان» نظیر قصیده خاقانی است به مطلع:

«هین کز جهان علامت انصاف شد نهان ای دل کرانه کن زمین خانه جهان»

و همان مطالب زهد و عزات و موعظه را دارد.

۲ - هفت اقلیم چاپ جواد فاضل ج ۲ ص ۳۰۸ تاریخ ادبیات اتا ص ۱۲۰ دانشمندان آذربایجان

ص ۳۲۵، تذکره روز روشن ص ۷۱۷، تاریخ ادبیات دکتر شفق ص ۲۲۶

۳ - تاریخ نظام و نشر در ایران ج ۱ ص ۱۰۷، تاریخ ادبیات دکتر صفاج ۲ ص ۷۲۳

۴ - مقدمه دیوان سید حسن غزنوی چاپ استاد مدرس رضوی ص نا، قصیده‌ای در مدح

اتابک جهان پهلوان در جواب سید حسن اشرف گفته (راحة الصدور را وندی چاپ تهران ص ۳۱۳)

۵ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۷۹ ج ۴

۶ - ج ۱ ص ۱۱ چاپ میر صالح طبیبی

«ملك الشعرا مجير الدين البيلقاني فرمايد ، محذوف نقطه» و «ملك الشعرا» چنانكه بعضی^۱ پنداشته اند لقب او نبوده بلكه در مونس الاحرار يا تذكرةها از نوع عنوانهای داده شده است. ضمناً در همین كتاب^۲ دو قصیده دارای ۳۸ و ۷۶ بیت در قسمت اشعار مقفی ضبط است.

پایان حیات و سال فوت - مسافرت مجیر به اصفهان و ساختن شعر هجویه درباره مردم آن شهر و هجوگویی و معارضه شاعران اصفهان درباره مجیر سبب شده است که بعضی از تذکره نویسان البته در دوره های بعد از قرن نهم ، بنویسند که مجیرالدین را عوام و اوباش اصفهان کشته اند و صد هزار دینار خونیهای او داده اند ، از آن جمله امین احمد رازی در هفت اقلیم^۳ ، و نیز محمد مظفر حسین صبا در تذکره روز روشن^۴ اینطور می نویسد که اوباش شقاوت شعار در راه حمام بر سرش ریخته و مقتولش ساخته و صد هزار دینار دیت مقتول به خزانه سلطان داده اند. و این تذکره در تاریخ قتل او (۵۶۸) و هم چنین نام معارضان او از شعرای اصفهان اشتباه کرده و کمال الدین اسمعیل را نیز در شمار آنان و نخستین تن نام برده است .

اما در تذکره ها و کتب تواریخ قدیم تر ذکری از این مطلب نیست و ما به ترتیب تاریخی به آنها اشاره می کنیم: نخست تذکره لباب الالباب که خطاب او را درباره مجیر نقل کردیم ، ذکری نکرده مگر آنکه بر فرض قول سعید نفیسی^۵ قسمتی از شرح حال و اشعار او افتاده باشد . اگرچه باز هم شیوه لباب الالباب اینست که کمتر تاریخ وفات ذکر می کند .

پس از آن آثار البلاد قزوینی که در ۸۲۶ هـ ق تألیف شده^۶ و فیروز و

۱- ریحانة الادب ج ۵ ص ۲۲۲

۲- ج ۲ ص ۵۳۰ تا ص ۵۴۲

۳- چاپ جواد فاضل ج ۲ ص ۳۰۷. سخن و سخنواران چاپ دوم ص ۵۸۹

۴- چاپ کتابخانه رازی ص ۷۱۷

۵- ص ۴۰۶ ح ۱

۶- سعدی تا جامی ترجمه علی اصغر خدمت چاپ دوم ص ۸۸

در بارهٔ مجیر و هجو گویی او آوردیم ، در این باره سخنی ندارد .

در تاریخ گزیده ^۱ فقط نوشته است : « اشعار خوب دارد به تخصیص سوگندنامه که بی نظیر گفته است » مجمل فصیحی خوافی ضمن شرح حال ظہیر الدین فارابی می نویسد ^۲ : « و هو ظہیر الدین طاہر بن محمد و بعضی گویند کہ او را و مجیر بیلقانی را گرفتند ، مجیر خلاص شد و او را بہ قتل آوردند » دولت شاه سمرقندی نوشته است ^۳ : « ... و اکابر اصفہان از او درخشم بودند شرف الدین سفروہ را گفتند تا او را اہاجی ر کیگہ گفت ، و ایراد آن ہجویات مناسب این کتاب نیامد »

اما در کتاب شاہد صادق کہ در حدود سال ۱۰۵۶ ہ.ق تألیف شدہ ^۴ دو قول وجود دارد یکی در حوادث سال ۵۸۶ کہ می نویسد ^۵ : « مجیر الدین بیلقانی بقولی در اصفہان بہ قتل رسید » و دیگر در حوادث سال ۵۸۹ می نویسد : « و مجیر بیلقانی شاعر نماںد »

و در تذکرہ ہا و تواریخ بعد مطابق قول صحیح تر آمدہ است کہ بہ سال ۵۸۶ بدون شك در آذربایجان بودہ و در تبریز در گذشتہ و در مقبرۃ الشعراء سرخاب دفن شدہ است ، زیرا ہدایت کہ از سفر دوم او بہ اصفہان^۶ و دوستی جمال الدین بامجیر سخن می راند می نویسد ^۶ کہ در سنہ ۵۷۷ رحلت نمودہ و این سال برای فوت او درست نیست چہ پس از این سال زندہ بودہ و بہ تبریز باز گشتہ است .

۱- چاپ دکتر عبدالجسین نوایی ص ۲۴۹

۲- چاپ محمود فرخ ج ۲ ص ۲۷۸

۳- چاپ خاور ص ۹۰

۴- مجلہ یادگار ۱ سال دوم شمارہ ۴ ص ۱۹

۵- یادگار سال ۲ شمارہ ۶ ص ۳۰

۶- چاپ مظاہر صفاح ۳ ص ۱۱۸۵

و دیدیم که تذکره روز روشن وفات او را به سال ۵۶۸ هـ . ق نوشته و شاهد صادق ۵۸۶ و ۵۸۹ ذکر کرده و مجمع الفصحا ۵۷۷ را سال وفات او دانسته است، دانشمندان آذربایجان^۱ تاریخ قتل یا فوت او را میانه سالهای ۵۸۶ و ۵۹۴ آورده و سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران به طور قطع و یقین نوشته^۲ : «سرانجام به تبریز بازگشته و در آنجا به سال ۵۹۴ در گذشته و در مقبرة الشعرا مدفون شده است» در ریحانة^۳ الادب نوشته در ۵۹۵ یا ۵۸۹ هجرت در گذشته یا مقتول گردید . دکتر خیامپور هم در فرهنگ سخنوران سال ۵۹۴ را سال فوت او ذکر کرده است .

اما با تحقیق بیشتر ، سال ۵۸۶ برای فوت مجیر بیشتر قابل قبول شده و آن را بر سایر اقوال ترجیح داده اند چنانکه فروزانفر پس از نقل قول شاهد صادق و امین احمد رازی، که او را در ۵۸۶ مقتول دانسته اند، بدون تصدیق یا تکذیب قتل او در اصفهان ، سال ۵۸۶ را به صواب نزدیک تر دانسته و گفته است^۴ « در دیوان مجیر اشاراتی که زندگانی او را پس از این ثابت کند نتوان دید » .

دکتر شفق در تاریخ ادبیات خود ، قول ۵۸۶ را پذیرفته و نوشته^۵ : « به موجب روایت مجیر را عوام و او باش اصفهان در سال ۵۸۶ کشتند » .

اما آقای دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران^۶ ، پس از نقل اقوال گوناگون در تاریخ وفات مجیر یعنی ۵۷۷ هدايت و ۵۶۸ و ۵۸۶ و ۵۸۹ و ۵۹۴ استدلال می کنند که اگر قبول کنیم رابطه شاعر با دستگاه قول ارسال

۱ - ص ۳۲۵

۲ - ج ۱ ص ۱۰۷

۳ - چاپ کتابفروشی خیام ج ۵ ص ۲۲۲

۴ - چاپ دوم سخن و سخنوران ص ۵۸۹

۵ - چاپ وزارت فرهنگ ص ۲۲۶

۶ - ج ۲ ص ۷۲۲

در دوره استقلال آن اتابك ، بعد از فوت برادرش محمد بن ایلدگز (۵۸۱) بوده، احتمال اقوال دیگر ضعیف می شود و چون در دیوانش بعد از قزل ارسلان مدح دیگری نیست، بعد از ۵۸۷ زنده نبوده و سالهای ۵۸۹ و ۵۹۴ هم درست نمی نماید و سال ۵۸۶ با قرائن موجود سال نزدیک به یقین برای فوت مجیرالدین بیلقانی خواهد بود .

دکتر معین نیز در اعلام فرهنگ خود فوت او را در تاریخ ۵۸۶ ه. ق ذکر کرده است.

مدفن مجیر - چون روایات مربوط به قتل او در اصفهان و بودنش در تاریخ وفات یعنی ۵۸۶ در آن شهر ضعیف است و قابل قبول نیست و بسیاری از تذکره نویسان مانند آذر در آتشکده^۱ نوشته اند : « بعد از مراجعت در تبریز به عالم باقی شتافته » و قرائن تاریخی نیز این نکته را ثابت می کند ، بنابراین می توان پذیرفت که مجیرالدین بیلقانی در پایان عمر در تبریز بوده و همانجا در گذشته و بنا بر چند قول در مقبرة الشعراء سرخاب به خاک سپرده شده است ، از جمله ملاحشری در تاریخ خود^۲ نوشته جماعتی از مشاهیر شعرا در خاک سرخاب به تخصیص در مقبرة الشعراء آسوده اند و از آن جمله این چند کس محقق شد : «مجیرالدین بیلقانی و ...» که قول او را پیش از این نیز به تناسب نقل کرده ایم . در ریاض السیاحه^۳ نیز مجیرالدین را از مدفونان سرخاب می شمارد .

سعید نفیسی هم چنانکه دیدیم قبر او را در مقبرة الشعراء تبریز دانسته و دکتر

صفا نیز نوشته : « قبر او در مقبرة الشعراء تبریز است » .

۱ - چاپ دکتر شهیدی ص ۲۹

۲ - چاپ تبریز ص ۱۱۹

۳ - چاپ اصفهان در بانی ص ۵۸

خاقانی شروانی

بزرگترین شاعر قرن ششم ہجری قمری و مشہورترین شاعرانی کہ در مقبرۃ الشعراء سرخاب دفن شدہ اند ، افضل الدین بدیل بن علی نجار ، خاقانی شروانی است۔ نام او بدیل^۱ است چنانکہ خود او گفته^۲ :

بدل من آدمم اندر جهان سنائی را

بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

و بنا بر این قول تذکرہ نویسائی کہ نام او را ابراہیم^۳ یا عثمان^۴ دانستہ و «ابو بدیل» را کنیۃ او گفته اند ، درست نیست و قول دولتشاہ^۵ نیز کہ او را «افضل-اللہ بن ابراہیم بن علی» خواندہ باطل است ۔

لقب او افضل الدین بودہ و در شعر خود نیز این لقب را آورده مثلاً^۶ :

افضل از زبسن فضولہا راند

نام افضل بن بجز اصل مہید

و در تحفۃ العراقرین گوید^۷ :

تا آخر دم ز روز اول
بودی بہ ریاسش افضل افضل

لقب دیگری کہ بہ مناسبت شاعری و مداحی رسول اکرم یافتہ (حسین العجمی)

۱- مقدمۃ دیوان خاقانی بقلم نگارندہ ص ۱۱۱

۲- دیوان تصحیح نگارندہ ص ۱۵۰

۳- تشکدۃ آذربایجان مجمع الفصحاء امجالس المؤمنین ص ۱۱۱
عبدالرسولی، گلستان ارم

۴- محمد بن داود علوی شاد آریذی اشرح دیوان سجعۃ حطی نگارندہ ص ۱۰

۵- تذکرۃ دولتشاہ چاپ ہند ص ۴۰

۶- دیوان ص ۱۷۳

۷- تحفۃ العراقرین چاپ داکتر قریب ص ۲۳۰

است کہ گویا از جانب عم خود کافی الدین عمر بن عثمان این لقب یافته^۱ چنانکہ
گوید^۲ :

چون دید کہ درسخن تمامم حسان عجم نهاد نامم

و در اشعار خود بارها باین لقب اشاره کردہ چنانکہ گفته است^۳ :

خاقانی کہ نایب حسان مصطفی است

مداح بارگاہ توحیدرنکسوتر است

و نیز گفته^۴ :

مصطفی حاضر و حسان عجم مدح سرای

پیش سیمرغ خمش طوطسی گویا بیند

و اینکہ گفته اند^۵ از طرف شروانشاہ لقب «سلطان الشعراء» یافته درست

نیست۔ نام پدرش علی و پیشہ او نجاری بودہ چنانکہ گفته^۶ :

شیخ مهندس لقب پیر دروگر علی

کآزرو اقلیدسند عاجمز برهان او

مادرش نستوری تازہ مسلمان و پیشہ او طبانچی^۷ بودہ است .

تخلص - تذکرہ نویسان نوشته اند کہ خاقانی ابتدا «حقایقی» تخلص می کردہ

و پس از راه یافتن بہ دربار منوچہر شروانشاہ بوسیله ابوالعلاء گنجوی ، تخلص

خاقانی گرفتہ است اما از تخلص «حقایقی» در دیوانش دو مورد بیشتر نیامدہ کہ

۱- مقدمہ دیوان ص ۵۷

۲- تحفة العراقین ص ۲۲۱

۳- دیوان ص ۷۶

۴- دیوان ص ۹۹

۵- شرح شادی آبادی نسخه خطی نگارندہ ص ۱۱۲

۶- دیوان تصحیح نگارندہ ص ۳۶۵

۷- مقدمہ دیوان ص ۵۷

یکی این است ۱ :

چون کار به کعبتین عشق افتد شش پنح زنش حقایقی باید
گفتیم که ابوالعلاء گنجوی او را به خاقان اکبر شروانشاه شناسانده و برای
اولقب «خاقانی» گرفته است و ابوالعلاء در این باره گفته است ۲ :

چو شاعر شدی بردمت نزد خاقان
به خاقانیت من لقب بر نهادم
و تخلص او «خاقانی» است که در تمام اشعار شاعر آمده، اما در دیباجه تحفة
العراقین ۳ خود را «خاقانی الحقایقی» نامیده و در دیباجه یک نسخه هم اینطور
نوشته ۴ : «ارک الله ای خاقانی ، حیاک الله ای حقایقی - ایدک الله ای حسان العجم» .
در تذکره لباب الالباب نیز «حسان العجم حکیم خاقانی الحقایقی» ضبط شده و تربیت
در دانشمندان آذربایجان همه القاب و عناوین او را با دو تخلص اینگونه ضبط کرده ۵ :
«سلطان الفصحاء و حسان العجم افضل الدین بدیل الحقایقی الخاقانی ابراهیم بن نجیب
الدین علی نجار الشروانی»

مولد خاقانی «شروان» از بلاد اران است و در تواریخ و تذکرها نیز این
شهر مولد او خوانده شده و در دیوان شاعر هم به این نام موارد بسیار اشارت
رفته است مثلاً ۶ : «عیب شروان مکن که خاقانی - هست از آن شهر کابتدایش شر
است» و اینکه بعضی ۲ او را «شیروانی» (با یاء) نوشته اند درست نیست و نخستین

۱- دیوان ص ۵۹۲

۲- مقدمه دیوان ص هشت

۳- نسخه کتابخانه ملی پاریس از نسخ مورد استفاده دیوان تصحیح نکارنده ورق ۲ و نیز
تحفة العراقین چاپ دکتر یحیی قریب ص ۶

۴- نسخه خطی کتابخانه مجلس به شماره ۳۲۶ (مقدمه دیوان ص هشت ۲۳)

۵- ص ۱۲۹

۶- دیوان ص ۶۸

۷- مجمع الفصحاء آتشکده آذر، تاریخ ادبیات برون، تاریخ ادبیات دکتر ذوق، تاریخ
ادبیات ریپکا

کسی که اورا شیروانی دانسته نظیری نیشابوری متوفی به سال ۱۰۲۳ ه . ق است
که گفته ۱ :

رشك ملك شیروان امروز شاد روان اوست

کوبه از خاقان، نظیری به زخاقانی نشست

و پس از او این اشتباه را تذکره نویسان دیگر مانند صاحب آتشکده آذر
و مجمع الفصحاء تکرار کرده و کسانی مانند حاج زین العابدین شیروانی درستان
السیاحه ۲ و ریاض السیاحه او را «شیروانی» خوانده و خود حاج زین العابدین نیز
از همین شهر «شروان» بوده اما به «شیروانی» معروف شده است و لسی در کتب
معتبر مانند الانساب سمعانی ۳ و معجم البلدان ۴ و آثار البلاد همه جا «شروان» به
فتح شین ضبط شده و آن را از بناهای انوشروان دانسته اند. در دیوان خاقانی هفتاد
و دوبار نام «شروان» بهمین شکل آمده است.

معصومعلی شاه (نایب الصدر) در طرائق الحقایق ۶ ذیل «افضل الدین» پس از

نقل ضبط صاحب مرا صد می نویسد : «خاقانی شروانی است نه شیروانی»

دانشمندان آذربایجان از قول مؤلف گلستان ارم ۷ مولد خاقانی را قریه

ملهملو در بالای شماخی نوشته و خانیکوف مستشرق روسی ۸ مولد اصلی اورا گنجه

(الیزابت پول کنونی) نوشته که درست نیست .

۱- مقاله سعید نفیسی درباره شروان و شیروان، در مجله ارمنان شماره اول سال بیست و سوم

دیوان نظیری چاپ مظاهر مضاف ص ۴۰۸

۲- چاپ تهران ص ۳۲۴، در گلستان ارم نیز: «شیروانی»

۳ و ۴- مقاله سعید نفیسی در مجله ارمنان

۵- چاپ بیروت ص ۶۰۱

۶- چاپ اول تهران ص ۲۸۰

۷- گلستان ارم چاپ باکو ص ۲۰۲

۸- تاریخ ادبیات برون ج ۲ قسمت سنائی تا سعدی ترجمه صدری افشار ص ۸۴

سال تولد خاقانی بنا بر تحقیق مرحوم فروزانفر در سخن و سخنوران^۱ با
دلائلی که ارائه کرده و نگارنده در مقدمه دیوان نقل کرده است^۲، ۵۲۰ هجری قمری است،
اما در تذکره‌های معروف به سال تولد او اشاره‌ای نشده و خود او در اشعارش غالباً
سال ۵۰۰ را ذکر کرده چنانکه گفته است^۳:

از لفظ من که پانصد هجرت چو من نژاد

ماند هزار سال دگر مخبر سخاش

و نیز^۴:

پانصد هجرت چو من نژاد یگانه

باز دوگانه کنم دعای صفاهان

اما این اشارات که در شعر آمده اشاره به عقد کامل است و مقصود این نیست
که در سال ۵۰۰ ق م تولد شده و یکی از دلایل که سال ۵۲۰ سال تولد اوست، این است
که هیچ يك از قصاید او بر قصیده مدح اتسز مقدم نیست و ظاهراً آن را در حدود
سال ۵۴۴ به نظم آورده^۵ و به بیست و چهار سالگی خود اشاره کرده و گفته:
ساعت روز و شب است سال حیاتم بلی

جملة ساعات هست بیست و چهار از شمار

و خاقانی در موارد دیگر نیز عدد بیست و چهار را پانصد را با توجه به عقد کامل همان
پانصد آورده چنانکه در این بیت می‌بینیم^۶:

از پی حج در چنین روزی ز پانصد سال بار

بسر در فید آسمان را منقطع سان دیده‌اند

۱- چاپ اول ج ۲ ص ۳۳۷ ح ۱

۲- ص یازده

۳- دیوان ص ۲۳۴

۴- دیوان ص ۳۵۷

۵- سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۳۷ ح ۱

۶- دیوان ص ۹۲

و این بیت را در سفر دوم حج یعنی در سال ۱۵۶۹ گفته و ۶۹ سال آن را در نظر نیاورده است .

مرحوم اقبال هم سال تولد او را ۵۰۰ دانسته و اشتباه است. و مینورسکی خاور شناس معروف سال ۵۰۰ را تخمین می‌داند^۲ و چون شاعر در قصیده مسیحیت هنگام سفر آندر و نیکوس به شروان حدود ۴-۱۱۷۳ میلادی یعنی ۵۶۹ هـ . ق پنجاه ساله بوده و گفته است :

مرا از بعد پنجه ساله اسلام
نزیید چون صلیبی بند بر پا

بنا بر این سال تولد او همان حدود ۵۲۰ هـ . ق می‌شود.

و برخلاف قول مرحوم اقبال در مقدمه حدایق السحر مکتبه او با رشید و طواط و اشاره به بیست و پنج سالگی خود در شعرش و نیز اشاره به فوت کافی الدین عمر بن عثمان عموی خود در همان قصیده، همه در سال ۵۴۵ هـ . ق بوده پس او در ۵۲۰ تولد یافته است .

خاقانی در ابتدای عمر تا هنگام مرگ عمویش کافی الدین عمر بن عثمان ، تحت تربیت و حمایت او بوده و چون نمی‌خواست پیشه پدر را اختیار کند ، نزد عمویش رفته که مردی طبیب و فیلسوف یوده و زندگی خود را همه از عم خود می‌داند چنانکه گوید : ۴ :

دعوی نسبت ز عم کن نر پدر زیرا ترا

عم پدید آورد اگر نی خود پدر گم کرده بود

و از شعر خاقانی پیداست که عمویش در بیست و پنج سالگی شاعر در گذشته

۱- سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۳۷ ح ۱

۲- مقدمه حدایق السحر ص ۳ ح ۳

۳- ترجمه رساله مینورسکی از دکتر زرین کوب در دفتر ۲ فرهنگ ایران زمین

تابستان ۱۳۳۲ ص ۱۵۹

۴- دیوان ص ۸۷۳

و او را ما تمزده کرده چنانکه در قصیدهٔ جساب رشید السدین و طواط به مطلع ۱ :

مگر به ساحت گیتی نماند بوی وفا

که هیچ انس نیامد زهیچ انس مرا

گفته است :

طوبلهٔ سخنش سی و یک جواهر داشت

نهادمش به بهای هزار و یک اسما

به سال عمرم از و بیست و پنج بخریدم

شش دگر را شش روز کون بسود بها

حیات بخشا در خامی سخن منگر

که سوخته شدم از مرگ قدوة الحکما

فروغ فکر و صفای ضمیرم از عم بود

چو عم بمرد برفت آن همه فروغ و ضیا

و خاقانی در تحفة العراقین^۲ اشاره کرده که عربی و طب و نجوم و فلسفه

را نزد عمش خوانده و از تربیت و تعلیم عمویش بسیار برخوردار شده است.

و چون عمش در گذشته او با دانشی که داشته و استعدادی که در خود یافته

به مربی دیگری که نظام السدین ابوالعلاء گنجوی شاعر دربار شروانشاه

بوده، روی آورده و این توجه احتمالاً ما بین سالهای ۵۴۰ - ۵۵۰ ق^۲ بوده

است.

و ابوالعلاء گنجوی از او حمایت کرده و در تربیت او همت گماشته و او

را به خاقان اکبر منوچهر شروانشاه معرفی کرده و برای او تخلص « خاقان

۱- دیوان س ۲۹

۲- مقدمهٔ دیوان س سیزده، تحفة العراقین چاپ دکتر یحیی قریب س ۲۱۹-۲۲۱

۳- سخن و سخنوران چاپ اول ج ۲ س ۳۲۳

گرفته است ، اما پس از چندی میان شاگرد و استاد بهم خورده و ابوالعلاء رنجیده خاطر شده و از او گله کرده و در يك قصیده نیز از تربیت‌ها و مهربانیهای خود درباره خاقانی سخن گفته و نوشته‌اند^۱ که خاقانی داماد ابوالعلاء شده به این جهت فلکی شروانی که شاگرد دیگر ابوالعلاء بوده و همین آرزو را داشته رنجیده و خواسته سفر کند اما ابوالعلاء با بخشیدن پول او را راضی کرده است و صاحب مجمع الفصحاء^۲ ابوالنظام نجم‌الدین فلکی شروانی را هم استاد خاقانی خوانده و جامی در نفحات الانس^۳ نیز همین عقیده را دارد و این درست نیست .

حوادث دوران حیات

خاقانی شاعری است که زندگی او نشیب و فراز بسیار داشته و شادی و غم و رنج و راحت فراوان دیده و همه سرگذشت جالب زندگی خود را در شعر منعکس کرده و از این حوادث آنچه بیشتر مهم و قابل ذکر است ، مسافرتها و گرفتاری در زندان و مرگ زن و فرزند و خویشان اوست که باید به آنها اشاره کنیم :

خاقانی در فاصله سالهای ۵۴۹ و ۵۵۰ به اجازه شروانشاه به قصد دیدار خراسان حرکت کرده اما در ری بیمار شده و والی ری او را منع کرده و او به شروان بازگشته است^۴.

خاقانی در باره بیماریش در ری و منع والی ری و خبر رسیدن فتنه غز و حادثه محمد بن یحیی در اشعارش اشاراتی دارد مثلاً در قصیده‌ای به مطلع^۵:

۱- تذکره دولتشاه چاپ هند ص ۳۶

۲- چاپ اول ج ۱ ص ۳۸۱ ، چاپ مظاهر مصفا ج ۲ ص ۹۴۶

۳- چاپ هند ص ۳۹۶

۴- مقدمه دیوان ص شانزده ، سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۳۶ ح ۱

۵- دیوان ص ۴۴۳

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری

دور از مجساوران مکرره ندای ری

می گوید :

چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا

هم باز پس شوم ، نکشم پس بسای ری

و در قصیده‌ای در مرثیت امام محمد بن یحیی بدینطالع :

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

گفته است :

عزمت که زی جناب خراسان درست بود

برهم شکن که بسوی امان زان جناب شد

در هر حال پس از این سفر از شروانشاه اجازه سفر حج گرفته و در سال ۵۵۱

ه. ق به سفر حج رفته و در عراق به خدمت سلطان محمد سلجوقی رسیده و در

موصل جمال‌الدین محمد بن علی اصفهانی وزیر صاحب موصل را دیدار کرده است.^۲

در این سفر قصیده‌ای را که در صفت مکه و راه آن گفته خواص مکه به نام

زر نوشته‌اند و مطالبش این است:^۳

صبح از حسابل فلک آمیخت خجروش

کیمخت کوه ادیم شد رختخبر زرس

و مطابق گفته خود ۴ ماهه‌زی قعده که مطابق دیماه ۵۳۵ شمسی بوده است در دیماه ۵۳۵

۱ - دیوان ص ۱۵۵

۲ - سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۲۶ ، چاپ دوم ص ۲۲۸

۳ - دیوان ص ۲۱۵

۴ - من بدور مقتفی دیدم به دی ماه بدیم - کسری و را و کماذکر او را

۵ - مقدمه دیوان س هفده ، سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۲۷

است ، و در همین سفر تحفة العرافین را به نظم آورده و در بازگشت به اصفهان آمده است .

سفر دوم خاقانی به مکه ، در سال ۵۶۹ هـ . ق^۱ به شفاعت عصمة الدین خواهر منوچهر انجام گرفت که او کسب اجازه از شروانشاه کرد و پس از زیارت کعبه ، بزیارت مرقد حضرت ختمی مرتبت نائل آمد . و در بازگشت از این سفر خرابه های مدائن را دید و قصیده ایوان مدائن را سرود .

در سال ۵۸۰ هـ . ق از به خیال مسافرت به خراسان حرکت کرد و چون در قصیده به مطلع^۲:

رهروم مقصد امکان به خراسان یابم
تشنه ام مشرب احسان به خراسان یابم

گفته است :

چند گویی که دو سال دگر است آفت خسف

دفع را رأفت رحمان به خراسان یابم

و اشاره به قرآن سال ۵۸۲ هـ . ق کرده پس خیال مسافرت او در ۵۸۰ هـ . ق بوده است اما مسافرت خراسان هرگز انجام نشده و خاقانی تا پایان عمر در این آرزو به سر برده و اشتیاق خود را در چند قصیده بیان کرده است .

زندانی شدن

تذکره نویسان^۳ نوشته اند که خاقانی بعلت فرار از شروان به امر شروانشاه دستگیر و زندانی شده است و زندانی شدن او را به امر منوچهر شروانشاه میدانند

۱ - مقدمه دیوان ص ۵۷۷

۲ - دیوان ص ۲۹۴

۳ - تذکره دولتشاه سمرقندی چاپ هند ص ۴۰

اما به علل زیاداً زندانی شدن او به امر اخستان بن منوچهر و در سال ۵۶۹ بوده و در این سال خاقانی به قصد زیارت حج از شروان خارج شده و اخستان به وی نامه‌ای نوشته و او را باز خوانده و او در جواب نامه‌ای نوشته که در دست^۲ است و در قصیده مسیحیت اشاره به پنجاه سالگی خود می‌کند و چون ثابت کردیم که که تواد او در سال ۵۲۰ هـ . ق بوده در این سال حدود ۵۰ سال داشته است و این زمان ، اخستان بن منوچهر پادشاه بوده نه منوچهر شروانشاه .

مدت زندانی بودن خاقانی هفت ماه تا یکسال^۳ ذکر شده است . پنج قصیده از قصائد خاقانی در باره زندان و گرفتاریها و رنج‌هایی او در حبس است که یکی از آنها قصیده مسیحیت یا ترسائیه است که ممدوح آن آندر و نیکوس کممنوس^۴ شاهزاده مسیحی بوده که او را عظیم الروم عزالدوله خطاب کرده و مطلعش این است^۵ :

فلک کز روتر است از خط ترسا
مرا دارد مسلسل را حب آتسا

پس از گرفتاری زندان از حوادث دردناک و رنج آور و غم‌انگیز دوران حیات خاقانی مرگ زن و فرزند و خویشان اوست که نخستین آنان کافیه اندیون در بن عثمان عم او بوده که تربیت شاعر را بر عهده داشته و خاقانی در مرگ او بسیار گریسته و قصاید سوزناک و جانگداز گفته است که از آن جمله به این مطلع

- ۱ - مقدمه دیوان خاقانی من بیست ، نقل از سخنر و سوره و تاریخ ج ۲ ص ۳۳۰ ج ۱
- ۲ - این نامه در شماره ۱ و ۲ سالنامه مجله فرهنگ و ادب شماره ۱۰۰ و ۱۰۱
- ۳ - مقدمه دیوان من بیست و یک
- ۴ - تحقیق مینورسکی در ترجمه و شرح قصیده ترسائیه ، در مجله دکتر زابون لوب در فرهنگ ایران زمین ، تاریخ ادبیات ریدل ، ترجمه دکتر عبسی شهابی ص ۲۲۲
- ۵ - دیوان من ۲۳

است^۱:

راه نفسم بسته شد از آہ جگر تاب

کو ہم نفسی تا نفسی رانم از این باب

اما حادثہ دردناک دیگر مرگ پسرش رشیدالدین بود کہ در سال ۵۷۱ هـ.ق

پس از بازگشت خاقانی از سفر دوم حج روی داد و پدر را دغدار کرد و اندکی

بعد از آن امام عمدۃالدین محمد بن اسعد امام شافعی نیز درگذشت و بیش از پیش

شاعر را اندوهناک ساخت .

خاقانی در بارہ مرگ فرزندش اشعار سوزناک و تأثر انگیز دارد و از آن

جمله قصیدہ « ترنم المصاب » است بہ مطلع^۲:

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشاید

ژالہ صبحدم از نرگس تر بگشاید

پس از سوگ فرزند مرگ زن و فرزند خردسال او نیز غم و اندوه فراوان

برایش بیار آورده و در بارہ آنها ہم اشعاری نغز و شیوا و غم آور سروده از

جمله در بارہ مرگ همسرش گفته است^۴:

بس بہ راحت روزگاری داشتم

بس وفا پرورد یاری داشتم

بس بآیین یادگاری داشتم

آن نہ یار آن یادگار عمر بود

و پس از زن و فرزند خردسالش ، درگذشت وحیدالدین پسر عمش بسیار

او را آزرده و رنجور ساخته و این غم و رنج را در اشعارش بیان داشته و ظاهراً

۱ - دیوان ص ۵۶

۲ - مقدمہ دیوان ص بیست و سه

۳ - دیوان ص ۱۵۸

۴ - دیوان ص ۳۰۷

وحیدالدین از عم دیگر خاقانی بوده و فرزند کافی الدین عمر بن عثمان نبوده است.^۱

مذهب و اخلاق

خاقانی بدون شك در مذهب پیرو شافعیه^۲ بوده و این معنی از گفته‌های خود او برمی آید ، اما قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین^۳ او را شیعه خیرانده و معتقد شده که خاقانی تقیه می کرده و صاحب طرائق الحقایق^۴ نیز او را شیعه دانسته و به اشعاری از او استناد کرده اما هیچ دلیلی بر شیعه بودن او نیست و شافعی بودنش مسلم است .

او در مذهب متعصب است ، به آئین اسلام و کعبه و پیامبر اکرم سخت معتقد و پای بند است و در تمام اشعارش این تعصب آشکار است اگرچه گاهی روش صوفیان را پیش می گیرد اما به گفته فروزانفر^۵ عرفان و تصوف در او قوی نیست و «به مشرب صوفیان متوسط که به هیاکل عبادت پای بندند شبیه تر است»

علوم عقلی و فلسفه را نیز انکسار می کند^۶ و به علم دین و فقه و حدیث و قرآن از هر مسأله بیشتر پای بند و معتقد است و این همه را وسیله نجات می داند. او شاعری است بلند نظر و دارای احساسات لطیف و همت عالی و همین صفات او را زود رنج و حساس کرده که به اندک چیزی از نزدیک ترین کسانی رنجیده شده

۱ - مجله ارمغان سال ۶ شرح حال خاقانی به قلم آقای سید سعید

۲ - دلائل آن در مقدمه دیوان ص بیست و شش و بیست و هفت ذکر شده است

۳ - چاپ تهران کتابفروشی اسلامیة ص ۶۱۷ پیوست

۴ - چاپ اول تهران ص ۲۸۰

۵ - سخن و سخنوران چاپ اول ج ۲ ص ۳۲۰ و ۳۲۱

۶ - مقدمه دیوان ص بیست و نه

بطوریکه از پدرش و از ابوالعلاء گنجوی ورشیدالدین و طواط رنجش یافته و به بدگویی آنان پرداخته است .

او نسبت به امور دنیا بی اعتنا بوده ، اگرچه بعضی نوشته اند^۱ از مال دنیا برخوردار تمام داشته اما همت بلند و بی اعتنایی او به جاه و مال در اشعارش آشکار است . او نه تنها خود در زندگی با شرافت و آبرومندی می زیسته بلکه از آنچه بدست می آورده به دیگران نیز می بخشیده است .

بر رویهم در شعر خاقانی تضاد افکار و اندیشه ها هم دیده می شود^۲ . غالباً تماخر و مناعت بسیار دارد و خود را گاهی از شاعران عرب و عجم برتر می شمارد ، و هم چنین گله گزاری و زود رنجی و نیز بی وفایی مردم در اشعارش بیان شده است . قصائد کوچک و قطعات در دیوان او بیشتر از غم و اندوه و بی کسی و بیوفائی جهان و مردم جهان و اهل دل نیافتن و دوست به دست نیاوردن حکایت می کند مثلاً^۳ :

تا جهان است از جهان اهل وفایی بر نخاست

نیک عهدی بر نیامد آشنایی بر نخاست

یا^۴ : «اهل بر روی زمین جستیم نیست - عشق را یک نازنین جستیم نیست»

ممدوحان خاقانی

بزرگترین ممدوحان خاقانی دوتن از خاندان اصیل ایرانی یعنی شروانشاهان

۱- تقی الدین کاشی در خلاصه الافکار (سخن و سخنوران ج ۲ ص ۲۱۴ ح ۲ و ۳)

۲- مقدمه دیوان خاقانی ص بیست و نه

۳- دیوان ص ۷۴۶

۴- دیوان ص ۷۴۷

بوده اند که این خاندان نسبشان به بهرام گورمی رسیده ^۱ و مؤسس آن سلسله ظاهراً محمد بن یزید با مسعودی صاحب مرجع الذهب معاصر بوده ^۲ و به این جهت است که خاقانی در اشعارش شروانشاهان رایزیدیان ^۳ و آل یزید می خواند

این خاندان تا زمان صفویه حکومت داشتند و آخرین آنان شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه باشاه طهماسب اول معاصر بود و با اوزد و خورد کرد و در ۹۴۵ اسیر شد و در ۹۴۶ ه. ق وفات یافت و این سلسله از بین رفت ^۴.

نخستین تن از این خاندان که ممدوح خاقانی بود خاقان اکبر ابوالهیجا فخرالدین منوچهر بن فریدون شروانشاه بوده که خاقانی بوسیله ابوالعلاء گنجوی به او معرفی شده و تخلص خویش را از او گرفته و به موجب سر لوحه بعضی از نسخ خطی ^۵ نخستین قصیده را در مدح او به این مطلع گفته است ^۶:

ز عدل شاه که زد پنج نو به در آفاق

چهار طبع مخالف شدند جفت وفاق

و مجموعاً دوازده قصیده در مدح و یک ترکیب بند در مرثیه این پادشاه دارد منوچهر شروانشاه تا حدود سال ۵۵۵ ه. ق (۱۱۶۰ م) سلطنت کرده ^۷ است. دومین ممدوح از شروانشاهان، خاقان کبیر جلال الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر است که آغاز و انجام شهریاری او معلوم نیست و تا سال ۵۶۳ ه. ق قرمانروائی

۱- مقدمه دیوان ص سی و چهار
 ۲- سخن و سخنوران ج ۲ ص ۲۸۹ ح ۲
 ۳- داز گهر یزیدیان زاده علی شجاعی - کز سر ذوالفقار او زاده قضای راستین ، (دیوان ص ۴۶۲)

۴- سخن و سخنوران ج ۲ ص ۲۸۸
 ۵- نسخه کتابخانه مجلس (مقدمه دیوان ص سی و شش ح ۱۱)
 ۶- دیوان ص ۲۳۴

۷- ترجمه رساله مینورسکی ص ۱۴۰ ح ۶
 ۸- سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۳۲

داشته و در فاصله سالهای ۵۹۰ و ۵۹۷ که نظامی شرف نامه رامی سروده ، در گذشته است زیرا از مرگ او یاد کرده است^۱ .

خاقانی از این پادشاه صلهها و جوایز بسیار دریافت کرده و چنانکه گفتیم به امر همین پادشاه به زندان افتاده و دولتشاه سمرقندی در تذکره خود^۲ داستانی راجع به خاقانی و خشمگین شدن این پادشاه بر او نقل کرده و بعضی^۳ هم داستان را دلیل بر سوء ظن و بدگمانی اخستان نسبت به شاعر دانسته اند .

از شروانشاهان دوزن نیز ممدوح خاقانی بوده اند یکی عصمت الدین خواهر منوچهر و دیگر صفوة الدین بانوی اخستان که در باره نخستین چهار قصیده و در باره دومی پنج قصیده^۴ دارد .

ممدوحان دیگر خاقانی عبارتند از اتابك مظفر الدین قزل ارسلان عثمان بن - ایلدگز^۵ (۵۸۱ - ۵۸۷) که قصاید بلند و فصیح در باره او دارد و از تاریخ ۵۵۶ هـ . ق به او پیوسته است .

دیگر علاء الدین اتسزبن محمد خوارزمشاه^۶ (۵۲۱ - ۵۵۱) است که خاقانی در مدح او قصیده ای دارد که ضمن آن از بیست و چهار سالگی خود صحبت کرده و پیش از این یاد کردیم و گفتیم که این قصیده را در سال ۵۲۴ هـ . ق سروده و بهمین جهت سال تولد او ۵۲۰ بوده است .

دیگر غیاث الدین محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه از سلجوقیان عراق^۷

۱- سخن و سخنوران

۲- چاپ هند ص ۴۰

۳- تاریخ ادبیات برون ج ۲ ص ۳۹۴

۴- مقدمه دیوان خاقانی ص سی و نه

۵- همان صفحه

۶- ص چهل

۷- ص چهل و یک

(۵۴۷-۵۵۴) است کہ خاقانی در سفر حج اورا دیدار کرده و سه قصیدہ و نیز یک قصیدہ تازی در مدح او گفته است .

جز اینها سیف الدین مظفر دارای در بندو نصرۃ الدین اسپہداعظم ابوالمظفر لبالواشیر فرمانروای طبرستان و سیف الدین اتابک منصور فرمانروای شماخی از ممدوحان او بوده اند .

اما ممدوح قصیدہ مسیحیت یا ترسائیه بہ مطلع : « فلك كزروتر است از خط ترسا۔ مراد ارد مسلسل راہب آسا » آندرو نیکوس کمننوس بوده کہ یکی از بنی۔ اعمام مانوئل امپراطور بزرگ بوزنطیا بود و خاقانی در این قصیدہ اورا شفیع قرار دادہ کہ نزد شاہ شروان شفاعت کند ، پرفسور مینورسکی در ترجمہ و شرح قصیدہ مسیحیت^۱ تحقیق جامعی دربارہ این شاہزادہ مسیحی کردہ و اورا بہ خوبی شناسانندہ^۲ است .

جز این عدہ چندتن دیگر از امرا و فرماندہان ممدوح خاقانی بودہ . و جمعی از وزیران و دبیران نیز ممدوح او بودہ اند کہ مهم تر از ہمہ یکی جمال الدین وزیر صاحب موصل (متوفی ۵۵۹ . ق) معروف بہ جواد اصفہانی^۳ و دیگر بہاء الدین محمد بن مؤید البغدادی^۴ و چندتن دیگر بودہ اند و دوتن از دانشمندان مورد ستایش او قرار گرفتہ اند کہ یکی امام محمد بن یحیی^۵ فقیہ بزرگ شافعی است کہ در سال ۵۴۹ . ق در حملہ غزان خاک در دہسانش کردہ و بہ وضعی فجیع

-
- ۱ - ترجمہ رسالہ مینورسکی از دکتر زرین کوب در فرهنگ ایران زمین تابستان ۱۳۳۲ دفتر ۲
 - ۲ - آقای عبدالغفار کندلی در مقالہ خود این شخص را باقر قمارین ذاکان در پیما بہ نقل از ویلچوسکی اورا مانوئل ذکر کردہ است (مجلہ دانشکدہ ادبیات تبریز۔ مجلہ اردمان)
 - ۳ - مقدمہ دیوان س چہلوسہ
 - ۴ - س چہل و چہار۔ مجالس النفاکس (ترجمہ س ۳۳۱) شمس الدین صاحب دیوان را بہ غاظ ممدوح خاقانی دانستہ
 - ۵ - س چہل و پنج

اورا کشتند و خاقانی در مرثیة آن مرد بزرگ چندین قصیدہ و قطعہ دارد . و یکی از قصایدش باردیف « خاک » ساخته شدہ بہ مطلع ^۱ :

ناورد محنت است در این تنگنای خاک

محنت برای مردم و مردم برای خاک

دانشمند دیگری کہ شاعر در بارہ اش مرثیہ دارد ، ابو منصور محمد بن اسعد عطاری طوسی ^۲ معروف بہ حفدہ و ملقب بہ عمدۃ الدین است کہ در واقعہ غز از نیشابور گریخت و بہ آذربایجان رفت و بہ گفتہ ابن خلکان در تبریز در ماہ ربیع الآخر سال ۵۷۱ در گذشت .

شاعران معاصر خاقانی عبارت اند از : ۱- ابو العلاء گنجوی ^۳، استاد و مربی و پدرزن او کہ پس از چندی میان آن دو بہم خوردہ و خاقانی بہ ہجو و بدگویی او پرداختہ است .

۲- رشید الدین محمد و طواط ^۴ (متوفی بسال ۵۷۳ . ۵ ق) کہ در آغاز بہ خاقانی احترام می گذاشت و مابین آنان مناسبات دوستانہ بود و رشید قصیدہ ای مشتمل بر ۳۱ بیت در مدح او گفت و او نیز پاسخ داد اما بزودی از یکدیگر رنجیدہ و میانشان کدورت حاصل شدہ و یکدیگر را ہجا گفتہ اند ، ظاہر اعلت اختلاف آنان غیر از خود ستائی و غرور علاقہ ای بودہ کہ خاقانی بہ سنائی داشتہ اما و طواط در اشعار سنائی طعن ^۵ می زدہ است .

۳- جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفہانی ^۶ کہ پس از ہجا قصیدہ ای مبنی بر معذرت بہ خاقانی فرستاد کہ مطلعش این است :

۱ - دیوان ص ۲۳۷

۲ - مقدمہ دیوان ص چهل و شش

۳ - مقدمہ دیوان ص چهل و ہفت

۴ - همان صفحہ

۵ - سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۶۲ و مقدمہ حدایق السحر ص لولز

۶ - مقدمہ دیوان خاقانی ص چهل و ہشت

کیست که پیغام من بسه شهر شروان برد

يك سخن از من بدان سردسخندان برد

۴- مجیر الدین بیلقانی^۱ که به روایت تذکره نویسان شاگرد خاقانی بوده و او

نیز نسبت به خاقانی بی مهر شده و او را هجو گفته و خاقانی در قصیده « اصفهان »
مجیر را « دیورجیم » خوانده .

۵- اثیر الدین اخسیکتی^۲ که نوشته اند با خاقانی معارفه داشته و اشعار خاقانی

را جواب گفته از جمله قطعه خاقانی را به مطلع :

خورد خریطه کش خاطر بیان من است

سخن جنیبه بر خاطر و بنان من است

جواب گفته به این مطلع :

گره گشای سخن خامه نوان من است

خزینه دار روان خاطر روان من است

۶- مؤید الدین فلکی شروانی نیز با خاقانی معاصر بوده^۳ و خاقانی قطعه ای در

مرثیه او دارد و اینکه بعضی نوشته اند^۴ که فلکی استاد خاقانی بوده درست نیست
و قبلاً اشاره کردیم که هر دو شاگرد ابو العلاء گنجوی بوده اند .

بعضی^۵ نوشته اند که خاقانی و نظامی در سفر حج همراه بوده و با یکدیگر

دوستی داشته و قرار گذاشته اند که هر يك زودتر در گذرد دیگری او را مرثیه گوید

و چون خاقانی زودتر در گذشته نظامی در حقش گفته است :

۱ - مقدمه دیوان

۲ - مقدمه دیوان صفحه چهل و نه

۳ - همان صفحه

۴ - جامی در نفحات الانس چاپ هند ص ۲۸۶

۵ - سعید نفیسی در مجله ارمنان سال پنجم شماره ۲۰۳ شرح حال نظامی

همی گفتم که خاقانی در یغاگوی من باشد

در یغا من شدم، در یغاگوی خاقانی

از دانشمندان زمان امام مجدالدین خلیل و امام نجمالدین سیمگر و افضلالدین

ساوی هم خاقانی راستوده اند^۱.

سبک خاقانی

خاقانی در شعر فارسی دارای سبک بدیع و تازه است خود او نیز در شعرش به نوجوئی و نوآوری اشاره دارد از جمله گوید^۲:

منصفان استاد دانتدم که از معنی و لفظ

شیوه تازه نه رسم باستان آورده ام

و بیشتر تذکره نویسان^۳ او را مبدع و مبتکر دانسته اند. و درست است که در قصیده از شعرای خراسان و سبک خراسانی پیروی می کند اما در معانی و مضامین و ترکیبات و تشبیهات بکلی مبتکر و مبدع است^۴. فروزانفر در باره او نوشته^۴:

«توانائی او در استخدام معانی و ابتکار مضامین از هر قصیده او پدید است... آن معانی و مضامین که قدما از نظم کردن آن بواسطه وجود زمینه های روشن تر تن زده یا بر آن ظفر نیافته بودند به نظم در آورد و در عرصه شاعری روش و سبک جدید به ظهور آورد که مدتها سر مشق گویندگان پارسی به شمار می رفت.»

۱ - مقدمه دیوان ص پنجاه

۲ - دیوان ص ۲۵۸

۳ - آتشکده، مجمع الفصحاء و منتخب خلاصه الأشعار (مقدمه دیوان ص پنجاه و دو ح ۱)

۴ - سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۰۳، چاپ دوم ص ۶۱۴

اودر شاعری بیشتر متوجه سبک عنصری بوده^۱ و در ابتدا به تقلید سنائی شعر گفته است لغات و اصطلاحات خاص مسیحی و ترکیبات ساخته خود او در باره صبح و آفتاب و تشبیهاتی که زاده تخیل خود اوست همه تازگی دارد و او را از دیگر شاعران ممتاز کرده و شعرش را دشوار و نیازمند شرح و تفصیل ساخته و رنگ و شکلی خاص از جهت لفظ و معنی به آن بخشیده است .

خاقانی بیشتر در شعرش ایهام و تناسب بکار برده که دو صنعت بارز در شعر اوست و همانست که حافظ غزلسرای بزرگ مورد توجه قرار داده و بسیاری از آن ترکیبات و تعبیرات را در شعرش به کار برده است^۲ .

خاقانی را «شاعر صبح» نامیده ایم زیرا بیش از هر چیز از مظاهر طبیعت به صبح و آفتاب نظر داشته و غالب قصاید او با وصف صبح شروع شده و در تحفة العراقرین نیز اشعاری خطاب به آفتاب دارد .

غزلیات خاقانی نیز تقلیدی است از سنائی و مضامین لطیف و تازه زیاد دارد و سر مشق غزلسرایان بعد قرار گرفته است . حتی مولوی و حافظ غزلیات او را استقبال کرده اند^۳ .

خاقانی شعرش را « منطق الطیر » و « منطق الطیور » و « لسان الطیور » خوانده و بر رویهم استادی او قابل انکار نیست و از بزرگترین قصیده سرایان قرن ششم و از نام آوران سخن فارسی است، او هر چه می اندیشیده در قالب الفاظ و ترکیباتی^۴ که خود ساخته ریخته و به نظم آورده است .

۱ - مقدمه دیوان ص پنجاه و سه

۲ - رك ایهام و تناسب در شعر خاقانی و شعر حافظ از نگارنده در مجموعه سخنرانیهای

کنگره سعدی و حافظ چاپ دانشگاه پهلوی

۳ - مقدمه دیوان ص پنجاه و شش

۴ - اینجانب از لغات و ترکیبات دیوان خاقانی فرهنگی ترتیب داده و تدوین کرده ام که به چاپ خواهد رسید .

خاقانی به شعرای پیش از خود ، از عرب و عجم غالباً نظر داشته^۱ و از راه
تفاخر خود را از آنان برتر شمرده و آن شاعران را ریزه خوار خوان سخن خویش
می داند ، در دو اوین و اشعار بیشتر آنان مطالعه داشته و در شعرش به سخن آنها اشاره
نموده و بعضی از اشعار آنها را تضمین کرده است .

او نزد معاصران خود و تذکره نویسان در شاعری مقامی شامخ و والا داشته و
همه به استادی او در سخن اقرار و اعتراف کرده اند و نگارنده این اقوال را در مقدمه دیوان
او نقل کرده ام^۲ .

بسیاری از شاعران بعد از او ، به ستایش او پرداخته و در اشعاری که استقبال
از او کرده اند ، به استادیش اعتراف دارند از جمله قصیده مرآت الصفای خاقانی
به مطلع^۳ :

مرادل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش

دم تسلیم سرعشرو سر زانو دبستانش
بوسیله چندین شاعر استقبال شده^۴ که از جمله آنها امیر خسرو دهلوی و
عبدالرحمن جامی است ، و این دو او را استاد خوانده و به عظمت مقامش اقرار
کرده اند .

از شاعران دوره فاجاریه ، قآنی شیرازی از همه بیشتر به خاقانی نظر
داشته و خود را خاقانی ثانی گفته و اغلب قصاید او را استقبال کرده و در حقیقت به
مقابله و معارضه با او برخاسته است^۵ .

۱ - مقدمه دیوان ص پنجاه و شش

۲ - ص پنجاه و نه و شصت

۳ - دیوان ص ۲۰۹

۴ - مقاله سیریک قصیده در نه قرن به قلم نگارنده در نامه مینوی ص ۵۶۳-۵۸۸

۵ - مقدمه دیوان ص شصت و دو

شعر خاقانی از زمان خود او شهرت داشته و در کتبی که در همان قرن ششم نوشته شده مانند راحة الصدور راوندی که در ۵۹۹ هـ . ق نوشته شده و کتب بعد مثل مرزبان نامه و المعجم فی معانی اشعار العجم و فيه ما فيه و نزهة القلوب و سمط العلی و مرصاد العباد از اشعار خاقانی بسیار نقل کرده اند^۱ .

به علت ترکیبات و تعبیرات و لغات خاص در شعر خاقانی از دیر زمان بر آن اشعار شروحنی^۲ نوشته اند که از آن جمله شرح شیخ آذری طوسی^۳ بر قصیده ترسائیه، و شرح شادی آبادی^۴ و شرح عبدالوهاب حسینی^۵ بر قصاید و شرح مینورسکی بر قصیده مسیحیت^۶ و نیز شرح شمس الدین محمد لاهیجی^۷ بر همین قصیده است، گزیده ای نیز از اشعار خاقانی با شرح و تفصیل کامل با معنی لغات و اصطلاحات و معنی ابیات در پانصد صفحه به کوشش نگارنده این سطور به چاپ^۸ رسیده است.

خاورشناسان نیز از دیر باز به اشعار خاقانی و شرح حال او نظر داشته و در این باره تحقیقاتی کرده اند که از آن جمله خانیکوف^۹ روسی است که تحقیقات او را

۱ - مقدمه دیوان ص شصت و سه و شصت و چهار

۲ - رك: و شروح اشعار خاقانی، سخنرانی این جانب در نخستین کنفرانس تحقیقات

ایرانی، مجموعه خطابه ها، چاپ دانشگاه تهران ص ۱۷۱ - ۱۸۲ ج ۲

۳ - مقدمه دیوان ص شصت و پنج

۴ - همان صفحه

۵ - همان صفحه

۶ - ترجمه رساله مینورسکی در فرهنگ ایران زمین تابستان ۱۳۳۲

۷ - این شرح با مقدمه و تصحیح نگارنده در شریفة فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۵۱ م. چاپ شده است .

۸ - در ردیف، سخن پارسی، انتشارات جیبی

۹ - تحقیقات خانیکوف ابتدا در روزنامه آسیائی چاپ شده (مقدمه دیوان ص شصت و شش)

ادوارد برون در جلد دوم تاریخ ادبیات خود^۱ آورده ، و دیگر هرمان اته از همان تحقیقات استفاده کرده و مینورسکی چنانکه اشاره کردیم قصیده مسیحیت اورا شرح و ترجمه کرده و رساله‌ای به انگلیسی نوشته که توسط دکتر زرین کوب به فارسی^۲ ترجمه شده است .

همچنین زالمان رساله‌ای درباره رباعیات خاقانی نوشته^۳ است .

آثار خاقانی

- ۱- دیوان اشعار او که حدود هفده هزار بیت دارد و بار اول در ۱۲۹۳ هـ. ق در لکنه و چاپ شده و پس از آن در سال ۱۳۱۶ شمسی با مقدمه و حواشی به تصحیح مرحوم علی عبدالرسولی در تهران به چاپ رسیده و چاپ دیگر آن در سال ۱۳۳۸ به کوشش این جانب با مقدمه‌ای مفصل در شرح حال شاعر با مقابله چهار نسخه خطی^۴ و نسخه چاپی عبدالرسولی با تعلیقات و حواشی به چاپ رسیده است، جز این در تهران چاپ دیگری نیز شده است. دیوان او حاوی قصاید، ترجیعات، قصاید کوتاه، قطعات، غزلیات رباعیات و اشعار عربی است.
- ۲ - تحفة العراقین - مثنوی دارای سه هزار بیت که خاقانی در سفر دوم حج به نظم آورده و در ۱۸۵۵ م در هند و پس از آن در ۱۳۳۳ هـ . ش به تصحیح دکتر بحیبی قریب در تهران به چاپ رسیده است .
- ۳ - منشآت خاقانی - نامه‌های او به بزرگان زمان خود، که ابتدا در سال ۵ و ۶ مجله ارمغان دو نامه از او درج شده و پنج نامه بوسیله این جانب در فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۴۲ هـ. ش چاپ شده و بعداً مجموعه سی و یک نامه او با مقدمه و تصحیح نگارنده در سلسله انتشارات دانشسرای عالی به سال ۱۳۴۶ شمسی به چاپ رسیده و پس از آن شخصت و یک نامه به کوشش آقای محمد روشن در انتشارات دانشگاه تهران نشر یافته است.

- ۱ - ج ۲ ص ۳۹۱ - ۳۹۹ ، ترجمه تاریخ ادبیات برون (سنائی تا سعدی ترجمه عبدالحسین صدری افشار ص ۸۴ - ۹۱)
- ۲ - فرهنگ ایران زمین دفتر دوم تابستان ۱۳۳۲ ص ۱۱۱ - ۱۱۸
- ۳ - مقدمه دیوان ص شصت و هفت
- ۴ - مقدمه دیوان ص شصت و هفت تا هفتاد

۴ - يك مثنوی کوتاه موسوم به « ختم الغرائب » منسوب به اوست که این جانب نسخه منحصراً بفردها قصی از آنرا تصحیح کرده و با مقدمه‌ای در نشریه فرهنگ ایران زمین^۱ به چاپ رسانده‌ام .

اکنون پیش از اینکه به تاریخ وفات و مدفن خاقانی در سرخاب تبریز برسیم و بحثی کامل در آن باره به میان آوریم لازم است به يك نکته جالب اشاره کنیم و آن توجه خاقانی به «تبریز» و ذکر آن شهر در اشعار اوست .

نام تبریز هیچ‌جا بار در دیوان خاقانی آمده و در بعضی موارد از تبریز تعریف کرده و اشتیاق خود را به سکونت و مسافرت به آن شهر بیان داشته و از آن جمله است^۲:

فخر من یسار کرد شروان به

که مباحات خوربه باختر است

ليك تبریز به اقامت را

که صدف قطره را بهین مقرر است

گرچه تبریز شهره تر شهری است

ليك شروان شریف تر ثغر است

و در مرثیه امام عزالدین ابو عمر و اسعد گوید^۳:

گرچه در تبریز دارم دوستان

دوستی جسانی مرا او بود و بس

بعد از این در خاک تبریز چه کار

کاب روی کسار من او بود و بس

۱ - دوره ۱۳ سال ۱۳۴۴ ه. ش

۲ - دیوان ص ۶۸

۳ - دیوان ص ۲۰۸

و در مرثیة شیخ الاسلام عمدة الدین حفده گفته است^۱ :

پس چون رکاب او ز نشابور در رسید

تبریز شد هزار نشابور از احتشام

تبریزه های بدعت تبریز بر گرفت

تبریز شد ز تربت او روضه السلام

و در مورد دیگر نیز به «تب» در تبریز اشاره دارد و گوید^۲ :

نه تب اول حروف تبریز است لیک صحت رسان هر نفر است

و در یک جا گفته است^۳ :

شروانت که مار آمد بی گنج رها کردی

تبریز که گنج آمد بی مار نگهدارش

گاهی هم از تبریز گله و شکایتی کرده و خواسته است آنجا را ترک گوید

و به ارمن یا جای دیگر برود و رفاه و آسایش بیشتری جوید چنانکه در یک جا

گفته است^۴ :

در ضمیرم سفر نمی آمد

گر به شروانم اهل دل می ماند

ارمنم آبخور نمی آمد

ور به تبریزم آب رخ می بود

ل به جای دگر نمی آمد

ور به ارمن دو جنس می دیدم

و جای دیگر گفته که در تبریز پای بند عیال بوده و از آن می گریخته است^۵ :

از آن پای بند بلا می گریزم

به تبریز هم پای بند عیالم

۱ - ص ۳۰۲

۲ - ص ۶۸

۳ - ص ۷۷۹

۴ - ص ۸۶۳

۵ - ص ۹۰۵

ز تبریز چون سوی ارمن می آیم هم از ظلمتی در ضیا می گریزم
 و در قصیده کوتاهی که درباره مرگ همسرش به این مطلع گفته ۱ :
 بی باغ رخت جهان مبینام بسی داغ غمت نشان مبینام
 اینگونه به سخن خود پایان داده است :
 غمخوار ترا به خاک تبریز جز خاک تو غم نشان مبینام^۲

تاریخ وفات و مدفن خاقانی

خاقانی بنا به گفته درست تر^۳ و به احتمال نزدیک به یقین در سال ۵۹۵ هـ ق. وفات یافته است .

علاوه بر اقوال جمعی از مورخان و تذکره نویسان، خانیکوف خاورشناس روسی^۴ نیز سال ۱۹۵ را درست تر می داند و می گوید که چون اخیستان در سال

۱ - ص ۳۰۶ دیوان

۲ - حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان نوشته در جواب شروانشاه که او را از تبریز طلبیده بود یک رباعی گفته به این شکل :

و حاشاکه من از وصل به هجران آیم سوی سقر از رونه رضوان آیم
 برهشت بهشت دو زخی بگ-زینم تبریز ره-! کنم به شروان آیم ،

اما این رباعی در دیوان خاقانی و در نسخ خطی آن هم نیامده است .

۳ - سخن و سخنوران ج ۲ ص ۳۹۴ - نتایج الافکار قدرت الله کم پامه ص ۲۰۰ -
 دانشمندان آذربایجان ص ۱۳۰ نقل از نتایج الافکار - حواشی چهارده مقاله چاپ لیدن ص ۲۱۰
 (چاپ دکتر معین ص ۳۱۱) - تاریخ ادبیات دکتر شفق ص ۲۱۱ - طرائق الحقایق ص ۲۸۰
 چاپ تهران نقل قول کوپاموی - تاریخ ادبیات ریپکاتر جمعیسی شهابی ص ۳۲۴
 ۴ - تاریخ ادبیات برون ج ۲ ص ۲۹۸ ح ۱ - ترجمه آن (سنائی تاسعدی حاشیه ص ۹۰)

۸۸۳ ھ . ق زندہ بودہ و خاقانی از او صحبت کردہ سال ۵۹۵ ہجری قمری (۱۱۹۸
-۱۱۹۹م) درست تر است .

پس قول حمد اللہ مستوفی در تاریخ گزیدہ^۱ و دولت شاہ سمرقندی^۲ و ہدایت^۳،
و قاضی نور اللہ در مجالس المؤمنین^۴ کہ سال وفات او را ۵۸۳ نوشتہ اند صحیح نیست،
ہم چنین تذکرہ نصر آبادی^۵ کہ سال وفات او را ۵۸۳ دانستہ و آن را با کلمہ «بی مثال»
برابر کردہ نادرست است و قول مجمل فصیحی^۶ نیز کہ ذیل حوادث سال اثنین
و ثمانین و خمسمایہ (۵۸۲) وفات او را نوشتہ باطل است.

و عبدالرشید باکوی در تلخیص الآثار سال وفات او را ۵۸۱ نوشتہ^۷ و ہدایت
در ریاض العارفین^۸ (ظ ۵۹۲) و در ریاض السیاحہ^۹ ۵۹۰ و مقدمہ چاپ عبدالرسولی
۵۹۲ ذکر شدہ کہ ہمہ نادرست است .

امادربارہ مدفن او در سرخاب و در مقبرۃ الشعرا ہیچ اختلافی نیست و ہمہ
مورخان و تذکرہ نویسندگان در این نکتہ اتفاق دارند و ما بہ ترتیب بہ نقل یکایک آن
اقوال می پردازیم :

حمد اللہ مستوفی در تاریخ گزیدہ نوشتہ است : «خاقانی، و هو افضل الدین
ابراہیم بن علی النجار شروانی بہ تبریز در سنہ اثنی و ثمانین و خمسمایہ در گذشت و بہ

۱ - چاپ دکتر نوائی ص ۲۲۱

۲ - چاپ ہند ص ۴۱

۳ - مجمع الفصحا چاپ مظاهر مصفا ج ۲ ص ۶۰۸

۴ - چاپ کتاب فروشی اسلامیہ ج ۲ ص ۶۲۲

۵ - چاپ مجلہ ارمغان ص ۵۵۰ بخش ۳

۶ - چاپ محمود فرخ ج ۲ ص ۲۶۶

۷ - دانشمندان آذربایجان

۸ - چاپ مهر علی گرگانی ص ۳۰۹

۹ - چاپ حامد ربانی ص ۱۲۶

مقبرة الشعراء سرخاب مدفون شد» و ماپیش از این درباره نام او و نیز ابطال تاریخ ۵۸۲ برای سال وفاتش بحث کرده ایم .

درمجموعه فصیحی خوافی ذیل حوادث سال ۵۸۲ نوشته : «وفات افضل الدین خاقانی حقایقی شاعر الشیروانی صاحب الدیوان المشهور ، مدفوناً فی حظيرة الشعراء تبریز و آن موضع را حظيرة القضاة نیز گویند »

دولت شاه در تذکره اش می نویسد : « وفات خاقانی در شهر تبریز بوده فی شهر سنه اثنتین و ثمانین و خمسمایه در سرخاب تبریز آسوده است و مرقد او الیوم مشهور و مقرر است ، قبر ظهیر الدین طاهر بن محمد قاریابی رحمة الله علیه و ملک الشعراء شاهفور بن محمد نیشابوری هر دو در پهلوی خاقانی است رحمة الله علیه »

در تاریخ کبیر جعفر بن محمد جعفری یزدی آمده است که^۱ : «مدفن او در سرخاب تبریز است وفات او در سال اثنی و ثمانین و خمسمایه بود.»

و خواندمیر در حبیب السیر^۲ قول حمد الله مستوفی را که سنه ۵۸۲ را سال وفات دانسته رد می کند و می نویسد که تکش بن ایل ارسلان در سنه تسعین و خمسمایه عراق و اصفهان را فتح کرده و خاقانی در مدح او قصیده ای ساخته ، در هر حال حبیب السیر مقبره او را در سرخاب ذکر می کند .

امین احمد رازی در هفت اقلیم می نویسد^۳ : «پس از معاودت از سفره کد در تبریز به شیوه عزلت اقامت اختیار کرده ... تا در سال ۵۸۲ دوحه حیاتش از بوستان منقطع آمد و در سرخاب مدفون گردید »

حافظ حسین کربلانی در روضات الجنان می نویسد^۴ : «مرقد و مزار آن صاحب

۱ - چاپ ایرج افشار در فرهنگ ایران زمین دفتر ۲۰۲ ج ۶ ص ۱۵۳

۲ - چاپ کتابخانه خیام ج ۲ ص ۶۴۲

۳ - چاپ جوادفاضل ج ۳ ص ۲۷۱

۴ - تصحیح سلطان القرائی ص ۲۰۱

مرتبہ حسانی و آن ذی مرتبہ در : فصاحت و بلاغت سبحانی ، ملك الشعرا افضل الدين ابراهيم بن نجيب الدين على شروانى المشتهر بتخلصه خاقانى رحمه الله تعالى ، نزديك به مزار حضرت باباحسن است از راهی که به باغ بیگم می روند به جانب دست چپ مدفون است ، خواجه ظهیر و شاهفور نیشابوری که هر دو شاعر فاضل بی بدل بوده اند هم آنجا مدفون اند آن محل را مقبرة الشعرا می گفته اند (یحتمل که قبر دیگر از شعرا نیز آنجا بوده باشد) جای مشخص و معین بوده حالا مندرس و منطوی است ، نه اثر از آنجا ماند و نه آثار بواسطه استیقاظ اولوالابصار ، این اکابر صاحب اعتبار که هر يك در جهانی نمی گنجیده اند حالا به يك گز زمین قناعت کرده اند از آن نیز نه نام مانده و نه نشان و نه پی مانده و نه پایان ، انتبهوا یا ایها الغافلون فاعتبروا یا اولی الأبصار »

ملاحشری در تاریخ خود می نویسد^۱ : « مزار فیض آثار و مرقد لازم الانوار و تربت بارتبت فصاحت آثار و مدفن بلاغت شعار حکیم خاقانی و حکیم اسدی و شاهپور و ظهیرالدین محمد فاریابی در ابتدای سرخاب اظهر من الشمس است و آن مزار موسوم است به مقبرة الشعراء » و در باره سخن ملاحشری در فصل مقبرة الشعراء صحبت کردیم و گفتیم اینکه می گوید « اظهر من الشمس است » باطل است ، باز هم در این باره گفتگو خواهیم کرد .

قدرت الله گوپاموی در تذکره نتایج الافکار نوشته است^۲ : « آخر الامر به قول مشهور در سنه اثنین و ثمانین و خمسمایه (۵۸۲) و به روایتی در سنه ۵۹۵ - خمس و تسعین و خمسمایه به خلوت کده عدم گرائیده در سرخاب تبریز آرمیده ... »
و صاحب آتشکده آذر می نویسد^۳ : « در سنه ۵۸۲ در تبریز وفات یافته در

۱ - چاپ تبریز ص ۱۱۷

۲ - چاپ بمبئی ص ۲۰۹

۳ - چاپ سید جعفر شهیدی ص ۳۶

سرخاب مدفون است و چون جمعی از شعرا در جوار او مدفون اند به مقبرة الشعراء مشهور است»

صاحب مجمع الفصحاء نوشته است^۱ : « به مکه شتافت، تحفة العراقین در عرض راه گفته پس از مراجعت به عالم جاوید رجعت کرد و در مقبرة سرخاب تبریز مدفون شد و كان ذلك في سنة ۵۸۲»

فرهاد میرزا در زنبیل می نویسد^۲ : « وفات افضل الدین حکیم شیروانی (کذا) در سنه پانصد و هشتاد و دو هجری در تبریز اتفاق افتاده و در مقبرة سرخاب تبریز مدفون است و در آن مقبره جمعی دیگر از شعراء مدفون است (کذا) و در آن وقت به مقبرة الشعراء معروف بوده است»

قاضی نورالله در مجالس المؤمنین نوشته^۳ : « وفات خاقانی علیه الرحمه در تبریز در شهر سنه اثنی و ثمانین و خمسمائه بوده و در سرخاب تبریز آسوده است»
نایب الصدر شیرازی در طرائق الحقایق می نویسد^۴ : « وفات عارف ربانی حکیم خاقانی چنانکه در تاریخ گزیده و تذکره دولتشاه سمرقندی و مجالس المؤمنین مسطور است در سال پانصد و هشتاد و دو بوده و در سرخاب تبریز آسوده، رحمة الله علیه»
و چنانکه پیش از این اشاره شد این قول و سایر اقوال مربوط به وفات خاقانی را باطل می داند و قول نتایج الافکار یعنی ۵۹۵ را صحیح و قابل قبول می شمارد .

حاج زین العابدین شیروانی در بیستان السیاحه ضمن شرح در بساره تبریز می نویسد^۵ : « و در مقبرة سرخاب از شعرای بلاغت انتساب حکیم خاقانی و مجیر الدین بیلقانی و فلکی شیروانی و شمس الدین سبحانی^۶ و ظهیر الدین فاریابی و امثال ایشان

۱ - چاپ مظاهر مصفا ج ۲ ص ۶۰۸

۲ - چاپ افست ص ۱۸۴

۳ - چاپ کتابفروشی اسلامیة ج ۲ ص ۶۲۲

۴ - چاپ دکتر محجوب ج ۲ ص ۶۲۶

۵ - چاپ افست ص ۲۱۷

۶ - کذا و سجاسی، درست است، رک شرح حال او در این تالیف

وجناب قطب الاقطاب زين العارفين وزبدة الواصلين العارف سبحانی مجدوبعلی شاه
همدانی قدس الله سره العزيز که مرشد فقير است در مقام سيد حمزه آسوده اند»
و از اين میان قبر « فلکی شروانی » را اشتباهاً در مقبرة الشعرا نوشته است .

وهمين مؤلف در کتاب رياض السياحه^۱ به مدفن او در سرخاب اشاره دارد و
چنانکه پيش از اين ذکر شد تاريخ وفات خاقانی را سال ۵۹۰ ذکر کرده، اما اينکه
از قول صاحب نفحات الانس سال وفات او را ۵۹۵ ذکر کرده درست نيست زير اجامی
در نفحات الانس^۲ سال ۵۹۵ را سال وفات المستضيئي دانسته نه سال وفات خاقانی
و صاحب طرائق^۳ نيز به اين اشتباه اشاره کرده است .

پس از اين اقوال به گفته های کتب تذکره و تاريخ ادبيات قرن حاضر و معاصر
می پردازيم :

محمدعلی تربيت در دانشمندان آذربايجان می نويسد^۴ : « بنا به نگارش
صاحب روضة اولی الأباب در ایام المستضيئي بنور الله در سنه ۵۸۲ و به روايتی که
قدرت الله گوپاموی در نتایج الافکار نقل کرده است در سال ۵۹۵ در تبريز وفات یافته
در مقبرة الشعراي سرخاب نزدیک به مزار بابا حسن دفنش کرده اند . »

مرحوم محمدعلی مدرس در ریحانة الادب پس از نقل اقوال مختلف در تاريخ
وفات خاقانی و آخرين قول (۵۹۵) که در حبيب السیر ذکر و تأييد شده می نويسد^۵ :
« در تبريز وفات یافت و در کوی سرخاب مدفون گردید »

۱ - چاپ حامدربانی ص ۱۲۶

۲ - چاپ هند ص ۳۹۶

۳ - ج ۲ ص ۶۲۶

۴ - ص ۱۳۰

۵ - چاپ کنا بفروشی خيام ج ۲ ص ۱۱۴

ادوارد برون می نویسد^۱: «خاقانی در مقبرة الشعراء سرخاب در نزدیکی تبریز میان ظهیرالدین فاریابی و شاهفور اشهری به خاک سپرده شد»

دکتر شفق در تاریخ ادبیات خودی نویسد^۲: «وفات خاقانی در حدود پانصد و نود و پنج در تبریز اتفاق افتاد و در آنجا در مقبرة الشعراء که در شمال شهر در کوی سرخاب واقع بود مدفون گردید»

سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران می نویسد^۳: «در ۵۸۲ در تبریز درگذشت و در مقبرة الشعراء در محله سرخاب مدفون شد»

و آقای دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران نوشته اند^۴: «در اواخر در تبریز بسر برد و در همان شهر درگذشت و در مقبرة الشعراء سرخاب تبریز مدفون شد» و در باره تاریخ وفات او قول نتایج الافکار یعنی ۵۹۵ را «اقرب به صواب» دانسته اند.

اما چنانکه در بحث مربوط به مقبرة الشعراء یاد کردیم، این مقبره بر اثر زلزله های پی در پی از میان رفته و بکلی آثار آن محو و نابود شده است و اگر تا قرن نهم هجری قمری یعنی زمان تالیف تذکرة الشعراء اثری بوده و در آن کتاب راجع به قبر خاقانی نوشته: «مرقد او الیوم مشهور و مقرر است» از قرن دهم بعد هیچ اثری از این مقبره نمانده چنانکه صاحب روضات الجنان نوشته است: «جای مشخص و معین بوده حال مندرس و منظوی است نه اثر از آنجا ماند و نه آثار...» بنابراین قول ملاحظه شری که نوشته است: «مزار... حکیم خاقانی و... در ابتدای سرخاب اظهر من الشمس است» و کتابش را بعد از روضات الجنان تالیف کرده، باطل و بی اساس است، بعداً محققان

۱ - از سنائی تاسعدی ترجمه غلامحسین صدری افشار، ص ۹۰

۲ - چاپ وزارت فرهنگ ص ۲۱۱

۳ - ج ۱ ص ۱۰۴

۴ - ج ۲ ص ۲۸۰

و دانش پژوهان که در صدد کشف قبر خاقانی و یا مقبره الشعراء بوده‌اند، اثری نیافته و از این جستجو مایوس شده‌اند و از آن جمله کسی که بسیار در این کار کوشش کرده، خانیکوف خاورشناس روسی است که ادوارد برون خلاصه تحقیقات او را در تاریخ ادبیاتش آورده و در این باره نوشته است^۱: «خانیکوف در ۱۸۵۵ بوسیله دو مرد سالخورده تبریزی مطلع شد که آنان مقبره او را به یاد دارند که تا پیش از زلزله بزرگی که بسیاری از آثار این گورستان را ویران ساخت هنوز برپا بود، با این حال حفاریهایی که دو سال بعد برای یافتن نشانه‌ای از آن انجام داد با شکست مواجه شد»

و علی عبدالرسولی در مقدمه دیوان مصحح خود نوشته است^۲: «نگارنده در تبریز هرچه پرسش کرد از مقبره الشعراء نشانی نیافت و از ثقات شنیدم که مجاورین آن محل آثار آن مقابر با خاک برابر کرده بر فضای بیوت خود افزودند»

از این روی چنانکه در جای خود بحث کردیم، آنچه در جزء دوم روضات الجنان^۳ از نامه عبدالغفار کندلی^۴ ذکر شده که نوروز آغازاده، استامپاز (نقش سنگ) قبر خاقانی را به باکو برده و در موزه آنجا محفوظ است و از روی آن می‌توان محل قبر خاقانی را تعیین کرد، بی‌اساس و باطل می‌نماید و آن سنگ قبر و نقش آن بکلی معجول و از درجه اعتبار ساقط است زیرا وقتی خانیکوف در ۱۸۵۵ میلادی اثری از قبر نیافته چگونه ممکن است نوروز آغازاده، بنا بر نامه عبدالغفار کندلی، در سال ۱۹۳۱ قبر او را بیابد و استامپاز آن را تهیه کند. و سایر اقوال مورخان و

۱ - از سنائی تاسعدی ص ۹۰

۲ - ص ۷

۳ - ص ۶۳۶ حواشی مربوط به ص ۲۰۱ س ۹ جزء اول

۴ - ایران‌شناس روسی که درباره خاقانی مخصوصاً منشآت او تحقیقات ارزنده کرده است.

تذکره نویسان مانند صاحب کتاب اولاد الاطهار را در باره بی نشان بودن محل قبر شاعران و از میان رفتن مقبرة الشعرا در فصل چهارم این کتاب ذکر کرده ایم و نیازی به تکرار آنها نیست .

ظهیرالدین فاریابی -

پس از خاقانی شروانی، شاعر معروف و نامداری که در مقبرة الشعراء سرخاب دفن شده، ظهیر فاریابی است که بنا بر آنچه خواهیم گفت سه سال بعد از فوت خاقانی در گذشته و در آن گورستان به خاک سپرده شده است .

ابوالفضل طاهر بن محمد فاریابی^۱ که لقب او ظهیرالدین^۲ بوده و به ظهیر فاریابی معروف شده و تخلص او «ظهیر»^۳ بوده است در حدود سال ۵۵۲ هـ . ق^۴ در فاریاب بلخ متولد شده، و دوران جوانی را در آن شهر گذرانده و در حدود سال ۵۷۷ هـ به نیشابور رفته و به خدمت طغانشاه بن مؤید آی ابد حکمران ادب دوست

۱ - کنیه و نام و نسب او در همه تذکره ها اینطور است از جمله : آتشکده آذر : دابی الفضل، اما مجمع الفصحاء کنیه را نیاورده و نیز تاریخ حبیب السیر ، و هم در تاریخ ادبیات برون، اما در تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا و تاریخ نظام و نشر در ایران سعید نفیسی به طور کامل همین است^۱ و تذکره دولتشاه : «ظهیرالدین بن طاهر بن محمد» ذکر کرده
۲ - همه مأخذ

۳ - مقدمه دیوان تصحیح تقی بینش، تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا.

۴ - ادوارد برون، سنائی تاسعدی ترجمه صدری افشار ص ۱۰۷، ۵۶۲، چاپ شده واشتباه است .

۵ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۲۵۱

و شاعر پرور آنجا رسیده و تا پایان حیات او یعنی سال ۵۵۸۲ . ق در آن شهر بوده ، پس از آنجا به آذربایجان رفته است. و در این فاصله سفرمازندران و اصفهان نیز کرده و به مدح امیران و بزرگان دیگری پرداخته که درباره آنها صحبت خواهیم کرد .

مولد او فاریاب از اعمال جوزجان نزدیک بلخ و در مغرب جیحون بوده و شش منزل تا بلخ فاصله داشته^۱ و به آن فیرباب نیز می گفتند، ناصر خسرو در سفر- نامه اش از این شهر به نام «بارباب»^۲ نام برده است و اینکه بعضی ظهیر را از فاریاب بیهق^۳ دانسته یا حتی از فاریاب نیشابور^۴ ذکر کرده اند درست نیست زیرا عموم تذکره نویسان و مورخان او را از فاریاب بلخ دانسته اند و گفته عوفی در لباب الالباب نیز مؤید این معنی است که می گوید^۵ : «اگرچه مولد او فاریاب بود، امامیمنه و میسرۃ سپاد بلاغت او قلب جمله فصیحای عجم می شکست ...»

خود او به نام مولدش در شعری اشاره می کند و می گوید^۶ :

چون من از فاریاب مسکن خویش

نزد این مرتفع جناب رسم

ظهیر فاریابی مدت شش سال در نیشابور گذرانده چنانکه خود گفته است^۷ :

مرا به شش سال حرص علم و ادب

به خاکدان نیشابور کرد زندانی

۱ - تاریخ ادبیات دکتر صفانقل از معجم البلدان یا قوت

۲ - سفرنامه چاپ دبیرسیاقی ص ۲ و ص ۱۲۸

۳ - مقدمه دیوان ظهیر ص هفتاد و هشت

۴ - تاریخ نظم و نثر در ایران تألیف سعید نفیسی ج ۱ ص ۱۰۶

۵ - چاپ سعید نفیسی ص ۴۵۷

۶ - دیوان تصحیح بینش ص ۳۳۳

۷ - دیوان ص ۳۴۴

و از سال ۵۸۲ تا ۵۸۶ در عراق و مازندان بسر برده و ابتدا از نیشابور به اصفهان رفته و به گفته دولتشاه سمرقندی به حضور صدرالدین عبداللطیف خجندی از خجندیان اصفهان رسیده و دولتشاه در این باره نوشته است: «گویند ظهیر از نیشابور به طریق سیاحت به اصفهان افتاد و در آن جن صدرالدین عبداللطیف خجندی قاضی القضاة و مشارالیه آن ملک بود، روزی بسلام خواجه رفت دید که صدر خواجه مسکن علما و فضلاست سلام کرد و غریب وار بجائی بنشست، التفاتی چندانکه میخواست نیافت، تافته شد و بدیبه این قطعه را گفت و به دست خواجه داد:»

بزرگوارا دنیا ندارد آن عظمت

که هیچکس را زید بر آن سرافرازی

ز چیست کماهل هنر را نمی کنی تمیز

بدین نعیم مزور چه را همی نازی

شرف به فضل و هنر باشد و ترا همه هست

تو نیز هم به هنر در زمانه ممتازی

به من نگه تو بیازی مکن از آنکه به فضل

دلیم به گیسوی حوران نمی کند بازی

اگر چه نیست خوشت یک سخن زمن بشنو

چنانکه او را دستور حال خود سازی

تو این سپر که ز دنیا کشیده ای بر روی

به روز عرض مظالم چنان بیندازی .

۱ - چاپ هند ص ۵۴

۲ - تذکره دولتشاه چاپ هند ص ۵۴ ، تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۷۵۴ ، تاریخ ادبیات برون (سنائی تاسعدی) ص ۱۰۶ باختلاف ، در دیوان چاپ بیسن ص ۳۴۵ باختلاف بیشتر ، و نسخه بدل آن با عنوان : در انبایه عبداللطیف خجندی

که از جواب سلامی که خلیق را برتست

بسه هیچ مظلّمه دیگرى نپردازی

و چندانکه خواهی مراعات و مردمی کردش در اصفهان اقامت نکرد و به
آذربایجان رفت...» اما سخن دولتشاه باگفته های خود شاعر در اشعارش درست
در نمی آید زیرا می گوید که حدود یکسال و نیم یادوسال^۱ در اصفهان مانده و قصایدی
در مدح صدر خجند ساخته، اما آنگونه که باید از او مال و نعمت فراوان نیافته و
زندگانی او هم چنان به سختی و تنگدستی گذشته و ناچار اصفهان و خدمت صدر
خجند را ترک کرده است و در قصیده ای گفته :

عزم آن کرده ام که برتابم سوی مازندران عنان سفر
در وجوه معاش می نشود مهر بوبکر و دوستی عمر

ظهیر فاریابی دانشهای زمان خود را فرا گرفته و در کسب دانش رنج برده
بود و از دانشها در شعرش نشانه هایی هست، مثلا به اصطلاحات مطلق اشاره
می کند و می گوید^۲ :

ای گشته کرم ذاتی و احسان لازم

بی مقولات تو منطق ندهد داد کلام

فصل این جنس که می رفت بهر نوع که هست

اگر از خاصه بود آن کرمی باشد عام

ویکی از دانشهایی که به آن آشنا بود و به خوبی می دانست نجوم بود و به
این جهت ظهیر از کسانی است که رأی انوری را در باره حکم به طوفان سال

۱ - دو سال شد که بر این فرخ آستانه مرا - شدست دست تفکر به زیر روی استون،

(دیوان ص ۲۳۳)

۲ - دیوان ص ۳۳۴

۵۸۲ هـ . ق رد کرده و سه ماه پیش از آن در سال ۵۸۱ هـ . ق^۱ که در نیشابور بوده رساله‌ای در ابطال این حکم نوشته و نزد طوغان‌شاه فرستاده اما ظاهراً شاه به این رساله توجهی چندان نکرده و بهره‌ای به شاعر نداده است، و خود ظهیر در دو قطعه به این رساله اشاره دارد و قطعه اول به این مطلع است^۲ :

سر ملوک جهان شهریار روی زمین

به دست و دل حسد بحرو غیرت گانی

و ضمن آن گفته است :

رسالتی که زانشای خود فرستادم

به مجلس تو در ابطال حکم طوفانی

اگر در آن سخت شبهت است و می‌خواهی

که از جریده ایام نیز بر خوانی

مرا چنانکه بود هم معیشتی باید

که بی غذا نتوان داشت روح حیوانی

و قطعه دوم او که در دیوان چاپ تهران این عنوان را دارد^۳ : « اشاره به حکم

حکیم انوری در روزیدن باد» مطلعش این است :

ای خسروی که از رخ دوشیزگان غیب

هر لحظه دست فکرت تو در کشد نقاب

و پس از سه بیت گفته است :

شاهها ز کوه گوش و زبان را ز روی لطف

بشنو زمن سؤالی و تشریف ده جواب

۱ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۲۵۲ ، مقدمه دیوان تصحیح پیش از این رساله
تاهشتاد و یک، تاریخ کزیده چاپ دکتر نوائی ص ۴۶۴ - ۴۶۵

۲ - دیوان ص ۳۴۴

۳ - دیوان ص ۲۴۸

آن کس که حکم کرد به طوفان باد و گفت
آسیب آن عمارت عالی کند خراب

تشریف یافت از تو و اقبال دید و کس
در بند آن نشد که خطا گفت یا صواب

من بنده چون به حجتش ابطال کرده‌ام
با من چرا به وجه دگر می‌زود خطاب

طوفان من گذشت که نه ماه ساختم
از آب دیده شربت و از خون دل کباب

سهل است این سه ماه دگر نیز هم چنین
تن در دهم بدین که نه نانم بود نه آب

لیکن ز دست فاقه بترسم که عاقبت

هم من زجان بر آیم و هم خسرو از ثواب^۱

و چنانکه ذکر شد ظهیر از این خسرو زیاده توجه و انعامی ندیده و از دست
فقر و فاقه به جان آمده و در سال ۵۸۲ از نیشابور برون رفته و راه اصفهان در
پیش گرفته است .

مذهب و اخلاق - ظهیر بی شک بر طریقه اهل سنت و شافعی مذهب بوده و
روی آوردن او به صدرالدین خجندی قفیه شافعی در اصفهان که در ۵۹۲ هـ . ق به
دست فلک الدین سنقر کشته شد^۲ دلیل بر شافعی بودن اوست و نیز بهمین جهت
است که صاحب آتشکده آذر نوشته است^۳: «گویند ظهیر به خاندان نبوت بداعتقاد

۱ - مطابق تصحیح تقی بینش ص ۲۸۲ - در چاپ تهران: «از عذاب» و نیز تاریخ ادبیات

دکتر صفا ج ۲ ص ۷۵۳

۲ - از سنائی تاسعدی تألیف ادوارد برون ص ۱۰۶

۳ - آتشکده چاپ دکتر شهیدی ص ۳۲۰

بوده آنچه از اشعارش به نظر رسید مطلقاً این معنی را نمی توان فهمید، امید که تهمت باشد» اما بر رویهم در مذهب تعصب نداشت و به مستی و میخوارگی توجه بسیار داشت. در اشعارش از توجه او به مذهب تسنن و نیز روی آوردنش به میخوارگی و لاابالیگری در مذهب، نمونه های بارز دیده می شود .

اما اخلاق ظهیر درست برخلاف شاعر معاصرش خاقانی است که بلند همت و دارای مناعت طبع بود، و نیز مانند معاصر دیگرش نظامی هم نیست ، که تقوی و زهد و بی اعتنائی داشت، بلکه ضعیف طبع و زبون و مداح به خاطر ارتزاق و روز گذرانی است و از هرامیر و شاهی بشاعر چیزی طالب می کند و از فقر و تنگدستی می نالد و بیشتر قطعات دیوان او مخصوصاً در همین موضوعات و همین خواهشهاست مثلاً می گوید :

مرا به خلعت زیبا و استر رهوار

بزرگ کردی و این از بزرگ آیینی است^۱

هنوز زین و لگامی امید می دارم

و گرنه من به چه دانم که استرم زینی است

و در قطعه ای خطاب به صدرالدین می گوید^۲:

به حضرت تو که پیوسته نیک باد ترا

نموده ام دو سه نوبت که حال من چه بد است

ز عیش تیره همی کردم این همه فریاد

نه زانکه کسوت من اطلس است یا نمداست

مرا اگر چه تو تشریف خاص فرمودی

هنوز موجب فریاد بر قرار خود است

۱ - دیوان چاپ بیمنش ص ۲۹۱

۲ - همان صفحه

و در قطعه‌ای می‌گوید^۱ :

معلق است دلم در کشاکش غم وام
چنانک گویی بین‌السماء و الارض است
به حالتی برسیدم که تا به آب سبوی
هر آنچه وجه معاش من است از قرض است

و در جای دیگر گفته است^۲ :

بر در من غریم کرده مقام
از برای دوام این دولت
همچو اقبال بر در تو مقیم
باز کن از سرم بلای غریم
اما در قصیده‌ای به مدح قزل ارسلان از دست هنرهای خود نالیده و در
مطلع آن گفته است^۳ :

مر از دست هنرهای خویشتن فریاد
که هر بکی بدگر گونه دارم ناشاد

و پس از آن گفته است :

کمینه پایه من شاعری است، خود بنگر
که تاچه پایه کشیدم ز دست او بیداد
ز شعر جنس غزل بهتر است و آنهم نیست
بضاعتی که توان ساختن بر آن بنیاد

و در همین قصیده می‌گوید :

دلم چه خون جگر خورد تا بدانستم
که آدمی زچه پیدا شد و پری زچه زاد

۱ - ص ۲۹۲

۲ - ص ۳۳۲

۳ - ص ۶۶

ولیک هیچم از این در عراق ثابت نیست

تو خواه در همدان گیر و خواه در بغداد

مرا خود از هنر خویش نیست چندان بهر

خوشا فسانه شیرین و قصه فرهاد

وادوارد برون^۱ از بیت اخیر نتیجه گرفته که ظهیر نسبت به نظامی گنجوی

شاعر معاصرش رشک می برده و عقیده دارد^۲ که نسبت به انوری نیز رشک برده

زیرا در قطعاتی که قبلاً گفتیم اشاره به حکم طوفان دارد، به او تعریضی روا داشته است.

و اشعاری که ظهیر در این قصیده در مذمت شعر و شاعری و شکایت از آن دارد

شیوه شاعران قرن ششم است و در این باره شعر بسیار دارند^۳.

ممدوحان ظهیر

در دیوان ظهیر فاریابی، نام بیست و هفت تاسی تن به عنوان ممدوح آمده که

از همه مهمتر و مشهورتر اینها هستند:

۱- عضدالدین طغانشاه بن مؤید آی ابه^۴ که حدود سیزده قصیده^۵ در مدح او

۱ - از سنائی تاسعدی ص ۱۰۹

۲ - ص ۱۰۸

۳ - رک به مقاله نگارنده تحت عنوان شعر در باره شعر، در مجله

بیست و سوم شماره ۱۰

۴ - تاریخ ادبیات دکتر صفاح ۲ ص ۷۵۱، تاریخ ادبیات برون استثنائی

سعدی (ص ۱۰۵)

۵ - در تاریخ ادبیات برون تعداد قصاید و قطعات بنام ممدوحان با آنچه در دیوان

چاپی (تصحیح تقی بینش) هست تفاوت کلی دارد، چنانکه اینجاهفت یا هشت شعر زمرده است

دارد، و این طغانشاه به نقل ابن اثیر^۱ تا سال ۵۸۲ هـ . ق سلطنت کرده است و چنانکه گفتیم ظہیر شش سال در نیشابور نزد او گذرانیده و طوغانشاه مردی ادب دوست و شاعر پرور بوده و مورخان دیگر نیز نوشته‌اند، چنانکه ابو حامد افضل الدین کرمانی در عقد العلی^۲ نوشته است: « من بنده عزیزمت خراسان داشتم چه از لطف طبع ملک طغانشاه رحمة الله علیه و تربیت او در حق اهل هنر استماع افتاده بود و در حضرت آن پادشاه مگر ذکر من بنده نیز رفته بود .»

۲ - عبداللطیف صدر الدین خجندی از فقهای شافعیة اصفهان، که پنج باشش قطعه و قصیده به نام او دارد، و او چنانکه گفتیم در سال ۵۹۲ هـ . ق به وسیلة فلك الدین سنقر کشته شد، و ظہیر يك سال و نیم یاد و سال نزد او بسر برده است .

۳ - حسام الدین اردشیر بن حسن پادشاه مازندران که سه قصیده به نام او هست، ظہیر پس از خروج از اصفهان و پیش از رفتن به آذربایجان نزد او رفته و از او انعام و بخشش فراوان یافته است . از این شخص در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار به تفصیل یاد شده با این عنوان^۳: « الاصفهید الاعظم حسام الدولة والدین ابو الحسن اردشیر بن - الحسن » و پس از ذکر محامد و نیکو کاریهای او می نویسد^۴: « و ظہیر الدین فاریابی را که افضل الشعراء بود در حق او قصیده هاست، در دیوان او طلب باید کرد از آن جمله یکی این است :

سپیده دم که هوا مژده بهار دهد

دم هوامد د نافة تار دهد . . . الخ

مدتی که ملازم بود چون شهنشاه اردشیر در حق او احسان بسیار و انعام

۱ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۷۵۲

۲ - تصحیح علی محمد عامری ص ۹۷

۳ - تاریخ طبرستان تصحیح عباس اقبال ص ۱۱۴

۴ - تاریخ طبرستان ص ۱۲۰ - ۱۲۱

بی شمار فرمود اجازت خواسته به خدمت اتابك قزل ارسلان بن اتابك ایلدگز پیوست،
بو وقتی که آذربایجان و عراق اورا بود قصیده‌ای بگفت و این بیت در آن قصیده
انشاء کرد :

شاید که بعد خدمت سی ساله در عراق

نام هنوز خسرو مازندران دهد

خدمتکاران درگاه اردشیر روز عرض این قصیده به بارگاه قزل ارسلان حاضر
بودند پیش شاه نسخه این قصیده و بیت فرستادند، بفرمود تا برای ظهیر اسب با ساخت
وطوق و کلاه مرصع و قبا و صد دینار گسیل کردند»

۴ - طغرل بن ارسلان آخرین پادشاه سلاجقه عراق که از ۵۷۳ تا ۵۹۰ سلطنت
کرده ۱ و سه شعر درباره او هست .

۵ - قزل ارسلان بن ایلدگز که از سال ۵۸۱ تا ۵۸۷ در آذربایجان و عراق سلطنت^۲
کرده و ظهیر در مدح و رثاء او سیزده قصیده ساخته است و از آن جمله قصیده‌ای
است به مطلع^۳ :

شرح غم تو لذت شادی به جان دهد

شکر لب تو طعم شکر بادمان دهد

که ضمن آن، بیت معروف را گفته :

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد

و اشاره سعدی نیز به این بیت معروف است که از آن یاد خواهیم کرد .

۱ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۷۵۵ و ج ۱ ص ۱۰۵ ادبیات در دوران در تاریخ
الثانی ۵۹۰ ق درری به دست خوارزمشاه کشته شد،

۲ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۷۵۶

۳ - دیوان ص ۱۱۰

۶۔ ممدوحی کہ بیش از همه در دیوان ظہیر بنامش قصیدہ و قطعہ هست ،
 اتابک نصرۃ الدین ابوبکر بیشکین بن محمد بن ایلدگزا ، برادرزادہ و جانشین قزل
 ارسلان است کہ سی و پنج قصیدہ و قطعہ دربارہ او دارد و مکتور از صلوات و بخشش
 های او یاد می کند، و در قصیدہ ای بہ مطلع ۲ :
 چون بر زمین طلیعہ شب گشت آشکار
 آفاق ساخت کسوت عباسیان شعار

می گوید :

شاه جهان اتابک اعظم کہ در گھش
 اسلام راز حادثہ حصنی است استوار
 ابوبکر بن محمد ایلدگزا کہ هست
 چون آفتاب قاهر و چون چرخ کامکار
 آن بحر مکرمت کہ زامداد فیض او
 دایم غریق نعمت وافی است روزگار

و پس از چند بیت می گوید :

در حسب حال خود سخنی چند داشتم
 لیکن بدین یکی کلمہ کسردم اختصار
 کای آفتاب ملک زمین نور و امگیر
 وی سایہ خدای زمین سایہ برمدار
 و دو اتشاه نوشته است ۳ کہ ظہیر بہ اتابک ابوبکر پیوستہ و قزل ارسلان
 علی رغم او بہ مجیر توجہ کردہ و اورا جامہ های فاخر دادہ و ظہیر با اشارہ بہ رعونت

۱ - برون (سنائی تاسعدی) ص ۱۰۵

۲ - دیوان ص ۱۲۹

۳ - چاپ ہند ص ۵۴

مجیر در لباس فاخر گفته است :

گر به دیبا های فاخر آدمی گردد کسی

پس در اطلس چیست کرم و در عتابی سو سمار

و ادوارد برون ، این یافتن دیبا های فاخر را از صدرالدین خجندی ذکر کرده است .

در هر حال ظهیر از ابن اتابك ابوبکر بسیار انعام و بخشش یافته چنانکه جامی در بهارستان ذکر کرده^۱ : « در ایام اتابك ابوبکر تربیتها یافته است » و او ذکر می کند که شبی در مجلس اتابك يك رباعی گفته و هزار دینار زر سرخ نثار او شده و بر اثر آن رباعی دیگری گفته است .

۷ - ابوالمظفر شروانشاه اخستان، ممدوح خاقانی شروانی که ضمن شرح حال این شاعر درباره اش صحبت کردیم، و ظهیر درباره او يك قصیده دارد، اما در دیوان او^۲ « اخستان » ذکر شده و مادر شرح حال خاقانی^۳ به اثبات رسانده ایم که « اخستان » به تقدیم (س) بر (ت) درست است .

جز این چندتن، نام بسیاری دیگر از رجال و صدور و وزیران در دیوان ظهیر هست که به عنوان هر يك، به تفاوت يك تا پنج شعر می توان دید^۴ .

ویکی از شاهان معروف سلجوقی بنام رکن الدین سلیمان شاه بن قلج ارسلان (۵۸۸ - ۶۰۰) که دوستدار فلاسفه و فضلا و شعرا و هنرمندان بود، بگفته ابن بی بی

۱ - چاپ تهران ص ۹۶

۲ - ص ۱۳۲ چاپ بینش :

۳ شاه آفاق اخستان ، تویی آنک

خواهد از خنجرت فلک زنهار،

اما در چاپ سابق تهران ص ۱۱۲ : « شاه آفاق اخستان تویی آنک ... » و این ضبط درست است .

۴ - مقدمه دیوان تصحیح نکرانده ص سی و هفت

۵ - سنائی تاسعدی ص ۱۰۵ و ۱۰۶ . اما در دیوان چاپی غالباً يك قصیده در باره هر يك هست .

دربارهٔ ظہیرالدین فاریابی انعام واکرام کرده و سخن او کہ مرحوم فروزانفر در «زندگانی و آثار مولانا»^۱ آورده چنین است:

«فضلا و شعرا و هنرمندان را بہ لطف تربیت از موماة فقر و فاقت بہ ریاض دعت و نعمت رهنمونی میفرمود، امام الکلام ظہیرالدین فاریابی قصیدہای کہ مشہور و مطلعش اینکہ:

زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند

جان اگر جان در نیندازد گر انجانی کند

بہ خدمتش فرستاد، در وجہ جایزہ ہزار دینار و دہ سراسب و پنج سراسر و

پنج نفر غلام و پنج نفر کنیزک و پنجاہ نفر از ہر نوع بہ قصاد او تسلیم فرمود»
و این قصیدہ در دیوان چاپ تہران عنوانش اینطور است^۲: «تغزل و بیان در مدح شاہ سلیمان» اما در چاپ آقای تقی بینش^۳ عنوانش «در مدح» است و قصیدہ بدون شك در مدح شاہ سلیمان سرور شدہ زیرا در يك بیت گفتہ:

ظل حق سلطان اعظم شہ سلیمان تکین

آنکہ گردونش خطاب اسکندر ثانی کند

کہ چاپ تہران^۴ «سلیمان دوم» ضبط کردہ است و در بیت دیگری

گفتہ است:

صف کشد دیو و پری ہر لحظہ تا بر تخت ملک

شاہ رکن الدین والدنیا، سلیمانی کند

ظہیرالدین فاریابی با بسیاری از شاعران قرن ششم مانند خاقانی، انوری

۱ - چاپ دوم ص ۲۶

۲ - ص ۷۱

۳ - ص ۹۲

۴ - چاپ بینش ص ۹۸

۵ - ص ۷۲

نظامی، مجیر بیلقانی، جمال الدین اصفہانی، شرف الدین شفر وہ ، اثیر اخصیکتی
 معاصر بوده و به دوتن از آنان مانند نظامی و انوری رشک می برده و طعن زده ، اما
 خود را از همه آن شاعران برتر می شمرد و هیچ يك را قبول نداشته است، با آنکه
 خواهیم دید که از چندتن آنان فروتر است و بیای آنان نمی رسد، و دیدیم که به مجیر
 بیلقانی و لباس فاخر او طعن زده است ، این نکته هم قابل ذکر است که در کتاب
 لطائف الطوائف^۱ ظهیر را در شعر شاگرد رشیدی سمرقندی دانسته و نوشته از استاد
 خود و دیگر استادان پیش است .

از این میان جمال الدین عبدالرزاق اصفہانی، ترکیب بندی در مدح ظهیر الدین
 دارد که ضمن آن گفته است^۲ :

ای کلك نقشبند تو برهان نظم و نثر

وی طبع داگشای تو سلطان نظم و نثر
 غواص بحر علمی و نقاد عین فضل

معیار جمد و هزای و میزان نظم و نثر
 و پیش از این ابیات گفته است :

امروز هر که او دوزبان نیست چون قلم

یا چون دوات تیره دل و بد جگر نشد
 همچون دوات فرخ و کلك ظهیر دین

آراسته به حلیت تاج و کمر نسد
 کان کمال و بحر علوم آسمان فضل
 شخصی که زنده از نفس اوست جان فضل

و ظهیر الدین نیز به جمال الدین عبدالرزاق توجه داشته و قصیده با مطلع^۳

۱ - چاپ گلچین معانی ص ۲۴۹

۲ - چاپ وحید دستگردی ص ۳۴۹

۳ - دیوان چاپ بینش ص ۲۲۹

« شبی به خیمه ابداعیان کن فیکون۔ حدیث عشق تو می رفت و الحدیث شجون »
را به استقبال قصیده معروف جمال الدین ساخته که مطلعش این است^۱ :

چو در نوردد فراش امرکن فیکون

سرای پسرده سیماب رنگ آینه گون

و مرحوم فروزانفر نوشته است^۲ که ظهیرالدین در مدح جمال الدین ایاتی گفته، در دیوان او توان یافت امادر دو دیوان چاپی ظهیرشعری که صراحت به مدح جمال الدین عبدالرزاق داشته باشد نیست و در ملحقات چاپ آقای بینش^۳ قصیده‌ای به مدح جمال الدین صدر و قطعه‌ای^۴ به مدح جمال الدین حسن، دارد و ادوارد برون^۵ تعداد اشعار را درباره این شخص دوم، سه شعر نوشته است .

سبک شعر ظهیر و رتبه شاعری او

ظهیر فاریابی در قرن ششم هجری می زیسته و آن قرن زمان ظهور شاعران بزرگ و نام آور بوده که جمعی از آنان در قصیده سرائی سبک شعرای خراسان را پیروی می کردند و با این همه سبک عراقی نیز ظهور کرده و رفته رفته رو به کمال می رفته است، و ظهیر از یک طرف به شاعران خراسان نظر دارد و در تغزلات خود از آنان پیروی می کند و از سوی دیگر آثار سبک عراقی در اشعارش فراوان است و نرمی الفاظ و لطافت سبک عراقی را در نظر آورده است .

۱ - دیوان چاپ وحید دستگردی ص ۲۷۸

۲ - سخن و سخنوران چاپ دوم ص ۵۵۴

۳ - ص ۳۹۸

۴ - ص ۴۲۸

۵ - سنائی تا سعدی ص ۱۰۵

و بدون شك چون قصاید انوری در مدح در زمان خود او رواج داشته و شهرت یافته ، ظہیر را تحت تأثیر خود قرار داده و ظہیر بہ اقتفا و استقبال انوری قصایدی گفته و سبک او را تقلید کرده است ہر چند او را قبول نداشته و گفتیم ہر او طعن نیز زده است اما قصیدہ معروف بہ مطلع^۱ :

سفر گزیدم و بشکست عہد قسری را

مگسر بہ حلہ بینم جمال سلمی را

کہ در مدح « مخلص الدین مستوفی عراق » گفته بہ استقبال قصیدہ انوری است بہ مطلع^۲ :

صبا بہ سبزہ بیسار است دار دنی را

نمونہ گشت جهان مرغزار عقبی را

و قصاید دیگر انوری را نیز استقبال کردہ است .

بر رویہم تغزلات ظہیر لطیف و روان و بدیع است امانہ در مدح بیای انوری می رسد ونہ در قدرت طبع و وسعت معنی بیای خاقانی ونہ در دقت معانی و وصف و تشبیہ بہ نظامی شباہتی دارد و با این ہمہ تذکرہ نویسان غالباً در بارہ او اغراق و مبالغہ گفته و او را « ملک الکلام »^۳ و « صدر الحکما »^۴ و القابی نظائر آن دادہ اند چنانکہ عوفی می نویسد^۴ : « افضل الزمان و اکمل انسان ، آسمان مجاہد و جهان مآثر » و دولتشاہ می نویسد^۵ : « ... در شاعری و فضل بی نظیر بودہ اکابر و افاضل متفق اند کہ

۱ - دیوان س ۱۲

۲ - دیوان چاپ استاد مدرس رضوی ج ۱ س ۱

۳ - تذکرہ دولتشاہ، و در تذکرہ عرفات : افسح فصحا، بدر القدما، صدر الحکما،

استاد الانام، ملک الکلام والقابی بسیار مبالغہ آمیز دارد (مقدمہ دیوان ظہیر س نود و دو)

۴ - لباب الالباب چاپ سعید نفیسی س ۴۵۲

۵ - چاپ ہند س ۵۴

سخن او نازکتر از سخن انوری است و ...» و جامی در بهارستان می نویسد^۱: «وی از مشاهیر جهان است و افاضل دوران، تمام دیوان او مطبوع و مقبول است به لطافت و سلاست سخن او هیچ کس نیست» و آذر بیگدلی نوشته است^۲: «به حلاوت گفتار و بلاغت اشعار نهایت امتیاز دارد، الحق فرید عصر خود بوده، قصاید رنگین و ابیات متین دارد.» و هدایت نوشته است: «در شاعری شیرین کلام و نازک خیال بود»

اما در کتب تاریخ ادبیات معاصر نظرهایی دقیق تر و معنولتر در باره ظهیر دیده می شود، مثلاً هرمان اته در تاریخ ادبیات خود می نویسد^۳: «بعضی او را بر انوری ترجیح می دهند، قصایدش بلاشک شباهتی به قصاید انوری دارد ولی اگر در صنایع لفظی به او برسد در عمق نظر قرین او نیست» دکتر شفق می نویسد^۴: «... الحق بعضی قصاید محکم و قطعات خوب و غزلهای شیرین ساخته است» و «گویا بر سر آن بوده که صنعت شعر انوری و خاقانی را که هر دو از معاصرین وی بودند مقابله نماید» و فروزانفر نوشته است^۵: «ظهیرالدین طاهر بن محمد فاریابی (المتوفی ۵۹۸) از شعراء زبردست قرن ششم است که در قصیده سبکی خاص و لطیف دارد و تغزلات او نغز و دلپذیر است»

شیلی نعمانی در شعر العجم می نویسد^۶: «دقت آفرینی و مضمون بندی را آغاز نهاد» و بعد قصیده باردیف «گوهر»^۷ ظهیر را تجزیه و تحلیل کرده و نوشته است:

- ۱ - چاپ افست تهران ص ۹۶
- ۲ - چاپ دکتر شهیدی ص ۳۲۰
- ۳ - ترجمه دکتر شفق ص ۱۲۱
- ۴ - تاریخ ادبیات چاپ وزارت فرهنگ ص ۱۸۹
- ۵ - زندگانی و آثار مولانا چاپ دوم ص ۲۶ ج ۴
- ۶ - ترجمه فخرداعی گیلانی ج ۵ ص ۴۹۳
- ۷ - دیوان ص ۱۴۵ به مطلع:
 و تراست لعل درخشان و درمیان گوهر
 میان لعل خرا کرده ای نهان گوهر،
 وقتی گفته که طوغان شاه به تماشای مدین فیروزه رفته بود (تذکره دولت شاه)

«دقت آفرینی و ایجاد معانی بکر و لطیف و دقیق که از اختصاصات متأخرین شمرده می شود در واقع ظهیر بنیاد آنرا نهاده است»

و ادوارد برون می نویسد^۱: «اشعارش همیشه به همان آراستگی و جلای غالباً بی مزه خاص شعرای درباری ایران است، بدون ظهور گاهگاه پرخاش، هجو یا احساس عمیق که اشعار انوری و خاقانی را رونق می بخشد»

و سخن آقای دکتر صفا اینطور است^۲: «سخن ظهیر در عین آنکه در کمال لطافت و روانی است، استوار و برگزیده و فصیح و دارای معانی و الفاظ صریح می باشد» و «وقتی به غزلهای ظهیر برسیم کمال قدرت او را در شعر آشکار می بینیم» و درباره غزلسرائی او نوشته اند: «وی در این نوع شعر روش شاعران اواسط قرن ششم را که عبارت بود از توجه بیشتری به ایراد معانی لطیف و الفاظ نرم و هموار در غزل ادبانه داد و در این راه از همه متقدمان پیش افتاد تا بجائی که باید گفت ظهیر واسطه میان انوری و سعدی در تکامل غزل شمرده می شود».

ظهیر در شعر خود به صنایع بدیعی توجه دارد اما در به کاربردن آنها اصرار نمی ورزد و به این جهت اشعار مصنوع کم دارد و لطیف طبیعی و نازک خیالی او را از تکرار صنعت در شعر باز داشته است، با این همه قطعات و اشعار مصنوع در دیوانش هست مانند قطعه ای که در هر بیت کلمه «شتر» را التزام کرده است، اما هرگز معانی در شعر ظهیر فدای صنعت و مخصوصاً صنایع لفظی نشده است.

شهر ظهیر فاریابی در قرن هفتم نزد ادیبان و سخن سنجان و شاعران شهرت بسیار داشته و جمعی شعر او را بر شعر انوری ترجیح می داده اند و برای حکمیت میان دو شاعر، مجدالدین همگر (متوفی ۶۸۶ هـ . ق) برگزیده شده و از او با شعر سؤال کرده اند که^۳:

۱ - سنائی تاسعدی ترجمه صدری افشار ص ۱۰۴

۲ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۲۵۸

۳ - شعر العجم شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی ج ۱ ص ۲۱۶

جمعی ز نا قدان سخن گفته ظہیر
 ترجیح می دهند بر اشعار انوری
 جمعی دگر بر این سخن انکار می کنند
 فی الجمله در محل نزاع اند و داوری
 رب جان يك طرف تو بدیشان نما که هست
 زیر نگین طبع تو ملک سخنوری
 و مجد همگر در جواب نوشته است :

شعر یکی بر آمده چون در شاهوار
 نظم دگر بر آمده چون مهر خاوری
 شعر ظہیر اگر چه بر آمد ز جنس شعر
 بر تر ز انوری نزنند لاف شاعری
 بر اوج مشتری نرسد تیر نظم او
 خصاصه که در ثناگری و مدح گستری
 و امامی هروی با این قول موافقت کرده و گفته است :

تمیز را ز بهر تناسب در این دو منظور
 هیچ احتیاج نیست بدین شرح گستری
 کاین معجز است و آن سحر، آن شمع و این چراغ
 این ماد، آن ستاره، آن حور و این پری
 و همین توجه به شعر ظہیر در قرن هفتم سبب شده که شمس قیس رازی
 سی و چهار بیت از ظہیر در المعجم به عنوان شاهد آورده است و يك جا قصیده ای
 از او در مورد قصیده به تمام معنی خوب نقل کرده و سعدی در دیباچه بوستان^۲ با
 توجه به شعر ظہیر گفته است :

۱ - المعجم چاپ استاد مدرس رضوی ص ۲۴۸
 ۲ - کلیات سعدی چاپ محمدعلی فروغی ص ۱۱ از بوستان

چه حاجت که نه کرسی آسمان

نهی زیر پای قزل ارسلان

مگو پای عزت بر افلاک نه

بگو روی اخلاص بر خاک نه

و در قرن هشتم، بنا به گفته مرحوم محمد قزوینی^۱، حافظ در قصاید خود شیوه

ظہیر فاریابی را پیروی کرده و معتقد به سبک و اسلوب او بوده، و قصاید او را استقبال کرده است چنانکه قصیده حافظ به مطلع:

شد عرصه زمین چو بساط ارم جوان

از پر تو سعادت شاه جهان ستان

به استقبال قصیده ظہیر است به مطلع:

ماند به عرصه ارم و روضه جنان

گیتی ز فر دولت فرمانده جهان

و بنا بر نقل حافظ حسین کر بلائی در روضات الجنان جزء اول ص ۲۶۴،

حاجی محمد عصار تبریزی متوفی ۷۹۲ قمری، قصیده « سپیده دم که شدم محرم سرای سرور » ظہیر را استقبال کرده است، در قرن هشتم عبید زاکانی هم قطعه‌ای از ظہیر را تضمین کرده (کلیات عبید چاپ عباس اقبال ص ۹۹)، در مونس الاحرار محمد بن بدر جاجرمی (ج ۱ ص ۱۷۲) سوگندنامه ظہیر و درج ۲ اشعار دیگر او در قسمت اشعار مردف آمده است.

و جامی در قرن نهم هجری قمری به شهر ظہیر توجه کرده و در دفتر اول

سلسله الذهب این بیت ظہیر را که گفته:

نالۃ من زخمت شرکاست

« شعر در نفس خویشتن بد نیست

تضمین کرده^۲ و گفته:

بیش اهل دل این سخن رد نیست

شعر در نفس خویشتن بد نیست

تن چو نالم ز شر ایشان کاست

نالۃ من زخمت شرکاست

۱ - مقدمه دیوان حافظ ص قبه ج ۱

۲ - جامی تألیف استاد علی اصغر حکمت ص ۱۱۵

و در دفتر سوم سلسلۃ الذهب جایی که از یکایک شاعران نام می برد، در باره

ظہیر می گوید^۱ :

کوردہ نہ کرسی فلک تہ پای
گردد ابواب رزق مفتوحش
جز حدیث رکاب بوسی او
و شعری کہ خطاب بہ جامی گفته و از دیوان ظہیر فاریابی یاد آورده اند

معروف است^۲ :

ای باد صبا بگو بہ جامی
بردی سخنان کهنہ و نو
اکنون کہ سر حجاز داری
دیوان ظہیر فاریابی

و این بیت اخیر معروف است و غالباً بہ نقل آن پرداختہ اند و بعضی آنرا دلیل

بر کمیابی دیوان ظہیر گرفته اند .

بعدها اگر چہ بہ دیوان ظہیر و ہمہ شعرا و کمتر توجہ شدہ و شہرت و عظمت
شاعران دیگر اورا تا حدی تحت الشعاع قرار دادہ اما کم و بیش اشعارش در زبانها
بودہ و بعضی بہ صورت مثل در آمدہ و جای بہ جای نقل شدہ است مثلاً این
بیت او^۳ :

جزای حسن عمل بین کہ روز گار ہنوز
خراب می نکند بارگاہ کسری را

و این بیت او^۴ :

۱ - جامی ص ۱۲۲ : ہفت اورنگ چاپ مدرس کیلانی ص ۲۰۲

۲ - مجمع الفصحاء ج ۲ ص ۸۵۲

۳ - دیوان ظہیر چاپ تقی بینش ص ۱۶

۴ - دیوان ص ۳۶۶ و مصراع اول بہ این شکل : دیکو بہ خواب کہ در چشم من میا مشب،

بگو به خواب که امشب میابه دیده ما

جزیره‌ای که مکان تو بود آب گرفت

غالباً به آواز خوانده می‌شود .

دیوان ظهیر فاریابی که حدود چهار هزار بیت دارد، ابتدا در لکنهوا^۱ به چاپ رسیده و در سال ۱۳۲۴ قمری در تهران به سرمایه حاج شیخ احمد شیرازی و به تصحیح میرزا موسی انصاری با چاپ سنگی، طبع شده و در آن قصاید شمس طبسی و غزلیات ظهیر اصفهانی داخل شده است، و آقای بینش در تعلیقات دیوان^۲ به این اشعار دخیل اشاره کرده‌اند، و تصحیح آقای بینش در سال ۱۳۳۷ خورشیدی در مشهد با مقدمه و تعلیقات و تصحیح از روی چند نسخه خطی انجام گرفته و شامل قصاید و قطعات و ترکیبات و غزلیات و مثنوی^۳ و رباعیات و اشعار عربی است. و بنا به نوشته سعید نفیسی^۴ قسمت هایی از دیوان ظهیر با زدم در هندوستان به چاپ رسیده است .

تاریخ وفات و مدفن

ظهیر الدین فاریابی در اواخر عمر انزوا طلبیده و ظاهراً از شعر و شاعری برای

۱ - ادوارد برون، سنائی تاسعدی ص ۱۰۳

۲ - ص ۴۶۷ بیعد

۳ - در دیوان چاپ تهران يك مثنوی در ۱۷ بیت وفق التمثیل، و در چاپ بینش (ص ۳۶۴) همان ابیات با عنوان مثنوی آمده اما در لطائف الطوائف (ص ۲۴۹) شش بیت آن را ضمن این مطلب آورده که ظهیر سرخ ریش بوده و به امر قزل ارسلان ابیات را درباره ریش خود گفته و در آن حسن طلب آورده :

د بنده آن سرخ ریش معلوم است
که در تمام شاه مجرورم است ،

۴ - تعلیقات لباب الالباب ص ۲۳۴

مدح سرایی دست برداشته و در تبریز مقیم شده است، و در دیوان او^۱ قطعه‌ای است با عنوان «ورود به تبریز» به این مطلع :

ای فلک قدری که مردم عکس رای روشنت

دیده بانان افق را دیده‌ها حیران کند

و ضمن آن می‌گوید :

صورت اقبال نام عزالدین^۲ یحیی برد

هر کجا احیای رسم رأفت و احسان کند

مصر جامع گشت تبریز از قدوم فرخت

کو عزیز مصر تا تقریر این دیوان کند

آقای گلچین معانی در تکملة حواشی تذکره میخانه^۳ نقل از بیک سفینه خطی

دوبیت ظهیر را در صنعت استخدام نقل کرده‌اند که در آن نام «مراغه، خوی، مرند و

تبریز» آمده و این‌طور است :

افتند چنانکه روز محشر خیزند

آنانکه به جهل با تومی بستیزند

هر چند که در مرند و در تبریزند

خصمانت مراغه می‌زنند اندر خوی

امادرباره تاریخ وفات ظهیرالدین اختلافی نیست و عموماً^۴ سال ۵۹۸ هـ ق

را سال فوت او نوشته‌اند و تاریخ گزیده در ماه ربیع‌الاول آن سال ذکر کرده است،

در این میان قدرت‌الله گوپاموی در نتایج الافکار سال وفات را ۵۹۲ ذکر

کرده و این اشتباه است . و درباره علت مرگ او اقوالی هست از جمله فصیحی

خوافی^۵ در وقایع سال ۵۹۸ در ماه ربیع‌الاول وفات ظهیر را نقل کرده و

گفته که «بعضی گویند که او را و مجیر بیلقانی را گرفتند ، مجیر خلاص شد و

۱ - چاپ بیهوش ص ۳۰۰

۲ - چاپ تهران ص ۲۶۵ : «عز دین یحیی بود»

۳ - ص ۹۴۸

۴ - تقریباً همه ماخذی که نام برده‌ایم و ترجمه مجالس النفائس ص ۳۴۰

۵ - چاپ محمود فرخ، ج ۲ ص ۲۷۸

اورا به قتل آوردند» و جعفری یزدی در تاریخ کبیر نوشته است^۱: «در تبریز از بامی بیفتاد و وفات کرد، در سال ثمانین و تسعین و خمسمایه بود...» در تاریخ بنا کتی که به سال ۷۱۷ تألیف شده وفات او ربیع الاول سال ۵۹۸ و قبر او در سرخاب ذکر شده است^۲.

هم چنانکه درباره تاریخ فوت ظهیر اختلافی نیت، درباره مدفن او نیز خلافی وجود ندارد و همه تذکره نویسان و مورخان مدفن او را در سرخاب و جنب مزار خاقانی شروانی نوشته اند، چنانکه مجمل فصیحی نوشته^۳: «مدفوناً بحظيرة الشعراء المعروف بحظيرة القضاة در جنب افضل الدين خاقانی الشاعر الحقایقی» و دولتشاه نوشته^۴: «وفات او در تبریز بوده در شهور سنه ثمان و تسعین و خمسمایه به روزگار دولت اتابک بن قزل ارسلان و سرخاب مدفون است در جنب خاقانی» و در تاریخ گزیده نوشته^۵: «در ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و خمسمایه به تبریز در گذشت و به مقبرة الشعراء سرخاب مدفون شد» و تاریخ حبیب السیر نوشته^۶: «وفات ظهیر در سنه ثمان و تسعین و خمسمایه اتفاق افتاده و در مقبرة الشعراء سرخاب مدفون گشت» و مطلب حافظ حسین کربلائی را درباره قبر خاقانی و ظهیر و دیگران پیش از این نقل کرده ایم. در آتشکده آذر نوشته^۷: «در تبریز در جوار خاقانی مدفون است» و در مجمع الفصحاء نوشته^۸: «وفاتش در سنه ۵۹۸ در سرخاب تبریز که به

۱ - فرهنگ ایران زمین دفتر ۲ و ۳ ج ۶ ص ۱۵۳

۲ - چاپ دکتر جعفر شعار ص ۲۱۰

۳ - ج ۲ ص ۲۷۸

۴ - چاپ هند ص ۵۴

۵ - چاپ دکتر عبدالحسین نوائی ص ۷۲۷

۶ - چاپ خیام ج ۲ ص ۵۵۹، همین قول در ترجمه مجالس النفايس ص ۳۴۰

۷ - چاپ دکتر شهیدی ص ۳۲۰

۸ - چاپ مظاهر مصفا ج ۲ ص ۱۵۲

مقبرة الشعراء نامیده شده مدفون است» و قدرت الله گوپاموی در نتایج الافکار نوشته^۱ :
 « در سرخاب تبریز به پهلوی قبر خاقانی مدفون گردید » و سال وفات را چنانکه گفتیم
 اشتباهاً ۵۹۲ ذکر کرده است، مدرس در ریحانة الادب^۲ می نویسد : « بسال ۵۹۸
 هجرت در شهر تبریز وفات یافت و در قبرستان سرخاب نزدیکی قبر خاقانی مدفون
 گردید » در مقدمه دیوان چاپ تهران^۳ : « وفاتش در سنه ۵۹۸، در سرخاب تبریز که
 مقبرة الشعراء نامیده شده مدفون است »

وهرمان اته می نویسد^۴ : « وی او آخر عمر خود را مانند برخی گویندگان عصر که
 از تکاپوی زندگی خسته می شدند، در عزالت گذراند و ناچیزی شوکت آدمی را دریافت
 و از این جهان در گذشت و در تبریز در مقبرة الشعراء سرخاب به خاک سپرده شد »
 و ادوارد برون^۵ نوشته است : « ظهیرالدین در او آخر عمر، مانند بسیاری از
 مدیحه سرایان دیگر، زندگی درباری را رها کرد و در تبریز به کنج تقوی روی آورد
 و در همانجا در ربیع الاول ۵۹۸ (= او آخر ۱۲۰۱م) در گذشت و در مقبرة سرخاب در
 جوار خاقانی و شاهفور اشهری به خاک سپرده شد » .

و دکتر شفق می نویسد^۶ : « ظهیر در او آخر عمر از مدیحه گوئی کناره جست و
 به سال ۵۹۸ در تبریز در گذشت و در مقبرة شعرا مدفون گشت » .
 و دکتر صفا با توجه به سایر اقوال نوشته است^۷ : « می گویند ظهیر در پایان
 عمر ترك ملازمت سلاطین گفت و به طاعت و علم مشغول گشت و در تبریز ساکن شد

۱ - چاپ هند ص ۴۴۵

۲ - چاپ دوم ج ۴ ص ۷۶

۳ - ص ۵

۴ - تاریخ ادبیات ایران ترجمه دکتر شفق ص ۱۲۱

۵ - سنائی تا سعدی ترجمه غلامحسین صدری افشار ص ۱۰۴

۶ - تاریخ ادبیات چاپ وزارت فرهنگ ص ۱۸۹

۷ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۲۵۷

تادرسال ۵۹۸ بدرود حیات گفت و در مقبره سرخاب تبریز مدفون شد .
 سعید نفیسی نیز در تاریخ نظم و نثر در ایران^۱ نوشته است : «سرانجام در
 تبریز در گذشته و در مقبره الشعرا سرخاب مدفون شده است» .

شاهپور نیشابوری

جمال الدین شاهپور بن محمد، اشهری نیشابوری ، از شاعران قرن ششم هجری
 است که مدفن او را عموم تذکره نویسندگان مقبره الشعرا سرخاب ذکر کرده اند و در
 نام و نسب و نخلص او نیز اختلافی نیست .
 قدیم ترین تذکره ای که از اشهری نیشابوری نام برده لباب الالباب است که
 ضمن شرح حال مجیر بیلقانی نوشته^۲ : « وقتی مجیر از خدمت سلطان قزل ارسلان
 تخلف نمود، سلطان فرمود تا اثیر اخیسکتی و جمال اشهری را طلب کردند و ایشان را
 به عز نظر خود منظور گردانید، مجیر این قطعه به حضرت فرستاد :
 شاها ، بدان خدای که آثار صنع او

جان، بخشی و وجود دهی، بنده پروری است

و قطعه پانزده بیت دارد و در بیت دوازدهم می گوید :

گفتم ز دور ماندن من دان که شاه را

که دل سوی اثیر و گهی سوی اشهری است

و این مطلب در کتب تاریخ ادبیات^۳ ضمن شرح حال اثیر اخیسکتی نقل

شده است .

پس از لباب الالباب در تاریخ گزیده به اختصار تمام راجع به اشهری نوشته

است^۴ : «جمال الدین اشهری ، به تبریز در سنه ستمایه در گذشت و به مقبره الشعرا»

۱ - ج ۱ ص ۱۰۶

۲ - لباب الالباب چاپ سعید نفیسی ص ۴۰۶

۳ - تاریخ ادبیات ترجمه دکتر شفق ص ۱۲۰ امت نامه دهخدا دیله اشهری .

۴ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا ج ۲ ص ۲۲۲

۵ - تاریخ گزیده چاپ عبدالحسین نوائی ص ۷۲۵

سرخاب مدفون شد، اشعار نیکو دارد» .

در مونس الاحرار محمد بن بدر جاجرمی که در ۷۴۱ هـ . ق تألیف شده در باب پانزدهم ضمن اشعار مقفی قصیده‌ای از اشهری آورده با این عنوان^۱ : « ملك الشعرا جمال الدين الاشهری فرماید» و مطلع قصیده این است :

بر نیست هست بسته ببیند به چشم سر
هر کس که دید بسته ترا بر میان کمر
وقصیده سی و سه بیت دارد و اینگونه به مدح گریز می‌زند :

آمد جمال تو ز عدم هم‌ره کمال
چون تیغ شهریار ز کان هم‌ره ظفر
و گوید :

خسرو ضیاء دولت و دین کاستان او
از حادثات ، دولت و دین را شده مفر
(نسخه بدل : مفر)

زنگی شیردل که گه فتح باب فتح ،
بیند برق هندوی او ابر چون مطر
در تذکره الشعراء چنین نوشته است^۱ : « ذکر ملك الکلام شاهفور بن محمد نیشابوری ، خوش طبع و فاضل بوده و شاگرد ظهیر الدین فاریابی است و در روزگار سلطان محمد تکش منصب انشاء بدو متعلق بوده ، رساله شاهفور بدو منسوب است در علم استیفا و چند رساله در القاب انشاء تصنیف کرده است» پس از آن می‌نویسد که نور الدین منشی وزیر سلطان جلال الدین بسیار اهل بوده اما علی الدوام به شرب خمر اشتغال

۱ - مونس الاحرار چاپ میر صالح طبیبی ج ۲ ص ۴۹۷

۲ - چاپ هند ص ۶۴

داشته و چون شاهفور در روزی چهار نوبت بسلام اورفته و جواب شنیده که
خواجه به شرب خمر مشغول است، این رباعی را گفته و به مجلس خواجه فرستاده
است :

فضل تو و این باده پرستی با هم

مانند بلندی است و پستی با هم

حال تو به چشم ماهرویان ماند

کانجاست مدام نور و مستی با هم

و غزلی نیز از او نقل کرده به این مطلع :

روزگار آشفته تر یازلف تو یاکار من

ذره کمتر یا دهانت یادل غمخوار من

و این غزل هشت بیت دارد و در بعضی کتب بیت اول آن برای تجاهل العارف

مثال آورده شده مانند کشف اصطلاحات الفنون^۱ که پس از شرح درباره تجاهل-

العارف می نویسد : « ومثاله فی الکلام الفارسی ، هذالبیت . بیت : روزگار

آشفته تر ... »

دولت شاه سمرقندی نسب اشهری را به خیام رسانیده و نوشته است : « ونسب

شاهفور به حکیم عمر خیام می رسد » و پس از آن می نویسد : « وفات شاهفور در

تبریز بوده در شهر سنه ستمایه و قبر او در سرخاب تبریز است در جنب خاقانی و

ظهیر فاریابی علیهم الرحمه » .

در کتاب لطائف الطوائف تألیف مولانا فخرالدین علی صفی متوفی بسال

۹۳۹، نوشته است^۲ : « شاهفور نیشابوری شاعری فاضل بود و شاگرد ظهیر فاریابی

و تربیت یافته خواجه نورالدین منشی که وزیر بالاستقلال سلطان جلال الدین

۱ - چاپ کتابفروشی خیام ج ۱ ص ۲۵۵

۲ - چاپ احمد گلچین معانی ص ۲۶۰

خوارزمشاه بوده وخواجه به غایت فاضل و دانا بوده اما به ادمان شرب مبتلا بود، چون نوبت اول شاهفور به درخانه خواجه آمد باریافت، هم چنین پنج بار بیابی آمد و ملاقات میسر نشد... شاهفور بر بدبیه این رباعی گفت و نوشت و پیش خواجه فرستاد، رباعی : فضل تو و این ...»

اما این رباعی که دولت شاه و هم صاحب لطائف الطوائف نقل کرده اند، به قول عطا ملک جوینی در تاریخ جهانگشا از کمال الدین اسمعیل اصفهانی است در حق نورالدین منشی و عبارت تاریخ جوینی این است^۱ : « و منشی و مدبر ملک، نورالدین منشی بود و این نورالدین پیوسته به شرب و انهماک مشغول بود، کمال الدین اسمعیل اصفهانی با جمعی از ائمه اصفهان بامدادی به خدمت او شدند، هنوز از خواب مستی بر نخاسته بود این رباعی را بنوشت و در فرستاد و ایشان باز گشتند - فضل تو و ...» و مرحوم محمد قزوینی یک رباعی در حاشیه^۲ در جواب این رباعی به نقل از یک نسخه، از نورالدین منشی ذکر کرده است .

حمداله مستوفی در تاریخ گزیده^۳ همین رباعی را با این عبارت ذکر کرده : «نورالدین منشی با وجود آن همه فضایل ، بر شرب شراب موالع بود ، در حق او گفتند : فضل تو و ...»

و این نورالدین منشی برخلاف نوشته مرحوم علاء قزوینی در مقاله مربوط به نفثة المصدور^۴ و نیز خلاف نوشته مرحوم عباس اقبال در تاریخ مغول^۵، غیر از شهاب الدین محمد بن احمد خرندزی زیدری نسوی صاحب دو کتاب «نفثة المصدور»

۱ - چاپ مرحوم قزوینی (افست از روی چاپ لیدن) ج ۲ ص ۱۵۲

۲ - حاشیه ۱ همان صفحه

۳ - چاپ عبدالحسین نوائی ص ۴۹۲

۴ - تمام مقاله از ص ۴۹۱ و دو تا هشتاد و یک در مقدمه نفثة المصدور تصحیح دکتر حسن

یزدگردی چاپ شده است .

۵ - تاریخ مغول چاپ دوم ص ۴۸۲

و «سیرت جلال الدین مینکبرنی» است و این مطلبی است که استاد مجتبی مینوی در مقدمه سیرت جلال الدین مینکبرنی تصحیح خود^۱ و هم در مقدمه نفثة المصدور^۲ تصحیح آقای دکتر امیرحسن یزدگردی، به تفصیل نوشته‌اند و باید به آنجا مراجعه کرد، و در مقدمه سیرت جلال الدین مینکبرنی ضمن شرح حال نورالدین نوشته‌اند که او نیز یکی از منشیان سلطان جلال الدین بوده و کتابی در منشآت داشته بنام «وسائل الرسائل» و نورالدین پسر تاج الدین و او پسر ابو المعالی کریم الشرق بوده و در قریه کدکن (کرکن) رخ از توابع نیشابور زاده شده است.

علاوه بر نوشته های مورخان درباره شرابخواری نورالدین دلیلی هم از خود او در دست است که در نامه‌ای نوشته^۳: «قدری شراب که فرستاده بود رسانیدند، موقعی به غایت خوب یافت، و کدام انعام آن حضرت رانه این مزیت حاصل باشد... توقع می‌دارد که اگر خداوند پیش از مراجعت با حضرت جلت معتمدی خواهد فرستاد یا از آن جانب آشنائی عزم این طرف کرد یک دو خروار دیگر فرستد...»

در هر حال پس از کتاب لطائف الطوائف در کتاب روضات الجنان حافظ حسین کربلائی نام شاهفور نیشابوری ضمن مدفونان مقبرة الشعراء آمده به این شکل^۴: «خواجه ظهیر و شاهفور نیشابوری که هر دو فاضل بی‌بدل بوده‌اند هم آنجا مدفون‌اند، آن محل را مقبرة الشعراء می‌گفته‌اند...» و این مطلب را از روضات الجنان در موارد دیگر نقل کرده‌ایم، و همین مؤلف پس از ذکر تاریخ وفات و مقبرة خاقانی اشاره کرده است که^۵:

«افضل الدین خاقانی شروانی و ظهیر الدین طاهر بن محمد فاریابی و ملک الشعراء

۱- ص ۱۰۳ به بعد

۲- ص ۵۸ تا ۵۹

۳- مقدمه سیرت جلال الدین ص ۳

۴- چاپ سلطان القرائی ج ۱ ص ۲۰۱

۵- ص ۲۰۴

شاهپور بن محمد اشهری نیشاری در پهلوی یکدیگرند و آن مزار به مقبره الشعرا
مشهور بوده . . .»

اما ملاحشری در تاریخ خود ضمن مدفونان سرخاب از شعرا نوشته^۱ :
« شاپور از استادان مشهور است . . . فوتش در سنه ستمایه واقع شده والملاه علم »
اما او را به غلط از اولاد نوشیروان دانسته و نوشته : « بدان سبب او را شاپور
خوانند » .

در آتشکده آذر راجع به اشهری نوشته است^۲ : « اشهری و هوشاه فور بن
محمد از اولاد حکیم عمر خیام و از شاگردان ظهیر فاریابی است و در عهد سلطان محمد
تکش منصب استیفای مملکت به او مفوض بوده آخر الامر در تبریز وفات یافته در
مقبره الشعرا سرخاب مدفون است، از اوست .

عقیق را ز لب آب در دهان آید

خدننگ را ز قند آب در میان آید

به بخل میل کند با همه گهر بخشی

اگر لب تو به دست خدایگان آید

قدرت الله گوپاموی در تذکره نتایج الافکار می نویسد^۳ : « معدن فضایل و کمالات
مشهور شاهپور بن محمد از اعیان نیشابور که اولاد حکیم عمر خیام است مرد خوش
خلق کریم النفس بوده تحصیل علوم معقول و منقول به خدمت ظهیر الدین فاریابی
نموده در عهد سلطان محمد تکش به عهده انشاء قیام داشت و چند رساله در انشاء
یادگار خود گذاشت وفاتش در سنه ست مایه واقع گردیده و در سرخاب تبریز به
جنب قبر افضل الدین خاقانی و ظهیر الدین فاریابی آرمیده این چند بیت از اشعار
دلپذیرش به نظر در آمد :

۱ - چاپ تبریز ص ۱۱۸

۲ - چاپ دکتر سید جعفر شهیدی ص ۱۳۸

۳ - ص ۳۶۲

روزگار آشفته تر یازلف تو یاکار من

ذره کمتر یا دهانت یا دل افکار من...»

رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحاء^۱ اورا حکیم شاهفور گفته و نوشته است «باظہیرالدین فاریابی مجالس و مصاحب بوده» و اورا در علم سیاق و حساب استاد دانسته و رسالہ ای در علم استیفاء به نام رسالہ شاهفوری به او نسبت می دهد و می گوید، نہایت زہد و صلاح داشته و از اولاد خیام بوده و در سرخاب تبریز دفن شده است و ہشت بیت با این مطلع از او نقل کردہ .

ای پرشکر زیاد توام آستین جان

چون پرگھر زدیدہ من دامن جہان

ریحانۃ الادب^۲ نیز او را از فرزندان عمر خیام و از شاگردان ظہیر فاریابی دانستہ و نوشتہ : «به لطافت اشعار مشہور و در فنون گوناگون دستی قوی دانستہ و دیوانی مرتب و کتابی بہ نام رسالہ شاپوری از آثار اوست و در تبریز وفات یافتہ و تاریخ آن مضبوط نیست .»

سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران^۳ «جمال الدین اشہری» را از شعرای درجہ دوم قرن ہفتم بہ شمار آورده است و فقط نام برده و بہ ذکر حال یا تاریخ زندگی او اشارہ ای ندارد^۴ .

۱ - چاپ مظاہر مصفا ج ۱ ص ۲۳۴

۲ - ج ۱ ص ۱۳۷ چاپ کتابفروشی خیام

۳ - ج ۱ ص ۱۸۰

۴ - اما در تکملہ شعرای قرن ششم (ج ۲ ص ۷۲۵) از جمال الدین عبہری نام برده و نوشتہ : « از شاعران ساکن آذربایجان بودہ و در سال ۶۰۰ در تبریز در گذشتہ ، و وی را در گورستان محلہ سرخاب بہ خاک سپردہ اند ، و پیداست کہ با جمال الدین اشہری اشتباہ کردہ . و از عبہری در لباب الالباب (ص ۴۵۴) با ذکر « جمال الشعرا عبدالمجید عبہری » نام برده شدہ باغزلی از او ، و مونس الاحرار قصیدہ ای در مدح الب ارسلان از ملک الشعرا عبہری (ص ۲۷۷ ج ۲ چاپ طبیبی) و مجمع الفصحاء عبہری غزنوی ، حکیم عبدالمجید ، را ملازم الب ارسلان و ملکشاه و مصاحب سنائی و ادیب صابر و سوزنی دانستہ و همان قصیدہ مونس الاحرار و چہار دوبیتی از او آورده است (ج ۲ چاپ مظاہر مصفا)

دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران اشاره می‌کند^۱ که اشهری نیشابوری از شاعرانی است که «بعد از حمله غزان و کساد بازار شعر و ادب در خراسان از آن سامان مهاجرت کردند و به خدمت سلاطین و امرای عراق و آذربایجان درآمدند» و در این کتاب اشهری را معاصر اثیر ذکر کرده^۲ که با هم رابطه داشته‌اند، و نیز همان مطلب عوفی را در مورد خواننده شدن اشهری به خدمت قزل ارسلان بعد از رفتن مجیر ذکر^۳ نموده است.

یکی از مآخذی که از شاهفور اشهری نام برده قاموس الاعلام ترکی است که در لغت نامه ذیل «اشهری» به آن نوشته اشاره شده اما ظاهراً صاحب قاموس الاعلام شاپور تهرانی را با شاهفور نیشابوری اشتباه کرده^۴ و نوشته در مراجعت از هند به سال ۱۰۴۸ وفات یافته، در تبریز در محله سرخاب دفن شده و اشتباه واضح است. حاج زین العابدین شیروانی هم در ریاض السیاحه (ص ۵۸) شافور نیشابوری را از مدفونان مقبره سرخاب نوشته است.

از مجموع آنچه ذکر شد، اجمالاً شرح حال جمال‌الدین شاه‌نور بن محمد اشهری نیشابوری روشن و معلوم می‌شود که او از شاعران قرن ششم هجری و لطیف طبع و نازک اندیش و روانگوی بوده و در خدمت سلطان محمد تکش می‌زیسته و به احتمال قوی طبق قول بعضی از مورخان و تذکره نویسان به سال ۶۰۰ ه. ق در گذشته و به گفته همه آنان بدون هیچ تردیدی، در مقبره الشعراي سرخاب دفن شده است، و با آنکه تذکره دولت‌شاه سال فوت او را «ستمایه» یعنی ۶۰۰ نوشته در لطائف الطوائف

۱- ج ۲ ص ۳۴۴

۲- ص ۷۰۸

۳- ص ۷۲۲

۴- تذکره میخانه ضمن شرح حال شاپور تهرانی ص ۵۳۶ حاشیه از گلچین معانی

و تذکره میخانه در حواشی^۱ به نقل از تذکره الشعرا سال فوت او ۶۶۰ ذکر شده و ظاهر اشتباه چاپی است زیرا چاپ هند صریحاً «ستمایه» ثبت کرده است، و چاپ کلاله خاور^۲ سنه ست و ستمایه (۶۰۶) دارد.

این نکته در پایان قابل ذکر است که قدیم ترین مأخذی که پیش از دولت شاه سمرقندی صریحاً وفات جمال الدین شاهفور شهری را سال ۵۶۰۰ ق دانسته، کتاب تاریخ بناکتی یا «روضه اولی الالباب فی معرفة التواریخ والانساب» است که در سال ۵۷۱۷ ق تألیف آن انجام یافته^۳ و در این کتاب نوشته است^۴: «و در سنه ثمان و تسعین و خمسمائه (۵۹۸) ملک الشعرا ظهیر الدین طاهر بن محمد الفاریابی در ماه ربیع الاول در تبریز وفات یافت، و در سنه ستمایه (۶۰۰) سید الشعرا جمال الدین شاهفور بن محمد الأشهری النیشابوری در تبریز وفات یافت و هر دو در پهلوی خاقانی در سرخاب مدفون اند».

شمس الدین سجاسی

شاعر و ادیبی دیگر که در قرن ششم می زیسته و در سال ۶۰۲ ه ق وفات یافته و در مقبرة الشعرا دفن شده شمس الدین سجاسی است. اما از احوال او زیاد اطلاعی در دست نداریم و قدیم ترین جایی که نام او ضمن مدفونان مقبرة الشعراء سرخاب آمده نزهة القلوب

۱- همین مورد در تذکره میخانه: «بقول دولت شاه در سنه ۶۶۰ و به قول حشری در ۶۰۰ در گذشته، و در ح ۱ ص ۲۶۰ لطائف الطوائف نقل از تذکره دولت شاه: «وفاتش در ۶۶۰ و ...» در سرخاب تبریز، و شاید هر دو مورد به جای (۶۰۶) چاپ شده باشد

۲- ص ۱۰۶

۳- مقدمه دکتر جعفر شعار ص چهارده

۴- چاپ دکتر شعار ص ۲۱۰

حمدالله مستوفی است که می نویسد: «و در مقبرة الشعرا به سرخاب، انوری و خاقانی و ظهیرالدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی شیروانی و دیگر شعرا» که قول اورا پیش از این نیز نقل کرده و گفته ایم که از این میان انوری و فلکی شیروانی در مقبرة الشعرا مدفون نیستند .

اما همین حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده ضمن نام شاعران نوشته است: «شمس سجاسی، در شهور سنه اثنی و ستمایه به تبریز در گذشت و در مقبرة الشعراء مدفون شد، اشعار خوب دارد . دیوان ظهیر فاریابی جمع کرده است.»
 و این نکته که او دیوان ظهیر فاریابی را جمع کرده است، از نسخه‌های از دیوان ظهیر که در کتابخانه آستان قدس هست ثابت می شود و آن دیوان یکی از نسخ مورد مقابله مصحح دیوان، آقای تقی بینش بوده و در مقدمه اینطور آمده است^۲ که نسخه متعلق به میرزا رضاخان نائینی بوده و خط خوش نستعلیق دارد و اولیای کتابخانه بنا بنوشته حاجی خلیفه در کشف الظنون جامع دیوان را «شمس الدین سجاسی» دانسته اند و نوشته کشف الظنون^۴ این است: «اسمه شفر و طاهر بن محمد المتوفی سنه ۵۶۸- ثمان وستین و خمسمایه به تبریز، جمعه شمس الدین سجاسی مات سنه ۶۰۲ بتبریز» و پیش از این درباره تاریخ وفات ظهیرالدین فاریابی بحث کردیم و ثابت شد که سال ۵۹۸ هـ، ق سال وفات اوست، و نیز حاج خلیفه ظهیرالدین فاریابی را با «ظهیرالدین عبدالله شفرود» خلط کرده که این اخیر شرح حالش در لباب الالباب^۵ آمده و هرمان اته در تاریخ ادبیات خود^۶ دیوان قصاید به او نسبت داده، و مرحوم قزوینی در حواشی

۱- چاپ دبیرسیاقی ص ۸۹

۲- چاپ عبدالحسین نوائی ص ۷۳۶

۳- ص دوازده

۴- چاپ اسلامبول ج ۱ ص ۷۹۷ (مقدمه دیوان ظهیر ص سیزده)

۵- چاپ سعید نفیسی ص ۲۲۵

۶- ترجمه دکتر شفق ص ۱۲۲

لباب الالباب^۱ آن را از رکن الدین بن رفیع الدین کرمانی معاصر حمدالله مستوفی دانسته از شعرای آل مظفر که تخلص او «رکن» بوده، اما سعید نفیسی در تکملة تعلیقات لباب الالباب^۲ این نسبت را هم رد کرده و آنرا از رکن الدین هروی معروف به رکن صابن از شاعران ووزرای آل مظفر دانسته است .

انتساب جمع دیوان ظهیر به شمس الدین سجاسی ، در فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف احمد منزوی نیز ذکر شده که جزء نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی است و نوشته منزوی این است^۳ : «۲۴۴۵۴ - رضوی ۴۷۹ (۴۷۰۲) نستعلیق سده ۱۱، دارای: قطعه، غزل، رباعی بادیاچه ای از گرد آورنده شمس الدین سجاسی (ف. رضوی ۷: ۴۵۷) بنا بر این قول حاج خلیفه در اینکه جامع دیوان ظهیر شمس الدین سجاسی بوده درست است زیرا حمدالله مستوفی هم آن را ذکر کرده است .

غیر از حمدالله مستوفی، حاج زین العابدین شیروانی هم در بستان السیاحه^۴ ضمن شاعران مدفون در سرخاب «شمس الدین سبحانی» را ذکر کرده که بدون شک همین شمس الدین سجاسی مورد بحث ماست .

اما سجاسی منسوب است به «سجاس» که قصبه ای است جزء دهستان سجاس رود، بخش قیدار شهرستان زنجان^۵، و حمدالله مستوفی نوشته^۶ : «سجاس و سهرورد، در اول دوشهر بوده است و در فترت مغول خراب شد، اکنون از هر یک بقدر دیهی مانده ...» و در شد الازار نوشته^۷ : « قصبه ای است از محال زنجان و واقع است

۱ - چاپ سعید نفیسی ص ۶۱۸

۲ - همان چاپ ص ۶۴۶

۳ - ج ۳ فهرست نسخه های خطی ص ۲۴۲۳

۴ - چاپ افست ص ۲۱۷

۵ - لغت نامه

۶ - نزهة القلوب چاپ دبیر سیاقی ص ۶۹

۷ - مقدمه مناقب اوحدالدین کرمانی تصحیح فروزانفر ص ۱۶

در حدود شش فرسخی جنوب مابل به شرق زنجان و چهار فرسخی مغرب سلطانیہ
 و یک فرسخی شمال سهرورد .
 از بزرگان و معاریف سجاس، رکن الدین ابوالغنائم محمد سجاسی از صوفیان
 بزرگ است کہ پیر، و مرشد او حدالدین کرمانی بوده است .
 در تذکرہ ہفت اقلیم ضمن شاعران اقلیم چہارم پس از شرح حال شیخ شہاب
 الدین سہروردی، نوشتہ است^۲ : « شمس الدین طاہر سنجاسی (بہمین شکل و درست
 سجاسی است) شمس فلک ہنر و عجایب چرخ اخضر بودہ از اشعارش آنچه بہ نظر
 آمدہ این جدیدیت است :

نظم

حسن را جز بر روی تو سر و کار مباد
 عشق را جز بہ سر کوی تو بازار مباد
 دشمن از عشق تو چون چہرہ من دید چہ گفت
 ہیچ سرگشتہ اسیر دل و دلدار مباد
 دی ز درد تو بنالید دلم دشمن گفت
 نالہ ہیچ دل آشفته چنین زار مباد
 و بہ احتمال قوی این شمس الدین طاہر سجاسی ہمین شاعر مورد بحث ماست و

۱ - شرح حال او در مقدمہ مناقب اوحدالدین کرمانی بہ قلم فروزانفر ص ۱۵ تا ۱۸
 آمدہ است. و نیز در حواشی شدالازار تصحیح مرحوم قزوینی ص ۳۱۱ - ۳۱۵ ج ۶
 ۲ - ہفت اقلیم تصحیح جواد فاضل ج ۳ ص ۲۰۱

ہفت اقلیم بہ غلط «سنجاسی» ضبط کردہ است ، ومورد دیگر نیز «سنجاس و سہرورد» نوشتہ .

ذوالفقار شروانی

سید قوام الدین حسین بن صدرالدین علی شروانی (شروانی) متخلص بہ ذوالفقار کہ بالقب ملک الشعراء^۲ ، نام بردہ شدہ از شاعران نامی قرن ہفتم ہجری قمری و از مدفونان مقبرۃ الشعراء است ، صاحب مجمع الفصحاء^۳ بہ غلط او را معاصر خاقانی و فلکی و جمال الدین اصفہانی از شاعران قرن ششم بہ شمار آورده در صورتیکہ ذوالفقار در اوائل قرن ہفتم بہ جہان آمدہ و زندگی او در همان قرن گذشتہ است .

آذر در آتشکدہ^۴ ظہور اورا زمان خوارزمشاہیان یعنی سلطان محمد تکش خوارزمشاہ (۵۹۶ - ۶۱۷ ہ . ق) دانستہ و نوشتہ است کہ در زمان سلاطین مغول بوساطت خواجہ محمد ماستری وزیر بہ خدمت اتابک یوسف شاد لہر رسید کہ بہ فرمان ابا قاخان والی خوزستان و کوه کیلویہ و فیروزان و جرفادقان بود ، و نزد آن اتابک جہاہ و منزلتی یافت و قصاید غرا در مدح ابن حاکم و وزیر گفت و عمری بہ عشرت گذرانید .

یوسف شاہ لہر از اتابکان لرستان بود و اتابکان لرستان از سال

۱ - ص ۱۹۸

۲ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۱ ص ۵۱۸

۳ - چاپ منظر مصفا ج ۲ ص ۶۴۹

۴ - چاپ دکتر شہیدی ص ۵۰

۵۴۳ تا ۸۲۸ در لرستان حکومت کردند و مؤسس آنان ابوطاهر بن محمد از امرای سنقر بن مودود بود و این سلسله را گاهی به مناسبت انتساب به فرزند ابوطاهر، یعنی نصرۃ الدین هزار سپ، امرای هزار سپی^۲ نیز می گویند و در زمان ابراهیم بن شاهرخ انقراض یافته اند .

یوسف شاه از ۶۷۲ تا ۶۸۷ حکمرانی داشته و در دیوان سید ذوالفقار مدایح

بسیار به نام او دیده می شود .

دولت شاه سمرقندی در تذکرة الشعراء نوشته است^۳ : « در ملک عراق قصد ملازمت سلطان محمد خوارزمشاه نموده، سلطان او را مراعات کردی و مقامات و تواریخ سلطان نظم می کرد » اما این مطلب دولت شاه با توجه به مدت عمر و تاریخ زندگی سید ذوالفقار درست نیست، زیرا باید این امر در سال ۶۱۴ یا ۶۱۶ هـ . ق باشد که سلطان محمد به قصد برانداختن آل عباس تا همدان تاخت^۴ و بعد به خراسان بازگشت و در این موقع سید ذوالفقار که ظاهر آدوران کودکی را می گذرانده نمی توانسته « نظم مقامات و تواریخ سلطان » نماید و این سخن را فقط دولت شاه آورده است

سید ذوالفقار به جز یوسف شاه امیران دیگری را نیز مدح گفته که از آن جمله جلال الدین سیور غتمش بن قطب الدین^۵ محمد (۶۸۱-۶۹۱) از قرخانیان کرمان و خواهر او پادشاه خاتون که از ۶۹۱ تا ۶۹۴ هـ . ق پادشاهی کرمان را داشت ممدوح او بودند .

- ۱- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۲۹
- ۲- همان کتاب، و طبقات سلاطین اسلام تألیف لین پول ترجمه عباس اقبال ص ۱۵۷
- ۳- چاپ هندس ۶۱
- ۴- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۱ ص ۵۱۹
- ۵- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۱ ص ۵۲۰

سید ذوالفقار از شاعران خوش طبع و ماهر و توانای قرن ہفتم ہجری است و بیشتر تذکرہ نویسان مہارت و استادی اورا درگونہ ہای شعر یاد کردہ اند از جملہ آذر در آتشکدہ می نویسدا^۱ : « الحق در فن شاعری مہارت تمام داشتہ و قدرت مالا کلام و قصاید سادہ رغبت انگیزش از غایت لطافت رشحہ آب زندگی و مدایح متین صنعت آمیزش بہ نہایت فصاحت و در صنایع شعری بر قوامی گنجہ و رشید و طواط و نظامی عروضی و ربیحانی سمرقندی و اہلی شیرازی مقدم، یحتمل کہ سید مزبور مقنن آن قانون بودہ » .

اما بیشتر شہرت سید ذوالفقار در شعر مصنوع است و بہ حدی در این شیوہ شہرت یافتہ کہ غالباً اورا مخترع و مبدع شعر مصنوع مخصوصاً شعری کہ دارای صنعت توشیح است ، دانستہ اند ، چنانکہ دیدیم صاحب آتشکدہ اورا « مقنن آن قانون » گفتہ و دولتشاہ نوشتہ^۲ : « در علم شعر بہ غایت مہر است و قبل از خواجہ سلمان ساوجی کسی در صنعت شعر و قصیدہ مثل ذوالفقار نگفتہ کہ مجموع صنایع و بدایع شعر را شامل باشد و این قصیدہ مشتمل است بر توشیحات و دوایر و زحافات و ازہریک بیت چندین ابیات و مصاریع متلون در بحور مختلفہ اخراج می شود ... » و مجمع الفصحاء نوشتہ^۳ : « در قواعد صنایع و بدایع شعری استاد و مخترع بودہ و شعری کہ بعد از او آمدہ مانند اہلی و سلمان ازو تتبع نمودہ » و اتہ در تاریخ ادبیات خود نوشتہ^۴ : « صنایع و محسنات قصیدہ سازی در این شخص بہ اوج رسید ، نہ تنہای قصایدی ساختہ کہ در دو یا سہ وزن خواندہ می شود، بلکہ قصایدی نیز ساختہ

۱- چاپ دکنتر سید جعفر شہیدی ص ۵۰

۲- چاپ ہند ص ۶۱

۳- چاپ مظاہر مصفا ج ۲ ص ۶۴۹

۴- ترجمہ دکنتر شفق ص ۱۲۴

که از حروف اول اشعار نام ممدوح برمی آید و در « مفاتیح الکلام » قدیم ترین نمونه صنعت توشیح را در زبان فارسی بدست داده و آن عبارت است از اینکه قسمت هایی یا کلماتی از مصرع های شعری را که به واسطه خط قرمزی یا علامات دیگری تعیین می شوند اگر به هم نهد شعر تازه ای از آن به وجود آید و محمدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان نوشته^۱ : « در صنایع و بدایع شعری استاد بوده و مخترع است » و محمدعلی مدرس در ریحانه الادب می نویسد^۲ : « در اختراع بیت متلون و بحر مختلف دستی توانا داشت ، در قواعد و بدایع شعری مخترع بوده و اکثر شعرا بدو اقتفا جسته اند » .

در مونس الاحرار بدر جاجرمی قصیده ای از او در صنعت طردو عکس ضبط شده به این عنوان^۳ : « استاد سید ذوالفقار الشروانی فرماید رحمة الله علیه در صنعت طردو عکس » :

بوستان بر سرو دارد ، آن نگار دلستان

آن نگار دلستان بر سرو دارد بوستان

اما چنانکه گفتیم مشهور ترین شعر مصنوع او در صنعت توشیح است به نام « مفاتیح الکلام فی مدایح الکرام » در مدح صدر اعظم شروانشاه، محمد ماستری^۴ که

۱ - ص ۱۵۲

۲ - چاپ کتاب فروشی خیام ج ۲ ص ۲۶۷

۳ - ج ۱ ص ۹۸

۴ - صحیح همین ماستری است منسوب به ماستر از قراء فراهان ما بین همدان و قم (دانشمندان آذربایجان ص ۱۵۳ ح ۱) ولغت نامه نقل از فرهنگ جغرافیائی ایران : « ماستر در بخش فرمهین شهرستان اراک واقع است و ۱۱۹۱ تن سکنه دارد » پس « ماستری » در آتشکده و « ماستری یا ماستوی » در تاریخ ادبیات اته و « تستری » در تاریخ نظم و نثر در ایران سعید نفیسی ج ۱ ص ۱۷۴ غلط است

تمام دواثر و زحافات را شامل است .

اما در این نوع شعر مبدع و مخترع نیست و پیش از او قوامی مطرزی معاصر
قزل ارسلان عثمان بن شمس الدین ایلدگز (۵۸۱ - ۵۸۷) قصیده راثیه ای در یکصد
بیت منضم هشتاد و سه صنعت از صنایع بدیعی به نام « بدایع الاسحار فی صنایع -
الاشعار » ساخته بود به این مطلع^۱ :

ای فلک را هوای قدر تو یار
وی ملک را ثنای صدر تو کار
و در اوائل قرن ششم هجری به گفته شمس قیس در المعجم^۲ ، رشیدی
سمرقندی قصیده ای به این مطلع ساخت :

ای کف راد تو در جود به از ابر بهار
خلق را با کف تو ابر بهاری به چه کار
که از آن دو بیت و یک قطعه پنج بیتی و یک قطعه دو بیتی به اوزان مختلف بیرون
می آید و این نوع « موشح محیز » است و انواع دیگر توشیح نیز هست .
مفاتیح الکلام فی مدایح الکرام ذوالفقار شروانی به این مطلع است .
چمن شد از گل صد برگ تازه دلبروار

بهار یافت بهاری زباد در گلزار
وا از هر بیت چند مصراع و ابیات ملون در بحور مختلف بیرون می آید. آقای
دکتر صفا در تاریخ ادبیات^۳ خود نوشته اند : « محمد بن بدر جاجرمی در کتاب
مشهور خود مونس الاحرار که در ۷۴۱ تألیف کرده قصیده مذکور سید را در شمار
مهم ترین قصاید مصنوعی که تا عهد او مشهور بوده آورده و در مقدمه آن چنین نوشته
است :

۱- تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا ج ۳ بخش اول ص ۳۳۸

۲- چاپ آقای مددس رضوی ص ۲۹۰

۳- ج ۳ بخش اول ص ۵۲۰

« این قصیده ملک الشعر اقوام الدین ذوالفقار راست و این القاب بر سبیل توشیح از اول قصیده بر می خیزد : جناب صدراعظم صاحب معظم قدوة اکابر عرب و عجم مربی افاضل سادات آفاق دستور عراقین کھف الوری نظام ایران فخر الدنیا و الدین محمد الماستری ضاعف الله اقباله قبله دولت باد، و قصیده این است : مفاتیح الکلام فی مدایح الکرام نام نهاده شده» و نکته قابل ذکر در این جا این است که در مونس- الاحرار چایی تصحیح آقای میر صالح طبیبی بجز قصیده طرد و عکس ذوالفقار شعری دیگر نیست و از مفاتیح الکلام فی مدایح الکرام نامی برده نشده و گمان می رود در نسخه خطی دیگر یا از سقطات مونس الاحرار بوده و یا اینکه در خلاصه الاشعار تقی الدین کاشی بوده باشد، زیرا در مقدمه ج ۲ مونس الاحرار آقای طبیبی از روی نسخه خلاصه الاشعار متعلق به آقای فخر الدین امینی به صفحات مربوط به شرح حال و فصاید و رباعیات او اشاره کرده اند . و باب یازدهم مونس الاحرار (ج ۱) در توشیحات و محذوفات است که قصیده ذوالفقار شروانی در آنجا نیست .

دولت شاه سمرقندی سه بیت از این قصیده را نقل کرده و نوشته است از هر چند بیت این قصیده بیتی اخراج می شود بدین نسق در بحور مختلفه :

گل صد برگ دلبروار چون در بوستان آید

بهار تازه در گلزار چون بیدل خزان آید

و قصیده مفاتیح الکلام سید ذوالفقار شروانی در صنعت توشیح بقدری شهرت یافته که اشعار نظیر آن را تحت الشعاع قرار داده و به فراموشی سپرده و شاعران بعد از سید ذوالفقار در این صنعت از او پیروی کرده اند و مشهورترین آن شاعران، سلمان ساوجی (متوفی ۵۷۷۸ ق) است که قصیده ای ساخته در مدح غیث الدین محمد به این مطلع^۲:

۱ - ص پانزده

۲ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۲ ص ۱۰۱۳، مقدمه دیوان سلمان ساوجی تصحیح اوستاس ۵۰، مقاله بهروز ثروتیان درباره صرح ممرود یا بدایع الابحار مجله دانشکده ادبیات تبریز شماره ۱۰۴ سال ۲۴ (۱۳۵۱ ش)

صفای صفوت رویت بریخت آب بهار

هوای جنت کسویت بییخت مشک تثار

و خود او نوشته کہ شصت و چهار بحر و قریب صدویست صنعت و دوایرسته کہ اوزان شانزده گانه و تفکیک بحور از آن معلوم گردد در آن مندرج است و این قصیده خارج دیوان او «بدایع البحار» نام دارد .

دولت شاه سمرقندی دربارهٔ سلمان می نویسد^۱ : «خواجه سلمان صنعت چند در قصیدهٔ خود زیاد ساخته و گویند خواجه غیاث الدین محمد بن رشید صاحب دیوان کہ خواجه سلمان قصیدهٔ خارج دیوان خود را به نام او گفته چنانکہ خواجه سلمان رامدعا بوده صلہ نداده، سلمان پیش خواجه غیاث الدین محمد گله کرد کہ صدر سعید محمد الماستری کہ ذوالفقار قصیدهٔ مصنوع به نام او نوشت اورا هفت خروار ابریشم کرم کرد و با وجود آنکہ او وزیر شیروان بیش نبود و خواجه امروز به دولت، صاحب دیوان ممالک ایران و توران است با وجود آنکہ از قصیدهٔ من تا قصیدهٔ او تفاوت باهر و ظاہر است و بر اضعاف صنایع و بدایع در آن مندرج است راضیم کہ خواجه به عشر عشیر آن در حق من کرامت فرماید، خواجه از سخن سلمان طبرہ شد و گفت از علی بن ابی طالب تا به سلمان نیز تفاوت هست یعنی او را پایه و شرف سیادت هست و ترانه»

همین قصیدهٔ سلمان ظاہراً به نام «صرح مردم»^۲ نیز خوانده شده است .
علاوہ بر سلمان ساوجی مخزن البحور شمس فخری اصفہانی، و مخزن المعانی اہلی

۱- مقدمهٔ دیوان س ۴۹

۲- چاپ ہند س ۶۱، چاپ خاور س ۱۰۱

۳- دانشمندان آذربایجان س ۱۵۴، ح ۴ س ۱۲۴ تاریخ ادبیات آتہ ترجمۂ دکتر شفق، امامد تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۲ س ۱۰۱۱ «بدایع الاسحار» نوشته شده است

شیرازی هم به پیروی از ذوالفقار شروانی ساخته شده است . و آذر در آتشکده
 نوشته^۱ که قصیده مصنوع را از ذوالفقار و سلمان بهتر گفته است .
 در کتاب سلم السموات^۲ تألیف ابی القاسم انصاری کازرونی راجع به سید
 ذوالفقار شروانی نوشته : « از اشراف واعزة شروان است و از فصحا و بلغای جهان
 باسلطان محمد خوارزمشاه معاصر بوده و در فنون فضائل دانا و ماهر، در این قصیده
 نقاب خفا از چهره فضائل گشوده و زلال فضل و بلاغت بر افاضل و اعالی
 پیموده :

صبح از صبا ندیم صبح است یاصبی
 بنمای هین ز مشرق جسام آفتاب می

گر کوکب جمال تو رخشان شود همی

گردد زرشک جبهه خورشید بر جدی «

و پیش از این گفتیم که معاصر بودن او باسلطان محمد خوارزمشاه از جهت
 تاریخی درست نیست و همین کتاب دو بیت از تحفة العراقین خاقانی نقل کرده و
 نوشته : « روی سخن به سید ذوالفقار دارد » و دو بیت این است :

خواهی که رسی به طور سینا پرست مکن به پور سینا^۳

دل در سخن محمدی بند ای پور علی زبو علی چند

و مقصود از « پور علی » خود خاقانی است و مقصود ذوالفقار شروانی نیست و
 سخن سلم السموات اشتباه است .

۱- چاپ دکتر شهیدی ص ۲۷۰

۲- مرقوم پنجم چاپ دکتر یحیی قریب ص ۴۱

۳- تحفة العراقین چاپ دکتر یحیی قریب ص ۶۵ :

« خواهی طبران به طور سینا پرست مکن چو پور سینا »

ذوالفقار شروانی قصیدہ‌های نیز درسی و هشت بیت گفته که سه قافیه و حاجب
وردیف دارد و مطلعش این است ۱ :

ماه من درمان جان از شکر گویا کند

آفتابش سایه بان از عنبر سارا کند

دیوان ذوالفقار شروانی در حدود نه هزار بیت دارد و در دست است ۲ ، علاوه
بر اشعار مصنوع اشعار لطیف و رغبت انگیز و جالب نیز دارد ، و آذر که به قول
خودش اشعار عالی را ثبت می کند ، نه اشعار مصنوع را ، از اشعارش بعضی ضبط
کرده از جمله قصیدہ‌ای به این مطلع :

چو در قلب شتا شد خم کمان رستم بهمن

شمر شد آهنین خفتان و آمد آب رو بین تن

و شعری با این مطلع :

باطره تو گویم کای پای بند زیرک

بسا گیسوی تو گویم کای دستگیر جاهل

سال وفات ذوالفقار شروانی در بعضی از مآخذ مانند مجمع الفصحا ۶۷۹ هـ ق
نوشته شده اما بعضی هم ۶۸۹ نوشته اند از جمله لطفعلی آذر و هرمان انه ، اما چون مدح
جلال الدین سیور غتمش قراختایی را کرده و قصیدہ‌ای به مدح او در ۶۸۳ سروده ،
سال وفاتش در ۶۸۹ صحیح تر است و آقای دکتر صفا عقیده دارند ۴ که چون کیخاتو -
نخان (۶۹۰-۶۹۴) را مدح گفته و فاتش باید بعد از ۶۹۰ هـ ق بوده باشد ، اما در هر حال

۱- دانشمندان آذربایجان

۲- تاریخ ادبیات دکتر صفا

۳- تاریخ نظم و نشر در ایران ج ۱ ص ۱۷۴

۴- تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ بخش ۱ ص ۵۲۱

سال ۶۸۹ هـ ق را بیشتر باید به صحت نزدیک دانست. مرحوم مدرس در بحانه الارب سال ۶۲۹ (خکط) را نوشته که درست نیست .

اما درباره مدفن او همه مأخذ به اتفاق مقبرة الشعراى سرخاب را نوشته اند از جمله آذر نوشته : «وفاتش در سنه ۶۸۹ و در مقبرة الشعرا مدفون است» و رضاقلی خان هدایت^۲ می نویسد : «وفاتش در سنه ۶۷۹، قبرش در سرخاب» و حاج زین العابدین شیروانی در ریاض السیاحه^۳ نوشته: «در زمان سلطنت اباقا آن وفات یافت، در مقبرة سرخاب مدفون گردید» و او به اشتباه هفت خروار ابریشم را صله ای از محمدخوارزمشاه نوشته است و محمدعلی تربیت نوشته^۴ : «مولانا در سنه ۶۷۹ در تبریز وفات کرده در مقبرة سرخاب مدفون است» و محمدعلی مدرس نوشته : «وی به سال ۶۲۹ هـ قمری (خکط) در تبریز وفات یافت و در قبرستان سرخاب مدفون گردید» و گفتیم که تاریخ ۶۲۹ هـ ق اشتباه است . و سعید نفیسی نوشته : «و گویند در ۶۷۹ در تبریز رحلت کرده و در مقبرة الشعراى سرخاب مدفون شد، اما چون قصیده ای در مدح سیورغتمش در ۶۸۳ سروده است پیدا است که تا این زمان زنده بوده و شاید در ۶۸۹ در گذشته باشد» و دکتر صفا پس از ذکر تاریخ وفات نوشته است : «وی در مقبرة الشعراء سرخاب تبریز مدفون شد»

همام تبریزی

خواجه همام الدین محمد بن علاء الدین فریدون تبریزی از بزرگان عرفا

۱- ۲۳ ص ۲۶۷

۲- مجمع الفصحا

۳- چاپ حامدربانی ص ۱۲۸

۴- دانشمندان آذربایجان

و شاعران قرن ہفتم ہجری قمری است . ہمام تخلص شعری اوست و در اشعارش
آوردہ و گفتہ است^۱ :

گر ہمام از چشم مستش بی خبر گردد رواست

چشم مستش بی خودی در عقل ہشیار آورد

باشعر معروف کہ خود را با سعدی مقایسہ می کند و می گوید :

ہمام را سخن دلنشین و شیرین است

ولی چہ سود کہ بیچارہ نیست شیرازی

این تخلص از لقب او « ہمام الدین » گرفتہ شدہ و نام او چنانکہ در ریاض
العارفین^۲ و بعضی مآخذ دیگر^۳ آمدہ، « محمد » است، در تلخیص مجمع الاداب تألیف
ابن الفوطی، در ضمن شرح حال عزالدین یحیی پسر شمس الدین محمد جوینی آمدہ
است^۴ کہ : « اشتغل فی صباہ علی الشیخ ہمام الدین محمد بن افریدون التبریزی » و در
یک جنگ خطی ہشت بیت از پدر ہمام با عنوان^۵ : « علاء الدین فریدون پدر مولانا
ہمام الدین تبریزی راست » نقل شدہ ، و در مجموع ثابت می شود کہ لقب پدرش
علاء الدین و نام او فریدون بودہ، و اینکہ خود او در شعر نام « علاء » را برای پدرش
آوردہ بہ این جہت است چنانکہ گوید^۶ :

سخنی لایق سمعت نبود و رہ باشد

ہم غزل های ہمام بن علای تو بود

۱- دیوان ہمام بہ تصحیح دکتر رشید خیوضی ص ۸۴

۲- چاپ محمد علی گرکانی ص ۴۰۰

۳- ریحانۃ الادب ج ۶ ص ۳۷۰

۴- مقدمہ دیوان ہمام از دکتر خیوضی ص سی و یک

۵- همان مقدمہ ص سی و سہ

۶- دیوان ص ۹۸

آقای دکتر صفا^۱ از القابی که در مقدمه دیوان او به امر خواجه رشیدالدین فضل الله نوشته شده یعنی : « همام الملة والدين علاء الاسلام والمسلمين » نتیجه گرفته اند که همام الدین لقب و «علاء» نام او بوده اما با توضیحات و مدارک ارائه شده پیداست که همام الدین لقب و «همام» تخلص و «علاء الدین» لقب پدرش و «محمد» نام خود او بوده است . محمدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان^۲ ، همام را خلف «علائی» نوشته که بدیهی است این نیز مخفف «علاء الدین» لقب پدر اوست که به جای نامش آمده .

اگر چه صاحب آتشکده آذر ضمن شرح حال سعدی^۳ ، از ملاقات او و همام نام برده و همه جا «همام» ذکر کرده، اما در ضمن شرح حال و ذکر اشعار شاعران تبریز از «همایی» شاعر نام برده و نوشته^۴ : « از تلامذه خواجه نصیرالدین طوسی و به صحبت شیخ سعدی رسیده و ازوست :

پس از سالی به خوابت دیده‌ام دوش

مبادا هرگز آن خوابم فراموش

هنوزم هست دیدار تو در چشم

هنوزم هست گفتار تو در گوش

ونادر میرزا در تاریخ و جغرافی تبریز^۵، به تبعیت آتشکده همین «همایی» را

از شاعران تبریز شمرده و قول آتشکده را آورده و همین دوبیت را نیز نقل کرده و

۱- تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ بخش دوم ص ۷۱۴

۲- ص ۳۹۶

۳- چاپ دکتر سید جعفر شهیدی ص ۲۷۶

۴- همان چاپ ص ۲۵

۵- ص ۱۴۰

چون این دوبیت از ہمام تبریزی است (بیت اول و سوم يك غزل او) ^۱ و شاگرد
خواجہ نصیر و کسی کہ بہ صحبت سعدی رسیدہ و اہل تبریز است جز او کسی نتواند
بود آشکدہ در مورد او اشتباہ کردہ و نادر میرزا ہ۔۔۔ اشتباہ ^۲ او را در کتابش
آوردہ است .

سال تولد

در مقدمہ دیوان ہمام نوشتہ شدہ ^۳ : « و بعد ما کہ مدت عمرش بہ ہفتاد و ہشت
کشید و ہدی زندگی بہ محل رسید . منادی حق را جواب داد و بند دام تن از پای
مرغ جان بہ يك نفس بگشاد » و چون تاریخ قوت او چنانکہ خواہیم گفت بدون
شک سال ۷۱۴ ہ . ق است، پس تاریخ تولد او سال ۶۳۶ ہ . ق خواهد بود ،
بنابراین تاریخ ۵۹۸ ہ . ق کہ سال تولد او در بعضی کتب مانند تاریخ مغول ^۵ عباس
اقبال ذکر شدہ و سن او کہ ۱۱۶ سال در مجمل فصیحی ^۶ خوافی آمدہ درست
نیست .

- ۱- دیوان ہمام چاپ مؤید ثابتی ص ۳۴، چاپ دکتر عبوسی ص ۱۷۳
- ۲- مرحوم حسین نخجوانی ضمن شرح حال ہمام بہ این اشتباہ اشارہ کردہ است
(چہل مقالہ ص ۲۳۶)، رضاقلی خان ہدایت نیز در ریاض العارفین بہ ہمین اشتباہ آشکدہ
اشارہ دارد .
- ۳- دیوان ہمام بہ تصحیح دکتر عبوسی ص ۴
- ۴- تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا ص ۷۱۳، مقدمہ دیوان چاپ دکتر عبوسی ص
سی و پنج

۵- چاپ دوم ص ۵۴۴

۶- چاپ محمود فرخ ج ۳ ص ۲۲

زادگاہ ہمام، تبریز است و ہمہ منابع و ماخذ اور تبریزی خواندہ اندو در اشعار خود
او اشتیاق و علاقہ بہ تبریز آمدہ است.

از دوران کودکی و آغاز تربیت ہمام اطلاعی در دست نیست و ظاہراً باید
تحصیلات مقدماتی خود را نزد پدرش کہ مردی ادیب و شاعر بودہ، بہ انجام رسانیدہ
باشد. او بگفتہ نذکرہ نویسان^۱ از شاگردان خواجہ نصیرطوسی و از اقران قطب
الدین شیرازی (متوفی ۷۱۰ھ ق) بودہ و بعضی^۲ ہم کلمہ «اقران» مذکور در تذکرہ
ہارا «اقربا» نوشتہ و ذکر کردہ اند کہ ہمام با قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی
نسبت سببی^۴ داشتہ است.

قطب الدین شیرازی کتاب مفتاح المفتاح را بہ خواہش ہمام الدین^۳ تألیف
کردہ و تاریخ تألیف آن میانہ سالہای ۶۹۴ - ۷۰۱ بودہ است. ہمام تبریزی اشعاری
بہ تازی^۴ در مدح قطب الدین شیرازی دارد و در یک قطعہ بہ خواجہ رشید الدین در بارہ
قطب الدین شیرازی توصیہ می کند و می گوید^۵:

-
- ۱- تذکرہ دولتشاہ چاپ ہند ص ۹۶، چاپ خاور ص ۱۶۴، ریاض العارفین چاپ
کتاب فروشی محمودی ص ۴۰۰
 - ۲- تذکرہ روز روشن ص ۹۲۷
 - ۳- مقدمہ درۃ الناج تعنیف قطب الدین شیرازی، بہ تصحیح سید محمد مشکوٰۃ ص ۱
و ایشان د خواجہ ہمام الدین بن ہمام متوفی ۷۱۳ھ، نوشتہ اند
 - ۴- دیوان چاپ دکتر عبوسی ص ۱۳: «انانری قطب الزمان ینال من - بحر المعانی و
والبیان فرائد»
 - ۵- همان چاپ ص ۲۷

قطب عالم کہ هست انفاسش به دعا و ثنای تو مشکین
خاطرش جمع کن به ترتیبی تا فواید همی کند تلقین

اما در دیوان او شعری در مدح خواجه نصیرالدین طوسی وجود ندارد .
خواجه ہمام الدین شاعر و عارف و ہم عالمی بنام بودہ و در ہمہٴ این رشتہ
ہای دانش و عرفان شہرت داشتہ است ، چنانکہ دولتشاہ می نویسد^۱ : « دانشمندی
فاضل و اہل دل بودہ » بزرگان و امرا و وزیران بہ صحبتش مایل بودہ و در دستگاہ
حاکمان صاحب جاہ و منزلت بودہ و نوشتہ اند کہ مدنی وزارت آذربایجان داشتہ
است ، از نامہ ہای بزرگان و معاصران دربارہٴ او حرمت و جاہ و مقاسم معلوم می شود
و از این نامہ ہا صحبت خواهیم کرد .

ہمام الدین کہ مولانا نیز خطاب شدہ است ، بادو وزیر بزرگ مغول یعنی خواجه
شمس الدین محمد جوینی (مقتول در شعبان سال ۶۸۳ ہ . ق) و خواجه رشید الدین
فضل اللہ (مقتول بہ سال ۷۱۸ ہ . ق) معاصر بودہ و آن ہر دو بہ او احترام
می گذاشتہ اند ، خواجه شمس الدین محمد جوینی در نامہ ای بہ نام « ادرار نامہ » دربارہٴ
زاویہ ہمام مبلغ ہزار دینار مقرر ی تعیین کردہ و در آن نامہ چنین نوشتہ است^۲ :
« چون زاویہ متبرکہ شیخ امام ہمام قدوۃ الانام زبدۃ الایام مقبول الخواص والعوام
فرید الزمان اکمل نوع انسان ہمام السلۃ والدین زیدت فضائلہ بحکم والمشر ب العذب
کثیر الزحام ، منزلگہ خاص و عام است و آستان گاہ طبقات انام ... واجب و لازم شد ...
جہت سفرہ او حظی و افر و قسطی مستوفی تعیین کردن ، بنا بر این مقدمات از محصول روم
بر سبیل ادرار علی الدوام و الاستمرار مبلغ یک ہزار دینار مقرر شد ... »

و ہمین وزیر بہ ہنگام کشتہ شدن در نامہ ای^۳ کہ بہ بزرگان و مشایخ تبریز

۱ - چاپ خایر ص ۱۶۳

۲ - مقدمہ دیوان ہمام چاپ مؤید ثابتی ص ۹ ، چاپ دکتر عیوضی ص چہل و ہفت

۳ - مجل فصیحی ج ۲ ص ۲۵۶ ، دیوان چاپ دکتر عیوضی ص چہل و ہشت

نوشته از پنج تن نام برده ویکی همام است که به عنوان «مولانا همام الدین» ذکر کرده است .

بنا بر آنچه در مقدمه کلیات فخرالدین عراقی آمده، هنگام وداع عراقی با معین الدین، نوشته : «مدتی بگذشت حکم یرایغ چنان شد که صاحب عادل خواجه شمس الدین صاحب دیوان الجوینی، طاب ثراه، ولایت روم بازیند و ضبط اموال امیر معین الدین کند، مولانا شمس الدین العبیدی و مولانا همام الدین و امین الدین حاجی بوله^۲ در صحبت خواجه بودند . . .» از این مطلب چنین برمی آید که همام همراه شمس الدین جوینی در سفر روم بوده است، در تذکره میخانه^۳ ضمن نقل همین مطلب درباره همام «ممهذ الملوك والسلاطین مولانا همام الدین» نوشته و پرفسور محمد شفیع و نیز محمد علی تربیت این شخص را با همین القاب، همام الدین تبریزی دانسته اند اما آقای گلچین معانی^۴ مصحح تذکره میخانه با توجه به این القاب، او را دیگری فرض کرده اند، ولی با توجه به اینکه او در کارهای دیوانی بوده و خود نیز از سفر روم در شعرش آورده است، کسی که همراه خواجه شمس الدین به روم رفته همان همام الدین است .

همام در مدح شمس الدین صاحب دیوان اشعار تازی و فارسی چند دارد، از جمله قصیده ای است به مطلع^۵ :

رسید موسم آن باز کز نسیم بهار
جهان پیر شود نو جوان سبز عذار

و در شعر تازی گفته است^۶ :

-
- ۱- چاپ سعید نفیسی ص ۱۴
 - ۲- چاپ آقای گلچین ص ۴۱
 - ۳- روضات الجنان ج ۱ ص ۱۵۴ : حاجی امین الدین باله
 - ۴- ص ۴۲ ح ۱
 - ۵- چاپ دکتر رشید عیوضی ص ۴۱
 - ۶- همان چاپ ص ۱۵

ان الفضائل والمكارم والعلیٰ خصت بشمس الدین سلطان الوری...
ویک ترجیع بنداً در مرثیة او ساخته کہ چهار بند دارد و بیت ترجیعش
این است :

دریغا صاحب دیوان دریغا دریغا آصف دوران دریغا

شرف الدین پسر شمس الدین جوینی نیز ممدوح ہمام بودہ و این شرف الدین
ہرون در زمان سلطان احمد نگودار حاکم دیار بکر و موصل بود و بعد از عظاملک
جوینی بہ حکومت عراق منصوب شد و در عہد ارغون در این سمت از آروق برادر
نوقانیابت می کرد، و چون آروق را بہ قتل خواجہ سعد الدین مستوفی قزوینی برادر
خواجہ فخر الدین محمد مستوفی و ادار کرد، خواجہ فخر الدین، ہرون را نزد
آروق متہم کرد و آروق، ہرون را در جمادی الاخرہ سال ۶۸۵ھ ق بہ قتل رسانید.
خواجہ شرف الدین ہرون مردی شاعر و ادیب و خود از مشوقان علم و ادب بود و بہ
ہمام ارادت می ورزید و او را بسیار گرامی و محترم می داشت، و دولتشاہ سمرقندی
می نویسد^۲ کہ روزی خواجہ ہارون بہ دعوت ہمام بہ خانقاہ اورفته و ہمام بہ این
مناسبت غزلی بداہہ سرودہ کہ مطلعش این است :

خانہ امروز بہشت است کہ رضوان این جاست

وقت پروردن جان است کہ جانان این جاست

و بیت آخر این است :

۱- دیوان چاپ دکتر عبوسی ص ۱۶۸-۱۷۰

۲- تاریخ مفلو ص ۲۳۳ ج ۱

۳- چاپ خاور ص ۱۶۴

بعد از این غم مخور از گردش ایام همام

هرچه آن آرزوی جان بودت آن این جاست^۱

همام در مدح هرون، يك قصیده عربی دارد درسی و چهار بیت به این

مطلع^۲:

وسكانها قوم كرام الشمائل

سلام علی بغداد دارالافاضل

و جز این ها مثنوی «صحبت نامه» را به نام خواجه شرف الدین هرون^۱

ساخته و به او اتحاف کرده و این مثنوی در بحر هزج مسدس سروده شده و آغازش

این است^۴:

به نام آن که تن را نور جان داد

خرد در ترجمانی چون زبان داد

و در مدح خواجه هرون گفته^۵:

نظیرت دیده دوران ندیده

زهی یزدان ز لطف آفریده

و ضمن آن گوید:

«

۱- در دیوان همام ص ۶۶ غزل ۲۱ به این وزن و قافیه است فقط بیت اول و چهار غزل که در تذکره الشعراء آمده در آن هست و بقیه اختلاف دارد. این داستان و غزل را حافظ حسین کربلائی نیز از دولت شاه نقل کرده (روضات الجنان ج ۱ ص ۱۰۵-۱۰۶) مصراع اول مطلع این غزل در مقطع غزلی از سیف فرغانی آمده به این شکل: «خانه امشب چو بهشت است که رضوان این جاست» (دیوان سیف تصحیح دکتر صفا ج ۲ ص ۳۹) و سیف فرغانی معاصر سعدی بوده و غزاهای او را استقبال و شعرش را تضمین کرده (رك مقاله سیف فرغانی و سعدی به قلم نگارنده در جشن نامه محمد پروین گنابادی)، سیف به تبریز آمده قطعه ای هم در مدح شمس الدین جوینی دارد (تاریخ ادبیات صفا ج ۳ بخش ۱ ص ۶۲۳ به بعد)

۲- ص ۱۸ دیوان

۳- مقدمه تاریخ جهانگشای جوینی به تصحیح محمد قزوینی ص ۳

۴- دیوان ص ۲۵۹

۵- ص ۲۶۵

زمان گفته که بادادوز گردون

به کام صاحب آفاق هارون

فرزند دیگر خواجه شمس الدین یعنی عزالدین یحیی شاگرد همام بوده است .

بعد از خاندان جوینی ، خواجه رشید الدین فضل الله وزیر معروف دوره ایلخانان مغول (مقتول به سال ۷۱۸ هـ . ق) که شرح حالی از او به مناسبت ربع رشیدی در همین تألیف^۱ آمده است، از ممدوحان همام بود و همام دوازده بیت عربی^۲ و هفت قطعه^۳ فارسی به نام او دارد و قصیده ای هم در پایان قطعات و مدایح مربوط به او آمده که حدس زده اند در باره رشید الدین است اما در آن؛ «نظام عالم و فخر ملوک عزالدین» گفته شده وجود او از جود برمکیان بیشتر است :

به جود برمکیان را کجا کند تحسین

کسی که دید ز عبدالعزیز احسان را

و در او شجاعت بسیار است . و بر رویهم این قصیده در مدح رشیدالدین نیست .

همام تبریزی بر رساله توضیحات رشیدالدین تقریظی نوشته که تنها نمونه نثر اوست که برجای مانده و ضمن آن پس از مقدمات و ذکر القاب و آثار عدل و احسان رشیدالدین نوشته است^۴ : « و توضیحات مخدومی شاهد تر عدلی و عدل تر شاهی است و چون بنده ضعیف همام التبریزی احسن الله عاقبتی ، در مطالعه آن رسایل که

۱ - ص ۱۶-۱۷

۲ - دیوان ص ۱۷

۳ - ص ۲۵-۲۹

۴ - ص ۲۹

۵ - مقدمه دیوان چاپ دکتر میوضی ص پنجاه و سه

که وسایل اهل فضایل است و مشارب معارف و حقایق از آب حیات معالی سیراب شد دوسه بیت در قلم آورد :

آب حیات در ظلمات است و سوی آن

جز خضره نیافت کس از خلق کاینات ... الخ

بنابر این نوشته، نظر محمدعلی تربیت^۱ در اینکه همام الدین از جمله دو بیست

نفری است که بر کتاب تفسیر رشیدالدین تقریظی نوشته، درست نیست .

خواجهر رشیدالدین فضل الله به همام توجه خاص داشته و طی نامه‌ای^۲ به فرزندش

امیرعلی حاکم بغداد، درباره بزرگداشت علما و فضلا توصیه و برای هر يك از آنان

انعامی تعیین می کند و در این نامه صورت انعام پنجاه و يك تن با نام آنان آمده و

بیستمین آنها همام تبریزی است و درباره او چنین نوشته است : « ۲۰ - مولانا همام

الدین تبریزی : نقداً، الفی دینار، پوستین فنك ۱۰۱ مرکوب مع سرجه ۱ » .

مطلب دیگر آنکه دیوان همام بعد از مرگش به امر همین وزیر جمع آوری

شده و در مقدمه اش آمده است^۳ : « چون به حکم الارواح جنود مجنده ... حضرت

مخدوم جهانیان ، دستور اعظم، پناه خلق عالم، مفیض انواع علوم و حکم، رشیدالدین

والدین طاب ثراه را با جانب شریف مولانای سعید مغفور ... همام الملة والهدین

علاء الاسلام والمسلمین . . . مصافاتی بود از شوایب اغراض معراو مؤاخاتی

از ریت ریامبر . . . رای غیب نمای عالم آرای اعلاه الله تعالی چنان صواب

دید که متفرقات فواید او را نظم و نثر جمع کنند . . . و در این مقدمه از کیفیت

۱ - دانشمندان آذربایجان ص ۳۹۶

۲ - چهل مقاله نخجوانی ص ۲۴۰ مقدمه دیوان همام چاپ دکتر عیوضی ص چهل و نه

۳ - دیوان همام ص ۱۲ چاپ مؤید ثابتی ص ۱۱

تدوین اشعار و آنچه تا آن گاه بدست آمده، نوشته شده و برد و قسم: شعر عربی و شعر فارسی مرتب گردیده است.

دیگر خواجگان و وزیران که ممدوح همام بوده اند، صاحب سعدالدین محمد بن علی مستوفی ساوجی^۱ است که بارشیدالدین در امر وزارت مشارکت داشت و در سال ۷۱۱ هـ. ق میان هر دو وزیر اختلاف روی داد و در همان سال به تحریک بدخواهان در حوالی بغداد به قتل رسید. همام الدین دربارهٔ او دو قطعه شعر به تازی^۲ دارد.

در دیوان همام مدایحی بنام: سلطان احمد تگودار^۳ ایلخان مغول که در جمادی الاولی ۶۸۳ هـ. ق به فرمان ارغون کشته شد، دیده می شود، همچنین دربارهٔ غاران خان^۴ (وفات ۷۰۳ هـ. ق) یک غزل و دو قصیده و یک قطعه دارد. همچنین هفت غزل و مثنوی و قطعه جمعاً ۵۰ بیت در مدح سلطان محمد خدا بنده^۵ گفته و دو بیت نیز در جواب اظهار علاقه و توجه سلطان نسبت به خود سروده است.

همام در ستایش بعضی از دانشمندان زمان خود شعر گفته که یکی از آنان امام جلیل صوفی زاهد شیخ صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم بن شیخ سعدالدین حمویة الجوینی الشافعی داماد علاءالدین^۶ عظاملك است که غازان خان به مساعدت امیر نوروز، در سال ۶۹۴ هـ. ق به دست او اسلام آورد و به تبعیت او صد هزار نفر از لشکریان و امراء مغول اسلام آوردند، و این شیخ صدرالدین در دولت غازان خان

۱ - تاریخ مغول ص ۳۱۸

۲ - دیوان ص ۲۰ و ۲۱

۳ - تاریخ مغول ص ۲۲۱-۲۲۹

۴ - تاریخ مغول ۲۵۹-۳۰۷

۵ - تاریخ مغول ص ۳۰۷-۳۲۵

۶ - مقدمه تاریخ جهانکشی جوینی تصحیح محمد قزوینی ج ۱ ص ۲ و ج ۲ ص ۲

به احترام زیست و در سال ۷۲۲ وفات کرد. همام تبریزی درباره او دو بیت تازی و ۱۴ بیت فارسی به شکل مثنوی^۱ دارد.

دیگر از عالمان معاصرش قطب الدین شیرازی است که پیش از این درباره اش صحبت کردیم و به اشعار همام راجع به او اشاره نمودیم.

جز این ها قاضی محیی الدین محمد که شرح حالش در روضات الجنان^۲ حافظ حسین کربلایی آمده و مزار او را در جوار خواجه عبدالرحیم از آبادی نشان داده، وفات محیی الدین در ذی القعدة سال ۶۹۷ واقع شده، همام در مدح اوسه قطعه شعر به عربی^۳ دارد.

و دیگر از اشعار همام در مدح نجم الدین عبدالغفار قزوینی شافعی است که از علمای فقه بوده و کتاب «الحاوی الصغیر فی الفروع» او از کتب معتبر شافعی است که شرح بسیار بر آن نوشته اند^۴ و فاتهش در ۶۶۳ یا ۶۶۵ هـ. ق روی داده و در قزوین دفن شده است. همام دو قطعه شعر به عربی درباره او دارد که یکی از آنها تقریظی بر کتاب «اللباب فی الفقه»^۵ نجم الدین است.

همام و شاعران معاصرش

همام در زمان خود بیش از همه به سعدی نظر داشته و با او در ارتباط بوده است و گذشته از آنکه هر دو با شمس الدین جوینی ارتباط داشته اند، شهرت سعدی

۱- دیوان همام ص ۱۴ و ص ۵۱

۲- ج ۱ ص ۱۲۶

۳- دیوان ص ۱۲

۴- مقدمه دیوان همام ص هشتاد و یک

۵- دیوان ص ۱۳

در زمان خود او سبب توجه بیشتر همام به او شده و در تذکره دولت‌شاه سمرقندی^۱ حکایتی راجع به ملاقات سعدی و همام و لطیفه گویی آنان به یکدیگر و اتفاق ملاقات در حمام تبریز، آمده که دیگران^۲ آنرا نیز نقل کرده‌اند اما اگر ملاقات هم درست باشد آن سخنان از این دو بزرگ مرد قابل قبول نیست مخصوصاً که اختلاف سن همام و سعدی^۳ در نظر باشد.

امادر دیباچه کلیات سعدی که علی بن احمد بن ابی بکر بیستون در ۷۳۴ ه. ق. الحاق کرده يك حکایت راجع به ارتباط شیخ سعدی با علاءالدین عطاءالملک جوینی و برادرش شمس‌الدین محمد جوینی آمده که شمس‌الدین پانصد دینار برای سعدی فرستاده و غلام صد و پنجاه دینار از آن برگرفته^۴... الخ و حکایت دیگر درباره ملاقات سعدی با اباقا است که در آغاز آن نوشته^۵: « شیخ سعدی علیه الرحمة والغفران فرموده که در وقت مراجعت از زیارت کعبه چون به دارالملک تبریز رسیدم و فضلا و علما و صلحای آن موضع را دریافتم و به حضور آن عزیزان که صحبت ایشان از جمله فرائض بود مشرف شدم، خواستم که صاحبان اعظام، خواجه علاءالدین و خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان را ببینم که حقوق بسیار در میان ما ثابت بود... الخ» و در يك نسخه معتبر خطی از کلیات سعدی مورخ به سال ۷۶۷ که در کتابخانه ملی^۶ پاریس هست، این داستان ملاقات با اباقا خان، با اندکی اختلاف، جزء رساله ششم آمده است.

۱- چاپ هندس ۹۶، چاپ خاور ص ۱۵۳

۲- آتشکده آذر چاپ دکتر شهیدی ص ۳۷۶، تذکره روز روشن ص ۹۲۷

۳- مقدمه دیوان همام ص شصت و شش

۴- کلیات سعدی چاپ فروغی ص ۷۱

۵- همان چاپ ص ۷۴-۷۵

۶- تاریخ ادبیات در ایران ج ۳ بخش اول ص ۵۹۸

اما مرحوم محمد قزوینی^۱ هر دو حکایت را که اشاره کردیم، مجعول دانسته و آنها را مبالغه آمیز شمرده است، و فروزانفر در رساله آثار و احوال مولوی^۲، با توجه به این تردیدها و قطعی نبودن اسناد مربوط به ملاقات سعدی با همام و ابا قحان، مسافرت دوم سعدی را به روم با تردید پذیرفته است، و گفته که سعدی پس از مسافرت های دراز خود مابین ۶۲۱ و ۶۵۵ هـ. ق و توطن در شیراز بار دیگر سفری به روم رفته و در این سفر به تبریز رسیده و ملاقات میان همام و او ممکن است روی داده باشد. در حبیب السیر^۳ هم از ملاقات این دو گوینده سخن رفته است و در هر حال توجه همام تبریزی به سعدی ثابت است و در پایان غزلی به مطلع^۴:

به يك كرشمه توانی كه كار ما سازی
ولی به چاره بیچارگان نپردازی

گفته است :

همام را سخن دلفریب و شیرین است
ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی
واز دو بست و چند غزل همام حدود هشتاد غزل، باغزلهای سعدی در وزن وقافیه یکی است^۵ و در بسیاری از غزلها همام عیناً طرز سخن سعدی را پیروی کرده و بدون شك استقبال او نموده و تحت تأثیر غزلهای سعدی قرار گرفته است.

این ارتباط و شباهت به حدی است که غزل معروف سعدی :

-
- ۱ - مقدمه تاریخ جهانگشای جوینی ج ۱ ص ۱
 - ۲ - چاپ دوم ص ۱۳۲ - ۱۳۳
 - ۳ - چاپ کتاب فروشی خیام ج ۲ ص ۵۶۴
 - ۴ - دیوان همام ص ۱۵۲
 - ۵ - مقدمه دیوان همام تصحیح دکتر عبوضی ص شصت و سه

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

در نسخه های کهن دیوان همام به نام اوضبط شده است^۱.

در یک جنگ کهن^۲ که در سالهای ۷۴۱ و ۷۴۲ هـ. ق بعد از وفات هردو شاعر نوشته شده چهل و نه غزل از سعدی با چهل و نه غزل از همام که یک وزن و قافیه دارند تحت عنوان :

« المعارضات بین غزلیات الشیخ سعدی و مولانا همام الدین طاب ثراهما » ضبط و مقایسه شده است . و پیدا است که این ارتباط و توجه همام به سعدی و اثر پذیری همام در همان روزگار مشهور بوده حتی در نسخه خطی دیوان همام که در کتابخانه ملی پاریس هست در آغاز بسیاری از غزلها به مطلع سعدی اشاره شده مثلاً غزل همام به مطلع^۳ :

با آن که بر شکستی چون زلف خویش مارا

گفتن ادب نباشد پیمان شکن نگارا

در آن نسخه با این عنوان آمده^۴: « شیخ سعدی فرماید :

مشتاقی و صبوری از حد گذشت ما را

گر تو شکیب داری طاقت نماند ما را »

در مجالس النفائس^۵ امیر علیشیر نوائی درباره همام نوشته : « همام معاصر

۱ - مقدمه دیوان همام به تصحیح مؤید ثابتی ص ۶، در دیوان چاپ دکتر عبودی ص ۱۲۵ این غزل ضبط است .

۲ - شماره ۴۸۷ کتابخانه لالا اسمعیل ترکیه (ص ۳۳ و دو و سه و سه مقدمه در همام تصحیح دکتر عبودی)

۳ - دیوان ص ۵۷

۴ - همان صفحه حاشیه ۲

۵ - ترجمه مجالس النفائس چاپ علی اصغر حکمت ص ۲۴۹

سعدی بوده، اشعار بی نظیر دارد و غزل‌های شورانگیز، در طرز غزل به سعدی
نرسیده و دایم در این رشک بوده و در این معنی گفته :

« به يك كوشمه توانی كه كار ما سازی ... »

همام را سخن دلپذیر شیرین است ... »

و در مرقوم پنجم سلم السموات^۱ نوشته : « همام تبریزی از اشراف و اعیان

تبریز بوده و صحبت سعدی را دریافته »

بجز سعدی همام باقطب‌الدین عتیقی یزدی (وفات ۶۷۵ هـ . ق) و پوربهای

جامی (وفات بعد از سال ۶۹۹ هـ . ق) مشاعره و ارتباط داشته و پوربها به گفته

دولت‌شاه همراه وجیه‌الدین زنگی بن طاهر فریومدی به تبریز رفته و باهمام دیدار

کرده است .

امیر خسرو دهلوی (۶۵۱ - ۷۲۵ هـ . ق) نیز به همام و سعدی هر دو نظر

داشته و آیین آن دورا در غزل تمام می دانسته و در مثنوی نه سپهر به این نکته اشاره

کرده است^۲.

همام به شاعران پیش از خود بیش از همه به سنائی غزنوی نظر داشته و یک

مثنوی خود را که شامل ۵۵۸ بیت در توحید و نعمت پیامبر و اخلاق و موضوعات زهد

و پند است، به تقلید حدیقه سنایی باهمان وزن سروده است ، و مثنوی آغازش این

بیت است^۳ :

ای وجودت به ذات خود قایم

ذات پاک تو قایم و دایم

۱- چاپ دکتر یحیی قریب ص ۶۴

۲- شعر العجم شبلی نعمانی ج ۲ ص ۴۰، مقدمه دیوان ص شصت و هفت

۳- دیوان ص ۲۲۵

و نیز به نظامی گنجوی (وفات ۶۱۴ هـ . ق) توجه داشته و در غزلی گفته است^۱ :

این بیت ز گفته نظامی
گوییم وز دیده خون گشاییم:
«آیاتو کجا و ما کجاییم
تو آن که ای که ماتوراییم»

و این بیت از لیلی و مجنون نظامی است .

هم چنین غزلی با توجه به غزلی از انوری ابیوردی (وفات ۵۸۷ هـ . ق) سروده که در دیوان^۲ او هست .

مذهب همام - از آنچه که در اشعارش آمده پیداست که پیرو اهل سنت و جماعت بوده زیرا در اشعارش خلفای راشدین را مدح گفته^۳ ، علاوه بر آن عالم معروف شافعی یعنی صدرالدین ابراهیم حمویه را مدح گفته و نیز نجم الدین عبدالغفار قزوینی مورد ستایش او واقع شده که او نیز شافعی بوده از این جهت می توان احتمال داد که بر طریق مذهب شافعی بوده است .

همام بدون شك از عرفاست چه خانقاهی در تبریز داشته که دیدیم شمس الدین جوینی برای اداره زاویه او مقرری تعیین کرده بود، و در مقدمه دیوان او آمده^۴ :
« مولانای سعید قدس الله روحه، از جمله افراد روزگار و آحاد او تادادوار بود ، از بستان علوم ظاهر ثمرات ایقان چیده و از پستان مواجید لبان اذواق عرفان مکیده» و دولت شاه سمرقندی^۵ هم او را «عارف و صاحب دل» و «مفخر العرفا» خوانده و وجیه الدین

۱- مقدمه دیوان تصحیح دکتر عیوضی ص شصت و هفت

۲- دیوان ص ۶۹ و مقدمه ص پنجاه و نه

۳- مقدمه دیوان ص چهل

۴- مقدمه دکتر عیوضی ص ۱۳ مقدمه چاپ مؤید ثابتی ص ۱۱ با اختلاف عبارت

۵- چاپ خاور ص ۱۶۳

نسفی از علمای معروف ہرات^۱ در نامہای کہ بہ ہمام نوشتہ اورا^۲ «مولانا الاعظم سلطان الطریقہ ، برہان الحقیفہ قدوۃ الواصلین، زبدۃ الواجدین امام اہل الحق والیقین ہمام المملۃ والدین» خطاب کردہ است .

حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان نوشتہ است^۳ : « با وجود فضائل ظاہری از اطن صافیۃ صوفیان صافی دل مستفید و مسنفیض بودہ، گویا ارادت وی با حضرت شیخ حسن بلغاری قدس اللہ تعالیٰ سرہ درست گشتہ بودہ» و در جای دیگر^۴ ہم ہنگام ورود حسن بلغاری بہ تبریز ذکر می کند کہ « مولانا ہمام الدین و مولانا حاجی امین الدین بالہ و جمیع مشایخ و علما آمدند، بہ تشریف ارادات شیخ مشرف شدند» .

امادرتذکرۃ صحف ابراہیم^۵ آمدہ است کہ ہمام بعد از ابتلاء بہ عشق دخنری ارمنی و رہائی از آن بند، از منصب و مال اعراض کردہ و بہ سفر مکہ رفتہ و پس از بازگشت مرید شیخ سعید فرغانی شدہ و طریق صوفیہ در پیش گرفتہ است، و در دیوان ہمام از ارادتش نسبت بہ حسن بلغاری یا سعید فرغانی نشانہای نیست اما چون روضات الجنان پیش از صحف ابراہیم نوشتہ شدہ ممکن است قول او در ارادت ہمام نسبت بہ حسن بلغاری صحیح باشد و نیز از سفر مکہ ہمام در دیوان او اشارتی صریح وجود ندارد اما قرآنی^۶ توان یافت .

۱- معاصر آل کورت کہ بسال ۷۰۶ ھ . ق قاضی ہرات شد (روضات الجنات فی اوصاف مدینۃ الہرات بخش یکم ص ۴۴۳ و موارد دیگر)
 ۲ - دیوان چاپ، ویدت ثابتی ص ۸، این نامہ و نامہ شمس الدین محمد درہ و درہ قرری در بک مجموعہ کہ در سال ۸۴۵ ہجری کتابت شدہ ، آمدہ است .

۳ - جزء اول ص ۱۰۶

۴ - ص ۱۵۴-۱۵۵

۵ - تاریخ ادبیات، درایران دکتر صفا ص ۷۱۶ ج ۳ بخش ۲، مقدمہ دیوان تصحیح دکتر عبوضی ص چہل و دو

۶ - مقدمہ دیوان ص چہل و پنج

در هر حال بسیاری از غزلیات همام رنگ و بوی عرفانی دارد و از مضامین عرفانی حکایت می کند، حتی بعضی از اشعار عرفانی او با آنچه به دیگر عرفان نسبت داده شده یکی است مثلاً غزلی که حافظ حسین کر بلائی^۱ هشت بیت از آن آورده و در دیوان^۲ او نه بیت نقل شده با مطلع :

ساقیا بر سر جان بار گران است تنم

باده ده باز رهان يك نفس از خویشتم

همانند غزلی است که بمولانا جلال الدین نسبت داده اند به مطلع :

روز ها فکر من این است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

و دو بیت در غزل همام :

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

خنک آن روز که پرواز کنم تاور یاز

به هوای سر کویش پرو بالی بزنم

با اندکی اختلاف در همان غزل منسوب به مولوی آمده است .

آثار همام - اثر منشور همام ، همام تقریظی است که بر توضیحات خواجه

رشیدالدین یکی از چهار کتاب «المجموعه الرشیدیة» نوشته است و قبلاً به آن اشاره

کردیم و چند جمله از آن نقل نمودیم، این نثر پس از «بسم الله» با جملات عربی آغاز

می شود و پس از جملاتی عربی و فارسی به ذکر القاب خواجه رشیدالدین پرداخته و در

بارة توضیحات او سخن گفته و به غزلی و ابیاتی عربی از خود^۳ پایان داده است .

۱- جزء اول ص ۱۰۶

۲- دیوان تصحیح عبوضی ص ۱۲۵

۳- مقدمه دیوان ص پنجاه و یک تا پنجاه و چهار

دیوان اشعار همام ، شامل اشعار عربی و اشعار فارسی مشتمل بر قصاید، غزلیات، مرثی، مقطعات و اخوانیات و مفردات و رباعیات و یک مثنوی در بحر خفیف و مثنوی صحبت نامه است که این مثنوی دوم را ادگار بلوشه^۱ از نوع «ده نامه» شمرده است و در پایان نسخه پاریس یک ده نامه به نام محبوب القلوب هست .

این اشعار در موضوعات گوناگون مانند توحید، مدح ، موعظه ، عرفان، عشق و دوستی گفته شده و یک غزل هم ملمع است و به زبان تبریزی (آذری) و زبان فارسی است که شش مصراع و یک بیت به زبان تبریزی است، و در پایان یک غزل هم^۲ بیتی به زبان آذری است، غزل اول به این مطلع است^۳:

بدیدم چشم مستت رفتم از دست

گوان وا بر دلی کویا نبی مست

در شعر همام اشتیاق به تبریز و توصیف آنجا نیز دیده می شود و به یاران و

دوستان که آنجا داشته نامه منظوم نیز نوشته و در یک جا گفته است^۴:

بار دیگر به جانب تبریز بگذر ای پیک اشتیاق انگیز

گذری کن به مجمع اصحاب و آن سعادت به رایگان دریاب

و نیز تبریز را وصف می کند و می گوید^۵: « تبریز نکوست و هر چه زانجاست

نکوست » و نیز گفته^۶:

ای عرصه تبریز زیانت مرساد

آسیب زمان به مردمانت مرساد

۱- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۲ ص ۷۲۰

۲- دیوان همام ص ۱۳۴

۳- ص ۶۲

۴- ۱۹۰

۵- ص ۲۰۹

۶- ص ۲۱۰

نو همچو تنی وجان و دل هر دو امام

دردی به دل و غمی به جانت مر ساد

دیوان همام، همان است که بعد از مرگش به امر خواجه رشیدالدین جمع آوری شده و در فاصله ۷۱۴ مرگ همام و ۷۱۸ سال قتل خواجه رشیدالدین انجام یافته و ناقص نیز مانده و بعضی از غزلها تمام نشده است. از روی همین دیوان نسخه‌ای به سال ۸۱۶ هـ. ق به دست جعفر بن علی التبریزی کتابت شده^۱ و در پایان آنها بعد از اشعار همام، منظومه «محبوب القلوب» نوشته شده، و یک نسخه عکسی از آن برای کتابخانه ملی تهران^۲ و نسخه دیگری برای کتابخانه مرکزی دانشگاه^۳ رسیده است.

چند سال پیش آقای مؤید ثابتی از روی همین نسخه پاریس قسمتی از اشعار همام را به چاپ رسانیده و بعداً آقای دکتر رشید عیوضی استاد دانشگاه آذرآبادگان با توجه به همین نسخه و نسخه لاهور دیوان کامل همام را با مقدمه‌ای مفصل در شرح حال و آثار همام به چاپ رسانیده اند که ۳۶۱۶ بیت دارد.

همام تبریزی چه از جهت مقام عرفانی و چه از جهت ارتباط با وزیران و عالمان و بزرگان زمان و هم از لحاظ شاعری در زمان خود شهرتی داشته و مورد احترام عالمان و وزیران و بزرگان بوده است و به نامه های آنان در این باره اشاره شد و بعضی اخوانیات و مکاتبات منظوم نیز این مطلب را تأیید می کند چنانکه نامه ای است منظوم از امام نورالدین عبدالرحمن به همام الدین با این مطلع^۴:

۱ - شرح کامل نسخه در مقدمه دیوان تصحیح دکتر عیوضی ص ۸۷ تا چهارده.

۲ - چاپ مؤید ثابتی ص ۱ ح ۱

۳ - تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۲ ص ۷۲۰

۴ - دیوان ص ۱۸۴

شود در دل نهال شوق نامی

سلامی کز نسیم روح بخشش
و ضمن آن گوید :

به يك قطره نیاید بحرطامی
معطر چون معانی در اسامی

همام الدین که پیش همت او
کمال ذات او در عالم عقل

شعر همام اگر چه قسمتی به تقلید و تتبع سعدی سروده شده اما بسیاری از
غزلها ابتکار و تازگی دارد و از نرمی و لطافت و دل‌انگیزی برخوردار است و آنها
که بوی عرفان به مشام می‌رساند مخصوصاً جالب و جذاب است و از این‌روی علاوه
بر آنکه در زمان حیات خود شاعر مورد توجه و کم و بیش زبانزد بوده بعد از مرگ
او نیز طرف توجه شاعران و گویندگان بزرگ و نام آور قرار گرفته و از شعر
او استقبال یا بعضی هم شعرش را تضمین کرده‌اند و جا دارد که به پاره‌ای از آنها
اشاره کنیم :

عبیدزاکانی (متوفی ۷۷۱ یا ۷۷۲ هـ . ق) در مثنوی عشاق نامه خود دو غزل از
همام را به تضمین آورده که یکی غزلی است ملمع که قبلاً ذکر کردیم و همان است که
شش مصراع و يك بیت به زبان تبریزی (آذری) دارد و از آن اینگونه یاد
کرده^۱ :

ادا کن پیش آن ماه دل افروز...

ز اشعار همام این نظم دلسوز

بدیدم چشم مستت رفتم از دست ... الخ» و غزل دیگر نیز آن غزل است که بیت آخرش
به زبان آذری تبریزی است^۲ :

خیالی بود و خوابی وصل یاران

شب مهتاب و فصل نسوبه‌هاران

۱- کلیات عبیدزاکانی به اهتمام عباس اقبال ص ۱۰۶

۲- همان چاپ ص ۱۲۳

حافظ نیز به دیوان همام توجه داشته و بعضی از غزل‌های او را استقبال کرده^۱
مخصوصاً این غزل همام را به مطلع :

ای آرزوی چشمم رویت به خواب دیدن

دوری نمی‌تواند پیوندد ما بریدن

که حافظ گفته :

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن

در کوی او گدایی برخسروی گزیدن

و در اشعار دیگر حافظ هم اثر توجه به شعر همام دیده می‌شود .

کمال خجندی یک مصراع همام را تضمین کرده و گفته است^۲ :

گفتم از مصر معانی بفرستم به تو باز

سخن چند که آید به دهانت چو شکر

باز ترسیدم از این نکته که گویی چو همام

« شکر از مصر به تبریز میارید دگر »^۳

شمس مشربی متوفی به سال ۸۰۹ ه.ق به استقبال غزل ملمع همام (واریسی -

تبریزی) غزلی به زبان تبریزی (آذری) سروده است بدین مطلع^۴ :

هنو گیتی نبـراج نیستی هست

که بر یان و دلیم جو یان سرمست

۱- مقدمه دیوان حافظ چاپ پیرمان بختیاری س صد و پانزده

۲- دیوان کمال چاپ عزیز دولت آبادی ص ۳۸۵

۳- دیوان همام ص ۶۷

۴- مقدمه دیوان همام ص شصت و نه

تاریخ وفات همام

همام الدین تبریزی در روز دوشنبه بیست و پنجم ماه صفر سال ۷۱۴ هـ . ق زندگی را بدورد گفته است و این روز و تاریخ از چند مأخذ معتبر به دست می آید بدینقرار :

مونس الاحرار محمد بن بدر جاجرمی که در سال ۷۴۱ هـ . ق یعنی ۲۷ سال پس از درگذشت همام جمع و تدوین شده ماده تاریخی در فوت همام دارد به این شکل^۱ :
«لواحد من الشعرا در تاریخ وفات مولانا همام الدین تبریزی»

بیست و پنجم ز صفر روز دوشنبه گه صبح

هفتصد و چارده هجرت شده از دور زمان

افضل عصر همام الدین زین عالم خاك

رخت برپست و روان گشت سوی صدر جنان

و همین مونس الاحرار يك قصیده و دوازده غزل^۲ از همام ضبط کرده که

غالباً در تعداد ابیات و شکل آنها با ضبط دیوان اختلاف دارد .

در هر حال نقل مونس الاحرار را در مورد ماده تاریخ وفات همام، جنگ خطی

کتابخانه لالا اسماعیل که گفتیم در سال های ۷۴۱ و ۷۴۲ یعنی زمان تدوین مونس الاحرار

نوشته شده، تأیید می کند، و آنجا در پایان معارضات سعدی و همام همان دو بیت را در تاریخ

وفات همام به این شکل نقل می کند^۳ :

۱- مونس الاحرار چاپ میر صالح طبیبی ج ۲ ص ۸۳۹

۲- مونس الاحرار ج ۲ ص ۹۸۷-۹۸۸ و ص ۱۱۲۸-۱۱۳۲

۳- مقدمه چاپ دکتر عیونی ص سی و شش

بیست و پنجم ز صفر روز دوشنبه گه صبح

هفتصد و چارده هجری شده از دور زمان

افضل عصر همام الدین زین خاک کهن

رخت بر بست، سفر کرد سوی صدر جنان

و همین جنگگ تحت عنوان « سعیدی تبریزی گوید » مرثیه‌ای با تاریخ

وفات همام نقل کرده است به این طور^۱ :

روز دوشنبه بود صفر کاف وهی که سال

بی دال و ذال مدت هجرت بدیده بود

روح همام ملت و دین زان عروج یافت

کاین خاکدان نه لایق آن برگزیده بود

که (ک + ه = ۲۵) و سال (ی + د + ذ = ۷۱۴) یعنی ۲۵ صفر ۷۱۴

ه . ق روز دوشنبه بوده است .

در مجمل فصیحی خوافی در حوادث سنه اربع عشره و سبعمائمه

(۷۱۴) نوشته است^۲ : « وفات مولانا الامام همام الدین التبریزی الشاعر فی خامس

عشرین صفر که پیرو معمر بود، صد و شانزده سال از عمر او گذشت در تبریز به حمام رفت

و بر تخته‌ای که بر بالای آخر گرم بود بنشست او را غشی آمد و در آخر گرم افتاد ،

چون بیرون آوردند وفات کرده بود» و پیش از این بنا بر نقل مقدمه دیوان همام ثابت

شد که عمر او هفتاد و هشت سال بوده و صد و شانزده سال نبوده است .

ماده تاریخ‌های دیگری نیز در باره ماه صفر سال ۷۱۴، تاریخ فوت همام نقل شده از

آن جمله این است^۳ .

۱- ص سی و هفت

۲- چاپ محمود فرح ج ۳ ص ۲۲

۳- مواد التواریخ حاج حسین نخجه ان، ص ۲۵۰

طرح کن از همام تبریزی الف وبنگر آنچه باقی هست
آخر ماه ثانی آن سال جان پاکش به جان جان پیوست

که (همام تبریزی = ۷۱۵ ، منهای يك میشود ۷۱۴) - مرحوم حاج حسین نخجوانی پس از نقل این ماده تاریخ در کتاب مواد التواریخ ماده تاریخی در سه بیت^۱ از خود آورده که «آه زخواجه همام» پایان آن است و در حساب ۷۱۴ می شود در تاریخ مغول عباس اقبال^۲ نیز تاریخ وفات همام ۷۱۴ ذکر شده است .

بنابراین مطالب، قول دولت شاه^۳ : «شهور سنه ثلاث عشر و سبعمائه» یعنی ۷۱۳ و روضات الجنان^۴ در همین سال و ریاض العارفین که نوشته^۵ : «وفاتش در سنه ۷۱۳ اتفاق افتاده» درست نیست . دو تن از معاصران یکی محمدعلی مدرس در ریحانة الادب^۶ و دیگری محمدعلی تربیت در دانشمندان آذربایجان^۷ هر دو تاریخ را بدون ترجیح یکی بر دیگری ذکر کرده اند . در فرهنگ سخنوران^۸ نیز هر دو تاریخ آمده است .

۷

۱- همین سه بیت در چهل مقاله (ص ۲۴۲) با عبارت: «بعضی ازم تا آخرین در وفات خواجه همام گفته» اما در مواد التواریخ نوشته: «مؤلف چنین گفته است»

۲- چاپ دوم ص ۵۴۵

۳- چاپ کلاله خاور ص ۱۶۴

۴- جزء اول ص ۱۰۶

۵- چاپ کتاب فروشی محمودی ص ۴۰۰

۶- ج ۶ ص ۳۷۱

۷- ص ۳۹۷ ، در کتاب آثار باستانی آذربایجان ج ۱ ص ۴۰۹ نیز سال ۷۱۳ ذکر

شده است

۸- ص ۶۳۲

ہمام در تبریز وفات یافته و در تذکرہ ہا بہ این نکتہ بطور قطع اشارہ شدہ مثلاً دولتشاہ نوشتہ^۱ : «در تبریز آسودہ است و خانقاہ او معین است» و غالب تذکرہ نویسان و مورخان^۲ اشارہ کردہ اند کہ در خانقاہ خود در تبریز دفن شدہ و این خانقاہ در کوی سرخاب بودہ است چنانکہ مرحوم حاج حسین نخجوانی می نویسد^۳ : «در محلہ سرخاب در محلی کہ خود عمارت کردہ بود مدفون شد»

اما حافظ حسین کربلائی محل گور ہمام را در محلہ سرخاب دقیقاً تعیین می کند و می نویسد^۴ : «مرقد و مزار آن در ہرفن از فنون ماهر، خواجہ ہمام الدین تبریزی شاعر رحمہ اللہ تعالیٰ در حوالی مزار حضرت بابامزید بہ جانب شرق واقع است، اگر چہ مشارالہ ظاہراً از جملہ شعرا معدود است فاما در سلك علمائیز منخرط بودہ» و او در مورد دیگر^۵ چنانکہ قبلاً ذکر کردیم، محل قبر بابامزید را در پیش مزار شیخ معین الدین صفار نشان می دہد، و جائی کہ اسامی مدفونان سرخاب را در پایان روضہ دوم می شمارد، می نویسد^۶ : «خواجہ ہمام شاعر تبریزی، بہ جوار بابامزید». در تاریخ حشری نیز نوشتہ^۷ : «مزار خواجہ ہمام تبریزی در حوالی مزار باباست بہ

۱- تذکرہ دولتشاہ چاپ خاور ص ۱۶۳

۲- دانشمندان آذربایجان ص ۳۹۷، مقدمہ دیوان ہمام چاپ مؤید ثابتی ص ۱۶ تاریخ

ادبیات در ایران ج ۳ بخش ۲ ص ۷۱۹

۳- چہل مقالہ ص ۲۴۲

۴- جزء اول ص ۱۰۵

۵- ۵۷

۶- ص ۲۱۲

۷- چاپ تبریز ص ۱۱۴

جانب مشرق» .

آقای سلطان القرائی در حواشی روضات الجنان^۱ از قول ثقة الاسلام شهید نوشته است : « مسلماً قبر بابامزید در پایین از دره گراب (گرو) است و آن محله در این ایام به محله شتربان معروف است ولی در این کتاب (روضات الجنان) و تذکره حشری به اسم سرخاب مذکور است و هردو صحیح است» و آقای دکتر عیوضی پس از نقل این قسمت در حاشیه^۲ اضافه کرده اند : « زیرا محل مزبور مابین دو محله سرخاب و شتربان واقع شده است » .

و چون پیش از این بابحثی که راجع به مقبرة الشعراء سرخاب و وسعت آن شد دیدیم که همه این بزرگان را شامل می شود، همام تبریزی را از مدفونان مقبرة الشعراء سرخاب به شمار می آوریم، چنانکه آقای عبدالعلی کارنگک در کتاب ارزنده آثار باستانی آذربایجان^۳ ذیل مقبرة الشعراء توضیحی داده اند که قبلاً آنرا نقل کرده ایم و این جا هم برای تعیین حدود آن نقل می کنیم : « این مقبره از حوالی بقعه سید حمزه شروع و تا مزار بابا حسن شمالاً و دره گراب (حوالی حمام گرو فعلی) و در ب سرخاب غرباً، کشیده می شد» و پس از آن نام مدفونان مقبرة الشعراء را مطابق همان صورت مذکور در پایان روضه دوم روضات الجنان ذکر کرده اند که چند سطر پیش از این مابارت : «خواجه همام شاعر تبریزی، به جوار بابامزید» را از آن کتاب نقل نموده ایم و این همه دلیل است که همام الدین تبریزی از شاعران مدفون در مقبرة الشعراء است . هم چنانکه آقای کارنگک نوشته اند^۴ : «انجمن آثار ملی بنای آبرومندی که در خور شعرای بزرگی چون خاقانی و همام و ظهیر فاریابی و دیگران باشد در محل مقبرة

۱- ج ۱ ص ۵۵۱

۲- مقدمه دیوان ص سی و هفت حاشیه ۲

۳- ج ۱ ص ۴۰۰

۴- همان کتاب ص ۴۲۱

الشعراى سرخاى بناخواهد كرد» و همين يادگاهى است كه براى آنان بر پاشده است
وبه آن اشاره كرده و درباره اش صحبت داشته ايم .

مغربى تبريزى

شاعر و صوفى قرن هشتم هجرى كه در سرخاى دفن شده است، مولا با محمد
شيرين مشهور به «مغربى» است ، نام و نسب و نام پدر او به طور كامل در روضات
الجنان حافظ حسين كربلايى اينطور است^۱ : «محمد بن عزالدین بن عادل بن يوسف
التبريزى المعروف بشيرين» مولد او را اينند از قراء رودقات تبريز نوشته اند و بعضى
مانند هدايت^۲ اصل او را از نائين دانسته اند ، اما در روضات الجنان دو مورد^۳
مولد او را «انبد» ضبط كرده و در بعضى ماخذ هم «انبد»^۴ و «امند»^۵ نوشته
شده است .

چون تاريخ وفات او را چنانكه خواهد آمد سال «۸۰۹» هـ . ق و سن او را
شصت سال ضبط كرده و نوشته اند كه در ۶۰ سالگى وفات يافته ، پس تاريخ ولادتش
سال ۷۴۹ هـ . ق بوده است .

«مغربى» تخلص اوست كه در اشعارش آمده چنانكه گويد^۶ :

- ۱- جزء اول ص ۶۸
- ۲- مجمع الفصحاء ج ۴ ص ۵۸
- ۳- ص ۶۶ و ص ۲۷۲
- ۴- حاشيه ۳ ص ۶۶ ج ۱ روضات الجنان ، تاريخ حشرى ص ۱۱۰
- ۵- تاريخ ادبيات دكتور صفا ج ۳ بخش ۲ ص ۱۱۳۸ و در دانشمندان آذربايجان (نامند ،
ضبط شده ، آقاى سلطان القرائى در حاشيه روضات الجنان ج ۱ ص ۶۶ ج ۲ نوشته اند و امند ،
فتح همزه و ميم مشدد و سكون نون ، مصطلح عامه مردم امروزه بيز چنين است ،
- ۶- ديوان چاپ كتابفروشى مير كمالي ص ۱۲

تنہا نبود مغربی از نرگس اومست

در هر طرف از نرگس اومست و خرابی است

و در بعضی از غزلیات « شمس مغربی » آورده و گفته است^۱ :

مغربی را یار شمس مغربی خواند به نام

گرچه شمس مغربی اندر جهان مشہور نیست

و ظاہراً بہمین جهت او بہ شمس مغربی نیز شہرت یافتہ و دیوان اشعار او ہم

بہ نام کتاب شمس^۲ مغربی بہ چاپ رسیدہ است. علت اشتہار بہ «مغربی» و گرفتن این

تخلص را سیاحت و سفر او بہ مغرب نوشتہ اند چنانکہ جامی در نفحات الانس کہ قدیم ترین

مأخذ شرح حال اوست، می نویسد^۳ : « می گویند در بعضی سیاحت بہ دیار مغرب

رسیدہ است و آنجا از دست یکی از مشایخ کہ نسبت وی بہ شیخ بزرگوار شیخ محیی-

الدین العربی قدس اللہ سرہ می رسد خرقہ پوشیدہ است » .

جامی در نفحات الانس و خوند میر در حبیب السیر^۴ نوشتہ اند کہ مغربی مرید

شیخ اسماعیل سیسی و او مرید نور الدین عبدالرحمن اسفرائینی بودہ کہ از بزرگان

مشایخ بہ شمار می آمدہ و در سال ۷۹۵ از جانب سلطان احمد بہ رسم رسالت

پیش امیر تیمور گورکان رفتہ است. و جامی ذکر کردہ کہ وقتی شیخ اسماعیل سیسی

درویشان را در اربعین می نشانده و شیرین مغربی را نیز بہ اربعین خواندہ و او این

غزل را ساختہ است^۵ :

ما مہر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم

از جملہ صفات از پی آن ذات گذشتیم

۱- دیوان ص ۱۶

۲- در ریحانۃ الادب ج ۵ ص ۳۵۳ لقب او «شمس الدین» ذکر شدہ

۳- چاپ ہند ص ۴۰۰؛ چاپ توحیدی پور ص ۶۱۳

۴- چاپ کتاب فروشی خیام ج ۳ ص ۵۴۹

۵- دیوان ص ۶۶

در خلوت تاریخ ریاضات کشیدیم
 در واقعه از سبع سماوات گذشتیم
 با ما سخن از کشف و کرامات مگوئید
 چون ما ز سر کشف و کرامان گذشتیم
 اینها بحقیقت همه آفات طریقند
 ما در طلب از جله آفات گذشتیم
 ما از پی نوری که بود مشرق انوار

از مغربی و کوکب و مشکات گذشتیم
 و چون شیخ این غزل را شنیده وقت او خوش شده و استحسان نموده است.
 حافظ حسین کربلائی سلسله توبه و تاقین و ارادت مغربی را از خط
 امیر صفی الدین شاه مجتبی (مخدومی) یکبار از بهاء الدین الهمدانی تا معروف
 کرخی و امام علی بن موسی الرضا می رساند، و نیز از شیخ سعد الدین تابی النجیب -
 السهروردی و هم چنین می نویسد. «اخذ الشیخ المذکور (شیخ محمد شیرین مغربی)
 من الشیخ اسماعیل السبسی. و هو من الشیخ برهان الدین الساغرجی، و هو من الشیخ
 علاءالدوله سمنانی، و هما من الشیخ نورالدین عبدالرحمن الاسفر اینی المشهور
 ببغدادی...» و این سلسله تا شیخ نجم الدین کبری می رسد از طرف دیگر از طریق
 عبدالؤمن السراوی، سلسله ای ذکر کرده که به ابی النجیب سهروردی پیوسته
 است.

حافظ حسین کربلائی نقل از (امیر صفی الدین) نوشته که پدرش
 امیر بدرالدین احمد گفته است وقتی به تبریز آمده و تفحص از عربزایی
 می کرده که به خدمت اکابر و بزرگان روزگار رسیده باشند، به مولانا عوص شاد

برخورد کرده که او به خدمت مولانا محمد مغربی رسیده بوده و از جمله
مخصوصان آن شاعر صوفی بوده است و از مغربی و حالات و رفتار او حکایات عجیبه
و روایات غریبه بیان می کرده و يك حکایت را از آن جمله در کتاب آورده
است .

و حکایتی دیگر نیز در همین کتاب از قول امیر صفی الدین شاه مجتبی از کرامات
مولانا محمد مغربی آورده که عالمی را بدمناسبت اینکه در برابر او در مجلسی از جای بر
نخاسته، سخت تنبیه نموده است .

در طرائق الحقایق^۱ ضمن شرح حال ابو عبدالله مغربی و ابو محمد مغربی و
ابو محمد بگری مغربی و خواجه عبدالله متخلص به مغربی، شرح حال «شیخ محمد
شیرین مغربی» را آورده و قول نفحات الانس را ذکر کرده است . و تربیت در
دانشمندان آذربایجان^۲ برای اینکه محمد شیرین مغربی را از دیگران جدا کند، ذکر
کرده است که، او غیر از ابو عبدالله مغربی (متوفی ۲۷۹) و ابو الحسن الاقطع مغربی
(۳۴۳) و ابو عثمان مغربی (وفات ۳۷۳) و ابو مدین مغربی (۵۹۰) و عبدالرحیم مغربی
(۵۹۲ هـ . ق) و ابو الحسن مغربی (۶۵۴) و ابو محمد مرجانی مغربی (۶۹۹) و شیخ
اسحاق مغربی (۷۷۶ هـ . ق) است، که همه از معاریف صوفیه بوده اند .

مشرب تصوف مغربی «وحدت وجود» است و در همه اشعارش همین وحدت
وجود به تکرار آمده، هدایت در مجمع الفصحاء می نویسد^۳ : «مذهبش وحدت
وجود است و مشربش اذت شهود و به جزیک معنی در همه گفتارش نتوان یافت»
مغربی از شعرای پیشین به دو عارف بزرگ یعنی «سنائی» و «عطار» نظر داشته

۱- چاپ محمد جعفر محبوب ج ۲ ص ۲۲۲-۲۲۴

۲- ص ۳۵۳

۳- ص ۵۸ ج ۴

و غالباً در شعرش به نام آنان اشاره می کند چنانکه می گوید^۱ :

این کثرتی است لبك ز وحدت شده عیان

این وحدتی است لبك به تکرار آمده

تکرار نیست چونکه کتابی است مختلف

وین موجها ز قلزم زخار آمده

از موج او شده است عراقی و مغربی

وز جوش او سنائی و عطار آمده

و نیز می گوید^۲

نقش این موج بحر بی پایان مغربی و سنائی است و سنا

او با حافظ معاصر بوده و شاید به حافظ نیز نظر داشته^۳ و بعضی از غزلهای مغربی

ظاهراً مانند شعر حافظ است اما نشانه‌ای صریح و روشن بر تقلید و تتبع او نیست^۴.

هم چنین مغربی از همام تبریزی که پیش از این شرح حال او داده شد، تأثیر پذیرفته و غزل ملمع همام (فارسی - آذری تبریزی) را به مطلع: «بدیدم چشم مست رفتم از دست - گوان و ابر دلی کسویانبی مست» استقبال کرده و گفته است^۴:

منو (هنو) گیتی نبذ (نبر) اچ نیستی هست

که بد (بر) یان (و) دلم جویان سر مست

۱- دیوان ص ۹۲

۲- ص ۵

۳- در تاریخ ادبیات آته ص ۱۸۸ نوشته: «ملا محمد شیرین مغربی نائینی، (کذا) از پیروان حافظ»

۴- راجع به اشعار آذری مغربی در مجله دانشکده ادبیات تبریز سال هشتم شماره دوم مقاله ادیب طوسی و فهلوویات مغربی تبریزی، لبك غزل و سیزده دو بیتمی از شمس الدین محمد شیرین مغربی تبریزی

آقای ادیب طوسی می نویسند^۱ :

«فهلویات مغربی از حیث لهجه و خصوصیات زبانی شبیه فهلویات شیخ صفی است ، جز آنکه شیخ به لهجه مردم اردبیل و مغربی به لهجه حوالی تبریز شعر گفته است . مغربی همه جا به جای حق و خداوند کلمه «او یا» به کار برده و «اهنام» و «اهنامه» در شعرش زیاد به کار رفته که به معنی ولایت حقه و عشق خداوندی

است .» و این دو بیت هم از اوست :

ار بدریا رسم دریا ته و ینم
بجز تو هیچ کنجی نی بگیتی
ور بصحرا رسم صحرا ته و ینم
از آن هر یا رسم هر یا ته و ینم

مغربی با شیخ کمال خجندی معاصر و هم صحبت بوده و در باره آن دو حکایات و روایاتی هم نقل شده است. از جمله در صفحات الانس می نویسد^۲ :
شیخ کمال این مطلع گفته بوده است : «چشم اگر این است و ابرو این و ناز و غمزه این - الوداع ای زهد و نقوی، الفراق ای عقل و دین» «چون به مولانا رسیده است گفته است که شیخ بسیار بزرگ است چرا شعری باید گفت که جز معنی مجازی محملی دیگر نداشته باشد، شیخ آنرا شنیده و از وی استدعای صحبت کرده و خود به طبخ قیام نموده و مولانا نیز در آن خدمت موافقت کرده ، در آن اثنا شیخ آن مطلع را خوانده است و فرموده که چشم، عین است پس می شاید که ذات به آن تعبیر کنند و ابرو، حاجب است پس می تواند بود که آن را اشارت به صفات که حاجب ذات است دارند ، خدمت مولانا تواضع نموده است و انصاف داده »
حکایت دیگری در لطائف الطوائف^۳ آمده که میرزا میرانشاه فرزند تیمور

۱- همان مقاله «فهلویات مغربی تبریزی»

۲- چاپ هندس ۴۰۰

۳- چاپ گلچین معانی ص ۲۲۹

گورکان در حکومت تبریز به مولانا محمد شیرین مغربی ارادت می‌ورزید، اما چون به صحبت خواجه کمال خجندی رسید از ارادت مولانا محمد دامن باز چید و هر هفته دوبار به خدمت کمال می‌رفت و مغربی به غایت رنجید، و کمال هر صبح سفره می‌نهاد و اکابرو بزرگان به آن سفره می‌رفتند و خرج زیاد برای کمال داشت، روزی میرانشاه کمری زرین مرصع به جواهر قیمتی به طریق نذر پیش خواجه کمال فرستاد که خرج سفره کند، آن را فروختند و تمام خرج سفره کردند و همه خواص و عوام تبریز بر آن سفره حاضر شدند جز مولانا محمد شیرین و اتباع او که از آن سفره تخلف نمودند؛ «در آن مجلس میرزا میرانشاه از بزرگی پرسید که جهت چیست که مولانا محمد نیامده‌اند؟ گفت غالباً دردمندی دارند، میرزا از خواجه پرسید که مولانا چه دردی دارد؟ خواجه گفت: درد کمر»

و صاحب حبیب السیر^۱ از قول پدرش ضمن شرح حال کمال خجندی داستان کمر زرین میرانشاه را به شکل دیگری نقل کرده و نقل او ارتباطی به مغربی پیدا نمی‌کند و «درد کمر دارند» به یاران و اصحاب کمال مربوط می‌شود.

آثار مغربی

دیوان اشعار او به فارسی و عربی و تعدادی شعر به زبان آذری تبریزی است، و یک نسخه خطی آن که حدود ۲۸۰۰ بیت آن عربی است در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود^۲ است، غزلهای او چندبار به چاپ رسیده، و یکی از آن چاپها به اهتمام سید محمد میر کمالی خونساری انجام گرفته و به نام «شمس مغربی»

۱- ج ۳ ص ۵۴۹

۲- ریحانة الادب ج ۵ ص ۳۵۴، فهرست نسخه‌های خطی فارسی تألیف احمد منروی ج ۳ ص ۲۵۴۰ و آقای منروی جز این همه نسخه‌های دیوان مغربی در کتابخانه‌های ایران و سایر نقاط جهان را معرفی کرده است ج ۳ ص ۲۵۳۹-۲۵۴۲

است ، این کتاب ۱۸۵ غزل و دو ترجیع بند دارد کہ یکی در وحدت وجود و توحید است و ترجیع آن این است ^۱ :

کہ جز او نیست در سرای وجود بہ حقیقت کسی دگر موجود
و نظیر ترجیع بند ہاتف اصفہانی است و ہاتف بدان نظر داشته است .
و نیز در این دیوان مقداری از رباعیات او نقل شدہ است .

شعر مغربی عارفانہ است، البتہ عالی نیست اما بعضی غزلہای لطیف و جالب دارد و در یک مضمون یعنی همان توحید و مشرب وحدت وجود اشعار مکرر بسیار گفتہ است و وجود و حقیقت آن و پرتو و تجلی ذات حق را گاہی تعبیر بہ موج کردہ و گفتہ ^۲ :

ز دریا موج گوناگون بر آمد

ز بیچو نی برنگ چون بر آمد

چو نیل از بہر موسی آب گردید

برای دیگران چون خون بر آمد

و در پایان گفتہ :

چو شعر مغربی در ہر لباسی بہ غایت دلبر و موزون بر آمد .

و گاہی پرتو و نور آنرا بیان داشته و گفتہ ^۳ :

آن مہر سپہر ازلی کردہ تجلی

تا مغربی و مشرقی و شمس و ضیاء شد

و ظاہراً در بیت ذیل بہ رؤیت حق و مخالفت معتزہ با آن عقیدہ اشارت

۱- دیوان چاپ میر محمد کمالی ص ۱۱۰

۲- دیوان ص ۴۵

۳- ص ۴۶

دارد ۱ :

مغربی دیده به دیدار تو دارد روشن

گرچه باور نکند فلسفی و معتزلی

مرجوم تربیت^۲ به دیوان مغربی اشاره کرده و عبارت عربی آغاز آن را نقل نموده : « الحمد لله الذى انشأ عروض الكون بسبب الجسم الثقيل و الروح الخفيف و فرق و جمع بوتدى المفروق و المجموع ... الخ » و چهار بیت عربی و سه بیت فارسی نیز از او نقل کرده است.

دیگر از آثار او مرآة العارفين^۳ در تفسیر سوره فاتحة الكتاب است که « اسرار فاتحه »^۴ نیز نامیده شده، دیگر جام جهان نما^۵ ، و دیگر درر الفرید فی معرفة التوحید^۶ که مشتمل بر سه اصل توحید و افعال و صفات خدا ، به زبان فارسی است و در گیلان تألیف کرده اوله « سجان ربك رب العزة عما يصفون » است، کتاب دیگر او « نزهت ساسانیه » نام دارد .

درباره تأثیر او در دیگران تربیت^۷ می نویسد که اسیری لاهیجی در مفاتیح الاعجاز هر جا سخن از تجرد و توحید گفته شواهد مطالبش از ابیات مغربی است، و شیخ عبدالله شطاری مؤسس شطاریان خرقة از دست مغربی پوشیده و او کتاب اشتغال

۱- ص ۹۹

۲- دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۲

۳- تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۲ ص ۱۱۳۹

۴- ریخانه الادب ج ۵ ص ۳۵۵

۵- این کتاب بنا به نوشته سعید نفیسی (تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۲ ص ۷۶۳) کلیات علم توحید یا مراتب وجود ترجمه و تلخیص از شارق الدراری الزهر فی کشف حقیق نظم الدر سعیدالدین سعید فرغانی است.

۶- دانشمندان آذربایجان ص ۳۵۲

۷- ص ۳۵۳

شطاریہ را تالیف کردہ و برای ارشاد بہ جانب ہند رفتہ و در ۸۳۳ آنجا در گذشتہ
است .

سال وفات مغربی

بہ تحقیق سال ۸۰۹ ہ . ق ، سال فوت مولانا محمد مغربی است چنانکہ در
نہجات الانس نوشتہ^۱ : « خدمت مولانا در سن شصت سالگی وفات کرد در سنہ
تسع وثمانمانہ رحمہ اللہ تعالیٰ » و در حبیب السیر نوشتہ^۲ : « وفاتش در سنہ تسع و
ثمانمایہ روی نمود، مدت عمرش شصت سال بود » ہمچنین در مجمع الفصحاء^۳
۸۰۹ است و فرہنگ سخنوران^۴ و سایر ماخذ^۵ ہمین ۸۰۹ را ضبط کردہ اند و بعضی تواریخ
دیگر کہ نوشتہ اند درست نیست مثلاً در ریحانۃ الادب^۶ ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۹ نوشتہ
است، بعضی^۷ ۸۰۷ نیز نوشتہ اند ولی سال صحیح همان است کہ گفتیم، در کتاب
شاهد صادق^۸ نیز در حوادث سال ۸۰۹ می نویسد: « محمود شیرین مغربی در گذشت »

۱- چاپ ہند ص ۴۰۰

۲- ج ۳ ص ۵۴۹

۳- ج ۴ ص ۵۸

۴- ص ۵۵۶

۵- تذکرہ نتایج الافکار ص ۶۱۶، تذکرہ روز روشن ص ۷۵۳، سفینۃ الشعرا کہ بہ غلط
محمد شریف مغربی ضبط کردہ همان سال ۸۰۹ را نوشتہ (رک ریحانۃ الادب ج ۵ ص ۳۵۳)

۶- ج ۵ ص ۳۵۵

۷- در تاریخ ادبیات دکتر صفانقل شدہ

۸- مجلہ یادگار سال دوم شمارہ ۸ ص ۳۹

کہ «محمود» اشتباه است .

روضات الجنان^۱ از گفته خواجه عبدالرحیم خلوتی تاریخ فوت او را در دو بیت نقل کرده کہ سنہ عشر وثمانمایہ می شود (۸۱۰) و کلمہ «خیر» مادہ تاریخ است و حافظ حسین کربلائی نوشته کہ چون در آخر سال ۸۰۹ وقوع یافته در این بارہ تسامحی روا داشته است . و ملاحشری^۲ بنا بر همین قول شہورسنہ عشر وثمانمایہ نوشته و اضافہ کردہ کہ «خیر» تاریخ وفات اوست .

ہم چنین حافظ حسین کربلائی در بارہ فوت مولانا داستانی نقل می کند^۳ کہ از کشف و کرامت او نشان دارد و خلاصہ اش این است کہ میرزا ابابکر پسر میرانشاہ از سپاہ قسرا یوسف شکست خوردہ و در صدد انتقام از تبریزیان برمی آید کہ گفتہ بودند با قرا یوسف ہمدست بودہ اند، پس سو گندمی خورد کہ از تبریز و تبریزیان اثر نمی گذارد، مردم تبریز مضطرب شدہ نزد مغربی می روند و او پس از مدتی مراقبہ سر برمی آورد و می گوید نگران نباشید، خداوند قربانی طلب داشتند تا این بلاد دفع گردد، ما خود را قربان ساختیم، فردا ما از این دار فنا رحلت کنیم . . . و پیش بینی می کند کہ لشکر ابابکر منہزم خواہد شد و بہ گدایی بہ درخانہ آنان خواہد آمد، ہمینکہ جنگ درمی گیرد. ابتدا ابابکر غالب می شود و بعداً سپاہ قرا یوسف قلب سپاہ او را درہم می شکنند و درہمین حال پدر ابابکر یعنی میرانشاہ ہم کشتہ می شود و این واقعہ در او آخر سنہ تسع و تسعمایہ روی دادہ و ماقبالا در مورد مرگ میرانشاہ و دفن شدنش در سرخاب و بیرون بردن استخوانش از آنجا بہ ماورا النہر صحبت کردہ ایم .

۱- ج ۱ ص ۷۵

۲- چاپ تبریز ۱۱۲

۳- ج ۱ ص ۷۳-۷۵

درروضات الجنان نوشته که مغربی به مریدانش گفته است^۱ : « نعش مارا به سرخاب می برید و در حظیرة بابامزید مدفون می سازید » و حافظ حسین نوشته^۲ : « مرقد و مزار قدوة العارفين وزبدة الواصلين، مولانا محمد شیرین المشتهر بالمغربی قدس الله تعالی سره در حظیرة مقدسة بابا مزید است » و ملاحشری نوشته^۳ : « مزار فیض آثار کثیر الانوار مولانا محمد مغربی قدس سره العزیز در حظیرة باباست » اما در گذشت او نیز در تبریز مسلم است و غالباً ذکر کرده اند چنانکه صاحب آتشکده آذر می نویسد^۴ : « در زمان شاهرخ بن تیمور گور کان در تبریز وفات یافته و در آنجا مدفون است » و همین مطلب در تذکره روز روشن^۵ نیز آمده است .

اما بعضی مولدش را نائین^۶ شمرده و او را نائینی اصل^۷ پنداشته و مدفن او را نیز در اصطهبانات دانسته اند و خود رضاقلی خان هدایت که این مطلب را در مجمع الفصحاء^۸ نقل کرده در ریاض العارفين^۹ نوشته است بعضی گفته اند مرقدش در سرخاب

۱ - جزء اول ص ۷۳

۲ - ص ۶۶

۳ - چاپ تبریز ص ۱۱۵

۴ - چاپ دکتر شهیدی ص ۳۵

۵ - ص ۷۵۳ چاپ کتابخانه رازی

۶ - مجمع الفصحاء ، تذکره نتایج الافکار ص ۶۱۶

۷ - فرهنگ سخنوران دکتر خیاب پور، تاریخ ادبیات ص ۱۸۸

۸ - ج ۴ ص ۵۸

۹ - چاپ کتابفروشی محمودی ص ۲۱۳

تبریز است، همانا چون شیخ مغربی نام متعدد بوده اند مردم اشتباه نموده اند، غالباً در باب تعیین مضجع آن جناب قول اول مقرون به صواب باشد و قول اول او این است : «مولدش قریباً نائین و مرقدش در اصطهبانات فارس است» .

در قصبہ اصطهبانات فارس بقعہ ای بہ نام مزار شیخ مغربی هست و سنگ قبری دارد و روی آن ابیاتی نوشته شدہ^۱ کہ غزلی از مغربی است بہ مطلع :

بیا بر چشم عاشق کن تجلی روی زیبارا

کہ جز و امق نداند کس کمال حسن عذرا را

اما بیشتر ماخذ مرگ اورا در تبریز و مدفن اورا در سرخاب دانستہ اند و مطابق قول حافظ حسین کربلائی در حظیرہ بابا مزیدا است و ماقبلا در بارہ مدفن ہمام صحبت کردیم و ثابت نمودیم کہ میتوان آنانرا از مدفونان مقبرۃ الشعراء سرخاب دانست ، پس مغربی نیز از مدفونان مقبرۃ الشعراء است و در این تردیدی نیست . در سلسلۃ الاولیاء سید محمد نور بخش آمدہ^۲ : «توفی فی تبریز سنۃ عشر و ثمانمایہ»

مرحوم سعید نفیسی در تاریخ نظام و نثر در ایران^۳ در بارہ شمس الدین محمود شیرین مغربی (کہ محمود غلط و محمد صحیح است) نوشته «بعضی مرقدوی را در محلہ سرخاب تبریز و بعضی در اصطهبانات فارس دانستہ اند» اما در حاشیہ مربوطہ این شرح حال^۴ نام و نسب و مولدا و تاریخ ۸۰۹ سال وفات او و محل دفن اورا در محلہ سرخاب ذکر کردہ و نوشته «اینک قبروی در اصطهبانات معروف است» . و نادر میرزا^۵ ہم اورا از شاعران تبریز شمرده است .

۱- حاشیہ آقای علی اصغر حکمت بر تاریخ ادبیات بیرون ج ۳ ص ۱۰۱ سہمی

ص ۴۴۵ ج ۱

۲- ص ۶۶ ج ۱ روضات الجنان ج ۲

۳- ج ۱ ص ۲۱۰

۴- ج ۲ ص ۲۶۳

۵- تاریخ و جغرافی دارالسلطنۃ تبریز ص ۱۳۹

مانی شیرازی

از مدفونان سرخاب و مقبرة الشعرا یکی مانی شیرازی است که در دوره شاه اسماعیل صفوی می زیسته و شرح حال او در تحفة سامی^۱ بیش از جاهای دیگر دیده می شود، و او نوشته است که مولانا مانی شیرازی در ابتدا به بزرگری روزگار می گذرانیده و در اواخر بواسطه شهرت شاعری و لطف طبع وارد سپاهبگری شده و اوایل زمان شاه اسماعیل مراتب عالی یافته و بنا به سعایت امیرنجم زرگر به قتل رسیده است و نوشته سام میرزا در این مورد این است: «در اوایل زمان صاحب قران مغفور به مراتب عالی صعود کرد اما به موجب القاص لایحب القاص به سعایت امیرنجم زرگر که در آن و لاسهم سعادتش به کمان خانه اقبال رسیده بود هدف تیر غضب او گشته و کشته شد، در محل رفتن غزلی که این دو بیت از آنست در سلك نظم کشید و یادگار بر صفحه روزگاری اعتبار گذاشت:

مرا بجور بکشتی، طریق داد این بود

ز پادشاهی حسن توام مراد این بود

چو در به سینه من چاکها فراوان است

دری که بر رخم از عاشقی گشاد این بود»

و غزلی دیگر نیز از او در تحفة سامی ثبت شده به این مطلع:

حدیث درد من گر کس نگفت افسانه ای کمتر

و گر منم نباشم در جهان دیوانه ای کمتر

و این غزل شش بیت دارد و بیت مقطع آن این است:

۱- تصحیح همایون فرخ ص ۱۹۹-۲۰۰

مکن مانی عمارت در سرای دهر، بیرون شو

برای این دو روزه عمر محنت خانہ ای کمتر

و بعد تحفہ سامی نوشته : « قبرش در گورستان سرخاب تبریز است ، چون مصور بی بدل و نقاش بی نظیر بود اشعارش خالی از صورتی نیست ، چنانکہ می گوید :

صورت مجنون کشم در عاشقی تمثال خویش

تا بدان بدخو نمایم صورت احوال خویش»

و دوبیت دیگر از «مطالعیات» اورا ذکر کرده و جز این مطلبی در تحفہ سامی

نیامده است .

در تذکرہ ہفت اقلیم امین احمد رازی^۱ راجع بہ او نوشته است : « در سلمک

ناظران مناظم سخندانی انتظام داشته و مستجمع بسیاری از صفات نیکو بودہ . در آخر عمر ملازمت شاد اسماعیل ماضی را ملازم گرفتہ ، نوعی صاحب دخل گردید کہ محسود ہمگان گشت و بہ موجب القاص لایحب القاص میر نجم زرگر کہ در آن ولایت سعادتش بہ کمانخانہ اقبال رسیدہ بود وی را اہدف تبر غضب ساختہ بہ قتل آورد و او در آن روز غزلی بگفت کہ مطلعش این است :

مرا بہ ظلم بکشتی طریق داد این بود

ز پادشاهی حسن توام سراد این بود »

و بعد چہار بیت از همان غزل ثبت شدہ در تحفہ سامی را آوردہ است

در تذکرہ روز روشن^۲ تالیف محمد مظفر حسین صبا دربارہ مانی شیرازی

نوشته است : « در نقاشی و مصوری دستش برمانی و بہزاد می چربید و در سخن سازی و نکتہ پردازی با او دیگری کمتر می رسید و در اکثر علوم و فنون بگناہ روز

۱- چاپ ہند جلد اول ص ۲۷۶، چاپ بیروت و فصل ۱ ص ۲۲۹

۲- چاپ کتابخانہ رازی ص ۷۰۳

بود ... » و بعد نوشته است که چون شاه اسماعیل به سلطنت رسید ، روزی مانی را حضور طلبیده و علت شیفتگی و تعشق او را نسبت به خود پرسیده و به او اجازه پای بوس داده و او به ساق پای شاه بوسه زده، نمایان او را به بی ادبی و گستاخی متهم کرده و شاه را به غضب آورده اند پس حکم قتل او را داده است و میر نجم الدین زرگرو کیل السلطنه مأمور قتل او شده و دوستان مانی پول زیادی صرف کرده و تاسه روز قورچی را که از طرف نجم مأمور قتلش شده بود از خونریختن او باز داشتند اما روز چهارم او را به قتل آورده و هنگامی که عفو شاه را گرفته بودند او به قتل رسیده بوده است .

و بعد اضافه می کند: «قبرش در گورستان سرخاب تبریز است و به وقت مرگ غزلی به رشته نظم کشیده که این چند بیت از آن است :

مرا به ظلم به کشتی طریق داد این بود

ز پادشاهی حسن توام مراد این بود

بروز حشر کنم داد و دامنت گیرم

که آنکه داد غمش خاک من بیاد این بود

سری جدا شده از تن به خاک راه افتاد

سمند ناز تو هر جا که پا نهاد این بود

شنیده ای سخن غیر در حق مانی

مرا کجا به تو ای دوست اعتماد این بود»

و جز این چهار بیت، هشت بیت دیگر از او نقل کرده که یکی این است:

به مجلسی که دهی می ز چشم مست آنجا

اگر فرشته بود می رود زدست آنجا

در آتشکده آذرا نوشته است که مولانا مانی در اوایل حال به برزگری

۱- تصحیح دکتر شهیدی ص ۲۹۹

اشتغال داشته و از همت بلند به آن شغل نساخته و وارد سپاهیگری شده و بر اقران سرآمده و در خدمت سلطان اعتبار یافته و بارها حکومت ابالات و ولایات به او داده شده و پذیرفته در ملازمت شاه باقی مانده، و اشفاق و لطف پادشاه موجب حسد دیگران مخصوصاً نجم ثانی شده و حکم قتل او را گرفته است.

و در این کتاب پنج بیت از مانی آمده که درمآخذ دیگر نیست و از جمله این بیت است :

گل را که وفایی نبود بوی تو دارد

عمری که نماند به کسی خوی تو دارد

و نیز :

مانی شبی که بی او باید به روز کردن

آن شب مباد هرگز ، آن روز من نبینم

در شرح احوال خوشنویسان^۱ نیز آمده: «میرزا حبیب گوید که در ابتدا برزگر بود و بعد سپاهی شد و در رکاب شاه اسماعیل اول صفوی به مقامات عالیہ رسید، شعر می گفت و خوش می نوشت و در تبریز مقتول و در سرخاب مدفون شد.»

در باره مدفن او در سرخاب تبریز همه تذکره نویسان اتفاق دارند و حافظ حسین کربلائی در روضات الجنان می نویسد^۲: «در پای مزار پیرقندیلی مزار عزیزی است اسدی تخلص و بر لوح مزار او این دو بیت مرقوم است: معنی طلبان بادیه عمر بریدند...» و پیش از این ما دو بیت را نقل کرده ایم ، و بعد می نویسد: « و در آن طرف راه به جانب دست راست، مزار مولانا مانی شاعر نقاش شیرازی است که در اوایل سلطنت شاه اسماعیل صفوی نشو و نما یافت و خالی از تقریبی نبود تا آخر به اغوای مغویان کشته گشت و آنجا مدفون است و حال از قبرش اثر پیدانیست (امید که از جمله کسانی باشد که در تحت : انا عند المنکسرة قلوبهم و المندرسة قبورهم»

۱- تألیف دکتر مهدی بیانی ج ۱ ص ۶۱۰ شماره ۸۲۲ مانی شیرازی

۲- جزء اول ص ۲۱۱

مطوی اند) . وی را اشعار خوب است و دیوان وی در عراق و خراسان مشهور است .

در فرهنگ سخنوران نوشته^۱ : « مانی زرگر از مقربان شاه اسماعیل اول - دهم » و بدیہی است کہ « زرگر » اشتباه و « برزگر » درست است . سعید نفیسی ہم در تاریخ نظم و نثر در ایران^۲ می نویسد مولانا مانی شیرازی از شعرای نامی قرن دهم ایران بوده و در اوایل عمر از فارس به اصفهان رفته و نخست زرگری می کرده و بعد وارد سپاهی گری شده و به درجه امیری رسیده و از آن کار نیز دست کشیده و شوریده و عاشق پیشه شده و به ملازمت شاه اسماعیل رسیده . و او اضافه می کند به دست میرنجم زرگر معروف به نجم ثانی از اعیان دربار صفوی به تیری کشته شده و به قول صحیح تردد در ۹۱۳ قتل او اتفاق افتاده و بعضی هم ۹۲۷ ضبط کرده اند، و در پایان اظهار نظر می کند کہ : « مانی شیرازی از غزل سرایان خوب قرن دهم بوده و اشعار بلند و شورانگیز بسیار دارد » و در حاشیة این مطلب اضافه کرده^۳ « نقاش ماهری بوده است و در تبریز کشته شده و در سرخاب او را به خاک سپرده اند » .

نکتة قابل ذکر این است کہ مانی شیرازی شاعر و نقاش دیگری در زمان شاه عباس بزرگ و در دستگاہ امام قلیخان در فارس بوده^۴ کہ نباید با مانی شیرازی مورد بحث ما اشتباه شود .

و نیز از يك مانی شیرازی طبیب و شاعر نام برده اند کہ ظاهرأ حدود ۱۰۹۰ فوت^۵

۱ - ص ۵۰۵

۲ - ج ۱ ص ۴۴۵

۳ - ج ۲ ص ۸۲۶

۴ - تذکرة تحفة سامی تصحیح همایون فرخ، ص ۱۹۹ ج ۱

۵ - پزشکان نامی فارس تألیف دکتر محمد تقی میرص ۱۴۴

شده و نصر آبادی نوشته «قبل از حالت تحریر فوت شده مردی آرام و بی آزار بوده
و در علم طب و سایر علوم عصر خود دست داشته است»

امادر این میان مانی شیرازی مورد بحث ما که قبرش در سرخاب است و
از مدفونان مقبرة الشعرا به شمار می آید خط نویس و شاعر و نقاش بوده چنانکه
میرزا حبیب در تذکرة الخطاطین از او شرح حالی آورده که ما از کتاب شرح حال
خوشنویسان نقل کردیم. آقای ۵ مایحون فرخ در کتاب سهم ایرانیان در پیدایش
و آفرینش خط^۱ جزء شاگردان سلطانعلی مشهدی ملقب به سلطان الخطاطین متوفی
سال ۹۱۹ هـ. ق، از مانی شیرازی هم نام برده اند که شاید همین شخص مورد
بحث ما باشد زیرا از جهت زمان زندگی نیز بیشتر وفق می دهد.

و درباره سعایت نجم الدین مسعود گیلانی معروف به نجم زرگر نسبت به مانی
شیرازی بیشتر تذکره نویسان اشاره کرده اند^۲ و چون او در سال ۹۱۵ هـ. ق هنگام
سفر شاه اسماعیل به آذربایجان در گذشته^۳ و در سال ۹۱۳ به زمامداری رسیده است^۴
اگر سعایت او درست باشد قتل مانی شیرازی در ۹۱۳ چنانکه سعید نفیسی نیز نوشته،
یا ۹۱۴ اتفاق افتاده، اما اینکه سعید نفیسی میرنجم زرگر را معروف به نجم ثانی نوشته
درست نیست زیرا نجم ثانی لقب یار احمد خوزانی^۵ است که در سال ۹۱۵ هـ. ق

۱- ص ۸۱۸

۲- پیش از این قول آنان را ذکر کردیم

۳- زندگانی شاه اسماعیل تألیف رحیم زاده صفوی ص ۲۱۸

۴- همان کتاب ص ۱۸۹، روملو در وقایع سال ۹۱۴ نوشته که منصب امیرالامرائی به نجم

زرگر داده شده (احسن التواریخ چاپ کتابفروشی شمس ص ۱۰۷)

۵- اسناد و مکاتبات شاه اسماعیل به کوشش عبدالحسین نوائی ص ۲۴۰ ج ۱

به وزارت رسیده و در سال ۹۱۸ هـ . ق در ماوراءالنهر به دست ازبکان^۱ مقتول شده و شرح حال و قدرت و کیفیت جنگ و درگیری او با ازبکان در تواریخ^۲ آمده است. در میان تذکره نویسان صاحب آتشکده آذر نوشته : «موجب حسد دیگران مخصوصاً نجم ثانی شده» و بقیه همان نجم زرگر را نوشته اند، و در هر حال تاریخ قتل مانی ۹۱۳ یا ۹۱۴ است و اگر قبول کنیم که مسألة سعایت نجم زرگر یا بنا بر قول آتشکده نجم ثانی، در کار نبوده، ممکن است تاریخ قتل او را سال ۹۲۷ بدانیم که سعید نفیسی نیز احتمال داده است .

حسن روملو در احسن التواریخ ضمن حوادث سال ۹۱۵ هـ . ق نوشته^۳ است : «نجم الدین مسعود که و کیل خاقان اسکندرشان بود در موضع خنامه نواحی تبریز به مرض ذات الجنب در گذشت و جسد او را حسب فرمان به نجف اشرف حمل کردند و منصب او را به امیر یار محمد خوزانی من اعمال اصفهان شفقت فرموده و او را نجم ثانی^۴ لقب کردند» .

از دیوان مانی شیرازی چند نسخه در کتابخانه سلطنتی و کتابخانه ملی و

مجلس^۵ موجود است .

-
- ۱- اسناد و مکاتبات شاه اسماعیل ص ۱۲۴-۱۳۲ و نیز زندگانی شاه اسماعیل ص ۲۷۹ - ۲۸۷ ، در شاهد صادق حوادث ۹۱۸ (مجله یادگار سال دوم شماره ۹ ص ۳۶)
 - ۲- علاوه بر آن در بدایع الوقایع زین الدین محمود واصفی ج ۱ ص ۱۵۵ به بعد نیز هست ، هم چنین در احسن التواریخ ص ۱۳۱ به بعد و ذکر قتل او ص ۱۳۲
 - ۳- ص ۱۱۰
 - ۴- شمس الشعرا سروش اصفهانی (متوفی ۱۲۸۵ هـ . ق) سلسله نسب خود را به نجم ثانی می رسانده است (مقدمه استاد همائی بر دیوان سروش تصحیح دکتر محجوب ص ۲)
 - ۵- فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف احمد منزوی ج ۳ ص ۲۵۰۷

لسانی شیرازی

مولانا وجیه‌الدین لسانی شیرازی، از شاعرانسی است که در سرخ‌آب، در مقبرة الشعراء دفن شده است، تخلص او لسانی است چنانکه در شعرش آمده^۱ :

لسانی از پی وصلت اگر زیاده رود

متاع زندگی اش مختصر توان کردن

و در بیشتر کتب تذکره و تواریخ بهمین تخلص و نسبت « شیرازی » شهرت دارد و بعضی^۲ لقب یا نام « وجیه‌الدین » برای او ذکر کرده‌اند و سعید نفیسی نام و نسب و را اینگونه ذکر کرده^۳ : « مولانا وجیه‌الدین عبدالله لسانی شیرازی » و اگر این درست باشد « وجیه‌الدین » لقب : و « عبدالله » نام و « لسانی » تخلص اوست. ضمناً در معرفی نسخه‌های دیوان او نامش « عبدالعزیز » ذکر شده^۴ .

در شیرازی بودن او سخنی نیست و همه تذکره نویسان نقل کرده‌اند چنانکه سام میرزا معاصر او در تحفه سامی نوشته است^۵ : « در اصل شیرازی است اما اکثر اوقات در بغداد و دارالسلطنه تبریز بسر می‌برد » و سعید نفیسی نوشته : « پدرش میر محمد مشک فروش شیرازی بوده » در هر حال مدتی مدید در تبریز بسرده به این جهت به قول صاحب آتشکده^۶ جمعی ویرا تبریزی می‌دانند .

از آغاز زندگی و تحصیلات او اطلاعی زیاد در دست نیست و ظاهراً در جوانی ترك شیراز کرده و به بغداد و تبریز رفته و کسب کمال و دانش کرده است و چون

-
- ۱- تحفه سامی تصحیح همایون فرخ ص ۱۸۰
 - ۲- تاریخ ادبیات آه ترجمه دکتر شفق ص ۱۹۲
 - ۳- تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۲۳۶
 - ۴- فهرست نسخه‌های خطی فارسی تألیف منزوی ج ۳ ص ۲۵۰۶
 - ۵- ص ۱۷۹
 - ۶- چاپ دکتر شهیدی ص ۲۹۹

داستانی درباره ارتباط او با امیرنجم ثانی وصله گرفتن از این امیر نقل کرده اند و امیرنجم ثانی چنانکه پیش از این در شرح حال مانی شیرازی گفتیم مابین سالهای ۹۱۵ و ۹۱۸ وزارت داشته، اگر لسانی در این زمان در تبریز بوده باشد، مسافرت او از شیراز چند سال پیش از سال ۹۱۵ بوده زیرا چنانکه نوشته اند ابتداء به بغداد و از آنجا به تبریز رفته و ساکن این شهر شده است.

درباره لسانی آنچه بیشتر نوشته اند اعتقاد مذهبی او و تعصب شدیدش به شیعی گری است تا حدی که ادوارد برون نوشته است: «لسانی شیرازی آخرین شخص از بیست و دو شاعر شیعه است که در مجالس المؤمنین مذکور شده و بواسطه صمیمیتی که نسبت به مذهب خود داشته بیشتر قابل ذکر است تا به سبب رتبه شاعری اش».

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین می نویسد^۱: «بواسطه اخلاصی که به حضرت ائمه اثنی عشر علیهم السلام داشت تاج دوازده ترک شاهی را از سر نمی نهاد تا آنکه وقتی که سلطان سلیمان رومی متوجه تسخیر تبریز بود چون خبر قرب وصول او به مولانا رسید، اتفاقاً مولانا در مسجد جامع به تعقیب نماز مشغول بود، چون استماع آن خبر نمود دست برداشت و دعا کرد که خدایا این متغلب به تبریزی آید و من تاج از سر نمی توانم نهاد و مشاهده استیلای او به خود قرار نتوانم دامنمیران و به درگاه رحمت خود و اصل گردان و این مضمون گفت و سر سجده برد و در آن سجده جان به جان آفرین سپرد» و این داستان را کسان دیگر هم در مورد مرگ لسانی آورده اند که به جای خود به آنها اشاره خواهد شد.

بعد از این مطلب در مجالس المؤمنین قصیده ای در منقبت آورده و نوشته است که در نجف اشرف گفته، و مطلع قصیده این است:

۱- تاریخ ادبیات برون ترجمه رشید یاسمی ص ۱۷۹ چاپ دوم

۲- چاپ کتابفروشی اسلامیة ج ۲ ص ۶۹۶

میرسم از گرد راه رقص کنان چون صبا

باد جنون در دماغ ، عاشق سردر هوا

و این قصیده چهل و هفت بیت است .

و ظاهراً این قصیده در منقبت حضرت علی شہور و مورد توجه بوده زیرا در تذکرہ میخانہ^۱ می نویسد کہ سلطان ابراهیم میرزا بہ خواجہ حسین ثنائی پیشنهاد می کند این قصیدہ را استقبال کند و او قصیدہ ای می سازد بہ این مطلع :

در روش حسن و نازہست بسی خوش نما

غمزہ بہ طرز ہستم ، عشوہ بہ رنگ جفا

و لسانی در دو بیت دیگر عقیدہ اش را اینطور اظہار می کند :

گر بند لسانی گسلد از بندش

در خاک شود وجود حاجتمندش

باللہ کہہ ز مشرق دلش سر نزند

جز مہر علی و یازدہ فرزندش

و پاکدلی و فقر و درویش نہادی او غالباً ذکر شدہ است چنانکہ ضام میرزا نوشتہ : « بسیار فقیر و درویش نہاد بود » و صادق کتابدار در مجمع الخواص می نویسد^۲ : « عاشق مستحق محروم مانند وی کم پیدا می شود ولی عقیدہ پاکسی داشت و مستجاب الدعوہ بود » در تاریخ ملاحشری ہم نوشتہ^۳ : « مولانا لسانی متقی و مستجاب الدعوات بودہ است و ہیچ وقت تیردعای بی ریایش از ہدف اجابت خطانشدہ ، یکی از آن جملہ حکایت مولانا شریف تبریزی است کہ شاگرد مولانا بودہ و آخر سر کشی و خود پسندی چنانکہ دأب بعضی شعر امت آغاز نمودہ ، سہو اللسان جہہ مولانا ساختہ و آن بی ادبی را کہ از شریف می بیند و برانفرین می کند ، ہمہ در

۱- تصحیح کلچین معانی ص ۲۰۲

۲- متن ترکی و ترجمہ بہ کوشش دکتر خیامپور ص ۱۲۲

۳- چاپ تبریز ص ۹۷

در آن ایام، شریف جوان مرگ می شود» و همین کتاب داستان هنگام مرگ او را که مجالس المؤمنین آورده با آب و تاب بیشتر نقل کرده است . در عرفات العاشقین^۱ صفات : درویش نهاد، پاکیزه اعتقاد ، متقی، عارف، عاشق پیشه، از خود گذشته برای او ذکر شده است .

يك داستان معروف درباره زندگی لسانی که مجمع الخواص و تذکره نتایج الافکار^۲ و آتشکده آذر و تذکره روز روشن^۳ نقل کرده اند اینست که لسانی معشوقی داشته و او از شاعر زر طلب کرده و لسانی قصیده ای در مدح امیرنجم ثانی ساخته و در حمام رفته و برای او خوانده است .

پای نامر منم آورده به شمشیر جفا

از جفا کاری جور فلک بی سرو پا

پای بی قوت من بادیه پیمای عدم

دست بی قدرت من سلسله جنبان بلا

می من صافی و ارباب مروت بی ذوق

زر من بی غش و صراف سخن نابینا

و گفته اند که امیرنجم از شعر سوم رنجید اما می توان تبریزی^۴ و خلعتی

گرانها بخشید و چون لسانی وجه را نزد محبوب برد او شرمسار شد . البته داستان

در مآخذ مختلف به صورتهای گوناگون نقل شده و غالباً باهم اختلافی دارند . امیر

علیشیر در مجالس النفائس^۵ او را خوش محاوره دانسته و گفته اکثر خطوط را

۱- نقل از کتاب مکتب و وقوع تألیف گلچین معانی ص ۳۹۰

۲- ص ۶۱۱

۳- ص ۷۰۰

۴- روز روشن ص ۷۰۰

۵- ترجمه مجالس النفائس چاپ علی اصغر حکمت ص ۱۶۰

خوب می نویسد .

شعر لسانی-سام میرزا که معاصر لسانی است و به گفته خودش با او بسیار صحبت داشته و شعر هم با هم خوانده اند، می نویسد^۱ : «شاعری نکته دان و شیرین بود، اشعار او شتر گربه واقع شده، چه يك غزل او که تمام خوب باشد کم است، اما آنچه خوب است بسیار خوب واقع شده، من با او بسیار صحبت داشته ام و شعر هم با هم خوانده ایم» .
در تذکره هفت اقلیم^۲ نوشته است : « به وفور سخندانسی و فضایل نفسانسی معتقدیه اقصی و ادانی میزیسته و واضح زبان وقوع بوده»

آذر در آتشکده^۳ می نویسد : « به فصاحت لسان و عذوبت بیان از معاصرین خویش بیش، به عاشقی شهره و از معشوقان بی بهره ...»

روز روشن نوشته : « فصاحت لسانی و عذوبت بیانی وی مسلم الثبوت نکته پژوهان است» .

و نتایج الافکار^۴ می نویسد : « در اقسام سخن به فصاحت رطب اللسان و به زلال نظم آبدار عذب البیان، به خوش کلامی در عهد خود یگانه و به سخن سنجی منتخب زمانه بوده »

اما پیش از همه تقی الدین اوحدی در عرفات العاشقین^۵ راجع به او بحث کرده و نوشته است : « شاعری قادر، کامل بیان، باطلاقت لسان، عالی طبیعت، بامزه فکرت

۱- چاپ همایون فرخ ص ۱۷۹

۲- ص ۲۶۲ ج ۱ چاپ هند، ج ۳ ص ۲۱۷ چاپ جواد فاضل

۳- چاپ دکتر شهیدی ص ۳۹۹

۴- ص ۶۱۱

۵- مکتب وقوع تألیف گلچین معانی ص ۳۹۰

است، در طرز متأخرین آن نادر زمان خود تصرفات عظیمه نموده، سخن رادرتازه گوئیها به این طرز اول وی در رسانیده و بعد از وی هر کس مرتبه مرتبه طرزها اختراع نمودند و او در این امر اقتدا به بابا فغانی و شهیدی و خواجه حافظ کسره، و الحق اقسام سخن را خصوص غزل و قصیده چنان گفته که شاید و باید، در مغالست سحر سازی بل معجزه پردازی فرموده» و در همین کتاب نوشته است: «شعراى متأخرين چون شرف و شریف و وحشی و محتشم و ضمیری و غیرهم تتبع طرز و روش کلام او کردند، چه روش مجدد، وی بهم رسانیده و شیوه متوسطین را به سوهان طبیعت انگاره وار به اصلاح آورد، تا بعد از وی پایه افکار اعزه رسید به جایی که رسید.»

در عرفات دو بیت و هفت بیت منتخب از لسانی هست و داستانی هم در پایان آورده که وقتی لسانی در نجف اشرف صد تومان از مولای متقیان طلب کرد که وام خود ادا کند، در واقعه به او نمودند که تسبیحی در سوراخ دیواری است صد دانه و هر دانه يك تومان، و او آن شب تسبیح را بدست آورد و از فروش آن قرض خود را ادا نمود.

اشعار لسانی را تا صد هزار ذکر کرده اند، اما آنچه در تذکره ها نقل شده این است که صاحب عرفات العاشقین می نویسد: «دیوان غزل مولانا لسانی قریب به ده هزار بیت نزد بنده موجود است، و دیوان قصاید و مقطعات علی حده دارد» و صاحب آتشکده می نویسد: «قریب به دوازده هزار بیت دیوانش ملاحظه شد» و در تذکره های دیگر اشعارش را کم و بیش نقل کرده اند چنانکه مجمع الخواص ۷۴ بیت از او نقل نموده، و از مجموع این اشعار تا اندازه ای لطافت طبع و تازه گوئی او نمودار است.

آقای گلچین معانی در کتاب مکتب وقوع^۱ پس از نقل گفته امین احمد رازی در هفت اقلیم که لسانی را واضح زبان وقوع دانسته، اظهار نظر کرده اند که شهیدی قسی در این طرز بر او تقدم دارد و لسانی در مرحله ابتدائی این مکتب است و میرزا شرفجهان قزوینی فردا جلای وقوعیون است.

در همین کتاب مکتب وقوع راجع به خواری تبریری نوشته^۲: «در میان غزل گوینان به مولانا لسانی اعتقاد تمام داشت و اشعار او را بر شعر سایر سخنوران مل فغانی و شهیدی و اهلی و امثال ایشان ترجیح می داد.»

بعضی از شاعران مانند ضمیری اصفهانی در جواب لسانی شعر دارند از جمله ضمیری (وفات ۹۸۷ هـ . ق) «انیس لیال»^۳ را در جواب لسانی سروده است.

لسانی به جمع و تدوین اشعارش علاقه ای نداشته و تذکره نویسان نوشته اند که شریف تبریزی از شاگردان لسانی دیوانی از اشعار او مرتب کرده که سست و بد زیاد دارد و آنرا «سهو اللسان» نام نهاده است، و سهو اللسان مقدمه ای منشور دارد و اشعار سست لسانی را شامل است که شریف (متوفی ۹۵۶) با هجو اسنادش لسانی، تضمین کرده است^۴ و در هر حال عمل مفروضانه شریف تبریزی شاگرد لسانی را نسبت به اسنادش غالباً ذکر کرده اند و رشکی همدانی «لسان القول»^۵ را ساخته و به اسم محتشم کاشانی در رنگ سهو اللسان مشهور ساخته است. سام میرزا نوشته: «شعری چند که شاگرد او شریف مشهور ساخته موسوم به سهو اللسان از روی ستم ظریفی است، از

۱ - ص ۲

۲ - ص ۹۲

۳ - مکتب وقوع ص ۲۹۲

۴ - همان کتاب ص ۱۱۹ ح ۱ و نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۳۱۵

۵ - مکتب وقوع ص ۱۲۰

اکثر آن شعرها اورا خبری نیست .»

وسلم السموات^۱ می نویسد: «مدتی شریف تبریزی در تبریز شاگردی او نموده و بالاخره راه معارضه و مقابله پیموده و از دیوان غزلیات لسانی بیتی چند جدا کرده که بی معنی است و آنرا سهو اللسان لسانی نام کرده: ایراد احدی از آن مستحسن نیست .»

یکی از اشعار معروف لسانی «شهر آشوب» اوست موسوم به مجمع الاصناف که رباعیاتی است با عناوین منظوم در تعریف و توصیف حرفه ها و صنایع شهر تبریز که برای هر يك پنج رباعی دارد و يك بیت، مثنوی در بحر رمل سدس مخبون اصلم و به نام شاه طهماسب صفوی و منشی مجلس اوی یعنی خواجه علاء الدین منصور کرهودی مصدر است، و نسخه ای از آن که پانصد و چهل رباعی دارد با تصحیح آقای گلچین معانی در کتاب شهر آشوب در شعر فارسی به چاپ رسیده^۲ است .
يك نسخه دیگر از شهر آشوب لسانی شیرازی توسط آقای دکتر سید علی رضا مجتهدزاده گردآوری شده و به چاپ رسیده^۳ که با نسخه چاپ شده توسط آقای گلچین اختلاف دارد. و در چاپ آقای دکتر مجتهدزاده آغازش این است:
«شهر آشوب خطه تبریز از فرموده ملالسانی شیرازی» .

و بعد :

ای نغمه سرا زبان اوصاف از تو
وی جوهر مرآت دل صاف از تو
از نور ازل شمع شبستان مراد
افروخته در مجمع اوصاف از تو

۱- مرقوم پنجم چاپ دکتر یحیی قریب ص ۸۴

۲- مکتب وقوع ص ۳۹۲

۳- چاپ دانشگاه مشهد سال ۱۳۴۵ ه. ش

وبعد مناجات و نعت پیامبر و منقبت حضرت امیر و مدح پادشاه و صفت عشق
دل و ساقی و مغنی و بعد وصف شهر تبریز است :

تبریز که گشت ساختش مغتنم است

بستان بهشت بسی وجود عدم است

تعریف سوادش ز خرد پرسیدم

فرمود که خیال رخ باغ ارم است

-

تبریز که هست رشك بتخانه چین

تا برد سبق به خوبی از خلد برین

هر صبح ستارگان چو برگ از سرشاخ

آیند ز آسمان به گلگشت زمین

و پس از آن بیست و شش حرفه و شغل را وصف می کند و قسمت بعد تعریف

شهر اصفهان و اصناف آنجا است که چهل و چهار حرفه و شغل و صنف، وصف
داده است .

از دیوان لسانی شیرازی چند نسخه در کتابخانه های اصفیه، ماسی تهران ،

پهسالار، دانشگاه تهران، مجلس و بنگال^۱ موجود است .

سال وفات لسانی - تاریخ وفات لسانی را اکثر تذکره نویسان و مورخان ۱۰۹۴۱ هـ ق

روشنه اند چنانکه تحفه سامی نوشته : « وفات او در تبریز واقع شد در شهر سنه احدى و

ربعین و تسعمائه و در سرخاب مدفون است » و هفت اقلیم نوشته : « اکثر ایام را در تبریز

سربرده و هم در تبریز سنه احدى و اربعین و تسعمائه از این جهان فانی به عالم

۱- فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف منزوی جلد سوم ص ۲۵۰۶

جاودانی نقل کرد» کتاب شاهد صادق^۱ نیز در سال ۹۴۱ نوشته : «بابا لسانی شیرازی درگذشت»

تذکره روز روشن و نتایج افکار و تاریخ ادبیات آنه و تاریخ نظم و نثر در ایران همه سال ۹۴۱ را ضبط کرده اند، در قاموس الاعلام ترکی نیز نوشته^۲ : «مولانا لسانی از شعرای مشهور ایران و از مردم شیراز است و در تبریز و بغداد می زیسته و به سال ۹۴۱ در تبریز درگذشته است» و در این کتاب مطابق آنچه در لغت نامه نقل شده عبارت «اشعاروی شترگر به است» که تحفه سامی ذکر کرده ، به اشتباه « به گفته دولت شاه در تذکره» نقل شده است .

اما بعضی از ماخذ سال ۹۴۰ را تاریخ وفات لسانی نوشته اند از جمله احسن التواریخ^۳ حسن روملو در پایان متوفیات سال ۹۴۰ می نویسد : «مولانا لسانی در سلك اعظام مناظم سخن گذاری انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور و ابیات بلاغت آثارش برالواح خاطر فضلا مسطور، درین سال از عالم رفته در سرخاب مدفون گشت» .

حافظ حسین کربلائی می نویسد^۴ : «در ذی حجه اربعین و تسعمائه وفات نمود به فجأة در روزی که الامه سلطان تکلو که از قزل باش گریخته و به روم رفته، به امداد رومیان آمده در تاریخ مذکور تبریز را گرفت و در احدی و اربعین سلطان روم آمد به تبریز» .

قاضی نورالله هم ۹۴۰ را سال وفات ذکر کرده، نادر میرزا هم در تاریخ و

۱- مجله یادگار سال ۲ شماره ۱۰ ص ۲۳

۲- لغت نامه

۳- چاپ افست ص ۲۵۶

۴- روضات الجنان جزء اول ص ۱۶۸

جغرافی دارالسلطنه تبریز^۱ همین اربعین و تسمائه (۹۴۰) را آورده، و صاحب طرائق^۲ نیز وفاتش را در سال ۹۴۰ دانسته، و محمد علی مدرس در ریحانة الادب^۳ همان آمدن سلطان سلیمان خان قانونی و مطلبی را که مجالس المؤمنین گفته، نقل نموده و تاریخ وفات را سال نهصد و چهل و یکم آورده است، و فرهنگ سخنوران ۹۴۲، ۹۴۱ و ۹۴۰ نوشته است. ضمناً ماده تاریخ وفات لسانی را « ابیات عاشقانه » یافته اند^۴ که ۹۴۰ می شود، در حالیکه ۹۴۱ را بیشتر نقل کرده و طرف اعتماد دانسته اند و ممکن است وفات او در ذی حجه ۹۴۰ یا آغاز ۹۴۱ روی داده باشد .

مدفن لسانی - درباره مدفن لسانی در سرخاب تبریز بحثی نیست و علاوه بر اشاراتی که همه جاشده است، صاحب روضات الجنان پس از شرح درباره مزار اخی خیر الدین در سرخاب نوشته: « قبر مولانا لسانی شاعر بی بدل نیز در آن حوالی است » و ملاحشری نوشته^۵: « مزار مولانا لسانی با مزار شاگردش مولانا مشفق در محوطه واقع است » و این شرح ضمن شرح مقابر سرخاب و پس از مزار مولانا فانی در حوالی بابا حسن نوشته شده است . نادر میرزا هم نوشته در سرخاب تبریز مدفون شده است و مجمع الخواص^۶ نوشته: « در تبریز در گذشت و قبرش در جوار بابا حسن است » نتایج افکار و ریحانة الادب و مجالس المؤمنین و احسن التواریخ همه نوشته اند که در سرخاب

۱- ص ۱۲۴

۲- ج ۳ ص ۱۲۲

۳- ج ۵ ص ۱۲۳

۴- مکتب وقوع ص ۱۳۹۰

۵- ص ۹۷

۶- ترجمه دکتر خیامپور ص ۱۳۵

دفن شده است و سعید نفیسی در حواشی مربوط به شرح حال لسانی نوشته^۱: «لقب وی را کمال الدین هم نوشته‌اند، نخست در خراسان ملازم سام میرزا صفوی بوده است، نوشته‌اند اشعارش به اندازه‌ای بود که نمی‌توانست ضبط کند و بهر شاعری که نزداو می‌رفت از اشعار خود می‌بخشید تا به تخلص خود بخواند. روزی دوستان را به طعام دعوت کرده بود پس از طعام از ایشان بحلی خواست و همان شب در صحبت ایشان در گذشت و در قبرستان سرخاب مدفون شد» اما کیفیت مرگ او آنگونه بوده که از کتب دیگری نقل کردیم و شاید مطلب راجع به تعداد اشعار مربوط به این باشد که گفته‌اند به جمع و تدوین اشعارش علاقه‌ای نداشت. در هر حال بنا بر آنچه گفتیم لسانی شیرازی در سال ۹۴۱ یا ۹۴۰ هـ. ق در گذشته و از مدفونان مقبرة الشعراى تبریز است، بنا بر آنکه مدفنش را در سرخاب در حظیرة بابا حسن نوشته‌اند.

چون از کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران تألیف سعید نفیسی مطلبی نقل کردیم پیش از آنکه به شرح حال آخرین شاعر مدفون در مقبرة الشعراى سرخاب یعنی شکیبى تبریزی بپردازیم باید اشاره کنیم که سعید نفیسی در شماره ۹۲۸ ضمن شاعران قرن دهم هجری نوشته است^۲: «مولانا هجری مروزی، مردی درویش مشرب بوده و به هندوستان هجرت کرده و از آنجا به آذربایجان رفته و در تبریز در گذشته و در پشته سرخاب مدفون شده و غزل را خوب می‌گفته است» و اما از این شخص هیچگونه اطلاعی نداریم و آنچه در تذکره هاست مربوط است به: هجری افشار^۳ (قرن دهم

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۲ ص ۸۲۵ حاشیه ص ۴۳۶ ش ۱۹

۲- ج ۱ ص ۶۱۸

۳- فرهنگ سخنوران، لغت نامه، مجمع الخواص

قاسم بیگ (و ہجری جامی ^۱ از فرزندان شیخ جام (قرن دہم) و ہجری طہ-رانی ^۲
 (برادر زادہ امید - قرن دہم) و ہجری قمی ^۳ (قرن دہم) و ہجری ہروی ^۴ (ملا-
 ہجری افیون خور - آغاز قرن دہم) و دیگران مانند : ہجری تفرشی ^۵ و ہجری
 اندجانی (فرغانی) ^۶ و ہجری مشہدی ^۷ و ہجری گنابادی ^۸ کہ در قرنہای یازدہم و
 دوازدهم بودہ اند، و خود سعید نفیسی ^۹ نیز از ہجری بلخی نام بردہ کہ برادر قاضی
 بلخ بودہ و در اقسام شعر دست داشتہ است .

۱ و ۲۳۹۲ - فرهنگ سخنوران

۳ و ۵ - فرهنگ سخنوران، لغت نامہ نگارستان دارا ص ۲۷۸

۴ - فرهنگ سخنوران

۹ - تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۶۱۸

شکبہی تبریزی

مقصود علی^۱ شکبہی تبریزی از شاعران قرن دهم است و باید او را آخرین شاعری دانست که در مقبرة الشعراء سرخاب دفن شده است. شرح حالش به اختصار در بعضی کتب آمده چنانکه در تحفه سامی^۲ نوشته: «مولانا شکبہی تبریزی، اوقات به زرکشی می گذراند و گاهی به گفتن اشعار اشتغال می ورزد این مطلع از اوست:

بهر طریق که باشم خلاف رای تو باشد

کسی چه کار کند کان به مدعای تو باشد

مجمع الخواص می نویسد: «متخلص به شکبہی است، پدرش بسیار ساده لوح بوده و می گفته من برای این جوانمرگ نامی مثل آدم نهادم، اورفته برای خود نام گربه گذاشته است» و مقصود او «بیشیکی» بوده است که در لغت جغتائی به معنی گربه و محرف «شکبہی» است. و صادقی اضافه می کند که چون در تبریز اقامت داشت

۱- فرهنگ سخنوران، ریحانة الادب ج ۳ ص ۲۳۳، مجمع الخواص ص ۱۲۳، تاریخ

نظم و نثر در ایران ج ۱ ص ۵۰۶

۲- چاپ همایون فرخ ص ۳۲۳

اورا تبریزی می‌دانند .

شکیبی در عهد شاه طهماسب وارد قزوین شد، اتفاقاً در آنجا شاعران در صدد جواب گفتن به غزل حسن دهلوی بودند به مطلع^۱ :

ای شهد نوشین لب ت پاک از همه آلودگی

بنشین که تا باز ایستد چشمم ز خون آلودگی

و شکیبی گفت :

گل گل شده پیراهنم از درد می پالودگی

گل‌های رسوائی شکفت آخر از این آلودگی

و چون این مطلع مورد پسند آمد، خواجه اسماعیل گیلانی دو بیت مثنوی طراز
جائزه داد^۲ .

در هر حال نوشته‌اند اشعارش در تبریز شهرت داشته است. صاحب‌خلاصه
الاشعار^۳ اورا از موزونان لطیف طبع انگیز و مردی سلیم ذات درویش صفات دانسته
و نوشته طبعش در شاعری مرتبه عالی یافته و اشعار او در تبریز و نواحی آن شهرت
کلی گرفته، گویند وقتی میان او و مولانا شریف نزاع شد، شریف از خود غزلی به
وی داد که جواب گوید و غزل به این مطلع بود :

هجوم آورد غم. طوفان بیداد است پنداری

مرا وقت و داع این غم آباد است پنداری
و مشارالیه آن غزل را جواب گفت و خوش فهمان متفق گشته گفتند به از
شریف گفته :

چو حال را نمی‌دانی دلم شاد است پنداری

همه کس چون تو از بند غم آزاد است پنداری

۱- دیوان حسن دهلوی چاپ هندس ۳۷۲. مصراع دوم : بنشین مگر باز ایستد...

۲- خزانه عامه، آزاد بلگرامی (دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۰)

۳- دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۰

و در مقطع گفته است :

شکیبی چند در بزم غم افغان می کتی هر شب

سرود بزم عاشق آه و فریاد است پنداری

و پس از این تقی الدین کاشانی نوشته که بغیر از این غزل شعر دیگری از او در این

جانب شهرت ندارد و تجسس بسیار برای دیوان او وثبت بیشتر اشعارش در خلاصه-

الاشعار کرده و چیزی به دست نیاورده است .

شکیبی تبریزی در سال ۹۷۱ ه . ق در تبریز در گذشته و در مقبرة الشعراء

سرخاب دفن شده است و کسانی که شرح حالش را نوشته اند او را مدفون در

سرخاب دانسته اند و ظاهراً بعضی او را باشکیبی دیگر اشتباه کرده و نوشته اند^۱ در

شیراز فوت شده و در آن شهر مدفون است و محمد علی مدرس^۲ و سعید نفیسی^۳ به این مطلب

اشاره کرده و این هر دو نوشته اند که در گورستان سرخاب مدفون شده است.

در کتاب مکتب و قوع^۴ دوبیت از او ضمن منتخبات اشعار و قوع ثبت است ، که

در اینجا نقل می کنیم :

من چرا چون دیگران پیش تو محرم نیستم

درد منم ، عاشقم ، از هیچ کس کم نیستم

و :

به هر طریق که باشم خلاف رای تو باشد

کسی چه کار کند کآن به مدعای تو باشد .

پایان

۱- علاء الدوله در نفائس المآثر (دانشمندان آذربایجان ص ۲۰۱)

۲- ریحانة الادب

۳- تاریخ نظم و نثر در ایران

۴- ص ۶۵۷

یاداشتهای تکمیلی و تصحیح چند غلط چاپی

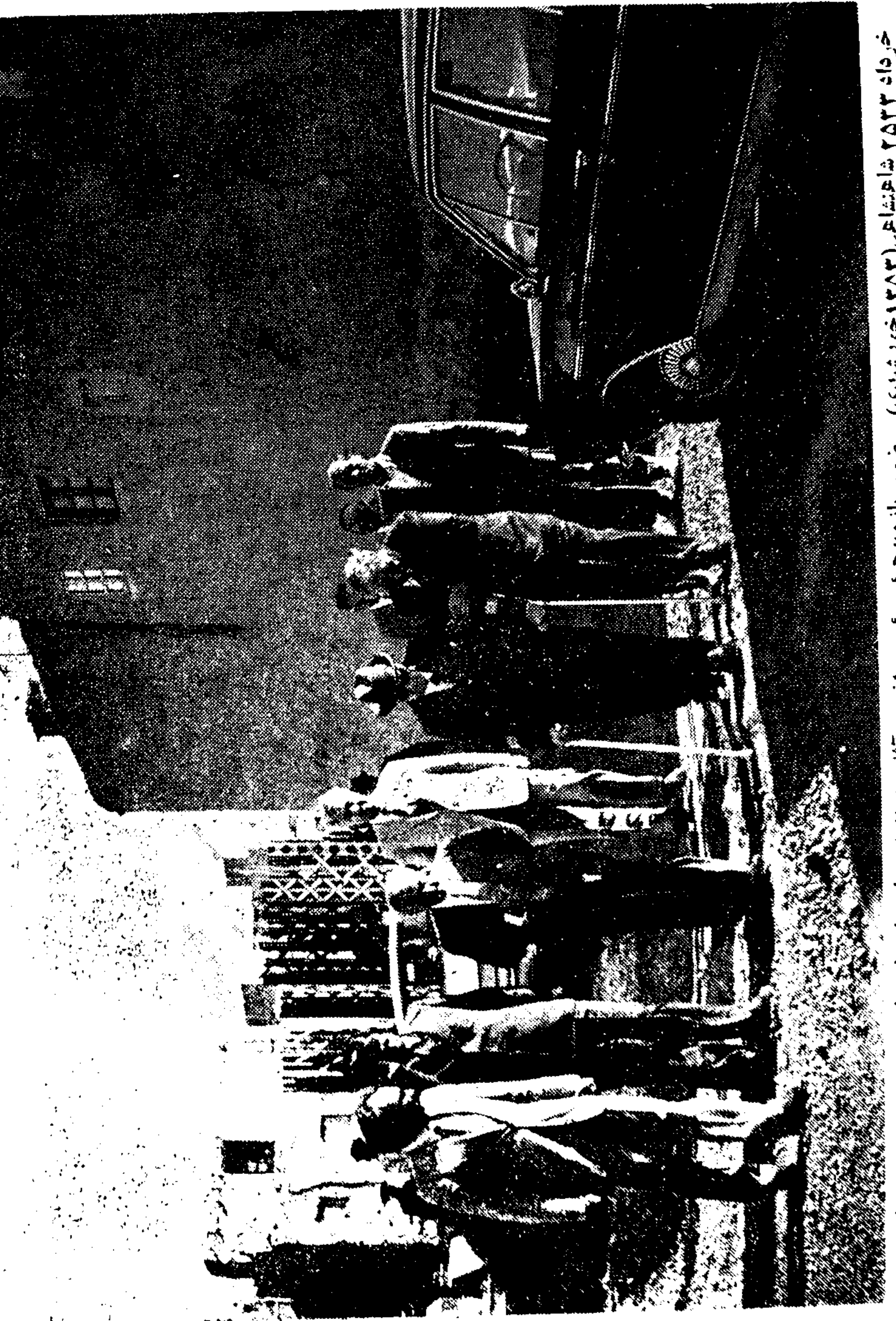
- ص ۱، س ۱۲ - بیت از حدیقه سنائی است (چاپ استاد مدرس رضوی ص ۴۹۳)
- ص ۵، س ۳ - جستان نزدیک شهر زوردینور در کردستان است (لغت نامه)
- ص ۹، س ۸ - « مزارات » درست است
- ص ۵۰، س ۷ - « میرزاداعی » صحیح است - و حاشیه ۲ « تعلیقات روضات - الجنان ج ۱ ص ۵۹۷ » درست است .
- ص ۵۲، س ۹ - « ثمار » درست است .
- ص ۵۸، س ۱۳ - مصراع ششم قطعه به این صورت درست است : « باد بر تبریز و بر تبریزیان »
- ص ۶۴، س ۱۶ - حدیث به صورتی که نقل شده در ح ۱ ص ۵۰۵ تاریخ ادبیات ادوارد برون ج ۳ (از سعدی تا جامی) ترجمه استاد علی اصغر حکمت ، آمده اما شکل صحیح حدیث این است : « خلق الله آدم علی صورته » که در احادیث مشنوی جمع و تدوین فروزانفر (ص ۱۱۵ - انتشارات دانشگاه تهران) ذیل این بیت نقل شده : « خلق ما بر صورت خود کرد حق - وصف ما از وصف او گیرد سبق »
- ص ۶۶، س ۸ - صحیح اختیار الدین است
- ص ۱۱۰، س ۱۲ - « یکی از اکابر رهروان » درست است
- ص ۱۱۵، س ۱۰ - « نکولای پاولیچ » درست است .

- ص ۱۳۰ ، س ۱۹ - «بابا فرج تبریزی» درست است.
- ص ۱۴۱ ، س ۱۱ - «در باره قطران» درست است.
- ص ۱۴۳ ، س ۲ - «تاریخ بناکتی» درست است .
- ص ۱۴۳ ، س ۱۰ - «جعفری یزدی» درست است زیرا نام و نسب مؤلف تاریخ کبیر «جعفر بن محمد بن حسن» و تخلص او «جعفری» بوده (رک مقدمه ایرج افشار بر تاریخ کبیر - فرهنگ ایران زمین دفتر ۲ و ۳ ج ۶) ما هم در ص ۳۴۹ «جعفری یزدی» آورده ایم
- ص ۱۵۲ ، س ۲ - «تسغین» درست است و به جای «۵۹۲» باید «۵۹۵» باشد
- ص ۱۶۷ ، س ۱۶ - «آق قویونلوها» درست است .
- ص ۱۶۷ ، س ۱۹ - «حسن پادشاه» درست است .
- ص ۱۷۰ ، س ۱۱ - «فرمان» و «۱۱۴۶» درست است .
- ص ۲۰۴ ، س ۷ - «ارتحال امیر بدر الدین احمد لاله‌ای» درست است .
- ص ۲۱۶ ، س ۳ - در ظفر نامه شرف الدین علی یزدی (ج ۱ ص ۲۹۰ چاپ محمدعباسی) نوشته است : «حضرت صاحب قران ممالک آذربایجان را به تحت تسخیر و تصرف در آورد و به حوالی شنب غازان نزول فرمود ، اکابر و اشراف آنجا مثل سید رضی و خواجه حاجی محمد بندگان خطاط و قاضی غیاث الدین و قاضی عبداللطیف و غیر هم کمر بندگی بسته مراسم عبودیت به تقدیم رسانیدند و بر حسب فرمان مال امان بر اهالی تبریز حواله رفت ...»
- ص ۲۲۲ ، س ۱۶ - «چر نداب» درست است .
- ص ۲۳۰ ، س ۱۴ - «امیر محمد بدر الدین تبریزی» درست است .
- ص ۲۵۸ ، س ۸ - «سالهای ۴۱۰ و ۴۵۰ . ق» درست است .
- ص ۲۵۸ ، س ۹ - «پس از پدرش امیر مملان» درست است .
- ص ۲۷۱ ، س ۱۵ - سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران دوشنوی

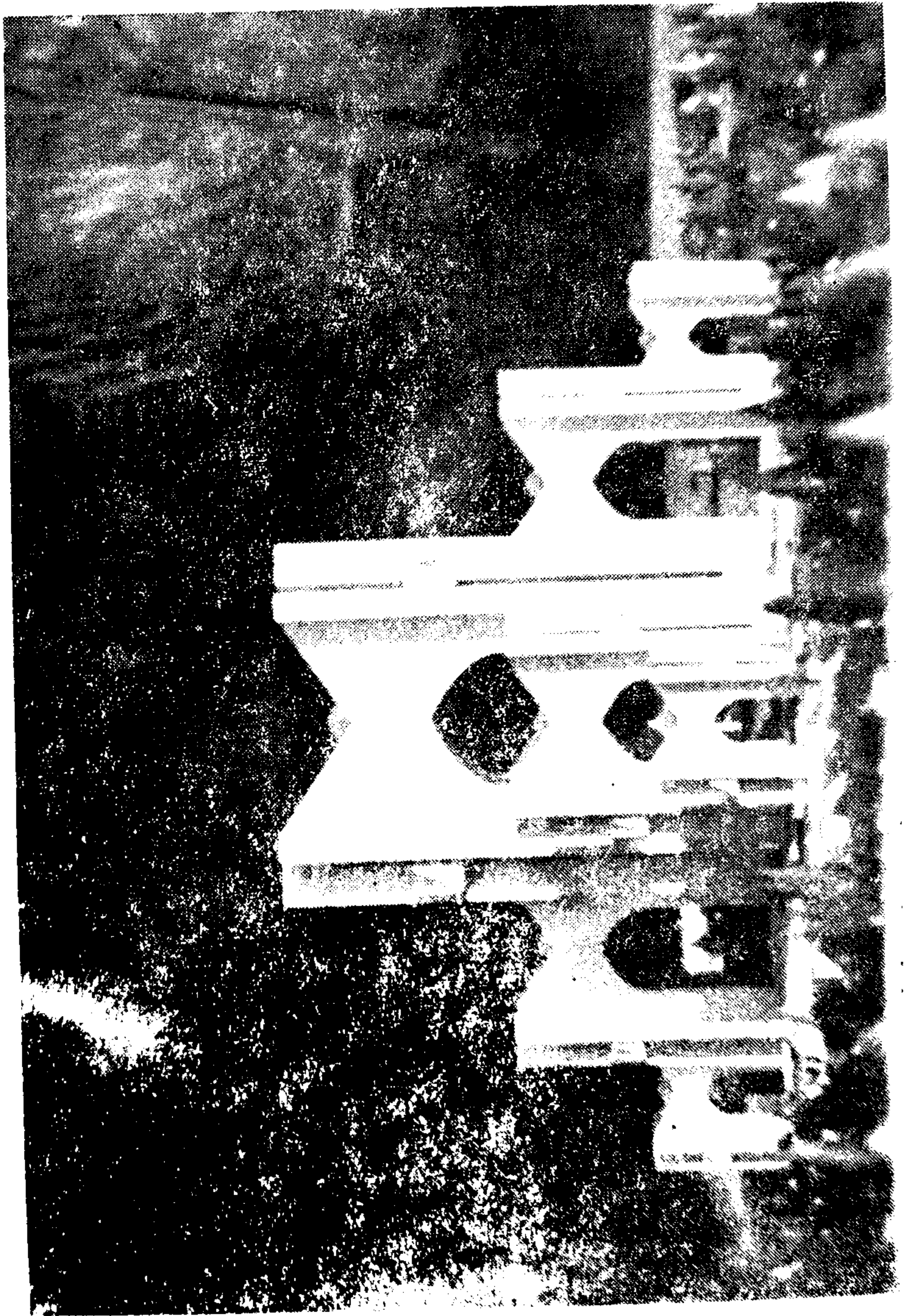
«کوش نامه» و «وامق و عذرا» به قطران نسبت داده اما در مآخذ دیگر نیست و ظاهراً این انتساب مردود است زیرا خود سعید نفیسی در احوال و آثار رودکی (ج ۲ ص ۷۸۱) «کوش نامه» را همان «قوس نامه» دانسته و نوشته است: «می نویسند این منظومه را به نام امیر احمد محتاج یا امیر احمد بن کماج پرداخته...» و اضافه کرده که اگر این شخص در زمان سنجر بوده باشد ممکن نیست قطران با او معاصر باشد، ما نیز بنا بر اقوال مختلف بیان داشتیم که قوس نامه از قطران ترمذی است و قول دولت شاه که آنرا از قطران تبریزی دانسته اشتباه است. اما مثنوی وامق و عذرا هم در جای دیگر به قطران نسبت داده نشده و مرحوم سعید نفیسی در کتاب احوال و آثار رودکی (ج ۲ ص ۷۸۱) آن را به اشتباه از قول دولت شاه سمرقندی نقل کرده در حالیکه دولت شاه (تذکره الشعرا چاپ هند ص ۳۵- چاپ مؤسسه خاور ص ۵۶) و امق عذرا را به فصیحی جرجانی نسبت داده که بنام کیکاوس بن اسکندر بن قابوس به نظم آورده و سعید نفیسی این مطلب را مربوط به قطران دانسته و خود او هم بنا بر دلایل تاریخی معاصر بودن قطران را با اسکندر بن قابوس (در احوال و آثار رودکی اینطور است) رد کرده است. اما در اشعار قطران يك مورد از وامق و عذرا نام برده شده که در قصیده‌ای در مدح ابو نصر مملان است با مطلع: (در دیوان قطران چاپ نخجوانی ص ۳۳۱) «منم غلام خداوند زلف غالیه گون- که هست چون دل من زلف او نوان و نگون» و ضمن آن گوید: «فروغ لاله چو عذرا به جلوۀ وامق - خروش ابر چو لیلی به گریه مجنون» ص ۲۷۶، س ۳- این مصراع مطابق ضبط مونس الاحرار است که اگر چه «معین» معنی درست دارد اما ظاهراً «مهین» یعنی بزرگترین نیز به نظر درست می آید و در چاپ تقی بینش مصراع اینطور است: «بذات پاک مهین، بفر عز علا» و هیچ يك نسخه بدلی ندارند.

- ص ۳۰۸ ، س ۱۸- «محمد بن عبدالرزاق اصفهانی» درست است .
- ص ۳۱۷ ، س ۱۰- «سال ۵۹۵ را» درست است .
- ص ۳۳۵ ، س ۱۱- «آذربایجان و عراق» درست است .
- ص ۳۶۶ ، س ۹- «محمد بن بدر جاجرمی» درست است .
- ص ۳۷۳ ، س ۹- «تلخیص مجمع الاداب» درست است .

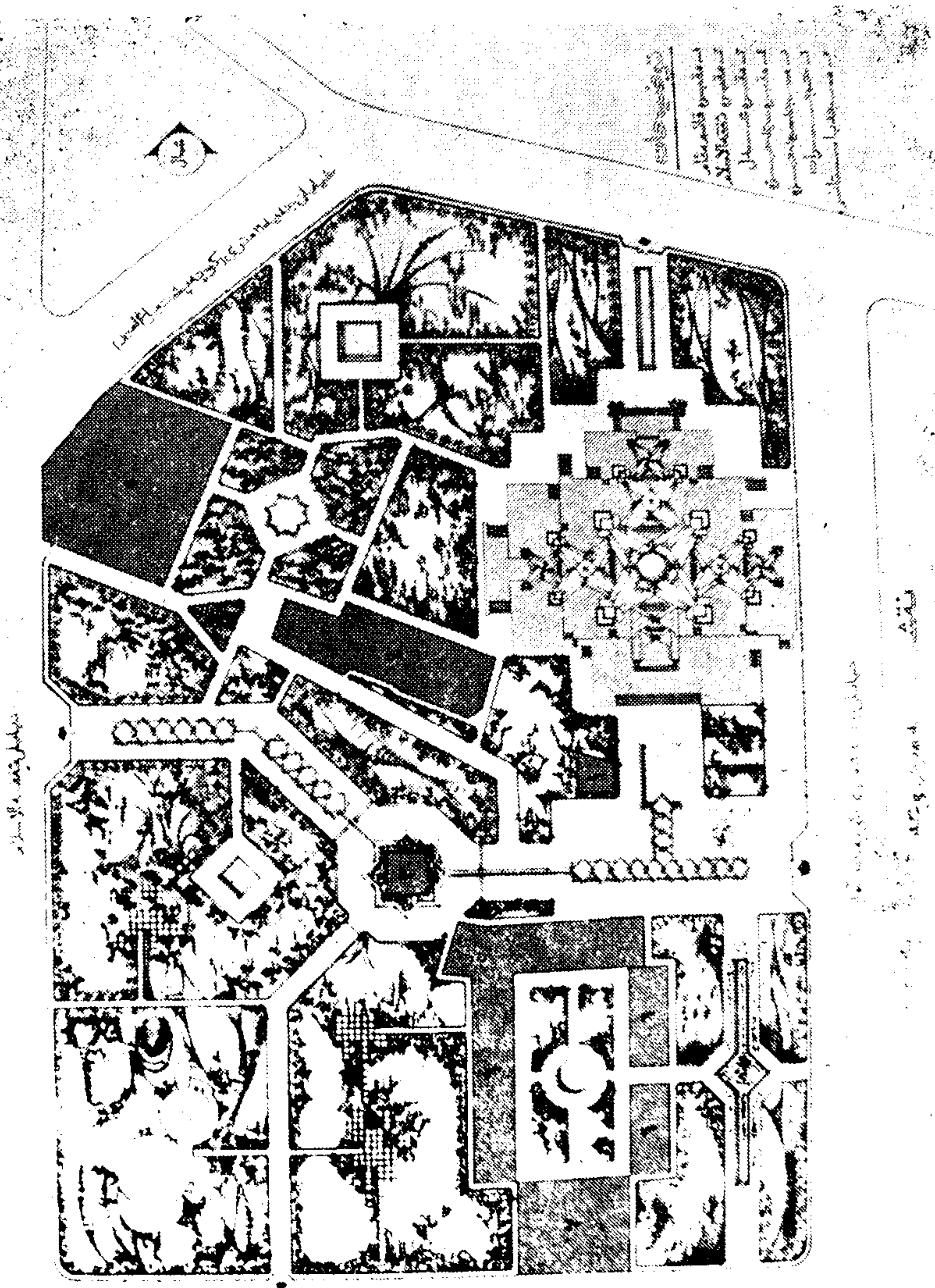
۴

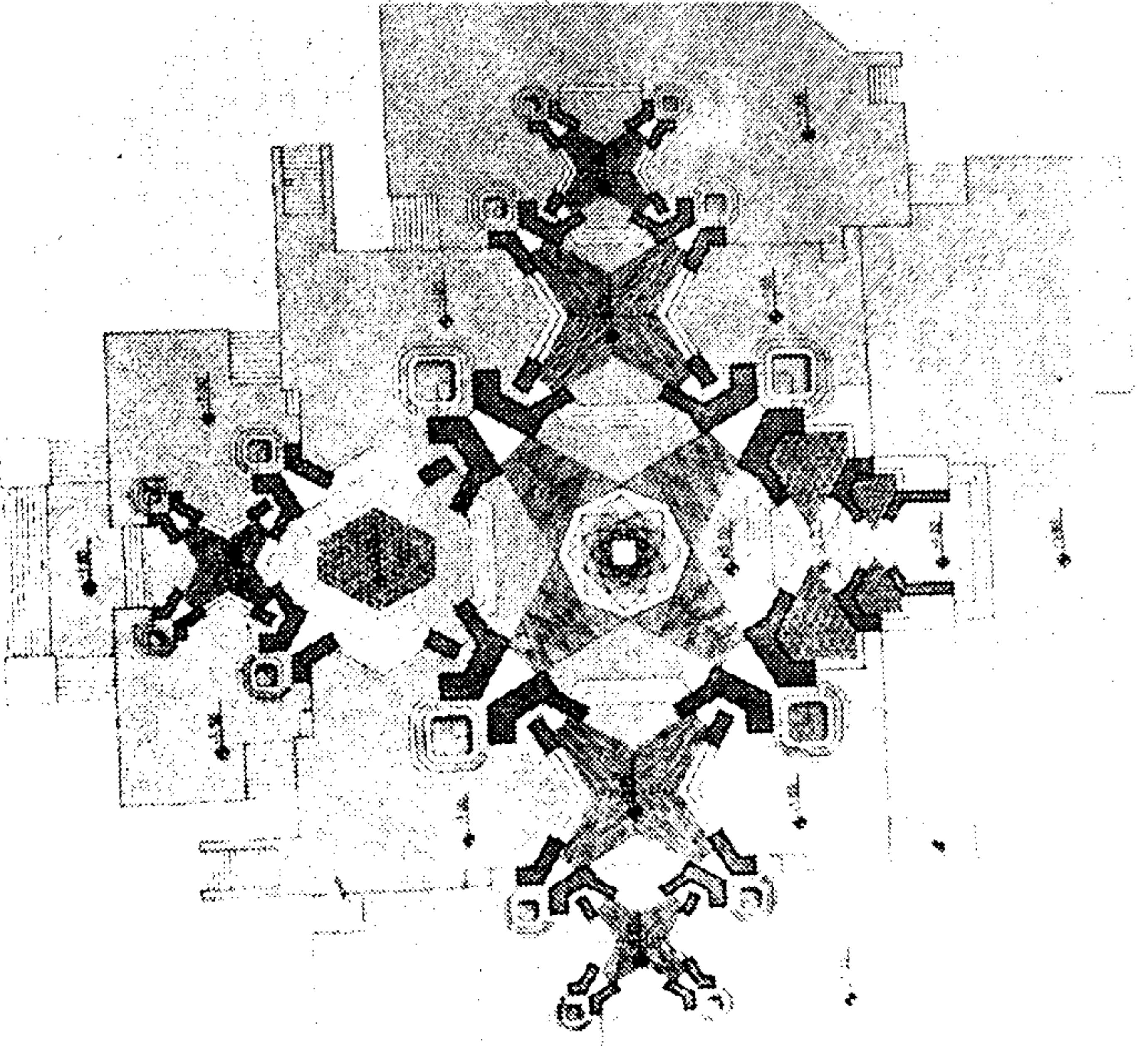


خرداد ۲۵۲۳ شاهنشاهی (۱۳۵۳ خورشیدی) - ضمن بازدید هیئت مؤسس انجمن آثار ملی از کار ساختمان بنای یادبود مقبره الشعراء ، شادروان سپهد فرج الله آقاولی باکھولت سن و ناراحتی جسمی باعث سرشار از بنای نامبرده که درمرحله نیمه تمام بود بازدید می کند



تصویر ماکت بنای یادبود مقبره الشعراء





•

فہرست نام اشخاص

آندرونیکوس کمنوس : ۲۹۶ - ۳۰۱
۳۰۷

« الف »

اباقاخان : ۳۶۲ - ۳۷۲ - ۳۸۵ - ۳۸۶
ابراہیم ادہم : ۲۲۱ - ۲۳۳
ابراہیم بیامیر : ۲۴۰ - ۲۸۱
ابراہیم (برادر محمد صادق) : ۵۱
ابراہیم (ازکنگ ریٹن) : ۳۶۳
ابراہیم بن شاعرخ : ۳۶۴
ابراہیم بن شریف : ۳۶۴
ابراہیم حسینی : ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴
ابراہیم شاہ : ۱۹۵
ابراہیم صفوی : ۱۸۷
ابراہیم طنائیہا : ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷

« آ »

آتش (احمد) : ۲۴۵
آدم : ۶۴
آذر (لطفعلی بیگ) : ۲۸۱ - ۲۹۰
۳۴۲ - ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۴۲۵
آذری طوسی : ۳۱۳
آروق : ۳۷۹
آزر : ۲۸۱
آصف : ۸۹
آغازادہ (نوروز) : ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۳۲۴
آقا بزرگ تهرانی : ۱۲۳
آقاخان نوری : ۱۱۵ - ۱۱۷
آمبروز بوکنتارینی : ۱۰

ابوالحسن علی بن زید بیہقی : ۱۷۱ -

۱۷۲

ابوالحسن لشکری : ۲۵۸

ابوالخلیل : ۲۷۰

ابو دلف : ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۶ - ۲۶۲

ابوسعید حفصہ : ۱۷۷

ابوسعید بہادر : ۲۴ - ۲۶

ابوسفیان : ۹۷

ابوشکور : ۲۴۵

ابوطالب : ۸۳

ابوظاہر منجم : ۳۵ - ۵۶ - ۲۶۰

ابوظاہر بن محمد : ۳۶۴

ابوعبدالرحمن حسین : ۲۰۰

ابوالعلاء گنجوی : ۲۸۲ - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۸

۳۰۹

ابوعمر و اسعد : ۳۱۵

ابوالفرج : ۲۶۴

ابوالفضل : ۲۴۴

ابوالقاسم (قائم مقام) : ۹۷ - ۹۸

۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۹

ابوالقاسم ایروانی : ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۶

۱۰۷ - ۱۰۸

ابوالمعالی کریم الشرق : ۳۵۵

ابوالمکارم (اسماعیل بن علاء الدین) : ۲۸۸

ابوالمکارم سراج الدین : ۱۹۷

ابراہیم کواہان : ۱۲۷

ابراہیم میرزا : ۴۲۳

ابن اثیر : ۳۳۴

ابن اسفندیار : ۳۳۴

ابن بزاز : ۲۹

ابن بی بی : ۳۳۷

ابن حوقل : ۲۷۳

ابن خردادبہ : ۳۵

ابن خلکان : ۱۸۷ - ۳۰۸

ابن طاووس : ۱۰۴

ابن طباطبای (ابوالحسن محمد بن احمد

اصفہانی) : ۱۶۹

ابن عدنان : ۱۶۷

ابن الفقیہ : ۳۵

ابن الفوطی : ۳۷۳

ابو ایوب انصاری : ۱۶۸

ابوبکر (ابابکر - فرزند میرانشاہ) :

۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳

۱۶۴ - ۱۶۵ - ۴۱۱

ابوبکر بیشکین : ۳۳۶ - ۳۷۷

ابوبکر تهرانی : ۱۹۶ - ۱۹۷

ابوتراب نخشبی : ۱۷۷

ابوجعفر بن موسی : ۲۴۴

ابوالحسن : ۷۴

ابوالحسن خرقانی : ۲۵۱

اجلال الملك : ۷۲-۷۵
احمدارہ گرزفخرالدین : ۲۱۷-۲۱۸
احمد شیرازی : ۳۴۷
احمد (سلطان - گودہ احمد) : ۲۰۱
احمد بن عنبہ : ۸۲
احمد بن محمد بن عبدالکریم بزازی
۲۰۰
احمد تفرشی : ۷۵-۷۶
احمد تگودار : ۳۷۹-۳۸۳
احمد جام : ۲۲۷-۲۲۸-۲۳۳
احمد جالیر : ۱۶۱-۱۸۲-۲۰۵
۴۰۲-۲۱۰
احمد الحکیم رومی : ۲۳۱
احمد خان : ۴۰
احمد سہروردی : ۲۳۰
احمد غزالی : ۱۹۹
احمد قمچی باف : ۲۲۸
احمد کوز پائی : ۱۹۹
احمد الہادی زائیر بدرالدین : ۱۳۱
۱۳۳ - ۱۳۷ - ۱۹۷ - ۲۰۳ - ۲۰۴
ابہ اشقید صفی الدین : ۲۱۹-۲۵۲
۴۰۳
احمد لیر : ۶۶
احمد بسوی : ۴۹
احمدستان بن منوچہر : ۳۰۱ - ۳۰۵
۳۰۶-۳۱۷-۳۳۷

ابوالمؤید بلخی : ۲۴۸
ابونصر احمد بن علی : ۲۴۲-۲۴۴
ابونصر البخاری : ۱۶۶
ابونصر مملان : ۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰ -
۲۶۱-۲۶۶
ابونعیم : ۹۶
ابوالیسر سپہسالار : ۲۵۷-۲۵۸ -
۲۶۳-۲۶۴-۲۶۸
ابویوسف میرزا : ۱۹۶
ابی بکر نساج : ۱۹۹
ابی السوار شاور : ۲۶۲
ابی عثمان مغربی : ۱۹۹
ابی علی زود بازی : ۱۹۹
ابی علی الکاتب : ۱۹۹
ابی القاسم انصاری کزرونی : ۳۷۰
بی القاسم الکرکائی : ۱۹۹
ابی نجیب سہروردی (ابوالنجیب) :
۱۹۹-۲۱۱-۲۱۴-۴۰۳
اتر : ۲۹۵ - ۳۰۶
اتہ (خرمان) : ۲۳۸-۲۴۴-۳۱۴ -
۳۴۲-۳۵۰-۳۶۰-۳۶۱
اتر (شرط) : ۲۴۸
ذیرالدین احمیکتی : ۱۴۹-۱۵۰ -
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۷ -
۲۸۲-۲۸۳-۳۰۹-۳۲۹-۳۵۱-۳۵۸

اسماعیل (سید) : ۱۲۰
 اسماعیل خان (امیر) : ۲۲
 اسماعیل حسنی : ۲۴۶-۲۴۷
 اسماعیل دیباج : ۱۶۵-۱۶۶-۱۶۹
 اسماعیل سیسی : ۴۰۲-۴۰۳
 اسماعیل صفوی : ۵۰-۶۷-۱۶۷
 ۱۷۸-۲۰۲-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶
 ۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹
 اسماعیل قلیخان : ۱۲
 اسماعیل گیلانی : ۴۳۵
 اسیری لاهیجی : ۴۰۹
 اشرف چوپانی : ۲۷
 اشرف تیمورتاش (ملک) : ۲۰۴
 اشهر سبزواری : ۱۴۹
 اصحم : ۹۷
 اعجاز حسین : ۱۲۳
 اغرلومحمد : ۱۹۱
 افراسیاب : ۵
 افضل الدین (ابی حامد) : ۲۲۳
 افضل الدین ساوی : ۱۴۷-۳۱۰
 افضل الدین کرمانی : ۱۸۱-۳۳۴
 اقبال (عباس) : ۱۷۱-۲۳۶-۲۳۷
 ۲۴۵-۲۹۶-۳۵۴-۳۷۵-۳۹۸
 الامهسلطان : ۴۳۰
 القاص میرزا : ۷

ادوارد برون : ۳۱-۶۴-۷۵-۷۷
 ۱۵۱-۲۳۸-۳۱۴-۳۲۳-۳۳۳-۳۳۷
 ۳۴۰-۳۴۳-۳۵۳-۴۲۲
 ادیب طوسی (محمد عالی) : ۴۰۶
 ادیب الممالک (میرزا صادق) : ۹۸
 اردشیر بن حسن : ۳۳۴-۳۳۵
 اردشیر بن دیلمسپار : ۲۳۷-۲۴۴
 ارسلان بن طغرل : ۸۳
 ارغون : ۲۳۰-۳۷۹-۳۸۳
 اسامه : ۱۹-۲۰
 اسحق پاشا : ۸۷
 اسحق مراغی : ۲۱۰
 اسحق واعظ : ۱۹۸
 اسدالله ضمیری : ۱۲۲
 اسدی طوسی : ۱۴۸-۱۵۰-۱۵۵
 ۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۲
 ۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸
 ۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۶۳
 ۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۳۲۰-۴۱۷
 اسکندر میرزا : ۴۸-۱۳۷-۱۹۱
 اسکندر بن قرا یوسف : ۱۸۶
 اسکندر بیک : ۱۳-۲۸
 اسما (بنت عمیس) : ۱۶-۱۸-۱۹-۲۰
 اسماعیل (حاجی) : ۱۸۶
 اسماعیل (بابا) : ۱۶۵-۲۲۷
 اسماعیل (امیر لشکر) : ۲۲

اوحدالدين احمد بن حسن : ۱۸۰
 اوحدالدين کرمانی : ۱۷۸ - ۱۷۹ -
 ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۲۲۵ - ۳۶۲
 اوحدی مراغه‌ای : ۴ - ۲۶ - ۵۴
 اوروخش : ۲۴۸
 اولجايتو : ۸۱ - ۱۷۲ - ۲۱۶
 اويس (سلطان) : ۲۷
 اوليا چلبی : ۹ - ۳۳ - ۳۹ - ۴۷ - ۴۹
 اهلی شیرازی : ۳۶۵ - ۳۷۰ - ۴۲۷
 ايسين قتلغ نويان : ۱۷۲
 ايلخان : ۸۳
 ايلدگز : ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۸

« ب »

باب (پير) : ۱۷۶
 بابای مراغی : ۲۲۴
 باب‌وق غانی (عمر) : ۱۷۶
 بادامچی : ۷۲
 بازرگان (دکتر مهدی) : ۱۵۶
 بختيار بن سلمان : ۲۶۲
 بداغ (بوداق) خان : ۱۳ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۲
 ۱۹۵
 بدر : ۵
 بدر الدين : ۱۷۷
 بدیع الزمان ميرزا : ۱۷۷
 برهان الدين بابل : ۱۹۱

الوجنا : ۳۵
 امام قليخان : ۴۱۸
 امامقلی میرزا : ۴۴
 امامی هروی : ۳۴۳
 امامی هروی : ۳۴۳
 ام‌البنین : ۱۶
 امیة بن عمرو بن امیه : ۹۵ - ۹۷ - ۱۷۴
 ۱۷۵ - ۲۲۵
 امیدي : ۴۳۳
 امير بهادر : ۷۱
 امير خیزی : ۷۲
 امير علیشیر : ۴۲۴
 امير کبير (میرزاتقی خان) : ۱۱۴
 امیری (دکتر منوچهر) : ۱۰
 امير نوروز : ۳۸۳
 امين احمد رازی : ۲۷۷ - ۲۸۷ - ۳۱۹ -
 ۳۸۳ - ۴۱۵ - ۴۲۷
 امين الدين باله (بوله) : ۳۷۸ - ۳۹۰
 امين السلطان : ۱۱۷
 امینی (فخر الدين) : ۳۶۸
 انوار (سید عبدالله) : ۱۵ - ۱۶
 انوزی (اوحدالدين) : ۳۷ - ۱۴۲ - ۱۴۴
 ۲۵۵ - ۲۶۷ - ۲۸۶ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۳
 ۳۳۸ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۶
 ۳۶۰ - ۳۸۰
 انصاری (صادق) : ۱۵۴
 انوشیروان (نوشیروان) : ۵

« پ »

- پادری : ۱۰۰
 پادشاه خاتون : ۳۶۴
 پاول ہرن : ۲۴۴-۲۴۵
 پوربہای جامی : ۳۸۸
 پور داود (ابراہیم) : ۴-۲۳۹
 پور سینا (بوعلی) : ۳۷۰
 پیرک (تیزک-دیزک) : ۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴

« ت »

- تاج الدین : ۳۵۵
 تاج الدین سناجی : ۲۱۴
 تاج الدین علی منشاری : ۲۱۷
 تاورنیہ : ۱۹-۵۱
 تربیت (محمد علی) : ۱۱۱-۱۳۰-
 ۱۵۲-۱۶۹-۲۰۹-۲۱۵-۲۳۱-۲۳۳
 ۲۴۸-۲۵۶-۳۲۲-۳۶۶-۳۷۲-۳۷۴
 ۳۷۸-۳۸۲-۳۹۸-۴۰۴-۴۰۹
 ترخان (پیر) : ۱۳۳
 ترک (پیر) : ۱۴۹-۲۲۶-۲۲۷
 تقماش خان (تقماش) : ۶۰-۲۰۵
 تقی الدین اوحدی : ۴۲۵

- برہان الدین الساغرجی : ۴۰۳
 برہان الدین واعظ : ۲۰۵
 برہان الدین ابراہیم جعبری : ۲۱۷
 بسحق الطعمہ : ۲۲۰
 بسطام جاگیر : ۱۶۲-۱۶۳
 بشاربن برد : ۲۴۳
 بقائی بدخشی : ۳۶
 بلاذری : ۳۵
 بوبک (پیر) : ۱۵۵-۲۲۷
 بوبکر (خلیفہ) : ۳۲۸
 بو نصر خلیل : ۲۴۴
 بہاء الدین بغدادی : ۳۰۷
 بہاء الدین محمد خاکی : ۲۲۴
 بہاء الدین عاملی : ۱۰۴
 بہاء الدین ہمدانی : ۴۰۳
 بہرام گور : ۳۰۵
 بہرام میرزا : ۱۱۴-۱۱۶-۲۰۷
 بہزاد (کمال الدین) : ۱۵۶-۴۱۵
 بہلول : ۲۱۹
 بیانی (مہدی) : ۲۶۷
 بی بی چہ خلوتی : ۲۲۹
 بیگی : ۱۸۴-۱۸۵
 بینش (تقی) : ۳۳۸-۳۴۰-۳۴۷-
 ۳۶۰

« ج »

- جاماسب بن فیروز : ۵
 جامی (نورالدین عبدالرحمن) :
 ۱۳۱-۱۴۷-۱۷۶-۱۹۷-۲۰۰-۲۱۹--
 ۲۶۲-۲۹۸-۳۱۲-۳۲۲-۳۳۷-۳۴۲--
 ۳۴۵-۳۴۶-۴۰۲
 جستان : ۲۴۱-۲۶۳
 جعدہ (امام) : ۱۲۷
 جعفر (ابوالخلیل) : ۲۶۳
 جعفر (ابوالفضل) : ۲۵۱
 جعفر بد خشی (نورالدین) : ۲۱۶
 جعفر خور موجی (وقایع نگار) : ۱۰۰
 ۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷
 جعفر بن علی ابودلف (ابوالفضل) :
 ۱۶۴
 جعفر بن علی التبریزی : ۳۹۳
 جعفر بن عمرو : ۹۶
 جعفر بن محمد جعفری یوردی : ۱۴۳
 ۳۱۹-۳۲۹
 جعفر صادق (ع، ا) : ۱۸۵
 جعفر قلی جان دیبلی : ۶-۹۱
 حلال الدین خوارزمشاه : ۳۵۲-۳۵۳--
 ۳۵۵
 حلال الدین عمیقی : ۲۲

- تقی الدین کاشانی : ۱۵۴-۳۶۸-۴۲۶
 تقی زاده (سید حسن) : ۱۱۲-۲۶۹
 تقی مسکر : ۷۰
 تکش بن ایل ارسلان : ۱۴۵-۳۱۹
 تور (پسر جمشید) : ۲۴۷
 تور : ۲۴۸
 تورا نشاہ بن قاورد : ۱۸۳
 تورك : ۲۴۸
 توگ : ۲۴۸
 تیمور گورکان : ۶۲-۶۴-۱۵۹-۱۶۰
 ۱۶۱-۱۶۷-۲۱۶-۲۳۱-۲۷۲-۳۴۰
 ۴۰۶
 تیمور پاشا : ۱۴

« ث »

- ثریا (مؤلف تاریخ تبریز) : ۴۱
 ثقة الاسلام (حاج میرزا شفیع) : ۱۱۰-
 ۱۲۰
 ثقة الاسلام (حاج میرزا علی آقا) : ۲۰
 ۲۳-۲۳-۸۶-۹۰-۹۲-۱۲۰-۱۲۱
 ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۳۶-۱۳۷-۱۵۸
 ۱۷۰-۴۰۰
 ثنائی (حسین) : ۴۲۳

حارث : ۱۷۵
 حارث بن ابی شمر : ۹۶
 حارث بن امیہ : ۱۷۴
 حاطب بن ابی بلتعہ : ۹۶
 حافظ شیرازی (شمس الدین محمد) :
 ۳۹۵-۳۴۵-۳۱۱-۲۰۹-۱۲۰-۱۰۹
 ۴۲۶-۴۰۵
 حافظ ابرو : ۸۲
 حامد بن فضل اللہ جمالی : ۱۸۱
 حبیب (میرزا) : ۴۱۷-۴۱۹
 حبیب عجمی : ۱۹۹
 حبیب عودی : ۱۶۰
 حسان : ۳۲۰-۱۴۶
 حسن (بابا) : ۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷-۹-۴
 ۱۳۶-۱۳۵-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰
 ۲۱۱-۱۷۷-۱۷۴-۱۵۸-۱۴۹-۱۳۷
 ۴۳۱-۳۲۰-۲۲۱
 حسن بن سید محمد : ۸۱
 حسن بصری : ۱۶۱
 حسن بیگ : ۱۹۷
 حسن بلغاری : ۱۳۶-۱۳۵-۱۳۲
 ۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۷-۱۴۰-۱۳۹
 ۳۹۰-۲۲۷-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳
 حسن پادشاہ (اوزون) : ۱۶۷-۴۶
 ۰۲۱-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۴-۱۹۱
 ۲۲۰-۲۰۷

جلال عضد : ۴
 جمال الدین اصفہانی (محمد بن عبد-
 الرزاق) : ۳۰۸-۲۸۸-۲۸۰-۲۷۹
 جمال الدین (امیرہ قواس) : ۲۱۷
 جمال الدین حسن : ۳۴۰
 جمال الدین صدر : ۳۳۰
 جمال الدین موصلی : ۳۰۷-۲۹۹
 جمشید : ۲۴۷
 جنید : ۱۹۹
 جواد خان : ۷۶-۳۹
 جوانشیر : ۲۶۴
 جوق (اخئی) : ۲۷
 جهان پهلوان : ۲۸۳
 جهانشاہ بن قرا یوسف : ۱۹۱-۶۳-۶۲
 ۲۲۹-۲۲۲-۲۰۵-۱۹۶-۱۹۵
 « ج »
 چایکین : ۲۳۸
 چوپان (امیر) : ۲۰۴-۳۰
 « ح »
 حاتم اصم : ۱۷۷
 حاجی خلیفہ : ۳۶۱-۳۶۰-۲۷۱-۱۸۰

حسین بن علی (امام) : ۱۷
حسین بن امیر محمود : ۳۰
حسین (سید) : ۸۴-۸۹-۹۱
حسین (اسکوینی) : ۲۳۲
حسین التبریزی البرازی : ۱۹۹
حسین (درویش) : ۱۴۸
حسین بایقرا : ۱۶۷
حسین پروانان : ۲۱۱
حسین سر پلی : ۱۷۷
حسین سقاء : ۲۱
حسین خان مقدم مراغہای (نظام الدولہ)
۱۱۴
حسینعلی شاہ : ۱۰۴-۱۰۸
حشری (ملا) : ۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲
۲۹-۴۳-۸۳-۹۶-۱۲۵-۱۳۱-۱۳۶-۱۴۰
۱۴۸-۱۴۹-۱۵۴-۱۷۱-۱۷۴-۱۷۵
۱۷۶-۱۷۷-۲۰۹-۲۵۲-۲۹۰-۳۲۰
۳۲۳-۳۵۶-۴۱۱-۴۱۲-۴۳۱
خندہ (ابو منصور محمد بن سعد) :
۱۷۶-۲۲۲-۳۰۲-۳۰۸-۳۱۶
حمد اللہ مستوفی : ۱۱-۲۵-۳۷-۹۰
۱۲۷-۱۴۱-۱۴۵-۲۵۹
۳۵۴-۳۶۰-۳۶۱
حمد اللہ نور الدین : ۲۰۰
حمزہ (سید) : ۷۵-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴

حسن پلاسی : ۲۲۹
حسن خلیلی : ۲۲۳
حسن دهلوی : ۴۳۵
حسن روملو : ۱۹۴-۴۲۰-۴۳۰
حسن زال : ۱۳۸-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵
حسن صدر (قاضی) : ۱۹۱-۱۹۷
حسنعلی خان (امیر نظام) : ۱۲۳
حسن غزنوی : ۲۸۶
حسن کمانکش (حافظ) : ۲۲۳-۲۲۴
حسن مثنی : ۱۳۹
حسن مجتبی (امام) : ۱۷-۱۶۶-۱۶۷
۲۱۵
حسن (امیر شیخ) : ۳۰
حسن (فرزند قائم مقام) : ۱۰۱
حسین کر بلائی (حافظ) : ۴-۱۶-۲۳
۳۰-۴۳-۴۶-۴۸-۵۵-۵۶-۶۳-۸۰-۹۵
۱۲۴-۱۲۵-۱۲۷-۱۳۲-۱۴۶-۱۴۷
۱۴۸-۱۴۹-۱۶۳-۱۶۵-۱۶۸-۱۷۱
۱۷۴-۱۷۶-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۲
۱۸۳-۱۸۵-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۷-۱۹۸
۲۰۲-۲-۴-۲-۲۰۶-۲۱۲-۲۱۴
۲۱۷-۲۲۰-۲۳۲-۲۳۶-۲۵۲-۳۱۹
۳۴۵-۳۴۹-۳۵۵-۳۸۴-۳۹۰-۳۹۱
۳۹۹-۴۰۱-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۷

۴۳۰

خالد شمس الدین: ۲۲۲
خانیکوف: ۵۱-۲۹۴-۳۱۳-۳۱۷-۳۲۴

خسرو (کاتب): ۱۲۰

خسرو آرشاگی: ۴

خسرو پرویز: ۹۶

خسرو دهلوی (امیر): ۲۸۶-۳۱۲-۳۸۸-۳۴۶

خضر: ۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۲۸۲

خطیب (میر محمد): ۱۸۴-۲۰۰

خلوتی (عبدالرحیم): ۱۳۹-۱۶۵-۱۸۵

۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۴۱۱

خلیل الله (پسر خلوتی): ۱۸۹

خواری تبریزی: ۴۲۷

خواند میر: ۵۰-۳۱۹-۴۰۲

خیام: ۳۵۳-۳۵۶-۳۵۷

خیامپور (دکتر عبدالرسول): ۲۸۹

خیرالدین (اخی): ۲۱۹-۲۲۰

« ۵ »

داود طائی: ۱۹۹

دبیر سیاقی (دکتر محمد): ۲۴۶

دحیہ کلبی: ۹۶

دده علی (سلطان): ۲۳۲-۲۳۳

۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۲-۹۵-

۹۷-۱۰۰-۱۰۲-۱۲۴-۱۵۸-۳۲۲

حمزہ میرزا: ۱۱۵

حیدر: رک علی بن ابیطالب

حیدر (بابا): ۴۸

حیدر (سلطان): ۵۰

حیدر ترک (قطب الدین): ۵۰

حیدر تونی: ۴۳-۴۸-۴۹-۱۲۰-۱۲۵

حیدر گنده نویس: ۲۳۰

« خ »

خاقان: ۲۹۴

خاقانی: ۶-۲۷-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-

۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۰-

۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۷۷-

۲۲۲-۲۲۴-۲۵۲-۲۶۷-۲۷۳-۲۷۷-

۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۴-

۲۸۵-۲۸۶-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۵-

۲۹۷-۲۹۸-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-

۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-

۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-

۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-

۳۲۴-۳۲۵-۳۲۷-۳۳۰-۳۳۸-۳۴۱-

۳۴۲-۳۴۳-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۳-۳۵۵-

۳۵۹-۳۶۰-۳۶۳-۴۷۰-۴۰۰-

دقیقی : ۲۶۵

دور شاسب : ۲۴۸

دوستم (بابا) : ۲۲۴

دولت آبادی (عزیز) : ۱۵۰-۱۵۶

دولت‌شاه سمرقندی : ۱۴۴-۱۴۷-۲۵

۲۳۸-۲۵۳-۲۵۶-۲۷۱-۲۷۷-۲۷۸

۲۷۹-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۸-۲۹۱-۳۶۰

۳۱۸-۳۱۹-۳۲۷-۳۲۸-۳۳۶-۳۴۱

۳۴۹-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۹-۳۶۴-۳۶۵

۳۶۸-۳۶۹-۳۷۷-۳۷۹-۳۸۸-۳۸۹

۳۹۸-۳۹۹-۴۳۰

« ذ »

ذوالریاستین (نعمت‌الہلی) : ۱۰۴

ذوالفقار شروانی : ۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵

۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰

« ر »

رازیار (پیر) : ۱۳۳-۲۲۵

راوندی : ۲۸۳

رحیم‌خان : ۷۶-۷۷

رستم : ۲-۳-۴-۱۴-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹

رستم (قاضی) : ۱۹۱

رستم بیک : ۸۴-۸۸

رستم پادشاه : ۱۹۸

رشکی ہمدانی : ۴۲۷

رشیدالدین فضل‌اللہ : ۱۰-۲۴-۲۵-۲۶

۲۷-۲۹-۳۰-۳۱-۳۳-۳۸-۵۴-۱۶۰

۱۷۲-۱۷۳-۲۶۷-۳۷۴-۳۷۶-۳۷۷

۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۹۱-۳۹۳

رشیدالدین وطواط : ۱۴۷-۲۹۶-۲۹۷

۳۰۴-۳۰۸-۳۶۵

رشیدالدین (فرزند خاقانی) : ۳۰۲

رشیدی سمرقندی : ۳۳۹-۳۶۷

رضا (میرزا) : ۱۱۲

رضای نقیب (سید) : ۲۱۶

رضی مستوفی (میرزا) : ۱۷۰

رضی‌الدین : ۲۲۸

رفیع مستوفی (میرزا) : ۳۲-۱۱۰

رکن‌الدین ارسلان بن طغرل : ۲۷۴

رکن‌الدین خونی : ۲۵۹

رکن‌الدین رابع کرم‌مندی : ۳۶۱

رکن‌الدین سجاسی : ۱۶۸-۱۸۲-۳۶۲

رکن‌الدین سلیمان‌شاه : ۳۳۶

رکن‌الدین مروی : ۳۶۱

رواداردی : ۳۵-۳۶۱

روحی ولوالی : ۲۶۶

رودکی : ۲۴۵-۲۶۰

روس (محمد) : ۳۱۴

روحانی سمرقندی : ۳۶۵

« ز »

زال : ۶

زالمان : ۲۱۴

زاهد گیلانی (ابراہیم) : ۲۲۴

زبیدہ ، ۳۵

زرین کوب (دکتر عبدالحسین) : ۳۱۴

زکریای قزوینی : ۲۷۹

زو : ۲۴۹

زید : ۲۰

زید بن علی : ۸۰-۲۱-۱۷

زین الدین خوافی : ۲۱۸-۲۰۵-۱۸۵

زین الدین اصفہانی : ۱۰۹

زین العابدین (میرزا) : ۱۱۰

زین العابدین شیروانی : ۱۰۳-۵۰-۶

۳۲۱-۲۹۴-۱۵۲-۱۰۸-۱۰۶-۱۰۴

۳۷۲-۳۶۱-۳۵۸

زین العابدین مازندرانی : ۱۲۱

زین علی : ۱۹-۱۸-۹

« ژ »

ژول مول : ۲۵۰

« س »

سارگن : ۳۴

سام : ۲۴۸

سام میرزا : ۴۲۱-۴۲۳-۴۲۵-۴۲۷-

۴۳۲

سپانیاسب : ۲۴۸

سجبان : ۱۴۶-۳۲۰

سروش اصفہانی : ۱۱۸

سری سقطی : ۱۹۹

سرخاب : ۲-۳-۴-۵-۶-۱۴-۱۴۸-

سرخاب (ابوالمظفر) : ۶-۲۶۴

سرخاب بن بدرگرد : ۵

سرخاب بن مهر مردان : ۵

سرخاب دیام : ۵

سرخه : ۵

سعدالدین : ۱۹۰-۴۰۳

سعدالدین حموی : ۱۳۲-۲۱۱-۲۱۵-

۲۲۴

سعدالدین (فرزند میر محمد) : ۲۰۱

سعدالدین ابوسعید (فرزند صنع اللہ) :

۲۰۲

سعدالدین کاشغری : ۲۰۰

سعدالدین محمد ساوجی : ۲۴-۸۱-

۸۲-۸۶-۲۲۷

سعدالدین مستوفی : ۳۷۹-۳۸۳

سعد بن مهدی : ۲۶۴

سعدی : ۱۱۸ - ۳۳۵-۳۴۳-۳۴۶-

۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۸۴-۳۸۵-

۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۹۴-۳۹۶

سهراب : ۲-۳-۴-۶-۷-۹-۱۴
 سهراب (پیر) : ۱۵۵-۲۵۲
 سیدالمحققین : ۷۲
 سیف الدین اتابک : ۳۷۸
 سیف الدین ارسلان : ۲۷۷
 سیف الدین خان : ۱۱۳
 سیف الدین مظفر : ۲۷۸-۳۰۷
 سیف الدین منصور : ۳۰۷
 سیف اللہ خان : ۱۱۹
 سیفی : ۲۲۹
 سیورغتمش (جلال الدین) : ۳۶۴-۳۷۱-
 ۳۷۲

«ش»

شادی آبادی : ۳۱۳
 شاپور تهرانی : ۳۵۸
 شاردن : ۱۱-۱۲-۲۰-۲۸-۴۰-۴۱
 شاهرخ بن تیمور : ۶۶-۴۱۳
 شاهرخ بن سلطان فرخشاہ : ۳۰۵
 شاهرور (شاپور نیشاپوری) : ۳۷
 ۱۲۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷
 ۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳
 ۲۵۲-۲۷۳-۲۷۷-۳۱۹-۳۲۰
 ۳۲۳-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳
 ۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸
 ۳۵۹

سعید فرغانی : ۳۹۰
 سعیدی تبریزی : ۳۹۷
 سلطانعلی مشہدی : ۴۱۹
 سلطان القرائی (جعفر) : ۱۱-۴۳-
 ۴۸-۹۶-۱۱۹-۱۲۵-۱۳۶-۱۳۷-
 ۱۴۶-۱۵۰-۱۵۱-۲۳۱-۲۶۷-
 ۴۰۰
 سلطان پیرخواجہ : ۲۲۴
 سلطانحسین صفوی : ۲۲
 سلم : ۲۴۸
 سلمان : ۳۶۹-۳۷۰
 سلمانان : ۲۱۰
 سلمان ساوجی : ۳-۳۶۵-۳۶۸
 سلیط بن عمرو عامری : ۹۶
 سلیم (سلطان) : ۶۷-۶۸-۱۶۷
 سلیم (شیخ) : ۶۹-۷۰-۷۳-۷۴-۷۶
 سلیمان صفوی : ۶۰-۹۱
 سلیمان (سلطان) : ۴۲۲-۴۳۱
 سلیمان (شاہ) : ۱۶۸
 سلیمان (رکن الدین) : ۳۳۸
 سلیمانشاہ جوہری : ۲۲۲
 سنائی غزنوی : ۳۰۸-۳۱۱-۳۸۸-
 ۴۰۴-۴۰۵
 سنجر سلجوقی : ۲۵۶-۲۷۱
 سنقر بن مودود : ۳۶۴

شبلی نعمانی . ۳۴۲

شجاع بن وهب اسدی : ۹۶

شرف : ۴۲۶

شرفجہان قزوینی : ۴۲۷

شرف الدین : ۲۶۴

شرف الدین شغروہ : ۳۳۹-۲۸۸-۲۷۹

شرف الدین نوری : ۲۲۹

شرف الدین علی یزدی : ۲۱۶

شرف الدین ہرون : ۳۸۰-۳۷۹

شریف تبریزی : ۴۲۷-۴۲۵-۴۲۳

۴۲۸

شریف جرجانی : ۱۸۷

شقق (دکتر رضا زادہ) : ۱۵۳-۳

۱۵۱۷-۲۸۵-۲۸۹-۳۲۳-۳۴۲

۳۵۰

شفیع جوادی : ۱۱

شفیع شیرازی : ۹۸

شفیع مستوفی : ۱۷۰

شقیق بلخی : ۱۷۷

شکیمی : ۴۳۶-۴۳۵-۴۳۴-۴۳۲

شم : ۲۴۸-۲۴۷-۶

شمس الدین ابوالمعالی : ۲۶۴

شمس الدین تبریزی : ۲۱۶-۲۱۳

شمس الدین جوینی : ۳۷۷-۳۷۳

۳۷۸-۳۷۹-۳۸۱-۳۸۴-۳۸۵

۳۸۹

شمس الدین حامدی : ۲۰۸

شمس الدین رازی : ۲۱۲-۲۱۱-۱۳۲

۲۱۳

شمس الدین سجاسی : ۱۵۲-۱۴۲-۳۷

۳۶۲-۳۶۱-۳۶۰-۳۵۹-۳۲۱

شمس الدین طوطی : ۲۹۰

شمس الدین محمد غوری : ۱۶۲-۱۶۰

۱۶۴-۱۶۳

شمس الدین لاهیجی : ۳۱۳

شمس الدین محمد تبریزی (معرف) : ۱۷۶

۲۰۵-۲۰۶-۲۱۹-۲۲۲-۲۲۳

۲۲۷

شمس الدین محمد خطاط : ۲۰۸-۱۲۸

۲۱۱-۲۰۹

شمس الکفات بوعلی : ۲۶۴

شمس طبعی : ۳۴۷

شمس فخری : ۳۶۹

شمس قیس رازی : ۳۶۷-۳۴۳

شہاب الدین ابوسعید : ۱۷۳

شہاب الدین اسمعیل : ۲۲۸-۲۲۷

شہاب الدین عمر سہروردی : ۱۳۴

۱۸۳-۲۱۸-۲۲۱-۳۶۲

شہاب الدین محمد خرنذی : ۳۵۴

شہید : ۲۴۵

صفوة الدين پادشاه خاتون : ۱۷۲
 صفی الدین (شیخ) : ۲۹-۲۲۹-۴۰۶
 صفی الدین شاه مجتبی (امیر) : ۱۸۳-
 ۱۹۷-۲۲۵-۲۲۶-۴۰۳-۴۰۴
 صنع الله كوزه كنانی : ۵۷-۲۰۰-
 ۲۰۱-۲۰۲

«ض»

ضمیری : ۴۲۶-۴۲۷
 ضیاء الدین بزازی : ۲۰۰
 ضیاء الدین نجفی : ۱۰۴
 ضیاء العلماء : ۷۴

«ط»

طالوف (عبدالرحیم) : ۷۷-۷۸-۷۹
 طباطبایا : ۱۶۹
 طباطبائی (سیدعی) : ۱۰۸
 طباطبائی اسیده محمد رضا : ۱۸-۱۹-
 ۲۲-۴۱-۸۶-۱۲۹-۱۶۲-۱۶۶
 طیبی (میر صالح) : ۳۶۸
 طغانشاه (آی) : ۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-
 ۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰
 طغرائی (سلطان) : ۴۷۷-۴۷۸-
 ۴۷۹-۴۸۰

شہیدی قمی : ۴۲۶-۴۲۷
 شیخ اردبیلی : ۱۸۷
 شیخ شاطبی (محمد بن خلف بن احمد) :
 ۲۱۷
 شیدسب : ۲۴۷
 شیرو : ۲۴۸

«ص»

صادق (میرزا) : ۵۰
 صادقی کتابدار : ۴۲۳-۴۲۴
 صابن الدین تبریزی : ۱۲۸-۱۳۰
 صدر الدین ابوالمجامع : ۳۸۳
 صدر الدین ابراہیم : ۳۸۹
 صدر الدین ترکہ : ۳۱
 صدر الدین خجندی : ۳۲۷-۳۲۸-۳۳۰
 ۳۳۱-۳۳۷
 صدر الدین رواسی : ۲۱۸
 صدر الدین محمد : ۹۱
 صدقہ بن مزید : ۵
 صفار دکنر ذبیح اللہ) : ۱۳۰-۲۵۰-
 ۲۸۹-۲۹۰-۳۲۳-۳۴۳-۳۵۰-
 ۳۵۸-۳۶۷-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۴
 سفر (پور بودلف) : ۲۴۰
 صفوة الدين : ۳۰۶

۳۴۵-۳۴۶-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۲-
۳۵۳-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۹-
۳۶۰-۳۶۱-۴۰۰

«ع»

عاجز (خلیفہ محمد) : ۱۵۳-۲۳۳-
۲۳۴

عادل خان : ۸۷

عباس (عم رسول اللہ) : ۱۹۰

عباس (شاہ صفوی) : ۱۲-۱۳-۱۸-
۲۱-۲۴-۴۹-۴۱۸

عباس بن علی : ۱۸

عباس خان سر تیب : ۴۴

عباسعلی بناپی : ۱۰۸

عباس میرزا (نایب السلطنہ) : ۴۶-۵۱-
۵۲-۵۳-۹۷-۱۰۸-۱۲۶-۱۳۷-
۱۵۰

عبدالباقی (میر) : ۱۶۸

عبدالحسین فیلسوف : ۱۰۸

عبدالحمی منشی : ۱۸۶

عبدالحمی (فرزند شمس الدین) : ۱۸۶

۱۸۷-۱۹۰

عبدالرحمن اسفرائینی (نورالدین) :

۱۹۹-۳۹۳-۴۰۲-۴۰۳

طغرل سوم : ۲۷۵

طغرل بیک : ۵-۲۶۱

طلحہ (امام) : ۱۷۶-۱۷۷

طوبی خانم : ۱۱۹-۱۲۰

طورک : ۲۴۷

طہماسب (نمای گرشاسب) : ۲۴۹

طہماسب صفوی : ۷-۲۰۱-۳۰۵-
۴۲۸-۴۳۵

۴۲۸-۴۳۵

طہماسب دوم : ۱۴-۶۸

طہماسب میرزا (مؤیدالدولہ) : ۱۱۶

«ظ»

ظہیر اصفہانی : ۳۴۷

ظہیر الدین بیہقی : ۱۷۳

ظہیر الدین عبداللہ شفر وہ : ۳۶۰

ظہیر الدین (میرزا محمد ابراہیم) : ۵۰

۹۱

ظہیر فاریابی : ۳۷-۱۴۱-

۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-

۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-

۱۵۳-۱۵۵-۲۵۲-۲۷۳-۲۷۷-۲۸۸-

۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۳-۳۲۵-۳۲۶-

۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۳-

۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-

۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-

عبدالرحیم از آبادی : ۴۳-۱۲۸-
 ۱۳۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۱۰-۲۱۱-
 ۳۸۴
 عبدالرحیم بزازی (نورالدین) : ۴۳
 عبدالرحیم تبریزی : ۱۳۰
 عبدالرزاق دنبلی : ۵۲-۱۰۱-
 عبدالرسولی (علی) : ۲۸۱-۳۱۴-
 ۳۱۸-۳۲۴
 عبدالرشید باکوئی : ۳۱۸
 عبدالصمد : ۱۵۵
 عبدالصمد همدانی : ۱۰۸
 عبدالغفار (میر) : ۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-
 ۱۶۹
 عبدالغفار (صدیق الملک) : ۱۰۶
 عبدالغفار کندلی : ۱۵۰-۳۲۴
 عبدالقادر نخجوانی : ۱۷۹
 عبدالقادر (ابن کریم الدین) : ۲۰۰
 عبدالکریم (حاج میرزا) : ۱۰۲-۱۰۶-
 ۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱
 عبدالله (شیخ) : ۲۳۱
 عبدالله یرزش آبادی : ۱۳۱
 عبدالله بن حذافه : ۹۶
 عبدالله بن عمر : ۱۹
 عبدالله بن عمر و بن امیه : ۹۶
 عبدالله بن وهسودان : ۳۶۴

عبداللہ پاشا (کوپریلی) : ۶۸
 عبداللہ شطاری : ۴۰۹
 عبداللہ صیرفی : ۱۹۰-۲۲۱-۲۳۰-
 ۲۳۲
 عدالہ طبخ : ۱۹۸
 عبداللہ طسوجی : ۳۶
 عبداللہ کاشانی (ابوالقاسم) : ۳۲-۸۶
 عبداللہ لالہ ای : ۲۳
 عبداللطیف خجندی : ۳۳۴
 عبدالؤمن السراوی : ۴۰۳
 عبدالؤمن مغنی : ۱۶۰
 عبدالواسع : ۱۸۷
 عبدالوہاب (میر) : ۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹
 عبدالوہاب حسینی : ۳۱۳
 عبیداللہ احرار : ۱۶۷
 عبید زاکانی : ۳۴۵-۳۹۴
 عثمان پاشا : ۱۲-۱۳
 عراقی (فخر الدین) : ۴۰۵
 عزالدین یحیی : ۳۴۸-۳۷۳-۳۸۱
 عزالدین قزوینی : ۲۱۰
 عزیزخان (سردار کل) : ۸۵-۱۰۲-
 ۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸
 ۱۳۰
 عسجدی : ۲-۱
 عصار تبریزی (محمد) : ۱۵۵-۳۴۵

علی (حافظ اخی) : ۱۸۴
 علی بن احمد بیستون : ۳۸۵
 علی بیک (علاءالدین) : ۲۰۸-۲۳۰-
 ۲۳۱-۲۳۳
 علی جان قوسی (درویش) : ۲۱۹
 علی حقیری : ۲۲۷
 علیشیر نوائی : ۳۶۶-۳۸۷
 علی صفوی (سلطان) : ۱۸۵
 علی کججی : ۲۱۸
 علی لالا : ۱۹۹
 علی نجار : ۲۹۲
 علینقی (حاج میرزا) : ۷۲
 علی نوروزی (آقامیر) : ۱۱۰
 علی همدانی (میرسید) : ۲۰۳-۲۱۷
 علی یزدی (حاج شیخ) : ۱۲۱
 عمادالدین (سید) : ۱۶۹
 عمادالدین (پیر) : ۲۱۸-۲۱۹
 عمادالدین ابونصر : ۲۶۴
 عمادالدین سمنانی : ۸۶
 عمار البدلیسی : ۱۹۹
 عمر بن خطاب : ۲۰-۳۲۸
 عمر (پدر قاسم) : ۱۹۰-۱۹۱
 عمر (پدر حسن بلغاری) : ۲۱۱
 عمر (میرزا) : ۱۶۰-۱۶۱
 عمر اطرف : ۱۷
 عمرزینالدین : ۴۴

عصمةالدین : ۳۰۰-۳۰۶
 عضالدوله دیلمی : ۲۵۵
 عضالدین (امیر) : ۲۶۴
 عضالدین : ۶۶
 عطار (فریدالدین محمد) : ۴۰۴-۴۰۵
 عظاملك جوینی : ۳۵۴-۳۷۹-۳۸۳-
 ۳۸۵
 علاءالدوله سمنانی : ۲۱۲-۲۱۳-۴۰۳
 علاءالدین (پدر همام) : ۳۷۴
 علاءالدین فریدون : ۳۷۳
 علاءالدین محمد : ۸۶-۲۳۱
 علاءالدین محمد (آپیزی) : ۲۰۰
 علاءالدین منصور : ۴۲۸
 علی (امیر المؤمنین ع) : ۱۶-۱۷-۱۸
 ۲۰-۲۱-۶۵-۸۱-۸۲-۸۴-۸۷-۹۹-
 ۱۲۰-۱۶۸-۱۹۹-۲۱۲-۳۶۹-۴۲۳-
 ۴۲۶-۴۲۹
 علی بن الحسین (ع) : ۹۹
 علی بن موسی الرضا (ع) : ۴۰۳
 علی اکبر خان (میر پنجه) : ۸۷
 علی سلطان قوچین : ۶۶
 علی لشکری (ابوالحسن) : ۲۵۷-۲۶۳
 علی (ابوالفتح) : ۲۴۴
 علی (امیر) : ۳۸۲

«ف»

- فاضل اردکانی : ۱۲۱
 فاطمة زهرا : ۱۰۶
 فاتی : ۴۳۱
 فتح الله (حاجی) : ۲۱۹
 فتحعلی خان شیرازی (میرزا) : ۱۱۶
 فتحعلی شاه : ۱۷۰-۵۲-۴۶
 فخرالدین (سید) : ۱۶۹
 فخرالدین علی صفی : ۳۵۳
 فخرالدین مستوفی : ۳۷۹
 فرج (بابا) : ۲۰۶-۱۳۰-۱۲۷
 فرج زنجانی (اخی) : ۲۰۸
 فرج خان : ۱۱۳
 فرخ (ملك) : ۲۳۱
 فرخی سیستانی : ۲۵۱-۲۵۰-۲۴۵-۲۴۴-۲۴۳-۲۴۲-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷-۲۳۶-۲۳۵-۲۳۴-۲۳۳-۲۳۲-۲۳۱-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲-۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳-۲۰۲-۲۰۱-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰

عمر و بن امیه : ۱۷۴-۹۷-۹۶-۹۵

عمید الملك (ابونصر) : ۲۶۴

عنصری : ۳۱۹-۲۶۵

عوض شاه : ۴۰۳

عوفی (محمد) : ۳۷-۱۴۱-۱۷۸-۱۷۷-۲۵۳

۲۷۷-۳۲۶-۳۴۱-۳۵۸

عون بن علی : ۸-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰

۸۰-۲۱

عیسی (میرزا) : ۱۰۶

عیسی (میرزا بزرگ قائم مقام) : ۹۷-

۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۸-۱۵۰

عیوضی (دکتر رشید) : ۳۹۳-۴۰۰

«غ»

غازان : ۱۰-۱۲-۲۴-۲۹-۳۳-۳۸-۳۹

۴۰-۸۳-۸۴-۲۱۰-۲۱۶-۳۸۳

غریب (خواجہ) : ۲۱۴

غزالی (امام محمد) : ۱۷۶-۲۲۴

غیاث الدین محمد : ۲۵-۲۶-۳۱-۵۴

۱۷۲-۳۶۸-۳۶۹

غیاث الدین محمد (نقاش) : ۲۱۷

غیاث الدین محمد (مولانا) : ۲۲۰

غیاث الدین محمد بن محمود : ۳۰۶

غیب (پیر) : ۲۲۷

۱۹۸ قاسم انوار (معین الدین علی) : ۶۶-۶۷
 ۱۶۶ قاسم عشقی : ۲۰۸-۲۰۹
 قاسم (ابوالمعر) : ۲۶۴
 قاضی زاده انصاری : ۱۳۸-۱۸۱-۱۹۹-
 ۲۰۵ قاضی کردستانی : ۱۹۰
 قباد می فروش : ۲۲۶
 قدرت الله گوپساموی : ۱۵۲-۳۲۰-
 ۳۲۲-۳۴۸-۳۵۰-۳۵۶
 قراعثمان : ۴۶
 قرا یوسف : ۴۸-۴۹-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱
 ۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۹۱-۴۱۱
 تحریب (دکتر یحیی) : ۳۱۴
 قزل ارسلان : ۲۷۵-۲۷۷-۲۸۰-۲۸۳
 ۲۸۹-۲۹۰-۳۰۶-۳۲۲-۳۳۵-۳۳۶-
 ۳۴۵-۳۴۹-۳۵۱-۳۵۸-۳۶۷
 قزوینی (محمد) : ۱۲۳-۱۲۴-۲۵۴-
 ۳۴۵-۳۵۴-۳۶۰-۳۸۶
 قصاب (شیخ) : ۱۶۱
 قطب الدین حیدر : ۴۹
 قطب الدین شیرازی : ۳۷۶-۳۸۴
 قطب الدین عتیقی یزدی : ۳۸۸
 قطب الدین فای : ۱۶۰

فرهاد پاشا : ۲۲
 فرهاد میرزا : ۱۱۸-۳۲۱
 فریدون : ۲۴۸
 فصیحی خوافی : ۱۴۴-۱۷۳-۳۴۸
 فضل الله استرآبادی : ۶۲-۶۳-۶۵-
 ۶۶
 الفضل بن عمرو : ۹۶
 فضل بن قاورد : ۲۶۴
 فضلعلی آقا (میرزا) : ۷۴-۱۱۱
 فضلون (ابوالفضل) : ۲۶۲-۲۶۴-
 ۲۶۶-۲۶۷-۲۷۲
 فغانی شیرازی (بابا) : ۴۲۶-۴۲۷
 فقیه زاهد : ۱۲۷
 فلک الدین سنقر : ۳۳۰-۳۳۴
 فلکی شروانی : ۳۷-۱۴۲-۱۵۲-۱۵۵
 ۲۹۸-۳۰۹-۳۲۲-۳۶۰-۳۶۳
 فیروز میرزا : ۱۱۵
 فیوضات : ۷۲

«ق»

قاآنی : ۱۱۸-۳۱۲
 قارن : ۵-۲۴۸
 قاسم (سراج الدین) : ۱۳۹-۱۹۰-۱۹۱
 ۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-

کوشاسب : ۲۴۸
 کریم (برادر سلیم) : ۷۵
 کریم خان زند : ۱۷۰
 کسروی (سیداحمد) : ۶۸-۶۹-۷۰--
 ۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۸-۱۲۰-۲۵۵-
 ۲۶۱-۲۶۸
 کمال خجندی : ۴-۶۰-۱۸۷-۱۸۸--
 ۲۱۸-۲۳۰-۳۹۵-۴۰۶
 کمال الدین اسمعیل : ۲۸۷-۳۵۴
 کمال الدین نخجوانی : ۱۸۲

« گ »

گوشاسب : ۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-
 ۲۵۰
 گلچین معانی (احمد) : ۳۴۸-۳۷۸-
 ۴۲۷-۴۲۸
 گورنگ شاه : ۲۴۷
 گیخاترخان : ۳۷۱

« ل »

لسانی : ۲۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-
 ۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-
 لبالواشیر (نصرت الدین) : ۳۰۷

قطران تبریزی : ۶-۳۵-۳۶-۱۴۱-۱۴۹-
 ۱۵۰-۱۵۵-۲۴۰-۲۴۱-۲۵۳-۲۵۴-
 ۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰--
 ۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷--
 ۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲
 قطران ترمذی : ۲۵۶-۲۷۱
 قماج (امیر) : ۲۵۴-۲۵۶-۲۷۱
 قنبوری (پیر) : ۲۲۵-۲۲۶
 قندیلی (پیر) : ۹۶-۱۵۵-۲۲۵-۲۲۶-
 ۲۵۲
 قوام الدین (ابوالمعالی) : ۲۶۴
 قوامی گنجه : ۳۶۵-۳۶۷
 قهرمان میرزا : ۱۸-۲۲-۱۱۶

« ک »

کاری : ۵۱
 کارنگه (عبدالعلی) : ۱۰-۲۱-۳۳-۴۶-
 ۵۲-۹۳-۱۰۲-۱۱۹-۱۲۵-۱۵۴-۱۵۵-
 ۴۰۰
 کاظم (حاج میرزا) : ۱۶۶
 کاظم زاده (ایران شهر) : ۱۱۲
 کافی الدین عمر بن عثمان : ۲۹۲-۲۹۶-
 ۳۰۱-۳۰۳
 کاهران میرزا : ۱۱۳

۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۳۰۹-۳۲۱-

۳۳۶-۳۳۹-۳۴۸-۳۵۱-۳۵۸-

محتشم : ۴۲۷

محتشم السلطنه : ۷۱

محسن کاشانی : ۱۰۴

محمد (مولانا) : ۱۲۱-۱۳۲

محمد (خواجہ) : ۱۷۷

محمد (پیر محمد) : ۱۳۳-۱۷۷

محمد (پیری حمامی) : ۲۲۴

محمد (میر) : ۲۰۳

محمد حلوی (پیر) : ۱۳۳

محمد (رسول اللہ ص) : ۵۵-۶۴-۸۳-

۹۵-۹۶-۹۷-۱۳۲-۱۸۱-۱۹۲-۱۹۹-

۲۲۰-۲۹۲

محمد بن ابراہیم : ۱۷۳

محمد بن احمد اصفہانی (ابوالحسن) :

۱۶۹

محمد بن اسماعیل حسنی : ۲۴۰-۲۴۷

محمد بن ایلم گز : ۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-

۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۹۰

محمد بن بدر جاجرمی : ۲۷۵-۲۸۶-

۳۴۵-۳۵۲-۳۶۶-۳۶۷-۳۹۶

محمد (بدرالدین) : ۲۳۰-۲۳۱

محمد تبریزی (افضل الدین) : ۲۲۲

محمد حنفیہ : ۱۷-۱۹-۲۰

لیفی (پیر) : ۱۲۸-۱۳۲-۲۲۱-۲۲۲

لیلی (بنت مسعود) : ۱۶

« م »

مازیار : ۵

ما فوئل : ۳۰۷

مانی (نقاش) : ۴۱۵

مانی شیرازی : ۱۴۹-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-

۴۱۷-۴۱۹-۴۲۰-۴۳۲

مانی شیرازی (زمان شاه عباس) : ۴۱۸

مانی شیرازی (طیب) : ۴۱۸

مبارک شاہ بن عبداللہ : ۲۳۰

مجتہد زادہ (دکتر علی رضا) : ۴۲۸

مجدالدین بغدادی : ۱۹۹

مجدالدین خلیل : ۱۴۷-۳۱۰

مجدالدین محمد انصاری : ۲۰۵

مجدد همگر : ۳۴۳

مجدوب تبریزی (محمد بن محمد رضا) :

۵۸-۵۹-۱۰۵

مجلسی : ۱۰۴

مجنون : ۴۱۵

مجیر بیلقانی : ۱۴۹-۱۵۰-۱۵۲-

۱۵۳-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۷-۲۷۸-

۲۷۹-۲۸۰-۲۸۲-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-

محمد حسن خان (اعتماد الساطنه) : ۴۹

۱۱۷

محمد حسين اصفهانی : ۱۰۸

محمد خان قرا گوزلو : ۱۰۳-۱۰۶

محمد خان كشيک چي باشی : ۱۱۵

محمد خدا بنده : ۳۸۳

محمد خطيب (مير) : ۲۲۴

محمد خليلی : ۱۳۹-۱۸۷-۲۲۳

محمد خوارزم شاه : ۳۶۴-۳۷۰-۳۷۲

محمد رضا مهندس : ۴۴

محمد سلجوقی : ۲۹۹

محمد سلطان مكری : ۱۱۲

محمد شاه : ۹۸-۱۱۳

محمد شفيع (پرفسور) : ۳۱-۳۷۸

محمد صادق (ميرزا) : ۵۱

محمد عثمانی (سلطان) : ۱۹۱

محمد علی (ملا باشی) : ۱۱۱

محمد علی آقا (حاج ميرزا) : ۱۶۸

محمد علی حسینی القروینی : ۱۰۱-۱۰۱

۱۰۳

محمد علی میرزا : ۶۹-۷۰-۷۲-۷۵

محمد قاری (شيخ) : ۱۳۹-۱۳۹

محمد قاری ادريش : ۲۰۱-۲۰۱-۲۰۱

محمد كاشانی : ۱۶۰

محمد كنجشانی : ۱۲۸-۱۳۰-۲۲۹

محمد بن الرواد : ۳۵

محمد بن محمود بن ملك شاه : ۲۷۸

محمد بن قاسم بن حمزه : ۸۱-۸۲

محمد بن هندو شاه نخبجوانی : ۲۷۰

محمد بن يحيى : ۲۹۸-۲۹۹-۳۰۷

محمد بن يزيد : ۳۰۵

محمد ابراهيم (ميرزا) : ۸۵-۹۳

محمد ابرقوئی : ۳۱

محمد اسکوئی (عمو اغای) : ۷۷

محمد اقبال : ۲۸۳

محمد بند گير (حاجی) : ۱۹۰-۲۳۱

محمد بيك : ۱۹۷

محمد ايلطغان بردسیری (شمس الدين) :

۱۷۸-۱۷۹

محمد (فرزند ابی حامد افضل الدين) :

۲۲۳

محمد جمال (شيخ ملك) : ۱۷۷

محمد تقي كاشانی : ۲۵۰

محمد تكش : ۳۵۲-۳۵۶-۳۵۸-۳۶۳

محمد تيلي : ۶۳

محمد جعفر خان كبودر آهنگی (مجدو-

بعلی شاه) : ۵۹-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۳

۱۰۵-۱۰۶-۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۳۲۲

محمد جعفر خوئی : ۸۷

محمد حاددی (شمس الدين) : ۱۸۳

مخلص کاشی : ۲
 مدرس (محمد علی) : ۳۲۲-۳۵۰-۳۶۶
 ۳۲۲-۳۹۸-۴۳۶
 مراد پاشا : ۱۲-۱۳-۲۲
 مرتضی قلی خان : ۱۲۶
 مرتضی میرزا : ۸۴
 مزید (بابا) : ۹-۱۲۸-۱۳۲-۱۳۳
 ۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰
 ۱۵۵-۱۷۵-۱۷۸-۱۸۱-۱۸۳-۲۰۳
 ۲۰۶-۲۱۱-۲۲۷-۲۳۲-۳۹۹
 المشتضی : ۳۲۲
 مستعم بالله : ۲۰۷
 مستوفی (عبدالله) : ۱۱۷-۱۱۸
 مستوفی الممالک : ۱۱۳-۱۷۰
 مسعود بن محمود : ۲۵۱
 مسعود سعد سلمان : ۲۶۶
 مسعودی : ۳۰۵
 مسلم ایروانی (میرزا) : ۳۶
 مسیح : ۲۸۲
 مشرقی (شمس السدین محمد) : ۱۸۵-
 ۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۰
 مشرقی (پیر) : ۲۲۱
 مشفق : ۴۳۱
 مشکى (امیر) : ۲۰۶
 مشیر الدوله : ۷۱-۷۲

محمد کججی (سید) : ۱۶۱
 محمد ماستری : ۳۶۳-۳۶۶-۳۶۸
 ۳۶۹
 محمد مجذوب : ۲۰۶
 محمد مشک فروش (میر) : ۴۲۱
 محمد مظفر حسین صبا : ۲۸۷-۴۱۵
 محمد میرزامهندس . ۴۴
 محمد واعظ (نورالدین) : ۱۳۹
 محمدی میرزا : ۱۹۶
 محمد نور بخش (سید) : ۱۶۴-۲۰۳
 ۴۱۳
 محمود از آبادی : ۲۲۸
 محمود (شیخ) : ۲۲۲
 محمود تبریزی (میرزا) : ۱۱۰
 محمود خان صوفی اغلی : ۱۲
 محمود شبستری (سعدالدین) : ۱۲۹-
 ۱۳۰
 محمود غزنوی : ۲۴۰
 محمود مستوفی : ۸۵
 محیط طباطبائی (سید محمد) : ۱۶۹
 محیی الدین عربی : ۲۲۴-۴۰۲
 محیی الدین محمد : ۲۸۵-۳۸۴
 محیی السنه (امام) : ۲۲۲
 مخیر السلطنه (مهدیقلی) : ۶۸-۶۹-۷۱
 مخلص الدین مستوفی : ۳۴۱

مشیر السادات : ۷۱

مصطفی عزیز کندی (شیخ) : ۲۲۴

مصطفی قلی خان : ۱۰۶

مصطفوی (سید محمد تقی) : ۱۵۷

منظرف نزاری : ۱۳۸-۱۳۹-۱۹۸-۱۹۹

منظرف الدین میرزا : ۱۱۶-۴۴

معاویہ : ۹۶

معتمد النجار : ۷۲

معروف گرجی : ۱۹۹-۲۰۳

معروفی خطاط : ۶۶

معزی : ۲۶۶

معصوم (میرزا) : ۹۸

معصوم علی شاہ : ۵۰-۱۰۶-۲۹۴

معین (دکتر محمد) : ۲۹۰

معین الدین صفار : ۱۳۴-۱۳۸-۱۳۹

۱۷۸-۱۷۹-۱۸۱

معین الدین : ۳۷۸

مغربی (ابوالحسن) : ۲۰۳

مغربی (ابوالحسن الاقطع) : ۴۰۲

مغربی (شیخ اسحاق) : ۴۰۴

مغربی (ابو عبداللہ) : ۴۰۴

مغربی (ابو عثمان) : ۴۰۴

مغربی (ابو مدین) : ۴۰۴

مغربی (ابو محمد) : ۴۰۴

مغربی (ابو محمد باری) : ۴۰۴

مغربی (ابو محمد مرجانی) : ۴۰۴

مغربی (محمد شیرین) : ۱۳۸-۱۳۹

۱۵۵-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۸۲-۱۸۵

۱۸۶-۲۲۱-۳۹۵-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۴

۴۰۵-۴۰۶-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۱

۴۱۳-۴۱۲

مغربی (عبداللہ) : ۴۰۴

مغربی (عبدالرحیم) : ۴۰۴

منید (شیخ) : ۱۹

مقدسی : ۹۶

مقوقس : ۹۶

ملاقہو چی : ۱۲۰

ملکشاه : ۲۴۱

منتجب الدین : ۱۷۲

منجیک : ۲۶۵

منزوی (احمد) : ۳۶۱

منصور : ۱۶۹

منصور شیرازی : ۲

منوچہر (پسر ایرج) : ۲۲۸-۲۲۹

منوچہر بن وھسودان : ۲۶۴

منوچہر بونک : ۱۳

منوچہر ساور : ۲۴۰

منوچہر زور : ۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴

۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲

منوچہر زور : ۲۸۵

مینورسکی : ۱۰-۳۴-۲۹۶-۲۰۷--

۳۱۴-۳۱۳

میغوی (مجتبی) : ۳-۱۵۱-۳۵۵

«ن»

نادر شاه : ۱۴-۱۵-۱۷۰

نادر میرزا : ۸-۱۷-۲۸-۳۶-۳۸-۳۹-۴۰-

۴۱-۴۵-۴۶-۴۷-۵۱-۵۲-۸۲-۸۶-

۹۰-۹۲-۱۱۲-۱۱۷-۱۱۸-۱۴۷-

۱۵۰-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۰-۱۹۴-۳۷۴-

۳۷۵-۴۱۳-۴۳۰-۴۳۱

ناصرالدینشاه : ۴۰-۸۴-۸۸-۹۳-

۱۱۳-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۶

ناصرالدین محمد بن برهان : ۱۷۲

ناصرالدین منشی کرمانی : ۱۷۱-۱۷۲

۱۹۳

ناصر خسرو : ۳۵-۳۶-۵۶-۲۵۴-

۲۵۸-۲۵۹-۲۶۳-۲۶۵-۳۲۶

ناصر للحق : ۱۶۶

نایب الایاله : ۷۲

نایب الصدر : ۱۰۳-۳۲۱

نائبینی (میرزارضا) : ۳۶۰

نبی خان : ۱۱۳

نثار گرمرودی : ۱۱۹-۱۲۰

نجاشی : ۹۶-۹۷

نجفقلی خان دنبلی : ۳۹-۱۲۶

موسی بن عمران : ۲۸۲

موسی انصاری : ۳۴۷

موسی سرابی (شیخ) : ۱۲۸

موسی بن فضلون : ۲۵۷

موسی کانم (امام) : ۸۱-۸۳-۸۷-۹۲-

۱۲۴-۱۲۵

موسی (میرزا) : ۹۸

موفق بن علی هروی : ۲۳۶

مولوی (جلال الدین محمد) : ۵۵-۵۸-

۲۱۳-۳۱۱-۳۹۱

مؤید الدوله (طهماسب میرزا) : ۱۱۲-۱۱۶-

۱۱۷

مؤید ثابتنی : ۳۹۳

مؤیدی ترکمان : ۱۹۲-۱۹۳

مهدیخان استرابادی : ۱۴

مهدی حسینی (سید) : ۱۲۵

مهدی حنّار : ۱۳۸-۱۸۵

مهدی نراقی : ۱۰۳

مهدی نقیب (جلال الدین) : ۲۱۵-۴۱۶

مهراب : ۳

مهرداد (میر) : ۹۹

مهر علی فدوی : ۱۰۱

میرانشاه : ۳۰-۶۲-۶۴-۱۵۹-۱۶۰-

۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-

۴۰۶-۴۱۱

میرداماد : ۱۰۴

میرعماد : ۲۳۳

میرکترسا : ۱۹۲

میرک چهار مناری : ۲۲۰

میرکمال خونساری (سید محمد) : ۴۰۷

نجم الدین اسکویی : ۶۳

نجم ثانی : ۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰

۴۲۲-۴۲۴

نجم زرگر : ۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۸

۴۱۹-۴۲۰

نجم الدین سمساری : ۲۰۴

نجم الدین سیمگر : ۳۱۰

نجم الدین طارمی : ۲۲۹-۲۳۰

نجم الدین عبدالغفار : ۳۸۴-۳۸۹

نجم الدین کبری (شیخ) : ۱۹۹-۳۰۳

نجیب الدین علی بزغش : ۳۱۸

نخجوانی (حاج حسین) : ۱۲۲-۳۹۸

۳۹۹

نخجوانی احمدی : ۲۷۰

نریمان : ۲۴۸

نصر آبادی : ۴۱۹

نصر الله طبیب : ۳۳۰

نصر بن احمد سامانی : ۲۶۱

نصرت الدین هزاراسب : ۱۴۴

نصیر الدین طوسی (خواجه) : ۱۰۲-

۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷

نظام الدین غوری : ۲۶-۲۷-۱۳۵-

۱۹۹-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶

نظامی گنجوی : ۳۰۶-۳۰۹-۳۲۰

۳۲۳-۳۲۹-۳۴۱-۳۸۹

نظامی عروضی : ۲۶۵

نظر علی حکیم باشی (میرزا) : ۱۱۳-

۱۱۴

نظیری نیشابوری : ۲۹۴

نعمت الله بواب : ۱۸۷-۲۰۸

نعمت الله ولی (شاه نورالدین) : ۱۶

نقیسی (سعید) : ۶۷-۱۴۴-۱۷۱-۲۱۵-

۲۳۹-۲۴۵-۲۵۱-۲۵۵-۲۶۱-۲۷۰-

۲۷۱-۲۸۷-۲۸۹-۲۹۰-۳۲۳-۳۴۷-

۳۵۱-۳۵۷-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-

۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-

نوائی : دکتر عبدالحمید : ۱۹۶

نور الدین براری : ۱۹۹

نورالویج آل سمرقند : ۱۱۶

نورالویج پانویج : ۱۱۵

نور الدین بهارستانی : ۲۰۶-۲۲۷

نور الدین مشیر : ۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-

۳۵۵

نور الله خورشید : قاضی : ۴۹-۱۲۶

۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-

۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷

نورانی : ۳۷۹

نورانی

نورالدین : ۳۰۶

رجب الدین انکی : ۳۸۸

هجری مشہدی : ۴۳۳

هجری ہروی : ۴۳۳

ہدایت (رضاعلیٰ خان) : ۱۰۹-۵۹-۵۲

۱۳۰-۱۵۳-۱۷۰-۱۷۰-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۳

۲۶۱-۲۸۸-۳۱۸-۳۵۷-۳۷۲-۴۰۱

۴۰۴-۴۱۲-۴۴۲

ہرقل : ۹۶

ہمام تبریزی : ۱۵۰-۱۵۵-۳۷۲-۳۷۳

۳۱۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹

۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵

۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱

۳۹۲-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸

۳۹۹-۴۰۰-۴۰۵-۴۱۳

ہمایون قرخ (رکن الدین) : ۴۱۹

ہوذة بن علی بن حنفی : ۹۶

«ی»

یاد گارشاہ : ۱۶۲-۱۶۴

یارمحمد خان : ۱۱۴

یاقوت حموی : ۵-۳۵-۲۷۳

یاقوت مستعصمی : ۱۸۶-۱۹۸-۲۰۸

۲۰۹-۲۱۰-۲۳۰-۲۳۱

یحییٰ بن علی : ۱۶-۱۸

یحییٰ (پیامبر) : ۲۸۲

وجیہ الدین نسفی : ۳۹۰

وحشی : ۴۲۶

وحید الدین : ۳۰۲-۳۰۳

ولاش : ۵

وہودان : ۲۴۰-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۸

۲۵۹-۲۶۳

ویاہر : ۲۹

«ج»

ہاتف اصفہانی : ۴۰۸

ہارون الرشید : ۳۵

ہاشم دوحی (میر) : ۶۸-۶۹-۷۰-۷۱

۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷

ہامان بن مہریار : ۱۹

هجری افشار : ۴۳۲

هجری اندجانی : ۴۳۳

هجری بلخی : ۴۳۳

هجری تفرشی : ۴۳۳

هجری طہرانی : ۴۳۳

هجری جامی : ۴۳۳

هجری قمی : ۴۳۳

هجری گنابادی : ۴۳۳

هجری مروزی : ۴۳۳

يوسف اعتصام الملك : ٧٨
يوسف بيك : ٢٠٧
يوسف شاه بن حسن : ١٦٨
يوسف شاه لر : ٣٦٣-٣٦٤
يوسف مشهدي : ٢٣٠

يزدگرد : ٣
يزدگردى (دكتور حسن) : ٣٥١
يعقوب بن حسن (سلطان) : ٥٢
يعقوب ميرزا : ٢١٢
يوسنى : ٢
يوسف : ٦٢
يوسف (ميرزا) : ١٩١-١٩٥
يوسف (سيد) : ١٣٧

•

فہرست نام جایہا و خاندانہا

	« آ »
۲۶۳-۲۶۸-۲۷۰-۲۷۴-۲۸۸-۳۰۸	آب شور : ۱۷۵-۱۹۳
۳۲۶-۳۲۸-۳۳۴-۳۳۵-۳۵۸-۳۷۷	آب نھند : ۴۷
۴۱۹-۴۳۲	آجی چای : ۸-۱۲-۱۳
آسیای سفیر : ۱۶۰	آخونی : ۴۱-۴۴
آغیبون : ۷	آذر آباد : ۱۹
آق قویونلو : ۸۸-۱۹۲-۲۰۴-۲۱۹	آذربایجان : ۱۲-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲
۲۲۴	۲۳-۲۷-۳۵-۵۰-۵۷-۷۶-۸۳-۸۵
آل سلجوق : ۲۷۶	۹۱-۹۳-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۵-۱۱۶
آل ضباطبائی : ۱۶۹	۱۱۷-۱۱۸-۱۲۳-۱۳۰-۱۳۱-۱۶۰
آل عبا : ۲۱	۱۶۶-۱۶۷-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴
آل عباس : ۳۶۴	۱۷۷-۱۸۶-۱۹۱-۲۰۱-۲۳۹-۲۵۷
آل مظفر : ۳۶۱	

آنی : ۲۴۰

«الف»

اجاباد (اڑاباد) : ۴۳-۱۸۶-۲۰۶

۲۰۷

اختیارالدین (قلعہ) : ۴۶

اران : ۲۷۳-۲۹۳

اربیل : ۵

ارجان : ۵۲

اردبیل : ۶-۲۵۹-۴۰۶

اردلان : ۷

ارمن : ۳۱۶-۳۱۷

ارمنستان : ۳۴

ارمینہ کبری : ۲۷۳

ارونق : ۲۰۰

ازبکان : ۴۲۰

اسپهان : رک اسفهان

استاجلو : ۱۲

استانبول (اسلامبول - اصطنبول) : ۴-

۴۱-۱۶۸-۲۰۲

استراپاد : ۲۷۲

اسحق آباد : ۵۰

اسکندریہ : ۹۶

اصطہانات : ۴۱۲-۴۱۳

اصفهان : ۵۹-۶۴-۱۰۳-۱۰۸-۱۱۴-

۱۴۵-۱۶۱-۱۶۷-۲۶۳-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۷

۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۳۰۰-۳۰۹-۳۱۹-

۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۳۰-۳۳۴-۴۱۸-

۴۲۰-۴۲۹

افشاریہ : ۱۲-۹۹

افشاریہ ساوجبلاغ : ۶

النجق : ۶۴

الیزابت پول : ۲۹۳

اممند ، ۱۳۱

امند (انبند-انبد) : ۴۰۱

امیرخیز : ۴۲-۴۴-۷۳

انبار : ۱۶۹

انجمن آثار ملی : ۱۵۷-۴۰۰

انجمن اسلامیہ : ۷۰-۷۴-۷۶

انزاب : ۲۰۵

انگلیس : ۷۴

اوجان : ۱۴

اوجان عباس : ۸

اورارتو : ۳۴

اورومی : ۲۵۶

اورونت : ۱۱

اورونات : ۱۱

اوشکا (اوسکویہ) : ۳۴

بازارچہ شتربان : ۴۰
 بازارچہ نوبر : ۶۳
 باغ بیشہ : ۱۰
 باغ بیگم : ۱۴۶-۱۴۷-۲۲۵-۳۲۰
 باغ شمال : ۵۲-۵۳-۷۷
 باغ شیرین اکجی : ۳۲
 باغ میرزا داعی : ۵۰
 باغ صفا : ۵۱-۵۲-۵۳
 باغ کمال : ۱۵۶
 باغمیشہ : ۲۵-۴۰-۴۱-۴۲-۴۴-۴۶
 ۱۵۶-۱۲۴-۱۰۰-۷۷-۷۲-۴۷
 باغ نصریہ : ۱۹۵
 باغ نگارستان : ۹۸
 باکو : ۴۸-۴۹-۱۵۰-۳۲۴
 بانینج : ۱۲
 باوند : ۶
 بحر خزر : ۶۸
 بخارا : ۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴
 بدر : ۹۷
 بردعہ : ۲۷۳
 برکشاٹ قراباغ : ۲۰۵
 برلین : ۱۱۱-۱۱۲
 برملجان : ۳۸۱
 مرغوش : ۸
 بغداد : ۵-۳۸-۱۶۱-۱۸۳-۲۱۰--

اھر : ۸-۴۹
 اھراب : ۴۱
 اھل الحق : ۶۲
 ایازسرخاب : ۱۱
 ایران : ۲۱-۷۸-۹۸-۱۱۲-۱۱۵-
 ۱۱۹-۱۲۱-۳۶۸-۳۶۹-۴۳۰
 ایروان : ۶۸-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۴
 ایلخانان : ۲۹-۳۸۱
 اینال زینال (کوہ) : رک عینال زینال

« ب »

باب الالواب : ۲۷۳
 بابیہ : ۱۱۴
 بادکوبہ : ۱۵۱
 بارنج : ۴۶
 بارونات (بارونت) : ۱۱
 باریاب : رک فاریاب
 بازارچہ درب اسلامبول : ۴۰
 بازارچہ درب باغمیشہ : ۴۰
 بازارچہ درب گجیل : ۴۰
 بازارچہ رنگی خیابان : ۴۰
 بازارچہ سرخاب : ۴۰-۴۴-۴۵-۵۰--
 ۷۳-۹۳
 بازارچہ سید حمزہ : ۳۴-۴۵-۸۷-۹۱-

پای منار سرخاب : ۱۶۷-۱۶۶-۴۳

پطروگراد : ۱۱۱

پل باغ : ۳۹

پل سنگی : ۴۱

پل قاری : ۱۲۵-۴۸

پل میرزارضی : ۴۵

پنه شلووار : ۲۵۶

پیرانوند : ۶

پیشاور : ۶

«ت»

تاروی (تاروئی) : ۳۵-۳۴

تبریز : ۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۴-۳

۱۳-۱۴-۱۵-۱۸-۱۹-۲۲-۲۶-۲۷

۲۸-۳۰-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۷-۳۸

۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۶-۴۷

۴۸-۴۹-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۷-۵۸

۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۷-۶۸

۷۰-۷۱-۷۲-۷۵-۷۷-۷۸-۸۰-۸۴

۹۲-۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹

۱۱۱-۱۱۳-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸

۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۸

۱۳۱-۱۳۲-۱۳۵-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱

۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۵۱

۲۶۲-۳۸۲-۳۸۳-۴۲۱-۴۲۲-۴۳۰

بقعه ثقة الاسلام : ۱۰۲

بقعه زین علی : ۲۳

بقعه سید حمزه : ۸۰-۵۰-۴۵-۴۴-۳۹

۹۱-۹۴-۹۷-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۷-۱۱۲

۱۱۳-۱۱۷-۱۲۱-۱۵۰-۱۵۴-۱۵۵

۱۵۹-۴۰۰

بقعه عون علی : ۲۳-۲۱-۱۶

بقیع : ۱۳۲

بلخ : ۳۲۶-۳۲۵-۲۵۶-۲۵۴

بلغار : ۲۱۳-۲۱۲

بلیانکوه : رکولیانکوه

بلیانکوی : ۱۱

بنگال : ۴۲۹

بنی هاشم : ۱۶۶

بوزنطیا : ۳۰۷

بیرجند : ۶

بیلان کوه : رک ولیانکوه

بیلانکی : رک ولیانکوی

بیلقان : ۲۷۹-۲۷۳

بین النهرین : ۱۶۹

بیہق : ۳۲۶

«پ»

پارسوا : ۳۴

تکیہ شاہ حسین سرپلی : ۲۱۹
 تکیہ ملاباشی : ۱۰۳
 تکیہ میر حیدر تونی : ۱۲۵-۴۹-۴۸
 تکیہ میرومہدی : ۴۳
 تمر خان شورہ : ۷۷
 توران : ۳۶۹-۲۴۹-۲۱
 توری : ۱۰
 تهران (طهران) : ۶-۶۹-۷۰-۷۲
 ۷۳-۷۴-۷۶-۷۷-۷۸-۱۱۴-۱۱۵
 ۱۱۶-۱۱۷-۲۴۶-۳۱۴-۲۲۹
 ۳۴۷
 تیز مزاد : ۲۲۲
 تیموریان : ۱۶۷

«ج»

جام : ۲۲۸-۶۶
 جامع رشیدی : ۲۹
 جامع نصریہ : ۱۹۲
 جرفادقان : ۳۶۳
 جستان : ۵
 جستان بیان : ۲۶۳
 جودجان : ۳۷۶
 جوی پیر آباد : ۳۲

۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۰
 ۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۷
 ۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۵
 ۱۷۷-۱۷۹-۱۸۳-۱۸۷-۱۹۲-۱۹۷
 ۱۹۸-۲۰۰-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵
 ۲۰۷-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵
 ۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۳
 ۲۲۷-۲۳۴-۲۵۶-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰
 ۲۶۱-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۹-۲۷۲-۲۸۸
 ۲۸۹-۲۹۰-۳۰۸-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷
 ۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳
 ۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۶
 ۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۷۲-۳۷۵
 ۳۷۶-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۲
 ۳۹۷-۳۹۹-۴۰۱-۴۰۶-۴۱۱-۴۱۲
 ۴۱۳-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۲۰
 ۴۲۱-۴۲۲-۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱
 ۴۳۲-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶
 قریت حیدریہ : ۴۹-۷
 ترکیہ : ۲۴۵
 تورما کیس : ۳۵
 ترہہ : ۲۵۴-۲۵۶
 تفلیس : ۷۷-۲۵۸
 تکریت : ۵

جیحون : ۳۲۶

۱۶۲-۱۷۸-۱۸۵-۱۹۰-۱۹۸-۱۹۹-

۲۰۰-۴۱۲-۴۱۳

حظیرة الشعرا : ۱۴۳-۱۴۴-۲۳۵

حظیرة القضاة : ۲۳۵

حکم آباد : ۴۴

حمام گرو (گراب) : ۱۳۶-۱۵۵

حوض پریان (پیران) : ۱۷

حیدر تکیہ سی : ۴۹

حیدریان : ۴۸-۴۹

«خ»

خامنه : ۴۲۰

خانقاہ رشیدیہ : ۲۹

خانہ میرزا ابوالحسن حکیم یاشی : ۴۵

خانہ میرزا ابوالقاسم مستوفی : ۴۵

خانہ امامقلی میرزا : ۴۴

خانہ باقر میرزا : ۴۵

خانہ حاج جبار توپچی : ۴۵

خانہ میرزا جلیل چا پارباشی : ۴۵

خانہ حسین قلی میرزا : ۴۵

خانہ میرزا رضی : ۴۵

خانہ ساربانقلی : ۴۳-۲۲۴-۲۲۶

خانہ حاج میرزا شفیع مجتهد : ۴۵

خانہ حاج میرزا صادق خان ، ۴۵

«ج»

چالداران : ۱۶۷

چپاقچور : ۱۹۵-۱۹۶

چرنداب : ۴-۱۲-۳۷-۳۸-۳۹-۴۱-

۴۷-۵۷-۶۰-۶۲-۱۲۷-۲۲۲-۲۳۱

چمن سلطانیہ : ۱۱۷

چوران داغ : ۱۲

چوست دوزان : ۴۴

چهاربخش : ۴۴

چهارسوی عربان : ۲۰۰

چهارمنار : ۴۲-۴۳-۲۱۸-۲۱۹

چین : ۲۸۲

«ح»

حبشہ : ۹۶-۹۷

حجاز : ۱۳۰-۱۹۷-۲۲۰-۳۴۶

حروفیان : ۶۳

حروفیہ : ۶۲-۶۳-۶۷

حظیرة باباحسن : ۱۲۷-۴۳۲

حظیرة بابافرَج : ۱۴۰

حظیرة بابامزید : ۱۳۴-۱۳۸-۱۴۰-

خوی : ۱۱۵-۲۱۱-۲۱۳-۳۴۸
 خیابان : ۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۶۹-۷۱-
 ۱۴۶-۷۷-۷۳
 خیابان ثقة الاسلام : ۴۲-۸۷-۹۳
 خیابانی خاقانی : ۴۲
 خیابان شمس تبریز : ۵۲

« ۵ »

دارالفنون : ۱۱۴
 داغستان : ۷۸
 دانشگاه آذربایجان : ۳۹۳
 دانشگاه پنجاب : ۳۱
 دانشگاه تبریز : ۴۳
 دانشگاه تهران : ۳۱۴
 دایمی ورین : ۳۴
 درب اسلامبول : ۲۰
 درب اعلیٰ : ۲۰-۴۳-۴۲-۴۱-۲۹
 ۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴
 درب سرحدات : ۲۰-۱۵۵
 درب سرد : ۴۰
 درب شهربان : ۲۰
 درب تند : ۲۰۵-۲۷۳-۲۰۷
 درب ورین : ۲۰

خانہ میرزا عبدالرحیم خان : ۴۵
 خانہ میرزا عبدالرحیم میرزا آقاسی :
 ۴۴
 خانہ محمد اسمعیل خان : ۴۵
 خانہ محمدخان مهندس : ۴۴
 خانہ مرتضیٰ میرزا : ۴۵
 خانہ مهدیخان فراشباشی : ۴۵
 خانہ نظام العلماء : ۴۵
 خانہ میرزا هاشم خان : ۴۵
 خجندیان : ۳۲۷
 خراسان : ۳۸-۴۹-۵۰-۶۷-۸۱--
 ۱۶۷-۱۷۰-۱۸۶-۱۹۱-۱۹۷-۲۰۰--
 ۲۲۳-۲۳۹-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۸-۲۷۰--
 ۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۱۰-۳۳۴-۳۴۰--
 ۳۵۱-۳۶۴-۴۱۸-۴۳۲
 خرجرد : ۶۶-۶۷
 خرم آباد (قلعه) : ۱۹
 خشمیه : ۵
 خفتیان : ۵
 خلیجان : ۱۸۴
 خنجت : ۱۷
 خواجہ مرجان (کوه) : ۱۵-۱۶
 خوارزمشاهیان : ۳۶۳
 خواب : ۸۱-۸۴
 خوزستان : ۳۶۳

۲۲۹

دوه چی : ۴۰-۶۸-۶۹-۷۱-۷۲-۷۳-

۷۴-۷۵-۷۷

دهخوارقان : ۱۴-۱۹

دیار بکر : ۱۶۶-۱۹۱-۳۷۹

دیرانی : ۲۴۰

دیلمستان : ۲۶۳

دیک : ۳۹

دینور : ۵

« ر »

ربع رشیدی : ۱۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-

۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۹-۱۹۰-۳۸۱

رشت : ۷-۱۰۴

رشیدیہ : ۲۸

رشیدیہ (قلعہ) : ۳۳

روادیان : ۲۶۱

زودارس : ۸

رودقات : ۱۱-۱۳۱-۴۰۱

روس : ۶۹-۷۲-۱۱۵

روسیہ : ۶۸-۱۱۴-۱۱۵-۱۲۱

روم : ۷-۱۲-۹۶-۱۱۵-۲۰۱-۲۱۳-

۳۷۸-۳۸۶-۴۳۰

درگاہ سرخاب : ۱۵۵

درگزین : ۱۶۲-۲۱۰

دروازہ امیر باقر : ۳۹

دروازہ باغمیشہ : ۱۲۶

دروازہ چارمنار : ۳۹

دروازہ خیابان : ۳۹-۴۰

دروازہ دستی شاہ : ۳۸

دروازہ دمشقیہ : ۳۹

دروازہ روم : ۳۲

دروازہ ری : ۳۸-۱۳۶

دروازہ سرخاب : ۳۹

دروب (درجو-ورجو) : ۳۸

دریاچہ ارمیہ : ۳۴

دریاچہ شامی (رضائیہ) : ۱۰

دروازہ کجیل : ۴۴

دروازہ منان : ۳۲

درہ گراب : ۴۳-۱۳۶-۱۳۷-۱۵۵-

۱۷۶-۲۱۰-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۴۰۰-

دشت قبچاق : ۲۱۲

دمدم : ۱۴

دمشق : ۱۴۸

دمشقیہ : ۱۵۶

دولتخانہ جدید : ۴۳

دولہ عرب : ۱۷۶-۱۷۷-۲۱۹-۲۲۰-

دومنار سرخاب : ۱۶۵-۲۲۷-۲۲۸-

۴۹۰

سرآب : ۲۳۳-۶۷-۸-۷

سراورود : ۱۷۵-۳۲

سرای : ۶۱-۶۰

سرخ (کوه) : ۱۷۵-۸

سرخآب : ۱-۳-۴-۶-۷-۸-۹-۱۳

۲۶-۲۷-۳۲-۳۳-۳۴-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰

۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۶-۴۷-۴۸-۵۰-۵۴

۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۲-۶۳

۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۴-۷۵

۷۶-۷۷-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴

۸۷-۹۲-۹۳-۹۵-۹۷-۱۱۹-۱۲۴

۱۲۵-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۴

۱۳۷-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴

۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱

۱۵۲-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۹-۱۶۲-۱۶۳

۱۶۴-۱۶۶-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵

۱۷۶-۱۷۷-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۶-۲۱۳

۲۱۴-۲۱۵-۲۱۷-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۴

۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱

۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۵۲-۲۵۳

۲۷۲-۲۹۰-۳۱۵-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰

۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۵-۳۲۹-۳۳۰

۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۶-۳۵۷

۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۷۲-۳۹۹

رومیه : ۱۲-۱۵

ری : ۲۹۹-۲۹۸-۲۷۰-۱۶۰

«ز»

زاویه جهانشاهی : ۲۰۶

زرگو : ۳۹

زنجان : ۳۶۲-۳۶۱-۱۱۴

زندیه : ۹۸

زواره : ۱۶۷

زندیه : ۵

زین علی (کوه) : ۲۰۰

«س»

سادات ارزل : ۶۹

سادات عریضی : ۲۳۲

سادات نقیب : ۲۱۶

سادات وهابیه : ۱۶۹

سامانی : ۲۴۴

ساوجبلاغ مکرری : ۱۱۳

سبزوار : ۶

سپاهان : رک اصفهان

سجاس : ۳۶۳-۳۶۱

سجاس رود : ۳۶۱

سہراب (سرخاب) : ۱۷۵

سہرورد : ۳۶۳-۳۶۲-۳۶۱

سہند : ۴۳-۱۹

سیاران : ۱۲۷-۳۷

سیاوان : ۱۳۵

سیستان : ۲۴۷

سیسی جان : ۲۰۵

سیلاب : ۵۲-۴۲-۴۱

سیلاب قوشخانہ : ۱۳۶

سیلاب مازینال : ۱۳۶

«ش»

شاد آباد : ۲۵۶

شادی آباد : ۲۵۶-۲۵۵

شارع بابا حسن : ۱۳۲-۴۳

شارع بابا مزید : ۴۳

شام (شنب) : ۱۳-۲۷-۳۷-۶۸-۹۶-۱۲۷

۱۶۱-۱۳۰

شاملو : ۱۲

شبلی (کوه) : ۸

شتر بان : ۹-۳۹-۴۱-۴۲-۴۴-۴۵

۴۶-۴۷-۷۴-۷۶-۷۷-۱۳۶-۱۳۷

۴۰۰

شتر بانان : ۴۲-۴۱

۴۰۰-۴۰۱-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۵

۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۹

۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۴-۴۳۶

سرخاب (کوه) : ۳-۷-۸-۱۰-۱۱

۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۹-۲۰

۲۱-۲۴-۲۵-۲۸-۳۲-۳۳-۳۵

۴۵-۴۶-۴۷-۵۱-۵۲-۵۵-۱۳۵

سرخاب گلدمکیلان (کذا-قلعہ) : ۷

سرخابیہ : ۵

سرخس : ۱۱۸

سرد : ۳۸

سردرود : ۱۶۲-۱۶۴

سردشت ساوجبلاغ : ۱۱۲-۱۱۵-۱۱۹

سلاجقہ : ۳۳۵

سلاجقہ کرمان : ۱۸۳

سلجوقیان : ۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۳۰۶

سلطان آباد : ۱۱۷

سلطانیہ : ۱۶۱-۱۶۳-۳۶۲

سلیمانیہ : ۳۴

سمنان : ۶

سمرقند : ۱۶۲-۱۶۷

سنجاران : ۳۸

سنجوران : ۱۰-۴۴

سہراب (قلعہ) : ۷

سہراب (تیرہ-قبیلہ) : ۱۷۵

صفویہ : ۱۲-۲۷-۴۰-۵۰-۵۹-۶۸-

۳۰۵-۹۹

« ط »

طارم : ۱۹۶-۲۶۳

طاق : ۳۸

طاق کسری : ۲۶

طبرستان : ۲-۵-۳۰۷

طسوج انزاب : ۲۰۵

طوس : ۱۷۶-۲۲۸-۴۴۹

« ث »

ظہیرہ (موقوفات) : ۸۷-۹۲-۹۳

« ج »

عزلی قریو : ۱۱۶

عباسیوں : ۳۳۶

عقبات : ۱۰۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳

عطار : ۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰

عقبات : ۱۳۵-۱۳۶

عجم : ۵۲

شادریان : ۲۴۰

شروان (شیروان) : ۵-۷-۶۴-۱۶۰-

۲۲۳-۲۷۳-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۹۳-

۲۹۴-۲۹۶-۳۰۰-۳۰۶-۳۰۷-۳۱۶-

۳۶۹-۳۷۰

شروانشاہان : ۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶

شش کلان (شش گیلان) : ۲۵-۳۸-۴۱-

۴۲-۴۷-۴۸-۷۲-۱۱۸-۱۲۵

شطاریان : ۴۰۹

شعوبیہ : ۲۲۲-۲۴۳

شلوار جق : ۲۵۶

شماخی : ۱۵۳-۱۵۵-۲۷۸-۲۹۳-

۳۰۷

شمس العمارۃ تبریز : ۱۲۵-۱۲۶

شمس العمارۃ تہران : ۱۲۶

شوراب : ۱۲

شہرزور : ۵

شیخیان : ۱۲۰

شیراز : ۱۹۱-۱۹۵-۳۰۶-۴۲۱-

۴۲۲-۴۳۰-۴۳۶

شیعہ : ۱۲۳

« ص »

صاحب آباد : ۱۹۲

فاریاب (فیریاب) : ۳۲۶-۳۲۵

فاریاب بیہق : ۳۲۶

فاریاب نیشابور : ۳۲۶

فرات : ۱۹۵

فرغانہ : ۱۷۶

فیداگران : ۲۷۳

فیروزان : ۳۶۳

« ق »

قاجاریہ : ۱۱۳-۸۸-۸۲-۶۸-۵۱-۴۹

۳۱۲

قبة الخضراء کش : ۱۶۴-۱۶۰

قباچاق : ۶۰

قبر میرزا ابراہیم : ۹۳

قبر سید حمزہ : ۱۴۷

قبر عزیز خان : ۱۱۹

قبر کمال : ۱۵۶

قبر ملامحمد باقر : ۹۲

قبر بابا مزید : ۴۰۰-۱۳۷-۱۳۶

قرا آقاج : ۴۴

قراختائیان کرمان : ۳۶۴-۱۷۱

قراداغ : ۸

قراگوزلو : ۱۰۳

قراولخانہ : ۴۵

عراق : ۳۸-۴۰-۱۴۵-۱۶۹-۱۷۲--

۱۷۳-۱۹۱-۲۰۱-۲۶۵-۲۶۶-۲۷۰--

۲۷۴-۲۹۹-۳۰۶-۳۱۹-۳۲۷-۳۳۳--

۳۳۵-۳۴۱-۳۵۸-۳۶۴-۳۷۹-۴۱۸

عراقین : ۳۶۸

عرب : ۷۹-۵

عمارت بیگم : ۴۳

عمارت مظفریہ : ۱۱

عمارت نصریہ : ۱۹۴

عمود زج : ۱۵۵-۱۳۵-۱۳۳-۹

عینالی : ۲۰

عینال زینال : ۲۳

عون علی (عینالی-کوه) : ۱۰-۹-۸--

۱۱-۱۳-۱۶-۱۹-۴۲

عینالی زینالی (کوه) : ۱۰

« غ »

غز : ۲۹۸-۱۷۶

غزان : ۳۵۸-۳۰۷-۲۲۳

غزنویان : ۲۳۹

غور : ۲۰۳

« ف »

فارس : ۴۱۸-۴۱۳-۱۱۴-۱۱۳

- قراقویونلو : ۱۹۶
- قره اسکندر : ۴۹
- قزل اوزن : ۱۴
- قزلباش : ۴۳۰-۱۲
- قزلو مسجد (قزلی مسجد) : ۸۶-۹۰
- ۹۱
- قزوین : ۴۳۴-۳۸۴-۱۶۲
- قصر زر : ۱۹۵
- قلعه : ۳۸
- قلندریه : ۴۸
- قله اخی سعدالدین : ۱۵۶
- قم : ۱۹۱
- قنات حسن پادشاه : ۴۶
- قنات شاه چلبی : ۴۵
- قنات خواجه علی بیگ : ۴۷
- قیدار : ۳۶۱
- « ک »
- کابل : ۶
- کاروانسرای آجودانباشی : ۴۵
- کاروانسرای فراشبازی : ۴۴-۴۵
- کاروانسرای مرتضی قلی : ۴۵
- کاروانسرای مشیرالدوله : ۴۴-۴۵
- کاروانسرای مهدیخان فراشبازی : ۴۵
- کاشان : ۱۰۳
- کبودر آهنگ : ۱۰۷
- کتابخانه آستان قدس : ۳۶۰-۳۶۱
- کتابخانه آصفیه : ۴۲۹-۱۸۹
- کتابخانه رشیدیہ : ۲۹
- کتابخانه سلطنتی : ۴۲۰-۱۱۷
- کتابخانه غرب همدان : ۱۰۷
- کتابخانه لالا اسمعیل : ۳۹۶
- کتابخانه مجلس : ۴۲۹-۴۲۰-۱۸۹
- کتابخانه مدرسه سیهسالار : ۴۰۷-۴۲۹
- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران :
- ۴۲۹-۳۹۳
- کتابخانه ملی پاریس : ۳۵۵-۲۸۷
- کتابخانه ملی تبریز : ۱۹۰
- کتابخانه ملی تهران : ۳۹۳-۴۲۰-۴۲۹
- کجیل (کجیل) : ۴-۳۷-۴۰-۴۱-۴۰-۶۰
- ۲۰۴-۱۲۷
- کدکن : ۳۵۵
- کربلا : ۱۰۴-۲۰-۱۷-۱۶
- کریبی (قلعه) : ۷۵
- کرج : ۶
- کردستان : ۲۶۲-۱۹۱-۳۴
- کرمان : ۲۱۳-۲۱۲-۱۱۲-۱۶۲
- ۳۶۴-۲۱۵

گرمرود : ۲۲۳
 گنبد سفید : ۲۲۸
 گنبد عرب : ۱۷۶-۲۱۹-۲۲۰
 گنجسہ . ۲۵۷-۲۵۸-۲۶۲-۲۷۲-
 ۲۹۴
 گوتینگن : ۲۴۵
 گود عرب : ۱۷۷-۴۳
 گور بابا حسن : ۱۲۹
 گورستان چرنداب : ۱۵۵
 گورستان سرخاب : ۱۶۰-۸۰-۴-
 ۱۷۵
 گورستان کمال : ۱۵۶
 گورستان گجیل : ۵۷
 کیلان : ۴۰۹-۱۶۰

« ل »

لاهیجان : ۷
 لرستان : ۲۶۴-۲۶۳
 لکنهو : ۳۴۷-۳۱۴
 لیقوان : ۳۶۴-۳۶۳
 لیل آباد : ۴۱

« م »

ماد : ۲۰

کش : ۱۶۳
 کنان کوه : ۳۲
 کندرود : ۴۶
 کنگریان : ۲۶۳
 کوثر : ۲۶
 کوچہ باغ صفا : ۴۴
 کوچہ بطال آباد : ۴۳-۴۴
 کوچہ جاروب بندان : ۴۳
 کوچہ حسین بیگ : ۴۳
 کوچہ دراز : ۶۳
 کوچہ سرخاب : ۴۳
 کوچہ میرزا علی اکبر خان منشی : ۷۲
 کور پزخانه ولایانکوی (محلہ) :

۱۵۶

کوزہ کنان : ۲۰۰

کومرچای : ۸

کوه کیلویہ : ۳۶۳

کہ بازار : ۱۸۴-۱۸۳

کهریز علاء الدین : ۳۲

کهریز نزهة : ۲۲

کیوسیه : ۵-۴

« گ »

گرجستان : ۳۱۱

مزار میرحیدر تونی : ۴۳
 مزار اخی خیرالدین : ۴۳۱
 مزار سہراب : ۱۷۴
 مزار طلحہ : ۱۷۷
 مزار خواجہ عبدالرحیم : ۲۰۸
 مزار علمدار : ۱۷۵
 مزار پیرقندیلی : ۴۱۷-۲۵۲
 مزار بابا مزید : ۱۳۱-۱۸۲-۲۱۰-
 ۳۹۹
 مزار مظفر بوزاری : ۱۸۱
 مزار شیخ معین الدین : ۳۹۹
 مزار ہفت خواہران : ۱۲۴
 مسجد استاد و شاگرد : ۱۹۰
 مسجد امیر خیر : ۱۶
 مسجد جہان شاہی : ۲۰۸
 مسجد حاجی کاشم : ۱۳۶-۱۳۷
 مسجد حسن سلطان : ۱۹۴-۶۷
 مسجد خلیلاں : ۲۳-۱۳۵-۱۳۶
 مسجد شاہی : ۲۲۲
 مسجد کمانہ فروشن : ۲۲۲
 مسجد مروی : ۲۰۵
 مسجد : ۱۷۰-۳۲۷
 مسجد : ۱۳۰-۲۳۱-۱۳۵
 مسجد : ۳۲
 مسجد : ۲۰۸

مار دین (در متن بغلط: ماروین): ۲۷
 مازندران : ۱۱۲-۱۱۷-۳۲۶-۳۲۷-
 ۳۳۴-۳۲۸
 مالا میر : ۲۲۹
 ماوراءالنہر : ۱۶۰-۱۶۳-۱۶۴-۱۹۱
 ۴۱۱-۴۲۰
 محلہ خطیب : ۴۴
 مداین : ۹۶-۳۰۰
 مدرسہ صادقہ : ۵۰
 مدرسہ نصریہ : ۱۶۷
 مدینہ : ۱۶۶
 مذہبیان : ۲۲۸
 مراغہ : ۱۴-۱۶۱-۲۱۲-۲۴۸
 مرالان : ۴۱
 مرقد ابو محمد عبدالرحیم بوزاری : ۴۳
 مرند : ۱۶۱-۳۴۸
 مرو : ۱۱۸
 مروہ : ۱۹۵
 مزار ابوالمہجن : ۱۷۵
 مزار امیہ بن عمرو : ۹۵
 مزار پیر باب : ۱۷۶-۲۱۷
 مزار بابا حسن : ۱۳۱-۱۳۲-۱۴۶-
 ۱۴۷-۱۵۳-۱۵۵-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۷-
 ۳۲۲-۴۰۰
 مزار شیخ حسن بلغاری : ۲۱۶
 مزار سید حمزہ : ۱۱۹

۳۱۹-۳۲۱-۳۹۰

ملا متیہ : ۲۲۴-۴۸

ملہملو (قریہ) : ۲۹۴

موزہ بریتانیا : ۳

موصل : ۳۷۹-۳۰۷-۲۹۹-۱۹۱

موغان : ۲۵۹-۲۵۸

موکلہ (ھوکلہ) : ۳۸

مہاد مہین : ۴۴-۴۲-۴۱-۴۰

مہرانرود : ۱۲۵-۷۲-۴۸-۴۲-۱۳

۲۵۶

می خواران (دروازہ) : ۳۹

میدان مشق تبریز : ۱۲۱

«ن»

نارمیان (شارمیان-مارمیان) : ۳۸

نابین : ۴۱۳-۴۱۲-۴۰۱

نبطی : ۱۶۱

نبطیان : ۱۶۶

نجف : ۴۲۶-۴۲۲-۴۲۰-۵۹

نخجوان : ۱۸۲-۱۸۰-۱۶۱-۶۸

۱۸۳-۲۰۵-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۳-۲۱۴

۲۶۲-۲۳۹

نعمت اللہی (طریقہ) : ۱۰۹-۱۰۲

معدآباد جام : ۲۲۸

مغرب : ۴۰۲

مغول : ۲۴-۲۹-۳۸-۴۰-۸۳-۹۹

۲۷۳-۲۱۱

مقبرۃ الشعرا : ۱۳۱-۱۱۲-۹۷-۳۷

۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷

۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳

۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۲۳۴-۲۳۵

۲۳۶-۲۵۲-۲۷۲-۲۷۳-۲۸۸-۲۸۹

۲۹۰-۲۹۱-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰

۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۴۹-۳۵۰

۳۵۱-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰

۳۶۳-۳۷۲-۴۰۰-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۹

۴۲۱-۴۲۲-۴۳۴-۴۳۶

مقبرۃ پیر ترابی : ۶۳

مقبرۃ سید حمزہ : ۱۰۵-۵۹-۴۹-۴۸

۱۲۵

مقبرۃ سرخاب : ۱۷۰-۱۵۳-۹۵

مقبرۃ عزیز خان مکری : ۱۱۲

مقبرۃ قائم مقام : ۱۵۴-۱۰۲

مقبرۃ میرزا مسلم ارموی : ۱۰۳

مقبرۃ ملا باشی : ۱۰۹-۱۰۶-۱۰۲

۱۱۲

مقصودیہ : ۴۱

مکہ : ۳۰۰-۲۹۹-۱۹۸-۱۶۶-۵۷

ویجویہ : ۴۱-۴۲-۴۴-۷۳-۲۱۷

«۵»

ہرات : ۶۶-۶۷-۱۱۳-۱۹۷-۲۰۰-۳۹۰

ہمدان : ۶-۳-۱۰-۱۶۲-۲۱۱-۳۶۴
ہفت خواہران : ۱۲۵

ہند : ۲۵۰-۳۵۸-۳۵۹-۴۱۰

ہندوستان : ۳۴۷-۴۲۲

«۷»

یزد : ۱۹۶

یزیدیان : ۳۰۵

یمامہ : ۹۷

نوبر : ۳۸-۴۱-۴۲-۴۴-۶۹-۷۳-

۲۰۰-۲۰۴

نہند : ۱۲۸-۱۳۳-۱۵۵

نہر سرخاب : ۴۷

نیر (دہستان) : ۶

نیشابور : ۱۷۶-۳۰۸-۳۱۶-۳۲۵-

۳۲۶-۳۲۷-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۴-۳۵۵

«۹»

ولیان کوه (بلیان - بیلان کوه) : ۱۰-

۱۱-۲۵-۲۷-۳۷-۳۸-۳۹-۴۴-۵۵-۶۰-

۶۱-۶۴-۱۲۷-۱۵۶

ولیان کوی : ۱۱

ولی دولہ (کوی) : ۶۴

•

فهرست نام کتابها

- ۲۳۹
- اثبات النبوة : ۱۰۵-۹۹
- احسن التواريخ : ۱۶۰-۱۶۲-۱۶۴
- ۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۴۲۰-۴۳۰-۴۳۱
- احكام الجهاد : ۹۹
- احوال و آثار خوشنویسان : ۴۱۷-۴۱۹
- الاحياء والآثار : ۲۹
- ارشاد : ۱۹
- اسمواتنا : ۶۵
- اسدالغابة : ۹۶
- اشتغال شطرنج : ۳۹۹
- اصول التصول : ۱۰۹
- اجمن آداب : ۱۰۰
- « آ »
- آتشکده آذر : ۱۵۲-۲۳۸-۲۸۰
- ۲۹۰-۲۹۴-۳۲۰-۳۳۰-۳۴۹-۳۵۶
- ۳۶۳-۳۶۵-۳۷۰-۳۷۴-۳۷۵-۴۱۲
- ۴۱۶-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶
- آثار باستانی آذربایجان : ۳۳-۴۶
- ۱۱۹-۱۵۴-۱۵۷-۴۰۰
- آثار البلاد : ۲۷۹-۲۸۷-۲۹۴
- « الف »
- الابنیه عن حقایق الادویه : ۲۳۶-۲۳۷

تاریخ ادبیات برون : ۳۱-۳۱۴
 تاریخ ادبیات دکتر شفق : ۱۵۳-۲۸۳-
 ۳۲۳
 تاریخ ادبیات در ایران : ۱۳۰-۲۸۹-
 ۳۲۳-۳۵۸
 تاریخ اولاد الاطهار : ۱۸-۲۲-۸۶-
 ۱۴۹-۱۵۵-۳۲۵
 تاریخ اولجایتو : ۳۲-۸۶
 تاریخ امکان شریفه ورحال برجسته :
 ۲۰-۲۳-۹۰-۱۲۳
 تاریخ بناکتی (روضة اولی الالباب) :
 ۳۷-۱۴۲-۳۲۲-۳۴۹-۳۵۹
 تاریخ تبریز دکتر مشکور : ۸-۲۱-۴۱
 تاریخ تبریز ثریا : ۴۱
 تاریخ تبریز مینورسکی : ۱۰
 تاریخ جهان آرا : ۵-۷
 تاریخ جهانگشا : ۳۵۴
 تاریخ حبیب السیر : ۱۸-۶۶-۸۶-۱۴۵-
 ۱۶۰-۱۶۴-۱۶۸-۲۰۲-۳۱۹-۳۲۲-
 ۳۴۹-۳۸۶-۴۰۲-۴۰۷-۴۱۰
 تاریخ ملاحشری (روضة اطهار) : ۱۰-
 ۱۸-۲۲-۳۸-۵۸-۸۲-۹۱-۱۳۶-۱۳۷-
 ۱۴۰-۱۵۵-۱۵۹-۲۰۹-۲۱۴-۲۹۰-
 ۳۹۹-۴۰۰-۴۲۳
 تاریخ خلاصة الاخبار : ۱۷

الانساب سمعانی : ۱۷۹-۲۳۷-۲۹۴
 انیس السالکین : ۲۰۳
 انیس العاشقین : ۶۶
 اوستا : ۲۴۸
 ایضاح الانباء : ۱۲۳

« ب »

بحر الانساب : ۱۹-۲۰
 بحر المعارف : ۱۰۸
 البدهء والتاریخ : ۹۶
 برگزیده مشترک یاقوت : ۵
 برهان قاطع : ۶-۸
 بستان السیاحه : ۶-۱۰۳-۱۰۸-۲۹۴-
 ۳۲۱-۳۶۱
 بوستان : ۳۴۳
 بهارستان جامی : ۳۳۷-۳۴۲
 بهرام نامه : ۲۴۰
 بیان الحقایق : ۲۹

« پ »

پایتخت های شاهنشاهی ایران : ۱۱

« ت »

تاریخ ادبیات اته : ۲۴-۲۴۴-۴۳۰

الانوار) : ۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳
 تحفة العراقين : ۲۹۱-۲۹۳-۲۹۷-
 ۳۰۰-۳۱۱-۳۱۴-۳۲۱-۳۷۰
 تحفة سامی : ۴۱۴-۴۱۵-۴۲۱-۴۲۹-
 ۴۴۰-۴۴۴
 تذكرة الخطاطين : ۴۱۹
 تذكرة الشعراء (تذكرة دولتشاه) : ۲۵-
 ۱۴۵-۱۴۷-۳۲۲-۳۲۳-۳۵۲-۳۵۸-
 ۳۵۹-۳۶۴-۳۸۵
 تذكرة روز روشن : ۲۸۷-۲۸۹-۲۸۱-۲۱۲-
 ۴۱۵-۴۲۴-۴۲۵-۴۳۰
 تذكرة ميخانه : ۳۴۸-۳۵۸-۳۷۸-
 ۴۲۳
 تذكرة بصر آبادی : ۳۱۸
 ترجمان البلاغه : ۲۴۵
 ترجمة بث الشكوى : ۱۲۳
 ترجمة بندقامة قيصر : ۷۸
 تذهيب الكمال : ۹۶
 تفاسير في لغة الفرس : ۲۷۱
 تفسير ربيد الدين : ۳۸۲
 تخيص الآثار : ۳۶۸
 تخيص مجمع الآداب : ۳۷۳
 «ج»
 جمع اوجدى : ۲۶-۲۷

تاريخ رشیدی : رك جامع التواريخ
 تاريخ سلجوقيان وغزدر کرمان : ۱۷۳
 تاريخ سيستان : ۲۴۸
 تاريخ شاهى : ۱۷۳-۱۷۴
 تاريخ طبرستان : ۳۳۴-۶
 تاريخ عالم آراى عباسى : ۷-۱۲
 تاريخ عتبى : ۱۲۳
 تاريخ كبير : ۱۴۳-۳۴۹-۴۱۹
 تاريخ کرمان : ۱۷۱
 تاريخ كزیده : ۲۵-۳۷-۹۵-۹۷-
 ۱۴۱-۱۴۲-۱۴۵-۲۸۸-۳۱۸-۳۲۱-
 ۳۴۸-۳۴۹-۳۵۱-۳۵۴-۳۶۰
 تاريخ مختصر اسلام : ۷۸
 تاريخ مشروطه : ۶۸-۷۰-۷۲-۱۲۰
 تاريخ مغول : ۳۵۴-۳۷۵-۳۹۸
 تاريخ ملازاده : ۲۱۴
 تاريخ نظم و نشر در ايران : ۱۴۴-
 ۱۷۱-۲۱۵-۲۳۹-۲۵۱-۲۸۹-۳۲۳-
 ۳۵۱-۳۵۷-۴۱۳-۴۱۸-۴۳۰-۴۳۲
 تاريخ نوجها نكبرى : ۵۳
 تاريخ و جغرافى دارالسلطنة تبريز : ۸-
 ۲۸-۴۱-۴۲-۸۲-۱۹۶-۳۷۴-۴۳۱
 تاريخ و صاف : ۳۷-۸۶
 تبريز و پيرادون : ۹۹-۱۱۱
 تنمة صوان الحكمة (درة الاخبار و امانة

داستان رستم و سهراب : ۳
 دانشمندان آذربایجان : ۱۳۰-۱۳۱-
 ۱۵۲-۱۵۳-۱۶۹-۲۰۹-۲۱۵-۲۳۱-
 ۲۳۳-۲۵۶-۲۸۹-۲۹۳-۲۹۴-۳۲۲-
 ۳۶۶-۳۷۴-۳۹۸-۴۰۴
 دروغ فرید : ۴۰۹
 دره نادره : ۱۴
 دقایق در معرفت حقایق : ۱۸۹
 دیوان خاقانی : ۲۸۱-۲۸۲-۳۱۴
 دیوان خلوتی : ۱۹۰
 دیوان ذوالفقار : ۳۷۱
 دیوان رودکی : ۲۶۱
 دیوان ظهیر فاریابی : ۳۴۷-۳۶۰
 دیوان قاسم انوار : ۶۷
 دیوان قطران : ۲۵۵-۲۷۰
 دیوان کمال خجندی : ۱۵۶
 دیوان لسانی : ۴۲۹
 دیوان مانی شیرازی : ۴۲۰
 دیوان مجیر : ۲۸۹
 دیوان مغربی : ۴۰۹
 دیوان همام : ۳۹۲

« ر »

راحة الصدور : ۲۸۳-۳۱۳

جام جهان نما : ۴۰۹
 جامع التصانیف الرشیدیة : ۲۹
 جامع التواریخ : ۲۹ - ۳۰
 جاویدان کبیر : ۶۵
 جغرافیای سیاسی کیهان : ۷
 الجهادیة الصغری : ۹۱
 جهادیة کبری : ۹۹
 جهانگشای نادری : ۱۴-۱۵-۱۶
 الحاوی الصغیر فی الفروع : ۳۸۴

« ح »

حدائق السحر : ۲۳۷-۲۶۷-۲۹۶
 حدایق العارفين : ۱۱۱
 حديقة سنائی : ۱۳۰
 حقایق الاخبار : ۱۰۰-۱۱۵
 حقیقت نامه : ۶۵

« خ »

خاطرات و خطرات : ۶۸-۷۱
 ختم الغرائب : ۳۱۵
 خلاصة الاشعار : ۱۵۴-۲۵۰-۳۶۸-
 ۴۳۵-۴۳۶
 خلاصة المقالات : ۲۲۷

« د »

داستان جم : ۳

۴۳۱-۴۱۷-۴۱۲-۴۱۱
 روضة الشهداء : ۱۶
 روضة الصفا : ۵۲
 رياض الازهار : ۱۱۱
 رياض السباحه : ۱۵۲-۲۹۰-۲۹۴-
 ۳۱۸-۳۲۲-۳۵۸-۳۷۲
 رياض العارفين : ۵۹-۱۰۵-۱۵۳-
 ۳۷۳-۳۹۸-۴۱۲
 ریحانة الادب : ۱۰۰-۱۰۵-۲۷۳-۲۸۹
 ۳۲۲-۳۵۰-۳۵۶-۳۵۷-۳۷۲-
 ۳۹۸-۴۱۰-۴۳۱

«ز»

زندگانی و آثار مولانا جلال الدین :
 ۲۱۴-۳۳۸-۳۸۶
 زنبیل : ۳۲۱

«س»

سخن و سخنوران : ۱۵۴-۲۳۷-۲۳۸-
 ۲۴۴-۲۵۱-۲۵۳-۲۷۸-۲۹۵
 سعادت نامہ : ۱۲۹-۳۰
 سفر نامہ آمیزہ یوں لکھیں : ۱۰۰
 سفر نامہ اولیا جامی : ۹

رسالة توضیحات . ۲۹-۳۸۱
 رساله در احکام و با : ۱۱۲
 رساله در ترقیہ و بدا : ۱۱۲
 رساله ستہ سرمدیہ : ۱۸۹
 رساله السلطانیہ : ۲۹
 رساله شاهفوری : ۳۵۲-۳۵۷
 رساله قلب المنقلب : ۲۱۵
 رساله لالان : ۱۲۴
 رشحات عین الحیاة : ۱۹۷
 روزنامہ اخبار مشروطیت : ۷۵-۷۶
 روزنامہ خاطرات اعتماد السلطنہ : ۱۱۷
 روضات الجنات فی اوصاف مدینة -
 الہرات : ۲۲۸

روضات الجنان و جنات الجنان : ۴-
 ۸-۱۱-۳۸-۴۳-۴۶-۴۸-۵۵-۶۷-
 ۸۰-۸۱-۸۲-۹۰-۹۵-۹۶-۱۲۴-
 ۱۲۵-۱۳۱-۱۳۴-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-
 ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۱-۱۵۴-۱۵۵-
 ۱۵۹-۱۶۳-۱۶۵-۱۶۸-۱۷۴-۱۷۵-
 ۱۷۷-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۴-
 ۱۸۶-۱۹۰-۱۹۹-۲۰۲-۲۰۸-۲۱۰-
 ۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-
 ۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۳-
 ۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-
 ۲۳۲-۲۳۳-۲۵۲-۳۱۹-۳۲۳-۳۲۴-
 ۳۴۵-۳۵۵-۳۸۴-۳۹۰-۴۰۰-۴۰۱-

۴۳۰
 شاهرآء نجات (مثنوی) : ۵۸-۵۹
 شاهنامه : ۵-۲۳۸-۲۴۳-۲۴۷-۲۴۸-
 ۲۴۹-۲۵۰
 شدالازار : ۳۶۱
 شرح ایبات گلشن راز : ۱۸۹
 شرح اصطلاحات عبدالرزاق : ۱۸۹
 شرح رباعی حورائیه : ۱۸۹
 شرح زیارت جامعه : ۱۰۵
 شرح قصیده میمیة ابن فارض : ۱۸۹
 شرح کبیر : ۱۰۸
 شرح لمعه : ۱۰۵
 شرح نصوص صدرالدین : ۱۸۹
 شرف نامه : ۳۰۶
 شش جاویدان : ۶۵
 شعر المعجم : ۳۴۲
 شهر آشوب در شعر فارسی : ۴۲۸
 شهریاران گمنام : ۲۶۸

«ص»

صحاح الفرس : ۲۷۰
 صحبت نامه : ۳۸۰
 صحف ابراهیم : ۳۹۰

سفرنامه کربلا : ۱۱۳
 سفرنامه ناصر خسرو : ۳۵-۲۵۴-
 ۲۵۸-۲۶۳-۲۶۵
 سفرنامه وینچنتودالساندری : ۴۱
 سفینه الاولیا : ۲۱۴
 سلامان و ابسال : ۲۶۲
 سلسله الاولیا : ۱۶۴-۴۱۳
 سلسله الذهب : ۳۴۵-۳۴۶
 سلام السموات : ۳۷۸-۳۸۸-۴۲۸

«م»

سمط العلی للحضرة العلیا : ۱۷۱-۱۷۲-
 ۱۷۳-۱۷۴-۳۱۳
 سهم ایرانیان در آفرینش خط : ۲۳۰-
 ۴۰۹
 سهو اللسان : ۴۲۷-۴۲۸

«س»

سیرت جلال الدین مینکبری : ۳۵۵

«ش»

شاهد صادق : ۲۵۱-۲۸۸-۲۸۹-۴۱۰

صفوة الصفا : ۲۹

۲۲۰-۲۱۹

فرهنگ ایران زمین : ۳۱۴-۳۱۵

فرهنگ جغرافیایی ایران : ۷

فرهنگ جهانگیری : ۱-۴-۸-۲۲۰-

۲۶۱

فرهنگ رشیدی : ۸

فرهنگ سروری (مجمع الفرس) : ۴-

۸

فرهنگ سخنوران : ۲۸۹-۳۹۸-۴۱۰-

۴۱۸-۴۲۱

فرهنگ کوههای ایران : ۹

فرهنگ لغات شاهنامه : ۳

فرهنگ لغت قطران : ۲۷۱-۴۷۰

فرهنگ معین : ۲۹۰

فرهنگ نفیسی : ۸-۲۲۰

فصوص الحکم : ۱۳۰-۱۸۹

الفصول الفخریه : ۸۲

فهرست نسخه‌های خطی فارسی : ۳۶۱

فیزیک مختصر : ۷۱

فیه مافیہ : ۳۱۳

« ق »

قابوسنامه : ۲۶۴

قاموس الاعلام : ۳۵۸-۴۳۰

« ط »

طبقات سبکی : ۱۷۹

طرائق الحقایق : ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-

۱۰۶-۱۰۸-۲۹۴-۳۰۳-۳۲۱-۳۲۲-

۴۰۴-۴۳۱

« ض »

ظفرنامه : ۴۱۶

« ع »

عرفات العاشقین : ۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶

عشاق نامه : ۳۹۴

عقد الملی : ۳۳۴

عمدة الطالب : ۸۱-۱۶۶

« ف »

فتوحات : ۱۳۰

فرهنگ آبادیهای ایران : ۶

فرهنگ آندراج : ۲-۳-۴-۱-۱۰-

۲۴۸-۲۴۷-۲۴۶-۲۴۵-۲۴۴-۲۴۳

۲۵۳-۲۵۲-۲۵۱-۲۵۰-۲۴۹

گلستان ارم : ۲۹۴

گلشن راز : ۱۲۹

« ل »

لامية السفر : ۱۱۱

لباب الالباب : ۳۷-۱۴۱-۱۷۸-۲۵۵-

۲۸۷-۲۹۳-۳۵۱-۳۶۰-۳۶۱-۴۲۶

اللباب في الفقه : ۳۸۴

لسان القول (كذا) : ۴۲۷

لطائف الطوائف : ۳۳۹-۳۵۳-۳۵۴-

۳۵۵-۳۵۸-۴۰۶

لغت فرس اسدی : ۱-۴-۲۳۶-۲۳۷-

۲۳۸-۲۳۹-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶

لغت نامه : ۲-۷-۸-۱۰-۵۳-۱۲۳-

۱۷۰-۳۵۸-۴۳۰

لیلی ومجنون نظامی : ۳۸۹

« م »

مآثر سلطانیہ : ۵۲

مجالس المؤمنین : ۱۴۶-۲۳۷-۲۳۸-

۳۰۳-۳۱۸-۳۲۱-۳۲۲-۴۲۴-۴۳۱

قرآن کریم : ۹۲-۱۰۱

قواعد فارسی : ۱۱۱

قوسنامه : ۲۵۵-۲۵۶-۲۷۱

« ک »

کتاب احمد : ۷۸

کتاب جهاد : ۱۰۰

کتاب خاندان عبدالوهاب : ۱۶۸

کتاب دیار بکریه : ۱۹۶

کتاب گر شاسب : ۲۴۸

کتاب الموارث : ۱۰۷

کتاب نبوت خاصه : ۱۰۰

کشف الحجب والاستار : ۱۲۳

کشف الظنون . ۱۸۰-۲۷۱-۳۶۰-

کشف المحجوب : ۱۳۶

کشکول : ۱۱۱

کفاية المقصد : ۱۰۴-۱۰۷

کلیات سمعی : ۳۸۵

کلیات فخرالدین عراقی : ۳۷۸

کوش نامه : ۲۷۱

« گ »

گرشاسبنامه : ۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-

مرآت الحق : ١٠٤
 مرآة العباد في معرفة المعاد : ١٨٩
 مرآت البلدان : ١١-١٥-٤١-٥١-
 ٨٩-١١٨
 مرآة العارفين (اسرار سورة فاتحه) :
 ٤٠٩
 مرآت الكتب : ١٢٣-١٢٤
 مراحل السالكين : ١٠٤
 مرصد : ٢٩٤
 مرزبان نامه : ٢-٣-٣
 مرصاد العباد : ٣١٣
 مروج الذهب : ٣٠٥
 مزارات تبريز : رك تاريخ حشرى
 مزارات حشرى : رك تاريخ حشرى
 مسائل الحيات ٧٨
 مسالك المحسنين : ٧٨
 مطرح الانظار في تراجم اطباء الاعصار :
 ١٠٨
 مطلع السعدين : ٢٧-٣٠
 مصباح الارواح : ١٧٨-١٧٩-١٨٠-
 ١٨١
 مصنفى علم الرجال : ١٢٣
 المعجم في معاني اشعار المعجم : ٣١٣-
 ٣٤٣-٣٤٧
 معجم البلدان : ٢٧٣-٢٩٤

مجالس النفائس : ٣٨٧-٤٢٤
 مجلة يادگار : ١١٩
 مجلة ينما : ١٥٧
 مجمع ارباب الملك : ٢٥٩
 مجمع الاصناف (شهر آشوب) : ٤٢٨
 مجمع التواريخ : ٨٢
 مجمع الخواص : ٤٣٣-٤٢٤-٤٢٦-
 ٤٣١-٤٣٤
 مجمع الفصحاء : ١٥٣-٢٤١-٢٥٠-
 ٢٥١-٢٥٣-٢٥٥-٢٦١-٢٧٢-٢٧٩-
 ٢٨٠-٢٨١-٢٨٩-٢٩٤-٢٩٨-٣٤٩-
 ٣٥٧-٣٦٣-٣٦٥-٣٧١-٤٠٤-٤١٠-
 ٤٢١-٤١٢
 مجمع التواريخ والقصص : ٥
 مجمل فصيحى : ٦٦-١٤٣-١٦٢-١٧١-
 ٢١٣-٢١٤-٢١٧-٢٢٧-٢٨٨-٣١٩-
 ٣٤٩-٣٧٥-٣٩٧
 المجموعة الرشيدية : ٣٩١
 مجموعة نامه هاى خاقانى : ٣١٤
 محبوب القلوب : ٣٩٢-٣٩٣
 مختصر العروس : ١١١
 محرم نامه : ٦٤-٦٥
 مخطوطة سلسلة الاولياء : ٢١٣
 مدار الافاضل : ٤
 مدارك الاحكام : ١٠٤

نامه های از تبریز : ۷۷-۷۵
 نتایج الافکار (تذکره) : ۱۵۲-۳۲۰-
 ۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۴۸-۳۵۰-۳۵۶-
 ۴۲۴-۴۲۵-۴۳۰-۴۳۱
 نخبه سپهری : ۷۸
 نزهت ساسانیه : ۴۰۹
 نزهة القلوب : ۱۱-۳۷-۴۹-۹۵-۱۲۷-
 ۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۲۵۹-۳۱۳-۳۵۹
 نسائم الاسحار من لطائف الاخبار : ۱۷۲
 نفثة المصدور : ۳۵۴-۳۵۵
 نفحات الانس : ۱۴۷-۱۷۶-۲۹۸-
 ۳۲۲-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۶-۴۱۰
 نقشه دارالسلطنة تبریز : ۴۲
 نقشه راهنمای تبریز : ۴۳
 نگارستان دارا : ۱۰۱-۲۳۳-۲۳۴
 نه سیهر (مثنوی) : ۳۸۸
 نهاية المقصد : ۱۰۷
 نهج البلاغه : ۱۰۶

« و »

وامق وعذرا : ۲۷۱
 وسائل الرسائل : ۳۵۵
 وقف نامه صادقیه : ۵۱

معجم المؤلفین : ۱۲۳
 معماری اسلامی در دوره ایلخانان : ۲۹
 مفاتیح الاعجاز : ۴۰۹
 مفاتیح الغیب : ۱۸۹
 مفتاح المفتاح : ۳۷۶
 مقاله سلطان القرائی : ۱۲۰
 مقامات العارفين : ۶۶
 مکاتیب رشیدی : ۳۱
 مکتب وقوع در شعر فارسی : ۴۲۷-
 ۴۳۶
 مناقب اوحدالدين : ۱۷۸-۱۸۲-
 ۲۲۶
 منتخب مشيخة سمانی : ۱۷۹
 منشآت خاقانی : ۳۱۴
 منظومه تأییدات : ۶۰
 مواد التواریخ : ۲۱-۱۰۱-۳۹۸
 مواقع الوقایع : ۱۳۱
 مونس الاحرار : ۲۶۵-۲۷۵-۲۷۶-
 ۲۸۶-۲۸۷-۳۴۵-۳۵۲-۳۶۶-۳۶۷-
 ۳۶۸-۳۹۶

« ن »

ناسخ التواریخ : ۱۸
 نام نامه ایرانی : ۲

هیئت فلاماریون : ۷۸

« ی »

یادداشت‌های گاتها : ۴

یشت‌ها : ۲۳۹

الوقفية الرشيدية : ۳۱

« ه »

هفت اقلیم : ۲۸۷-۳۱۹-۳۶۲-۳۶۳

۴۱۵-۴۲۵-۴۲۷-۴۲۹

•

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۵۵-	خیامی نامه (جلد اول) تألیف استاد جلال الدین همائی	آبان ۱۳۴۶
۵۶-	فردوسی و شعر او تألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه	آبان ۱۳۴۶
۵۷-	خردنامه تألیف و نگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی نیشابوری	فروردین ۱۳۴۷
۵۸-	فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی تألیف آقای سید محمدعلی امام شوشتری	تیرماه ۱۳۴۷
۵۹-	کتابشناسی فردوسی، فهرست آثار و تحقیقات درباره فردوسی و شاهنامه، تدوین آقای ایرج افشار	مرداد ۱۳۴۷
۶۰-	روزبهان نامه بکوشش آقای محمدتقی دانش‌پژوه	اسفند ۱۳۴۷
۶۱-	کشف‌الابیات فردوسی (جلد اول) بکوشش دکتر محمد دبیرسیاقی	اردیبهشت ۱۳۴۸
۶۲-	زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه نگارش دکتر محمد علی اسلامی ندوشن	خرداد ۱۳۴۸
۶۳-	آثار باستانی کاشان و نظنز تألیف آقای حسن نراقی	مهر ۱۳۴۸
۶۴-	مزرگان شیراز تألیف آقای رحمت‌الله مهران	آبان ۱۳۴۸
۶۵-	آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دری عمان تألیف آقای احمد اقتداری	آذر ۱۳۴۸
۶۶-	تاریخ بناکتی بکوشش دکتر جعفر شعار	دی ۱۳۴۸
۶۷-	عهد اردشیر بر گرداننده بفارسی سید محمدعلی امام شوشتری	دی ۱۳۴۸
۶۸-	یادگارهای یزد (جلد اول) تألیف آقای ایرج افشار	مهر ۱۳۴۸
۶۹-	ری باستان (مجلد دوم) تألیف آقای دکتر حسین کریمان	خرداد ۱۳۴۹
۷۰-	از آستارا تا استارباد (جلد اول بخش اول) آثار و بناهای تاریخی گیلان بیه‌پس، تألیف دکتر منوچهر ستوده	مرداد ۱۳۴۹

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۷۱-	یادنامه فردوسی، حاوی مقالات و چکامه‌ها به مناسبت تجدید آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی	آبان ۱۳۴۹
۷۲-	فردوسی و شاهنامه او باهتمام آقای حبیب یغمائی	آذر ۱۳۴۹
۷۳-	فیلسوف ری - محمد بن زکریای رازی تألیف آقای دکتر مهدی محقق	آذر ۱۳۴۹
۷۴-	سرزمین قزوین تألیف آقای دکتر پرویز ورجاوند	آذر ۱۳۴۹
۷۵-	یادنامه شادروان سید حسن تقی‌زاده به‌اهتمام حبیب یغمائی	بهمن ۱۳۴۹
۷۶-	ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین‌الدین ابوالبراهیم اسمعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری به‌اهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی (کتاب دوم)	بهمن ۱۳۴۹
۷۷-	نظری اجمالی به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن تألیف آقای دکتر محمد جواد مشکور	بهمن ۱۳۴۹
۷۸-	تاریخچه ساختمانهای ارگ سلطنتی تهران و راهنمای کاخ گلستان نوشته آقای یحیی ذکاء	فروردین ۱۳۵۰
۷۹-	کشف الایات شاهنامه فردوسی جلد دوم - بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی	خرداد ۱۳۵۰
۸۰-	آثار باستانی و تاریخی لرستان - جلد نخست - تألیف آقای حمید ایزد پناه	تیر ۱۳۵۰
۸۱-	در دربار شاهنشاه ایران - تألیف ا. کمپفر آلمانی - ترجمه آقای کیکاوس جهان‌انداری	مرداد ۱۳۵۰
۸۲-	نگاهی به شاهنامه، تألیف آقای پروفیسور فضل‌الله رضا	شهریور ۱۳۵۰
۸۳-	مونس الاحرار فی دقائق الاشعار (جلد ۲) تألیف محمد بن بدر جاجرمی بسال ۷۴۱ هجری با تحشیه و تفسیر آقای میر صالح طبیبی	شهریور ۱۳۵۰

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۸۴-	مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی تألیف سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی	شهریور ۱۳۵۰
۸۵-	فرهنگ شاهنامه تألیف دکتر رضا زاده شفق	مهر ۱۳۵۰
۸۶-	دانش و خرد فردوسی فراهم آورده دکتر محمود شفیع	مهر ۱۳۵۰
۸۷-	وقفنامه ربع رشیدی (چاپ عکسی) از روی نسخه مورخ به سال ۷۰۹ قمری زیر نظر آقایان مجتبی مینوی و ایرج افشار	اسفند ۱۳۵۰
۸۸-	ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو مورخ دوران تیموری با مقدمه و تعلیقات آقای دکتر خانباها بیانی	اسفند ۱۳۵۰
۸۹-	از استارا تا استارباد (مجلد دوم) آثار و بناهای تاریخی گیلان، بیه پیش تألیف دکتر منوچهر ستوده	خرداد ۱۳۵۱
۹۰-	نصیحة الملوك تألیف امام محمد غزالی با مقدمه و تصحیح و تحشیه استاد جلال الدین همایی	آذرماه ۱۳۵۱
۹۱-	آثار باستانی آذربایجان (جلد اول آثار تاریخی شهرستان تبریز)	آذرماه ۱۳۵۱
۹۲-	تألیف آقای عبدالعلی کارنگ	دیماه ۱۳۵۱
۹۳-	مجموعه انتشارات قدیم انجمن	دیماه ۱۳۵۱
۹۴-	مجموعه مقالات فروغی درباره شاهنامه و فردوسی به اهتمام آقای حبیب یغمائی	بهمن ماه ۱۳۵۱
۹۵-	داستان داستانها (داستان رستم و اسفندیار) تنظیم متن و شرح و توضیح به کوشش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	اسفندماه ۱۳۵۱
۹۵-	فردوس در تاریخ شوشتر تألیف علاءالملک حسینی شوشتری (قرن ۱۱ هجری) با مقدمه و تصحیح و تعلیق آقای جلال محدث	خرداد ۱۳۵۲
۹۶-	تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری تألیف دکتر محمد	

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
	جواد مشکور	تیرماه ۱۳۵۲
۹۷-	ذخیره خوارزمشاهی تألیف زین الدین ابوالبراهیم اسماعیل جرجانی سنه ۵۰۴ هجری باهتمام و تفسیر و تصحیح دکتر جلال مصطفوی (جلد سوم)	شهریور ۱۳۵۲
۹۸-	ترجمه يك فصل از آثار الباقية ابوریحان بیرونی بنخامه علیقلی میرزا اعضاد السلطنه و مـالـاعلی محمد اصفهانی بکوشش آقای اکبر دانسرشت با مقدمه و الحاقات از ایشان	آبان ۱۳۵۲
۹۹-	مادها و بنیانگذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران تألیف آقای جلیل ضیاءپور	بهمن ۱۳۵۲
۱۰۰-	سیر فرهنگ ایران در بریتانیا یا تاریخ دوست ساله مطالعات ایرانی تألیف آقای دکتر ابوالقاسم طاهری	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۱-	آثار ملی اصفهان تألیف آقای ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۲-	سیراف (بندر طاهری) تألیف آقای غلامرضا معصومی	اسفند ۱۳۵۲
۱۰۳-	فرهنگ فارسی به بهایوی تألیف آقای دکتر بهرام فره‌وشی استاد دانشگاه تهران	فروردین ۱۳۵۳
۱۰۴-	کتابشناسی کتابهای خطی تألیف سادروان دکتر مهدی بیانی استاد دانشگاه به کوشش آقای حسین محبوبی اردکانی	خرداد ۱۳۵۳
۱۰۵-	تاریخ بافت قدیمی شیراز، تألیف آقای کرامت‌الله افسر	مرداد ۱۳۵۳
۱۰۶-	فرار از مدرسه در باره زندگی و اندیشه ابوحامد غزالی، تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب	مرداد ۱۳۵۳
۱۰۷-	بیرونی‌نامه، پژوهش و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی	مهر ۱۳۵۳
۱۰۸-	جامع جعفری، تاریخ یزد در دوران نادری و زندیه و عصر سلطنت	

فہرست انتشارات انجمن آثار ملی

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱-	فہرست مختصری از آثار و ابنیہ تاریخی ایران	شہر یورماہ ۱۳۵۴
۲-	آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسور ہر تسفلد)	مہرماہ ۱۳۵۴
۳-	شاہنامہ و تاریخ (کنفرانس پرفسور ہر تسفلد)	شہر یورماہ ۱۳۵۵
۴-	کشف دویح تاریخی در ہمدان (تحقیق پرفسور ہر تسفلد ترجمہ - آقای مجتبی مینوی)	اسفندماہ ۱۳۵۵
۵-	سہ خطبہ دربارہ آثار ملی و تاریخی ایران (از محمدعلی فروغی و ہر تسفلد و ہانی بال)	مہرماہ ۱۳۵۵
۶-	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (دوشتہ پرفسور ہر تسفلد)	اسفندماہ ۱۳۵۶
۷-	کنفرانس محمدعلی فروغی راجع بہ فردوسی	مہرماہ ۱۳۵۶
۸-	تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (بقلم شامی)	مہرماہ ۱۳۵۶
۹-	تحلیل ابوعلی سینا در پنجمین دورہ اجلاسہ یوسکو در ہمدان	مہرماہ ۱۳۵۶
۱۰-	رسالہ جویدیہ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	مہرماہ ۱۳۵۶
۱۱-	رسالہ نبض ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوٰۃ استاد دانشگاہ)	مہرماہ ۱۳۵۶
۱۲-	منظر دانشنامہ علائی ابن سینا (بتصحیح آقایان سید محمد مشکوٰۃ و دکتر محمد معین استادان دانشگاہ)	مہرماہ ۱۳۵۶
۱۳-	طبیعیات دانشنامہ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوٰۃ)	مہرماہ ۱۳۵۶

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۴-	ریاضیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی)	۱۳۳۱
۱۵-	الهیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین)	۱۳۳۱
۱۶-	رسالة نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۷-	رساله‌ای در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات (به تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸-	ترجمه رساله سرگذشت ابن سینا (از آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۱۹-	مراج نامۀ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۲۰-	رسالة تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	-
۲۱-	رسالة قراضه طبیعیات منسوب بابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	-
۲۲-	ظفر نامه منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)	۱۳۴۸
۲۳-	رسالة کنوز المعز مین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی)	۱۳۳۱
۲۴-	رسالة معیار العقول - جرثقیل ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵-	رسالة حی بن یقظان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (بتصحیح آقای هانری کربن)	۱۳۳۱
۲۶-	چشم نامۀ ابن سینا (مجلد اول - سرگذشت و تألیفات و اشعار و آراء ابن سینا) تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۲۷-	ترجمه مجلد اول جشن نامه بفرانسه (بوسیله آقای سعید نفیسی)	۱۳۳۱
۲۸-	ترجمه اشارات و تنبیهاات (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر)	۱۳۳۲
۲۹-	پنج رساله فارسی و عربی از ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۳۰	آثار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقای مهدی بامداد)	بهمن ماه ۱۳۳۳
۳۱	جشن نامه ابن سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضای کنگره ابن سینا)	۱۳۳۴
۳۲	جشن نامه ابن سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان لابن سینا) حاوی نطقهای عربی اعضای کنگره ابن سینا	۱۳۳۵
۳۳	جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم (شامل خطابه‌های اعضای کنگره ابن سینا بزبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسوی)	۱۳۳۴
۳۴	نبردهای بزرگ نادرشاه (بقلم سر لشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵	جبر و مقابله خیام (به تصحیح و تحشیه آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹
۳۶	شاهنامه نادری تألیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (بتصحیح و تحشیه آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷	اشتر نامه شیخ فریدالدین عطار (بتصحیح و تحشیه آقای دکتر مهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸	حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹	نادرشاه تألیف آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰	دره نادره تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تحشیه آقای دکتر سید جعفر شهیدی)	۱۳۳۵
۴۱	شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار تألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳۳۵
۴۲	خسرونامه تألیف شیخ فریدالدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۴۰
۴۳	نامه‌های طبیب نادرشاه ترجمه آقای دکتر علی اصغر حریری (با اهتمام	

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
	آقای حبیب یغمائی)	۱۳۴۰
۴۴-	دیوان غزلیات و قصائد عطار (با اهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی	
	فضای	۱۳۴۱
۴۵-	جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی (باتصحیح	
	و تعلیقه آقای سید عبدالله انوار)	۱۳۴۱
۴۶-	طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف یاراحمد بن	
	حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه و تصحیح و تحشیسه آقای	
	جلال الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۴۲
۴۷-	نادره ایام، حکیم عمر خیام و رباعیات او بقلم آقای اسمعیل یکانی	۱۳۴۲
۴۸-	اقلیم پارس (آثار باستانی و ابنیه تاریخی فارس) تألیف سید	
	محمد تقی مصطفوی	۱۳۴۳
۴۹-	سفارش نامه انجمن آثار ملی	۱۳۴۴ اردیبهشت
۵۰-	یادنامه شادروان حسین علاء	۱۳۴۴
۵۱-	ذخیره خوارزمشاهی، تألیف زین الدین ابوالبراهیم اسمعیل	
	جرجانی سنه ۵۰۴ هجری (به اهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر	
	محمد حسین اعتمادی - دکتر محمد شهراد - دکتر جلال مصطفوی)	
	(کتاب نخستین)	۲۵ شهریور ۱۳۴۴
۵۲-	دیوان صائب، با حواشی و تصحیح بخط خود استاد - مقدمه و	
	شرح حال بخط و خامه استاد امیری فیروزکوهی	۱۳۴۵
۵۳-	عرائس الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی	
	بسال ۷۰۰ هجری به کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۴۵
۵۴-	ری باستان (مجلد اول) مباحث جغرافیایی شهر ری به عهد آبادی	
	تألیف دکتر حسین کریمان	۱۳۴۵

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
	فتحعلی شاه، تألیف محمد جعفر بن محمد حسین نائینی متخلص	
۱۰۹	به «طرب»، به کوشش آقای ایرج افشار	آبان ۱۳۵۳
	کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، تألیف ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی، با تجدید نظر و مقدمه تازه به خامه استاد جلال الدین همائی	دی ماه ۱۳۵۳
۱۱۰	«دیوار شهریاران»، آثار و بناهای تاریخی خوزستان، جلد نخستین، بخش اول، تألیف آقای احمد اقتداری	خرداد ۱۳۵۴
۱۱۱	«دیوار شهریاران»، آثار و بناهای تاریخی خوزستان، جلد نخستین، بخش دوم، تألیف آقای احمد اقتداری	خرداد ۱۳۵۴
۱۱۲	احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی به ضمیمه منتخب نور العلوم، تألیف آن عارف بزرگوار، به اهتمام استاد مجتبی مینوی	تیر ماه ۱۳۵۴
۱۱۳	شرح احوال و آثار و دویتی های باباطاهر عریان به انضمام شرح و ترجمه کلمات قصار وی منسوب به عین القضاة همدانی (۱۹) با اصل و ترجمه کتاب «الفتوحات الربانیة فی مزج الاشارات الهمدانیة»، به شرح و تفسیر محمد بن ابراهیم مشهور به خنّیب وزیری به کوشش دکتر جواد مقصود	تیر ماه ۱۳۵۴
۱۱۴	کتاب «الغارات»، تألیف ابوالحسن ابراهیم بن محمد بن سعید نقی کوفی اصغهرانی با اهتمام و تصحیح استاد میرزا حسن الدین سعادت (بخش نخست)	سپتامبر ۱۳۵۴
۱۱۵	کتاب «الغارات» به شرح مذکور در شماره ۱۱۳ (بخش دوم)	شهریور ۱۳۵۴
۱۱۶	یادگرهای یرد (جلد دوم با ضمیمه - شهر بزد) تألیف آقای ایرج افشار	شهریور ۱۳۵۴
۱۱۷	تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و ارکان آن در دوران	

تاریخ انتشار	نام کتاب	شماره
	فرمانروائی مغولان تا پایان عهد قاجاریه تألیف و تدوین آقای	
۱۳۵۴	دکتر ابوالقاسم طاهری	مهرماه
	۱۱۹- از آستارا تا استارباد (مجلد ششم) شامل اسناد تاریخی گرگان	
۱۳۵۴	به کوشش آقایان مسیح ذبیحی و دکتر منوچهر ستوده (بخش نخست)	مهرماه
	۱۱۹- از آستارا تا استارباد مجلد هفتم بشرح مذکور در شماره ۱۱۸	
۱۳۵۴	(بخش دوم)	آذرماه
	۱۲۰- سفرنامه حکیم ناصر خسرو به کوشش و تصحیح دکتر محمد دبیر	
۱۳۵۴	سباقی	بهمن ماه
	۱۲۱- آثار باستانی خراسان جلد اول شامل آثار و ابنیه تاریخی جام و	
۲۵۳۵	نیشابور و سبزوار - اثر آقای عبدالحمید مولوی	اردیبهشت
	شاهنشاهی	
	(۱۳۵۵ خورشیدی)	
	۱۲۲- تاریخ باستانی ایران بر پایه باستان شناسی تألیف پرفسور هرتسفلد	
۲۵۳۵	ترجمه آقای علی اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه تهران	اردیبهشت
	شاهنشاهی	
	(۱۳۵۵ خورشیدی)	
	۱۲۳- آثار باستانی و تاریخی لرستان (جلد دوم) تألیف آقای حمید	
۲۵۳۵	ایزد پناه	خردادماه
	شاهنشاهی	
	(۱۳۵۵ خورشیدی)	
	۱۲۴- تحریر کتاب استخراج الاوتار تألیف استاد ابوزریحان بیرونی	
۲۵۳۵	پروعه و نگارش آقای ابوالقاسم قربانی	تیرماه
	شاهنشاهی	
	(۱۳۵۵ خورشیدی)	

شماره	نام کتاب	تاریخ انتشار
۱۲۵-	تاریخ نیشابور - تألیف آقای سیدعلی مؤید ثابتی	تیرماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۶-	وادی هفتواد - بحثی در تاریخ اجتماعی و آثار تاریخی کرمان (جلد اول) تألیف آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی	بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۷-	مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام شهید تبریزی - به کوشش آقای نصرت الله فتحی	بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۸-	المختارات من الرسائل، مجموعه اسناد و وثایق تاریخی از روی نسخه خطی کتابخانه وزیر یزد بسا مقدمه و زیر نظر آقای ایرج افشار	بهمن ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)
۱۲۹-	آثار باستانی آذربایجان - آثار و ابنیه تاریخی شهرستانهای اردبیل - ارسباران - خلخال - سراب - مشکین شهر - مغان	اسفند ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی)

تاریخ انتشار

نام کتاب

شماره

۱۳۰- از استارا تا استارباد (مجلد سوم) آثار و بناهای تاریخی

اسفندماه ۲۵۳۵

مازندران غربی تألیف دکتر منوچهر ستوده

شاهنشاهی

(۱۳۵۵ خورشیدی)

۱۳۱- کارنامه انجمن آثار ملی از آغاز تا ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۰۱-

تا ۱۳۵۵ خورشیدی) تألیف دکتر حسین بحر العلوم دانشیار

اسفندماه ۲۵۳۵

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

شاهنشاهی

(۱۳۵۵ خورشیدی)

۱۳۲- هنر گره سازی در معماری و درودگری تألیف و تحقیق آقای

مهرماه ۲۵۳۶

جواد شنائی

شاهنشاهی

(۱۳۵۶ خورشیدی)

